ترجمه

ارشاد القلوب

در فضائل امیرالمؤمنین «ع»

تألیف عارف زاهد

ابومحمد حسن بن محمد ابی الحسن الدیلمی

مترجم: آقای سید عبدالحسین رضائی

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیه

تهران، خیابان ۱۵ خرداد تلفن ۵۶۲۵۴۴۸

ترجمهٔ

ارشاد القلوب

قسمت دوم

فضائل امیرالمؤمنین و غزوات

تالیف

زاهد عارف

ابو محمد حسن بن محمد ابی الحسن دیلمی

از اعلام قرن هشتم

مترجم: دانشمند محترم آقای حاج سید عبدالحسین رضائی

بتصحیح آقای محمد باقر بهبودی

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیه

تهران، خیابان پانزده خرداد شرقی، تلفن ۵۶۳۵۴۴۸

چاپ افست اسلامیه

نام کتاب: ارشاد القلوب (۱ و ۲)
مؤلف: محمد حسن بن محمد ابی الحسن دیلمی
مترجم: حاج سید عبدالحسین رضائی
ناشر: انتشارات اسلامیه
نوبت چاپ: سوم - ۱۳۷۷ شمسی
تعداد چاپ: ۲۰۰۰ جلد
چاپ و لیتوگرافی: اسلامیه
صحافی: جلوه

شابک ۲-۰۱۱-۴۸۱-۹۶۴ ISBN-964-481-011-2
شابک (دوره) ۶-۰۹۹-۴۸۱-۹۶۴ ISBN-964-481-099-6

ترجمهٔ مؤلف

علامهٔ خبیر، محدث بصیر، واعظ شهیر، زاهد وارسته، ابومحمد حسن بن محمد ابی‌الحسن بن علی بن عبدالله بن الحسن، مشهور به واعظ دیلمی، از بزرگان علم حدیث و فقه است، و باقتضای منبر وعظ و خطابه در تاریخ و سیر نیز دستی داشته‌است:

آثاری از او بجای مانده که ازهمه بیشتر کتاب (ارشادالقلوب) او مورد توجه واستفادهٔ صغیر و کبیر ازعلما ودانشمندان قرار گرفته قسمت اول آن دراخلاقیات وقسمت دوم آن درفضائل و مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام و شرح غزوات و مکارم اخلاقی آن سرور، و حل

مشکلات علمی ومباحثات ومناظرات باعلمای ادیان و بطور کلی شرح مقامـات ائمهٔ اطهار عليهم السلام و فضل شیعیان اهل بیت و دوستان ذریهٔ پیامبر صلى الله عليه وآله است که اینک ترجمهٔ آن از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

شرح حال مؤلف، گرچه از نظر تاریخ تولد ووفات روشن نیست ولی از بیانی که در کتاب (غرر الاخبار ودرر الاثار)آورده ومیگوید (بعد از انقراض دولت بنی‌عباس (سال ۶۵۶ هـ) ضعف واختلاف شدیدی درمیان ملوك اسلامی پدیدآمد، واینك که نزدیك بصد سال از آن دوران میگذرد، هنوز هم کفار در شرق و غرب ممالك اسلامی بر مسلمانان مسلطاند: خون مسلمین را میریزند و اموال آنان را به‌نهب و غارت می‌برند...) چنین برمیآید که در قرن هشتم زندگی میکرده است.

مؤید این مطلب این استکه شیخ زاهد عارف، ابوالعباس احمد بن فهد حلی درگذشتهٔ سال ۸۰۱ هجری در کتاب معروف خود (عدة الداعی) از ایشان نقل حدیث کرده وعلامهٔ مؤلف، خود، ضمن اجازهٔ حدیثیکه بنام شیخ محمد گیلانی درپشت کتاب (فقیه من لایحضره الفقیه) نوشته، چنین تذکر میدهد که نزد پدر بزرگوارش ابوالحسن محمد بن علی بن عبدالله بن الحسن دیلمی به تحصیل کمالات علمی پرداخته و از شیخ بزرگوار شهید اول درگذشتهٔ سال ۷۸۶ هجری اجازهٔ روایت داشته و طریق روایتی هم بفخر المحققین فرزند علامهٔ حلی درگذشتهٔ سال ۷۷۱ دارد.

این جمله میرساند که مؤلف بزرگوار ما از اعیان محدثین بزرگان علم دین است که نه تنها به ارشاد عامهٔ مردم می پرداخته، بلکه حلقات درس علمی داشته و از جمله کتاب فقیه شیخ صدوق را نزد او قراءت می کرده اند.

برخی ازعلماء رجال بشرح حال او اشاره کرده‌اند، از جملهٔ آنان علامة المحدثین شیخ حر عاملی در کتاب (امل الامل) وعلامه سید محمد باقر خوانساری در (روضات الجنات) وعلامهٔ افندی میرزا عبدالله در (ریاض العلماء) ومحدث قمی در (الکنی والالقاب). ضمناً رسالهٔ موجزی از آیت‌الله سید شهاب الدین مرعشی دامت‌برکاته بنام (مفرج الکروب در ترجمهٔ صاحب ارشادالقلوب) درمقدمهٔ جزء اول (اخلاقیات) بچاپ رسیده‌است، علاقمندان مراجعه‌خواهند کرد.

ولی مقدم بر همه تمجید علامه مجلسی در بحار است به کتب ایشان اعتماد کرده و می‌فرماید: «کتاب (ارشادالقلوب) کتابی است لطیف، مشتمل براخباری متین و در عین‌حال غریب وشگفت‌انگیز! از دو کتاب دیگر (اعلام‌الدین) و کتاب (غررالاخبار) کمتر نقل حدیث کردیم، زیرا بیشتر اخبار این دو کتاب، در کتب دیگری که ازحیث وثاقت بالاترند، وجودداشت. گرچه از تمام اینها و اعتماد اکابر وبزرگان به این دو کتاب جلالت مؤلف به ثبوت می‌رسد».

مصحح:

محمد باقر بهبودی

فهرست جلد دوم

کتاب ارشاد القلوب

ترجمهٔ

ارشاد القلوب

قسمت دوم

فضائل امير المؤمنين و غزوات

تاليف

زاهد عارف

ابو محمد حسن بن محمد ابى الحسن ديلمى

از اعلام قرن هشتم

مترجم : دانشمند محترم آقای حاج سيد عبد الحسين رضائى

بتصحيح آقاى محمد باقر بهبودى

از انتشارات

كتابفروشى اسلاميه

خيابان ۱۵ خرداد شرقى تلفن - ۵۲۱۹۶۶ - ۵۳۵۴۴۸

چاپ افست اسلاميه -

بسم الله الرحمن الرحيم

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده همانا آنحضرت فرمود: که برای برادرم علی بن ابی‌طالب علیه السلام فضیلت‌های بی‌شماریست هر کس یکی از آنها را نقل کند و اقرارهم بدآن فضیلت داشته باشد خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی اورا بیامرزد و هر کس فضیلتی را از او بنویسد تا آنگاه که آن نوشته باقی باشد فرشتگان برایش طلب آمرزش کنند و هر کس فضیلتی ازآنها را گوش دهد خداوند گناهانی را که بوسیلۀ گوش انجام داده بیامرزد و هر کس به فضیلتی ازفضائل او نگاه کند گناهانی که بوسیله چشم انجام داده آمرزیده شود.

و نیزرسولخدا فرمود: که دوستی علی عبادت است، خدا ایمان بنده‌ای را نمی‌پذیرد مگر بوسیلۀ دوستی علی ودوری از دشمنان او.

رسول خدا فرمود: اگر درختان قلم و دریاها مرکب و جنیان حسابگر وآدمیان کاغذ نمیتوانند فضائل علی بن ابی‌طالب را بشمارند شکی نیست که فضیلت ها و حالات او را از نظرشرف و کمال جز خدای سبحان و رسولش نمیداند آنچنانکه رسولخدا فرمود: ای علی جز خدا ومن کسی آنچنانکه باید وشاید ترا نشناخت وبهمین سبب نبی اکرم وعلی وفاطمه و حسن وحسین علیهم السلام اشباح و دور نمایان

پنجگانه نامیده شدند، زیرا که مردم بواسطهٔ بزرگی مقام ومرتبه‌ی آنان حقیقت واقعی ایشان را نشناختند مانند دورنمائی که حقیقتش از دور شناخته نمیشود و یکی از فضلا گفت: که از مرد فاضلی در باره‌ی مقام و مرتبه‌ی علی پرسیده شد او فرمود: چه بگویم درفضیلت انسانی که حسد دشمنان و ترس وبیم دوستان فضائلش را پنهان کرده در عین حال فضائلش شرق و غرب جهان را فراگرفته، اراده دارند که نورخدای را بدهنهای خویش خاموش کنند خوشبختانه خدا نورش را بسرحد کمال و تمام میرساند اگرچه کافران ناراحت باشند (۱) ولی فضائل آنحضرت جهانگیر شده بطوریکه مخالفان و موافقان فضائلش را بیان کرده‌اند.

وهمانا من دوست دارم بااینکه فضائلش ازطریق شیعه جهانگیر شده من ازطریق مخالفان نقل کنم تا حجتی بر آنان باشد آنچنانکه شاعر گفته:

۱ـ ومليحة شهدت لها ضرائها	والحسن ماشهدت به الضّراء
۲ـ ومناقب شهد العدوّ بفضلها	والفضل ما شهدت به الاعداء

همانا از اخطب خوارزمی که او از بزرگان ودانشمندان اهل سنت است روایت شده از عبدالله بن مسعود که گفت: رسول خدا فرموده: آنگاه که خداوند آدم را آفرید و از روحش براو دمید و

(۱) آیهٔ ۳۶ سورهٔ توبه.

۱ـ و نمکینی که حسودان برای برتریش گواهی داده‌اند و خوبی آنست که حسودان گواهی دهند ۲ـ وبرتری هائیکه دشمنان به آنها گواهی داده‌اند برتری همانست که دشمن گواهی دهد.

عطسه‌ای زد سپس گفت : الحمدلله پس خدای تعالی به آدم فرمود : که مرا ستایش کردی سوگند ببزرگی و جلالم اگر بواسطه‌ی دو تن از بندگان که از تو بوجود می‌آیند نبود ترا دردنیا نمی‌آفریدم آدم عرض کرد : پروردگارا آن دوتن از منند . فرمود : آری . ازتو باشند . ای آدم سرت را بلند و نگاه کن . آدم سربلند کرد و ناگاه دید که برفرازعرش نوشته شده : لااله‌الاالله محمد نبی‌الرحمه و علي مقیم الجنة خدائی جز خدای یکتا وجود ندارد محمد پیامبررحمت وعلي انسانی بهشتی است هر کس علي را بشناسد پاك و پاكیزه است و آنکس حق علي را انکار کند نا امید از رحمت و ملعونست .

سوگند ببزرگی وجلالم که وارد بهشت میکنم آنکس که علي را دوست دارد اگرچه نافرمانی و معصیت مرا کند و سوگند ببزرگی وجلالم وارد جهنم کنم هرکس نافرمانی علي را کند اگرچه اطاعت من را بکند .

و نیز از اخطب خوارزمی از ابن مسعود روایت شده رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : که فرشته‌ای بسوی من آمد و گفت : ای محمد بپرس پیامبرانی‌را که پیش‌از توبرانگیخته شدند بچه‌چیزمبعوث شدند؟ من گفتم : برچه چیز برانگیخته شدند . گفت : بردوستی توودوستي علي‌بن ابی‌طالب مبعوث شدند .

و نیز از ابن‌عباس روایت شده که از نبی اکرم پرسیده شد از کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت سپس توبه‌ی آدم را خدا قبول کرد ، پیغمبر فرمود : آدم خدا را بهآبروی محمد ، علي ، فاطمه ، حسن ، حسین خواند که توبه‌اش را بپذیرد

و از کتاب مناقب اهل سنت نقل‌شده پیغمبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود:
که من وعلی نوری بودیم درپیشگاه خدای عزوجل چهارده هزارسال
پیش از آفرینش آدم هنگامی که خداوند آدم را آفرید آن نور
رهسپار صلب و پشت آدم، شد و درصلب او قرار گرفت مرتب خدا آن
نور را از پشتی به پشتی دگر انتقال میداد تاآنکه درپشت عبدالمطلب
جایگزین شد ، سپس از پشت عبدالمطلب انتقال داد، سپس آن نور
دو بخش گردید بخشی در عبدالله و بخشی در پشت ابی‌طالب قرار
گرفت پس علی از من و منهم از اویم ، گوشت علی گوشت من است
و خونش خون من هر که اورا دوست داشته باشد مرا دوست دارد و
آنکه اورا دشمن دارد مرا دشمن دارد.

و صاحب کتاب بشارة المصطفی از یزیدبن قعنب روایت کرده
که‌گفته است من با عباس بن‌عبدالمطلب وگروهی‌از قبیله‌ی عبد العزی
درمقابل خانه‌ی خدا نشسته بودیم ناگاه دیدیم فاطمه‌ی بنت اسد مادر
امیرالمؤمنین روی بخانه آورد در حالتی که نه ماهه حامله بود آثار
وضع حمل در او پیدا شد، سپس‌عرض کرد پروردگارامن بتووپیامبران
وکتابهای آسمانی تو ایمان دارم و سخن جدّم ابراهیم خلیل را
می‌پذیرم ، همانا او بود که این خانه‌ی قدیمی را بنا کرد تراسوگند
میدهم به‌آبروی آنکس که این خانه را بنا کرد و به آبروی همین
فرزندیکه درکانون رحم من است وضع حمل مرا آسان کنی .

یزیدبن قعنب میگوید : ناگاه دیدم که خانه‌ی خدا از طرف
پشت شکافته شد فاطمه‌ی بنت اسد وارد خانه و از دیدگان ماناپدید
شد سپس شکافت خانه مانند اول بسته شد ازجای بلند شدیم که قفل

در را باز کنیم متأسفانه هرچه کردیم باز نشد دانستیم که مطلب غیر عادی است که این امر امر خداست بعد از چهار روز فاطمه از خانه خدا بیرون آمد قنداقه‌ی علی بن ابی‌طالب عليه السلام دردستش بود.

سپس فرمود: من از تمام زنان گذشته برتر و بالاترم زیرا که آسیه دختر مزاحم خدا را درجائیکه خدا پرستی ممنوع بود پنهانی پرستش کرد، مریم دختر عمران نخله‌خشکیده را حرکت‌داد تاازآن خرمای تازه بخورد ولی‌من آشکارا وارد خانه‌ی‌خدا شدم‌و از میوه‌ها و خوراکهای بهشتی‌خوردم، هنگامیکه خواستم از خانه‌ی خدا بیرون بیایم گوینده‌ی غیبی فریاد زد که ای فاطمه نام نوزاد را علي بگذار زیرا که صاحب خانه علي اعلی‌است میفرماید که نام اوراازنام خودم جدا کردم و اورا تربیتش نمودم و برمشکلات علمي خودآگاه کردم و او همانست که در خانه‌ی من بتها را درهم شکند و برفراز خانه‌ی من اذان بگوید و مرا بزرگ شمارد و بیاد من باشد خوشا بحال آنکس که علي را دوست داشته باشد و از او پیروی کند.

گویند که روزجمعه سیزدهم ماه رجب سال سی‌ام ازعام الفیل علي عليه السلام بدنیا آمد نوزادی پیش از علي و بعد از او در خانه‌ی خدا بدنیا قدم نگذارده‌و این افتخار فقط برای علیست که خدای از او اکرام و احترام فرموده در آن روزیکه علي عليه السلام متولد شد سی سال ازعمر پیامبر گذشته بود رسول خدا علي‌را خیلی‌دوست داشت‌بمادرش فرمود که گهواره‌ی علي را کنار بستر من بگذارعلي در دامن پیغمبر تربیت شد وپرورش یافت، پیغمبر اورا شستشومیداد و شیر ده برایش اجیر می کرد و هنگام خواب گهواره جنبانیش را می‌نمود و ذکر

خواب برایش میگفت و در بیداری با وی سخن میگفت و اورا روی سینه‌اش می‌نشاند .

میفرمود : این برادر و دوست و یار و برگزیده و جانشین و پشت بان و نماینده‌ی من است او همسر دختر من و امین کارهای من است رسول خدا علي را بردوش می‌گرفت و برفراز کوه های مکه و پستی‌ها و بلندیها اورا گردش میداد .

بدانکه اینها فضیلت های پیش از تولد علي عليه السلام بود ، امّا فضیلت های بعد از ولادت آن سرور تاروز در گذشت وبدرود حیاتش شماره‌ی آنها ممکن نیست زیرا که فضائلش بی‌پایانست ولی‌ماناچاریم که پارهٔ از آن فضائل را یاد آوری کنیم و برای اثبات آن فضائل میگوئیم در پیشگاه دانشمندان مسلم شده که ریشه‌ی تمام فضیلت ها چهار چیز است : علم است ، عفت است ، شجاعت است و دادگری و عدالت وحضرت امیر مؤمنان که درود خدای براو باد در این چهار صفت پسندیده به‌آخرین پایه آنها رسیده .

امّا از نظر دانش بجائی رسیده که نبی‌اکرم صلى الله عليه وآله در باره‌اش فرموده من شهر دانشم وعلي در آن شهر است ونیزفرموده که‌حکمت ده بخش است نه قسم آن بعلی بخشیده شده یك بخش به سایر مردم ونیز رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود : بهترین حکم کنندگان شما علي‌است ولی قضاوت باید باعلم ودانش باشد، علي عليه السلام درباره‌ی خودش فرموده: اگرپرده از پیش چشم من برداشته شود بریقینم افزوده نخواهد شد.

ونیز فرمود که من در دانشی پنهان شده و فرو رفته‌ام اگرشما در آندانش فرو روید همانا لرزان شوید مانند لرزیدن ریسمان در

چاه ژرف و بی پایان و نیز فرمود اگر زمامداری بمن برسد همانا در میان یهودیان بتوراتشان قضاوت کنم و در میان مسیحیان با انجیل حکومت کنم و در میان مسلمانان با قرآن فتوی دهم و این بیان علی علیه السلام می نماید که او در کمال قدرت علمی بپایان دانش که بشر بآن نمیرسد رسیده ، او علومی را داراست که دیگران از یاران پیغمبر را آنقدرت علمی نیست .

ونیز گفته‌ی آنحضرت که فرمود دراین سینه دانشهای بسیاریست دلالت می کند که او بمرتبه ای از علم و دانش رسیده که جز رسول خدا هیچ کس را از انسانها و فرشتگان نیروی رسیدن بآن مرتبه‌ی از دانش نیست زیرا که جان او جان رسول است در آیه مباهله همانا خدایتعالی علی را جان رسول قرار داده هنگامیکه فرموده جانهای ما و جانهای شما مراد از این نفسهای ما، علی عليه السلام است در آیه‌ی مباهله آنچنانکه اکثریت مفسران نقل کرده اند .

ولی مراد این نیست که حقیقت نفس علی و پیغمبر یکی است زیرا که اتحاد و یکی بودن از این نظر محال است پس حمل میشود بر نزدیکترین معنی ها که آن مواساة و هماهنگی در تمام هدفها است بنا بر این برای علی ثابت میشود فضیلت هائیکه برای پیامبر ثابت است و یا برجا از صفات علمی و عملی جز مقام ومرتبه‌ی نبوت زیرا که پیامبر فرمود پس ازمن پیامبری نخواهد بود وهمین آیه‌ی مباهله در فضیلت علی عليه السلام برهانیست روشن و دلیلی آشکاراست .

از دوست و دشمن روایت شده آنچه را که از آنحضرت آشکار شد ازقبیل فتواهای مشکل و داستانهای سختی که ناتوان باشند از آن

داستانها کسانیکه درزمان وعصر آنسرور بودند ودر بیشتری ازاحکام بوی رجوع کردند و بقول و گفتهٔ آنسرور حکم دادند و بفتوای او عمل کردند.

ازهمین قبیل فتواهاست داستانیکه زن حاملهٔ زناکاری را پیش عمر آوردند عمر فرمان داد اوراسنگباران کنند سپس علي عليه السلام فرمود اگر تو بر زن تسلطی برای رجم کردن داری اما این تسلط را بفرزندی که در رحم اوست نداری، عمر امر کرد تا آن زن را واگذارند و بعد هم گفت اگر علي نباشد عمر تباه و نابود خواهد شد.

و از آن قضاوتهاست داستان زن دیوانه ایکه بااوزنا کرد عمر فرمان داد که اوراسنگسارش کنند حضرت فرمود قلم از سه طایفه برداشته شده یعنی آنها مکلف به تکلیف نیستند یکی از آن سه طایفه دیوانه است تا آنگاه که هشیار شود دوم خوابیده است تا بیدار شود سوم کودك است تا آهنگام که بالغ شود سپس عمر گفت اگر علي نبود عمر نابود شده بود.

و از همان داستانهاست که عمر ماموری را بسوی زنی فرستاد تا اورا احضار کند آن زن ازآن مامور ترسید وبچه اش را سقط کرد دراین باب از مردم استفتا کردند که چه باید کرد همه گفتند ترا باکی نیست از علي عليه السلام پرسیدنداو فرمود دیه او برعاقلهٔ توخواهد بود بفتوای علي عليه السلام عمل کردند.

و نیز از آن قضایاست داستان زنی که در شش ماهگی وضع حمل کرد و بچه‌اش بدنیا آمدعمردستور داد که آن زن راسنگبارانش کنند سپس علي عليه السلام او را ازین عمل مانع شد وگفتهٔ خدای تعالی

را خواند و حمله وفصاله ثلثون شهراً (۱) یعنی مدت حمل وشیردادن سی ماه تمام است ونیز این آیه را قرائت فرمود وفصاله‌في‌عامين(۲)از شیر گرفتن بعدازدو سال‌تمام است سپس‌فرمانداد آن زن‌راوا گذارند.

ونیز از همان‌قضاوتهاست که آنان حد باده گسار رانمیدانستند تا اینکه آنحضرت فرمود هرگاه کسی می خورد مست‌میشود هرگاه مست شد سخنان یاوه‌گوید و هرگاه یاوه سرائی کرد بر کسی دروغ بندد هرگاه دروغ بر کسی نسبت داد اورا حدبزنند حدبزنیدمانند حد کسیکه دیگری را نسبت به زنا دهد که آن حد هشتاد تازیانه‌است شمردن داستانهای سخت ومشکله‌آن حضرت بیش ازآنست که‌آمارش را بدست آوریم وشکی نیست که اهل دانش همگی ازنظر علمی‌نسبت به‌آن سرور دارند.

امّا علم کلام ریشه اش ابوهاشم بن محمّد بن حنفیه است که از آن حضرت استفاده کرده و امّا علم ادب همان علمی است که کلام را سه بخش کرده آن حضرت ابوالاسود دئلی را فرمان بوضع آن علم داد پس از آنکه اورا بریشه آن علم آگاه کرد و امّا علم تفسیر پس ریشه آن علم ابن عباس شاگرد علی علیه السلام است و امّافصاحت را علی علیه السلام بمردم آموخت در خلال خطبه ها و سخنرانیهای فصیحش.

و امّا علم فقه شیعه‌نسبتش باومیباشد. ابوحنیفه شاگرد حضرت صادق علیه السلام بود وشافعي قرائت کرد برمحمّدبن حسن شیباني شاگرد ابو حنیفه و احمد حنبل شاگرد حضرت کاظم علیه السلام بود و مالك خواند

---

(۱) احقاف آیه ۱۳
(۲) لقمان آیه ۱۴

بر ربیعة الرأی وربیعه خواند برعکرمه وعکرمة خواند بر ابن عباس شاگرد علي عليه السلام .

دوست ودشمن خاص وعام قول نبی اکرم را که به علي فرمود : تو بمن همان نسبت را داری که هارون بموسی داشت جز اینکه پس از من پیامبری نیست این گفته مینماید هر فضیلتی که برای رسولخدا بود همان فضیلت برای علي پا برجاست وثابت است جز مقام ومرتبه‌ی نبوت که اختصاص به پیغمبر داشت و بس تمام این سخنان دلالت بر امامت آن سرور دارد بدلیل گفته‌ی خدای تعالی که فرموده : قل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون انما یتذکر اولوالالباب (۱)

و امّا از نظر عفت او آیة بزرگ عفت میباشد و صاحب مقامی بزرگ است مطالعه‌ی قسمتی از کتاب نهج البلاغه برای آشنائی بحال آن حضرت کافی است در آنجا نامه‌ایست که بعثمان بن حنیف انصاری نماینده اش در بصره نوشته آنگاه که خبر به آن حضرت رسید که گروهي از اهل بصره اورا بمهمانی دعوت کرده‌اند .

قسمتي از آن نامه این است که فرمود : ای پسر حنیف نگاه کن بغذائي که از این غذا میخوری آنچه را که از آن غذا شبهه ناك است از دهنت بیرون انداز و آنچه را که یقین بپاکی وحلالی آن داری از آن بخور آگاه باش که همانا برای هر پیروی زمامداریست که از او پیروي میکنند و از نور دانش آن زمامدار روشن میشود .

آگاه باش که پیشوای شما از دنیای خود بدو جامه‌ی کهنه واز

---

(۱) زمر آیه‌ی ۹ بگو آیا آنانکه دانایند باکسانی که نادانند یکسانند همانا یادآوری میکنند خردمندان .

خوراکش بدو گرده‌ی نان قناعت کرده بدانکه شما برچنین کاری قدرت و نیرو ندارید ولی‌مرا بپرهیزکاری و کوشش وپاکدامنی ودرست‌کاری یاری کنید و نیز فرموده است : که اگر بخواهم عسل صاف و مغزگندم بخورم و جامه‌ی ابریشم بپوشم میتوانم ولی بعید است که هوای من برمن چیره شود و حرص و آز فراوان مرا به برگزیدن طعامها وادار کند شاید درحجاز ویمامه(۱)گرسنه‌ای باشد وبگرده‌ی نانی دست رسی نداشته باشد که شکم خویش را سیر کند .

آیا به همین اندازه که بمن میگویند تو پیشوای مؤمنانی اکتفا کنم درصورتی که درسختی‌ها با آنان همکاری وهمدردی نکنم یا در تلخکامی‌ها من همراه آنان نباشم تا آنجا که میفرماید: سوگندبخدا سوگندیکه در آن مشیت وخواست خدا را جدا میسازم نفس خویش را ریاضت میدهم آنهم ریاضتی که با یك گرده نان خوشنود شودوبه نمك ناسائیده قناعت کند .

جای شك و تردید نیست که آن حضرت پارساترین مردم بود هیچگاه ازغذائی سیر نشد او چنین بود که جامه‌ی درشت میپوشید و نان جوین سبوس نگرفته میخورد و هرگاه غذا میخورد غذایش نان و نمك بود اگر غذائی بهتر از نمك میخواست بخوردبگیاه بیابان قناعت میکرد اگر از گیاه طعامی بهتر میل میفرمود شیر بود .

---

(۱) حجاز مکه ومدینه وسایر شهرستانهای آنکشور است ویمامه شهری از شهرهای یمن است .

سوید بن غفلة روایت کرده که بر علی عليه السلام وارد شدم دیدم آن بزرگوار نشسته ظرف شیری در مقابلش میباشد که بوی ترشی آن شیر برمشامم رسید و گرده‌ی نان جوینی سبوس نگرفته در دست آن حضرت بود نان را بدست خودمی‌شکست درمیان ظرف شیرمیانداخت فرمود: نزدیك بیا از غذای ما بخور، عرض کردم روزه‌دارم. حضرت فرمود: ازرسول خدا شنیدم که میفرمود: هر کس را روزه ازغذائی که به‌آن اشتها دارد جلو گیری کند برخداوند است که اورا ازغذای بهشتی بخوراند و از آب های بهشت اورا سیرآب کند.

سوید گفت: فضّه در آن نزدیکی‌بود بدو گفتم: وای بر تو آیا ازخدا نمیترسی در باره‌ی این پیرمرد چرا نخاله وسبوس این‌نان را نمیگیری؟ فضه گفت: خود مولا امر فرموده کـه نخاله‌ی نان را نگیرم آنچه فضه گفت بعرض آن حضرت رساندم فرمود: پدرومادرم قربان آنکس که نخاله‌ی نانش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز شکمش سیر نشد تا اینکه خدای تعالی جانش را گرفت.

و ازعدی بن ثابت روایت شده که فالوده‌ای برای علی آوردند ولی آن حضرت میل نفرمودند. فرمود: چیزیست که رسول خدا از آن نخورد منهم دوست ندارم آنرا بخورم وچنین بود آن حضرت که که نان های جوین را در انبانی‌مینمود وسر انبان را مهر وپلم میکرد ازآن حضرت سؤال شد چرا انبان را مهر میکنید؟ فرمود: از این دوفرزندم بیم دارم که روغن زیتون در آن داخل کنند.

ای انسان با انصاف نگاه کن بشدت پارسائی و قناعت علی عليه السلام از آن حدیثی که حضرت فرمود کسي را که روزه از طعامی که میل

دارد جلو گیری کند دلیل است برضایت آن حضرت بخوراکی که میل میفرمود درصورتیکه در پیش او غذائي بود که در آن میل واشتها داشته باشد کسیکه آن را به بیند (۱) و او دنیا را سه بارطلاق داده و بدنیا میگفت دیگري را فریب ده مرا نیازی در تو نیست که همانا من تورا سه بار طلاق داده ورها کرده‌ام آنهم طلاقیکه برگشت و رجوعی برای من در آن نیست.

این‌مطلب دلالت دارد براینکه او پس ازرسول خدا پارسا ترین مردمانست و هرگـاه او پارساترین مردم باشد با فضیلت ترین آنان خواهد بود پس همین مطلب نیز دلالت میکند براینکـه او امام و پیشوای مردم است بواسطه زشت بودن مقدم داشتن مفضول‌را برفاضل.

واما ازنظرشجاعت ورزم آوری همانا خلافی درمیان مسلمانان وغیر مسلمانان نیست که علي عليه السلام شجاعترین و رزم آورترین مردم است بعد از رسول خدا و دانشمند ترین آنانست و نیزگرفتاری او در صحنه های نبرد ازهمه بیشتر بطوریکه فرشتگان‌آسمان ازحمله‌های او درمیدان رزم وپیکار بشگفت‌اندرمی شدند ونیزبواسطهٔ جنگیدن او پایه های اسلام پابرجا و استوار شد.

رسول‌خدا یك شمشیرزدن اورا برعمروبن‌عبدود عامری در روز جنگ‌خندق بالاتر از کردار نیك‌امتش تاروزقیامت قرار داد وجبرئیل در روز پیکار وجنگ احدفرودآمد تمام مسلمانان آواز اورا شنیدند که او میگفت شمشیری مانند ذوالفقار و جوانمردی رزمنده مانند

(۱) مراد اینست که غذای لذیذ وگوارا درنزد آنحضرت، همان غذای ساده و نان جوین بود ـ مترجم

علي عليه السلام نيست (۱) داستانهاي شجاعت و مرد افكني علي عليه السلام كه در زمان پيغمبر صلى الله عليه وآله از آن حضرت بروز وظهور كرد درپيش دوست و دشمن مشهور است و نيز بعد از پيغمبر هم آوردی های او در جنگ جمل وصفين ونهروان زبانزد همهٔ مردم است .

خوارزمی روايت كرده كه قهرمانان و شجاعان مشركان هر گاه در ميدان جنگ بسوی علي نگاه ميكردند بيكديگر پناه ميبردند بالجمله شجاعت ونيرومندی اودرميان تمام مردم مشهوراست بطوريكه ضرب المثل شده وهر گاه ثابت شد كه او شجاعتر و قوی پنجه ترين مردم است مسلّم با فضيلت ترين مردم خواهد بود ، بواسطه گفتهٔ خدای تعالی كه ميفرمايد :

فضل الله المجاهدين علي القاعدين درجة و اجراً عظيماً (۲)

بنابراين او امام و پيشواست بجهت اينكه اگر غير ازاو كسی امام باشد تقديم مفضول برفاضل شود و اين تقديم از نظر خردمندان زشت وقبيح است .

امّا از نظر عدالت ، او به آخرين درجهٔ عدالت رسيده برای ثابت كردن مطلب در اين باب كفايت ميكند ترا سخن آن حضرت در نهج البلاغه به برادرش عقيل كه اورا از همه بيشتر دوست داشت بيان فرمود و آن سخن اين است كه فرمود : بخدا سوگند اگرشب را

---

(۱) شمشيرعلی عليه‌السلام را ذوالفقار ناميده‌اند زيرا كه مانند ستون فقرات بند بند بود .

(۲) برتری داده خداوند رزمجويان را از نظرمقام و منزلت وپاداشی بزرگ برآنانكه از پای نشستند و نه جنگيدند آيهٔ ۹۷ سورهٔ نساء .

تا سحر بیدار بر روی خار تیز بسر برم و مرا به غل وزنجیر بکشند دوستتر است در پیش من از اینکه خدا ورسول را روزرستاخیز به‌بینم درصورتیکه برگروهی از بندگـان ستم کرده و چیزی را از مال دنیا غصب کرده‌باشم چطور می‌شود بر کسی ستم کنم برای نفسیکه باشتاب و سرعت بسوی نابودی میگراید و سالیان دراز درزیر خاکها میماند.

بخدا سوگند برادرم عقیل را دیدم که در نهایت فقروتنگدستی و پریشانی سه کیلو گندم از بیت المال و حق مردم از من خواست و نیز کودکان اورا از پریشانی دیدم با موهای غبارآلود ورنگهای‌تیره که گویا صورتشان را با نیل رنگ نموده‌اند برادرم عقیل برای خواستهٔ خویش‌تأکید و اصرار میکرد منهم گفتار اورا گوش میدادم اوگمان میکرد که من دینم را باو فروخته و از روش دادگری خویش دست برداشته و دنبال خواسته‌ی او میروم .

سپس آهنی را سرخ کرده نزدیکش بردم تا عبرت بگیرد چنان از درد آن ناله وشیون کرد مانند ناله بیمار از درد بسیار ، نزدیک‌بود اندامش از حرارت آن بسوزد ، بدو گفتم : ای عقیل مادران در سوگت نشینند از پاره‌ی آهنی که انسانی آنرا برای بازی سرخ کرده مینالی ؟ و مرا بسوی آتشی که قهر خدا آنرا برافروخته میکشانی ؟ تو از این رنج اندك مینالی ولی من از گرمی آتش دوزخ مینالم ؟

شگفت آور تر از این داستان این است کـه مردی (۱) شب

---

(۱) آن مرد اشعث بن قیس بوده که مردی منافق ودورو و از دشمنان آن حضرت بوده این چندشعر را در اینجا مناسب دیدم :

هنگام پیش من آمد با ارمغانی سر بسته حلوائی بود که گویا آنرا باآب دهن مار و زهر آن آمیخته بودند، بدو گفتم: آیا این ارمغانست یا زکاة است یا صدقه که صدقه وزکوة برما اهل بیت حرام است، او گفت: نه زکوة است نه هم صدقه بلکه ارمغانیست گفتم: مادران در سوگت اندر شوند از راه دین آمده‌ای مرا فریب دهی؟ دیوانه‌ای؟ یا جن زده؟

بخدای سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه که در زیر آسمانها است بمن بدهند تا در باره‌ی موری ستم کنم و پوست جوی را که در دهن دارد ازاو بگیرم و نا فرمانی خدا را کنم چنین کاری نخواهم کرد همانا دنیای شما در پیش من زبونتر است از برگی که در دهن ملخی باشد که آنرا میجود، علي را چه کار با نعمتی که روبنابودی میرود، وخوشیی که باقی نخواهد ماند پناه میبرم بخدا از خرد و عقل خوابیده و از تبه کاری ولغزش. این بود اصول وریشه های فضیلت ها

از آن شد علی جانشین پیمبر — که بد یارمظلوم و خصم ستمگر
علی بود با مفت خورها مخالف — علی بود با رنجبر ها برادر
به پیش علی فقر وثروت مساوی — به پیش علی خان ودهقان برابر
علی‌را نه‌تخت ونه‌تاج ونه‌کاخی — علی را نه مال‌ونه زیب ونه‌زیور
بدوران فرمانروائیش روزی — برسم تظلم عقیل آمد از در
که من بینوا و عیلم چه باشد — اگر حق من را نمائی فزونتر
بناگه علی پاره‌ی آهنی را — بیفکند در شعله‌ی گرم آذر
زمانیکه شد سرخ برداشت آنرا — بزد ناگهان پشت دست برادر
که‌اینست‌پاداش‌آنکس‌که‌خواهد — شود از حقوق ضعیفان توانگر

و برتری های علی .

امّا برتریهای فرعی او بی‌پایانست از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود هر کس میخواهدازنظرعلمی به‌آدم‌نگاه کند وهر کس میخواهد از نظر پرهیز کاری بنوح نگاه کند و هر کس میخواهد ابراهیم را از نظر حلم و بردباری به بیند و موسی را از نظر هیبت تماشا کند و عیسی را ازحیث عبادت باید بعلی بن ابیطالب علیه السلام نگاه کند که تمام آن صفات و کمالات در علی استوار است و پا برجا .

و از بیهقی نیز این روایت در کتابش که برسولخدا سند داده روایت شده‌لذا باید گفت مشکل نیست براینکه خداوند دانش وخوی پسندیده و بلندی مقام ومرتبه وتمام صفتهای پسندیده‌ای که درمیان‌مردمان‌پرا کنده‌است‌بکسی‌ارزانی فرماید وشاعر گفته‌است برای خدا ناخوشایند نیست که تمام فضائل جهانرا در یك نفر گرد آورد و باو به بخشد .

فصل

بدانکه هرگاه نگاهی بعبادت کنی علی علیه السلام را پس از پیامبر عابد ترین مردم می‌یابی مردم از علی شب زنده داری و نماز شب و دعاهای وارده را آموخته‌اند هماتا چنین بود که سجاده‌ی عبادت اورا در صحنه‌ی پیکار در میانه‌ی دوصف میگستردند از اطراف او تیر ها می‌آمد ولی اوتوجهی نمیکرد و جز بسوی پروردگارش بچیزی‌التفات نمی‌نمود و کوتاهی در عبادت نمیکرد .

اوهرگاه توجه بخدا پیدا میکرد بطور کلی جز بخدا بچیزی متوجه نمیشد جهان و آنچه را در آن است پشت سرمیانداخت اساساً

نظرش را از دنیا جدا میکرد بطوریکه در آن حال درد والمی را درك نمیکرد زیرا هرگاه میخواستند تیریکه بر بدنش فرورفته بیرون آورند اورا وامیگذاشتند تا مشغول نماز شود .

در آنهنگام که بنماز میایستاد ومتوجه بسوی خدایتعالی میشد تیررا از بدنش بیرون میکشیدند و او اصلاً حس نکرد پس چون از نماز فارغ شد تیررا دید بفرزندش حسن علیه السلام فرمود: این نیست مگر کار تو ای حسن علیه السلام .

علي علیه السلام هیچگاه نماز شبش را ترك نکرد حتی در شب ليلة الهرير (۱) نماز شب آنحضرت ترك نشد و آن حضرت روزی در جنگ صفین که آتش جنگ روشن بود و زبانه میکشید تماشای خورشید میکرد سپس ابن عباس عرض کرد یا امیرالمؤمنین چرا تماشای خورشید میفرمائید فرمود برای اینکه بدانم کی وقت زوال خورشید میشود تا نماز بخوانم، ابن عباس عرض کرد آقا مگر اکنون که ما سرگرم پیکاریم وقت نماز است علي علیه السلام فرمود: مگر برای چی میجنگیم همانا ما برای نماز پیکار میکنیم .

اما از نظر عبادتهای پنجگانه که نماز و زکوة و روزه وحج و

(۱) ليلة الهرير یکی از شبها بود که درجنگ صفین لشگر علی ومعاویه بجان یکدیگر افتادند و درآن شب سربازان دشمن ازترس شمشیرعلی صدای گربه میکردند بدین مناسبت آن شب را ليلة الهرير نامیدند و درآنشب علی علیه السلام پانصد نفر از سربازان دشمن را کشت و مالك اشتر نیز پانصد نفر ولی فرقش این بود که مالك هرکس را میدید می‌کشت ولی علی علیه السلام توجه میکرد اگر کسی درنسل آینده وصلب او مؤمنی بود نمی‌کشت .

جهاد است تمام رابجا آورد درهرعبادتی به‌آخرین درجه‌ی آن‌عبادت رسیدو درمقام‌و منزلت های آن حضرت و شب زنده داری و خشوع و ترس از خدایتعالی جز رسول خدا کسی به‌آن پایه‌ی از عبادت و ترس و بیم کسی پیشی نگرفته بطوریکه خودآن حضرت فرموده‌است که نشستن در مسجد برای من بهتراست از نشستن در بهشت زیرا که دربهشت خوشنودی نفس‌من است ، امّا درمسجد خوشنودی پروردگار من است .

آیا نمی‌اندیشید در آنچه که ضرار بن ضمره‌ی لیثی از مقام و منزلت علي تعریف کرده آنگاه که برمعاویه وارد شد ، سپس‌معاویه بدو گفت : علي را برای من تعریف کن ؟ ضرار گفت : معاویه از این بحث در گذر ، معاویه گفت : نه . باید علي را برای من وصف کنی . گفت : علي درآخرین پایه‌ی عزت وبزرگی قرارگرفته بود او نیرومند و توانا بود ، حق میگفت و بدادگری فرمان میداد ، از وجودش دانش میدرخشید ، ازاطرافش‌حکمت روان بود ، ازدنیا ومظاهرفریبنده‌اش بیمناك بود ، انسی با تاریکی شب و وحشت آن داشت .

بخدا سوگند اشك او جاری بود و فکر و اندیشه‌ی طولانی داشت دستهایش را زیرورو میکرد وبهم میزد ، نفسش را مخاطب‌قرار میداد و با پروردگارش نیایش میکرد ، لباس درشت و خشن میپوشید و غذای غیر لذیذ و ساده میخورد آنگاه که درمیان ما بود چون فردی از ما بود ، هرگاه از وی چیزی میپرسیدیم بما نزدیك میشد ، ما با اینکه باو خیلی نزدیك بودیم با اینحال از هیبت آن حضرت جرأت

سخن گفتن نداشتیم ، چشم ما از بزرگی و عظمت او ببویش بلند نمی‌شد .

آنگاه که تبسم میکرد دندانهایش‌ما نند دانه های مرواریدبود با دینداران نزدیك میشد ، بی‌نوایان را دوست میداشت ، نیرومندان انتظار خلاف از اورا نداشتند ، ناتوانان از دادگری او ناامید نمیشدند ، خدا را گواه میگیرم که همانا اورا در عبادتگاهش دیدم درصورتیکه تاریکی شب جهان را فرا گرفته بود و ستارگان شب رو بافول وغروب نهاده بودند او در محرابش ایستاده بود محاسنش‌رادر دست گرفته‌مانند کسی که ازشدت مرض‌بخود میپیچداو بخود میپیچید گریه میکرد مانند گریه‌ی انسان اندوهناك گویا هم اکنون آواز اورا می‌شنوم و او میگوید :

ای دنیا ای دنیا از من بگذر ، خویشتن را بمن عرضه میکنی و مینمائی ؟ یا خواهان منی و شوق بمن داری ؟ وقتی از تو باقی‌نماند چقدر آرزوی تو دور است ، بروغیر از من دیگری را فریب ده ، من را نیازی بتو نیست ، همانا تورا سه طلاقه کرده‌ام ، آنهم طلاقی که در آن برگشت نیست ، زندگانی تو کوتاه است ، و ارزش تو اندك است ، و آرزوی تو کوچك .

آه از کمی توشه و دوری راه و درازی سفر وسختی ورودگاه، وترس ووحشت راه ، از شنیدن سخنان ضرار اشك‌معاویه برمحاسنش جاری شد که با آستین خود پاك نمود وگریه درگلوی مردم‌گره شد.

بعد معاویه گفت : بخدا سوگند که چنین بود ابوالحسن علی علیه السلام .

سپس معاویه پرسید : ای ضرار چطـور در فراق او شکـیبائی میکنی ، ضرار گفت : مانند کسیکه فرزندش را روی سینه‌اش بکشند که اشکش همیشه جاری باشد و سوز دلش آرام نگیرد. بعد ضرار از جا بلند شد و سپس از آنمجلس بیرون آمد ، امّا گریان بود .

سپس معاویه بیارانش گفت : اگر من بمیرم یکنفر در میان شما نیست که این چنین مرا بعد از مرگ ستایش کند یکنفر از مجلسیان گفت : اگرما مثل ضرار نیستیم توهم مانند علي نخواهی بود.

و روایت شده که هر گاه علي عليه السلام از جنگ با دشمن فارغ و آسوده خاطر میشد سرگرم آموزش مردم وقضاوت در میان آنان میشد هرگاه از این کارهم فارغ میشد در میان باغي که داشت سر گرم کار میشد اودرهمان حال کار کردن ذکر خدایتعالی جلّ جلاله رامیگفت و بیاد خدا بود .

و نیز روایت کرده حکم بن مروان از جبیر بن حبیب او گفت : که مصیبتی برعمر بن خطاب نازل شد عمر هی بلند میشد و می نشست و اشك میریخت و ضعف و ناتواني براوغلبه کرده بعد گفت : آه ای گروه مهاجران راه چاره درپیش شما چیست ؟ گفتند : تو پناگاه همه و دانشمند تر از همه می باشی .

عمر خشمگین شد و گفت : « یا ایّها الذین آمنوا اتقوالله و قولوا قولا سدیداً »(۱)

بخدا سوگند من و شما می‌شناسیم دانشمند و خبره‌ای را . بوی

---

(۱) احزاب آیهٔ ۷۰ ای‌کسانیکه ایمان آوردید پرهیزکار باشید وبگوئید گفتنی صواب.

گفتند شاید از این دانشمند علي بن ابيطالب را اراده کرده‌ای گفت: کجا ازعلي عدول خواهیم کرد آیا مادر روزگار مانند او را زائیده بدوگفتند: کسی بفرست پی علي عمر گفت: هیهات در اینجا بزرگی از بنی‌هاشم‌است که گوشت اواز گوشت رسول‌خداست‌و اثرعلمی او از علم و دانش رسول خدا باشد باید پیش او رفت نه اینکه او بیاید.

سپس خدمت علي عليه السلام رفتند در حالتیکه آن حضرت در میان باغی بود ولباس کار پوشیده‌وبربیل خود تکیه کرده بود و میفرمود: «ایحسب الانسان ان یترك سدی الم‌یك‌نطفةمن منی یمنی ثم کان علقة فخلق فسوی» (۱) و اشك‌آن حضرت بر گونه هایش جاری بودمردم ازگریه‌ی آن حضرت آماده‌ی گریه شدند.

بعد آن حضرت آرام گرفت مردم نیز آرام گرفتند عمر از مسئله‌ي خودش پرسید حضرت اورا پاسخ داد، سپس عمر دستهایش‌را پیچید بعد گفت: بخدا سوگند من خواستم حق ترا بتو بدهم امّا مردمان و یاران تو منع کردند.

سپس علي عليه السلام باو فرمود: ای اباحفص (کنیه عمر است) خدا ترا از دنیا و آخرت نا امید کند ان یوم الفصل کان میقاتاًروز قیامت وعده‌گاه‌است (عمّه آیه۱۷) عمر برگشت ولی صورتش سیاه شد که گویا در شب نگاه میکرد.

هما نا تو فهمیدی از قول نبی کرم مبارزه‌ی علي را با عمرّوبن عبدود عامری که برتراز تمام اعمال امت من است تا روز قیامت

(۱) آیا گمان میکند انسان که مهمل واگذارده میشود آیا نطفه‌ای ازمنی ریخته نشده نبود علقه‌بودوسپس‌اورا راست‌آفرید قیامة آیه۳۶-۳۸

تاریخ نویسان گفته اند که جنگ وپیکارهای علی ؑ را هفتاد ودو پیکار بود هرگاه خردمند اندیشه و فکر کند که یك بخش از آن هفتاد ودو بخش از اصل پنج بخش است که آن یك قسم عبادت های پنجگانه‌ی اوست و ریشهٔ آنها دوقسم است که علم است وعمل زیرا علم و دانش عمل نفسانی است که برتر از عبادت است تا روز قیامت از اینجادانسته میشود که قدراو مجهول است وهرگاه که اوعابدترین مردم باشد مسلم برترین مردمانست بنابر این پس معین است که او امام بعد از نبی اکرم است.

فصل در ستایش او

و نیز از صفات پسندیده‌ی آن حضرت صبر و بردباری، جود و بخشش، خوی نیك، خبردادن از رازهای نهان، مستجاب شدن دعا است، پس بزرگ کسی‌است که باو فضل بزرگ ارزانی شده، پایه ومرتبه‌ی بلند و مقام بزرگ او لطف خداست که عطا میکند آنرا بهر کسی که بخواهد.

امّا از نظر حلم وبردباری ـ آن‌حضرت بردبارترین مردم بود با هیچ بدکرداری روبرو نشد مگر اینکه اورا بخشید همانا مردمان بصره را پس از آن که شمشیر برویش برکشیدند و یارانش را کشتند و اورا در مقابل مردم فحش دادند ازآنان درگذشت، عایشه را بسوی مدینه برگرداند پس از پیروزی عبدالله زبیررا رها کرد و از مروان بن حکم صرفنظر کرد در روز پیکار جمل با آنکه سرسختانه دشمني میکرد، و امّا از نظر کرم بدرجه‌ی رسید که جز او درکرم بدان پایه نرسیده.

ثعلبي در تفسیر خود از ابی‌ذرغفاری روایت کرده‌ابتدا گفته که عبدالله‌بن‌عباس برلب زمزم ایستاده بودومیگفت: شنیدم پیامبر میفرمود ابن عباس حدیثهای فضیلت علي عليه السلام را تکرار میکرد، ناگاه مردی که عمامه‌ای بسرداشت وصورتش را به‌آن عمامه پوشیده بود رو آورد پس ابن عباس نمیگفت که رسول خدا فرموده است مگر اینکه آن مرد می‌گفت رسول خدافرموده‌است.

پس ابن عباس باو گفت: بحقی که‌خدا بر تودارد بگوتو کیستی؟ ناگاه عمامه‌را ازصورتش برداشت و فرمود ایمردم هر کس‌مرامیشناسد میشناسد وهر کس هم نمیشناسد من خودم را باو بشناسانم من‌جندب پسرجناده ابوذر غفاری باشم باین دوگوش از رسول خدا شنیدم اگـر نشنیدم کر باشند و با این دوچشم دیدم وگرنه کورباشند که میفرمود: علي است پیشوان نیکان، علي است قاتل کافران، آنکس که علي را یاری کند خدا اورا یاری نماید، هر کس علي را یاری‌نکند خدااورا یاری نکند، ملعون است آنکس که ولایت اورا انکار کند.

بدانید که من با رسول خدا نماز ظهررا خواندم مستمندی در مسجد از مردم چیـزی خواست هیچکس چیزی باو نداد سپس مرد فقیر دست بسوی آسمان بلند کرد وگفت: بارإلاها ترا گواه میگیرم که در مسجد رسول خدا ازمردم چیزی خواستم هیچکس بمن‌چیزی نداد امیرالمؤمنین درحال رکوع بود با انگشت راست که در آن انگشتری بود بسوی مرد سائل و بی‌نوا اشاره کرد و سپس مرد فقیر بسوی علي رو آورد تا اینکه انگشتر را از انگشت آن حضرت‌گرفت پیغمبرهم ناظر این جریان بود.

پس چون از نمازش فارغ شد، سر مبارکش را بسوی آسمان بلند نمود وعرض کرد: بارالاها همانا برادرم موسی ازتوخواست وسپس گفت: پروردگار من سینه‌ی مرا گشاده گردان، کار مرا آسان کن گره از زبانم بگشای، گفتار من را بمردم بفهمان، از اهل خودم برای من وزیری قرار ده که او هارون برادر من است، پشت مرا بوسیله او محکم گردان، اورا در کار من شریك نما (۱)

پروردگارا پس براو فروفرستادی قرآنی گویا راکه این بود: بزودی بازوی ترا بوسیله برادرت محکم گردانم و برای شما سلطنتی قرار دهم پس نخواهند رسید بسوی شما به سبب معجزات وآیات ما. پروردگارا من محمد نبی و برگزیده توام: پروردگارا برای من سینه‌ام را گشاده گردان. کار مرا آسان کن، برادرم علی را وزیر و همکارمن قرار ده، بواسطه‌ی او پشت مرا محکم گردان.

ابوذر گفت هنوز کلام و سخن رسول خدا بپایان نرسیده بود که جبرئیل فرود آمد از طرف پروردگار سپس گفت ای محمد بخوان رسولخدا فرمود چه بخوانم؟ جبرئیل گفت بخوان «انما ولیکم الله و رسوله و الّذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون» (۲).

روایت شده است که علی علیه السلام برای نیازمندی که داشت وارد

---

(۱) آیات ۲۵ تا ۳۲ سورهٔ طه.

(۲) سورهٔ مائده آیه‌ی ۵۰ جزاین نیست که ولی شما خداست ورسولش و آنانکه گرویدند آنانکه نماز را بپا دارند و زکوة را بدهند هنگامیکه در رکوعند.

مکه شد عربی را دید که بپرده‌ی خانه‌ی کعبه چسبیده و نیایش‌میکند و میگوید ایخدائیکه مکانی ازتوخالی نیست و درمکانی هم جانداری وهیچ مکانی ترا کفایت نمی کند چهار هزار درهم مرا روزی فرما سپس امیر المؤمنین عليه السلام جلو آمد و فرمود چه میگوئی ایمرد عرب اعرابی عرضکرد تو کیستی حضرت فرمود علي بن ابیطالبم مرد عرب عرض کرد بخدا سوگند حاجت من‌تو هستی، علي عليه السلام فرمود بخواه ای عرب هرچه میخواهی.

عرض کرد یکهزار درهم برای مهریه زن میخواهم، یکهزار میخواهم خانه ای خریداری کنم، یکهزار درهم که قرض خود را بدهم ویکهزار درهم که زندگیم رابآن اداره کنم حضرت‌فرمود: انصاف دادی ایمرد عرب هرگاه ازمکه بیرون آمدی آدرس خانه‌ی مرا بپرس در مدینه‌ی رسولخدا اعرابی یکهفته‌ی تمام درمکه ماند سپس بجستجوی‌امیرالمؤمنین عليه السلام بیرون شد بسوی‌مدینه وارد مدینه شد وگفت کیست که مرا بسوی امیرالمؤمنین راهنمائی کند.

دراین‌میان حسین بن علي عليه السلام عرب را ملاقات کرد وفرمود: من ترا بسوی خانه‌ی امیرالمؤمنین راهنمائی می کنم سپس مردعرب از آنحضرت پرسیدپدرت کیست؟ فرمودامیرالمؤمنین پرسید: مادرت کیست؟ فرمود: فاطمه‌ی‌زهراء بزرگ‌زنان جهانیان، عرب گفت جدت کیست؟ حضرت فرمود: رسولخدا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب‌جد منست‌عرب پرسیدجده‌ات کیست؟حضرت فرمود: خدیجه دختر‌خویلد است عرب پرسید برادرت کیست؟ فرمود: برادرم حسن بن علي بن ابیطالب است مردعرب گفت تمام خوبیهای دنیا را تو گرفته ای!!

برو بسوی امیر المؤمنین ﷺ و باو بگو همان عربی که در مکه ضمانت اورا کردی بر در خانه است .

پس حضرت امام حسین وارد خانه شد وعرضکرد ای پدر مرد عربی بر درخانه ایستاده چنین پندارد که او صاحب ضمان درمکه است که شما ضمانت کرده اید خواسته‌ی او را تأمین کنید سپس حضرت امیر المؤمنین ازخانه بیرون شد سلمان فارسی رضی‌الله عنه راخواست وفرمود : همان باغی را که رسولخدا نهال هایش را برای من کاشت برخریداران و تجار عرضه کن .

سپس سلمان وارد بازار شد باغ را در معرض فروش قرار داد بعد آنرا بمبلغ دوازده هزار درهم فروخت پولها را خدمت حضرت آورده مردعرب را حاضر کرد و مبلغ چهار هزار درهم بوی بخشید ونیز چهل درهم برای خرج سفرش داد سپس مستمندان مدینه خبردار شدند کرد علی جمع شدند پولها در مقابل علی ﷺ ریخته شده بود سپس حضرت شروع کرد مشت مشت پولها را بر میداشت و به مستمندان یکی یکی می‌داد تااینکه برای خودش حتی یك درهم ازآن پولها باقی نماند سپس وارد منزلش گردید .

فاطمه ﷺ عرضکرد پسر عمو باغی را که پدرم رسول خدا نهال هایش را کاشته بود فروختی فرمود بلی بخیر دنیا و آخرت فروختم فاطمه عرض کرد خدا ترا درین روش پاداش نیك بخشاید بعد فاطمه عرض کرد من گرسنه ام دو فرزندم نیز گرسنه اند و شکی نیست که توهم مانند مائی علی ﷺ ازخانه بیرون شد تا چیزی قرض کند برای خرجی زن و بچه اش سپس رسولخدا آمد و فرمود ایفاطمه پسرعمویت کجاست ؟ فاطمه عرضکرد ای رسول خدا پسر عمویم از خانه بیرون

رفته، رسول خدا فرمود، این دراهم را ببر هرگاه آمد باو بگو با این پولها برای شما غذا خریداری کند.

سپس رسولخدا بیرون شدعلي واردخانه شد و گفت پسر عمویم آمده من همانا بوی خوشی میبابم فاطمه عرضکرد آری بمدهم پولها را بعلي عليهما السلام داد و مبلغ آنها هفت درهم سیاه هجریه بود و آنچه پیامبر فرموده بود خاطر نشان‌علي عليه السلام کرد علي عليه السلام فرمود ای حسن بلند شو با من بیا هر دو وارد بازار شدند ناگاه دیدند مردی‌ایستاده و میگوید کیست قرض دهد بخداوند بخشنده؟ سپس علي عليه السلام بفرزندش فرمود: درهم ها را بایشمردبدهیم؟ حسن بن علي عرض کرد آری بخدا پدر پولها را باو دهیم‌علي عليه السلام پولهارا بآنمرد داد و رفت بسوی خانه ی مردی که از او چیزی قرض کند.

در این میان عربی را ملاقات کرد که شتری با او بود عرب بحضرت عرضکرد این شتر را از من خریداری کن حضرت فرمود پولش را ندارم عرب عرضکرد پولش را بشما مهلت میدهم علي عليه السلام فرمود: قیمتش چقدر است؟ عرضکرد یکصد درهم حضرت فرمود ای حسن شتر را بگیر حضرت ازاوگذشت‌سپس‌عرب‌دیگری‌را ملاقات کرد عرب عرض کرد یا علی این شتر را میفروشی حضرت فرمود بااین شتر چه میکنی عرضکرد اولین جنگی که‌پسرعمت رسول خدا برود من با این شتر بجنگ میروم حضرت فرمود اگر بپذیری‌این‌شتر مفت و مجان از تو باشد.

مرد عرب عرض کرد بها وقیمت شتر همراه منست بچه مبلغ خریده‌ای؟ فرمود بمبلغ یکصد درهم عرب عرضکردمن یکصد وهفتاد

درهم خریدارم حضرت به پسرش حسن فرمود پولها را بگیر وشتر را باو بده یکصد درهم مال صاحب شترو هفتاد درهم برای ماباقی میماند که چیزی خریداری کنم سپس حسن عليه السلام پولها را گرفت وشتر را با نمرد تحویل داد

علي عليه السلام فرمود : من رفتم پی عربی که شتر را از او خریده بودم تا اینکه پولش را بدهم پس رسول خدارا در جائی دیدم که پیش از آن در آنمکان اورا ندیده بودم تا چشم رسولخدا بمن افتاد لبخندی برلبهایش نقش بست و فرمود ای علي در جستجوی عربی هستی که شتر بتو فروخته است تا پول شترش را بدهی؟ عرض کردم آری بخدا پدر و مادرم قربانت سپس فرمود ای اباالحسن آن کس که شتر بتو فروخت جبرئیل بود و آنکه شتر را از تو خرید میکائیل بود وشتر از شتران بهشت بود و پولها از طرف پروردگار جهانیان است .

و روایت کرده است ثعلبی وغیراو از مفسران که هما نا حسن وحسین بیمار شدند پیغمبر جدشان و تمام مردم عرب آن دو را عیادت کردند همه عرض کردند ای اباالحسن خوب است برای بهبودی فرزندانت نذری کنی سپس حضرت فرمود اگر فرزندانم مرضشان برطرف شد سه روزروزه بگیرم به جهت سپاسگذاری خدای تعالی فاطمه فرمود منهم سه روز روزه میگیرم کلفت خانه فضه هم نذر کرد که اگر دو سید مولایش حسن وحسین از آن مرض نجات پیدا کنند سه روز روزه بگیرد .

حسن وحسین از آنمرض بهبودي و صحت پیدا کردند ولی در

خانه‌ی علي و بچه های رسول‌خدا چیزی نه کم و نه زیاد برای‌خوردن آنان وجود نداشت ناچار علي عليه السلام خودش را اجیر و مزدور کرد که نخلستانی را از سر شب تا صبح آبیاری کند در مقابل مقداری جو بگیرد جورا گرفت وبخانه‌آوردسپس فاطمه عليها السلام بلند شد و یك‌سوم آنها را آرد کرد ومقدار پنج کرده نان پخت برای هریك از روزه داران یك‌گرده نان درنظر گرفته شد امیرالمؤمنین عليه السلام نماز شام را با رسولخدا خواند بعد بمنزل‌آمد غذا در مقابل علي عليه السلام گذاشته شد.

بی‌نوائی آمد پشت در منزل ایستاد و گفت: سلام برشما ای خاندان محمد بینوائی‌ازبینوایان مسلمانانم مراغذا دهید خدا شما را از غذاهای بهشت بخوراند ، علي عليه السلام آواز او را شنید و فرمود حصه‌ی غذای‌مرا باو بخورانید فاطمه عليها السلام نیزچنین فرمود دیگران‌نیزچنین کردند سپس بینوا را غذا دادند ، آن شب وروز را گرسنه بسربردند جز آب خالص چیزی نچشیدند .

چون روزدوم شد فاطمه عليها السلام یك سوم دیگرجوها را آرد کرد ونان پخت ، شب هنگام حضرت امیرالمؤمنین نماز شام را با حضرت رسول خواند وبخانه آمد بازسفره در مقابلش گسترده شد سپس‌یتیمی از یتیمان مهاجرین آمد و عرضکرد درود برشما ای خاندان محمد من یتیمی ازیتیمان مهاجرهستم که پدر و مادرم در روز عقبه شهید شدند اورا غذادادند دو روزودوشب گرسنه درنك نمودند و جز آب خالص چیزی نخوردند .

پس چون روز سوم شد فاطمه عليها السلام باقی مانده‌ی جوها راآرد

کرد و نان پخت علي عليه السلام نمازشب‌را با رسول خدا خواند بعد بخانه آمد باز غذا در مقابلش گذاشته شد ناگاه اسیری آمد بر درسرا ایستاد وعرض کرد درود بر شما ای خاندان محمد ما را اسیرمیکنید ولی ما را غذا نمیدهید خدا شما را از غذاهای بهشت بدهد همانا من‌ازاسیران محمدم سپس علي آوازش را شنید غذایش‌را باو ایثار کرد دیگران نیز به او ایثار کردند سه شبانه روز تمام گرسنه درنگ نمودند و جز آب خالی چیزی نخوردند.

چون روز چهارم شد و بنذر خویش وفا کردند علي عليه السلام دست راست حسن و دست چپ حسین را گرفت بطرف رسولخدا روآورددر حالی که مانند جوجه از گرسنگی میلرزیدند چون رسول‌خداایشان را دید فرمود: ای ابا الحسن چقدر سخت ناراحت میشوم که شمارا بدینحالت می‌بینم برویم بسوی خانه‌ی فاطمه دخترم سپس‌بسوی‌فاطمه رفتند و حال آنکه آن خانم درمحراب عبادت نماز میخواند و از شدت گرسنگی شکمش به پشت چسبیده بود چون پیامبر او را دید فرمود: پناه میبرم بخدا خاندان محمد از گرسنگی میمیرند؟

جبرئیل فرود آمد سوره‌ی هل‌اتی را از اول تا به آخر قرائت کرد وخواند، آری آنکس که‌گرامی‌ترین مردم‌است‌برترین‌مردم‌باشد و او امام است نه غیراو.

و امّا از نظر جود وبخشش همانا او دربن صفت بجائی رسیده که هیچکس جز او نرسیده بطوریکه جان خودرا در راه خدابخشیده و از جان گذشتگی آخرین درجه‌ی بخشش است.

ابوسعیدخدري روایت کرده و گفته‌است که‌چون‌رسولخدا صلى الله عليه وآله

ازمکه بیرون شد بغار ثور رفت خدای عزّوجل بجبرئیل و میکائیل وحی کرد که همانا من شما را برادر یکدیگر قراردادم و عمر یکی از شما را ازعمر دیگری درازترقرار دادم پس کدام یك ازشما عمرش را بدیگری میبخشد و ایثار میکند هر دوتن زندگی را اختیار کردند و هیچیك حاضر نشد از عمر خود بدیگری ببخشد.

سپس خدای عزّوجل وحی کرد به آندو آیا شما مانند علي بن ابی‌طالب نمیباشید که بین او و محمّد عقد برادری بستم علي در بستر پیامبر خوابیده و اورا بوسیله‌ی جان خودش نگهداری میکند.

بزمین فرودآئید سپس آندورا از شر دشمنان نگهداری کنید پس جبرئیل برفراز سرعلي ومیکائیل در پائین بود جبرئیل فریادمیزد کیست مانند تو مبارك باد ترا ای پسر ابیطالب خداوند بوسیلهٔ تو بر فرشتگان افتخار و مباهات میکند و خدای عزّوجل درین باره این آیه را فروفرستاده : « ومن النّاس من یشری نفسه ابتغاءِ مرضاة الله والله رؤف بالعباد » (۱) وهر کس که درین شرائط باشد واجب است که او امام و پیشوای مردم باشد نه غیر او.

و امّا ازنظرخلق نیك و پسندیده همانا علي به آخرین درجه‌ی اخلاق نیك وپسندیده رسیده بدرجه‌ایکه دشمنانش او را نسبت بمزاح میدادند و از دلیل هائیکه برحسن خلق و کردار نیکش دلالت میکند یکسان بودن اواست با رسول خدا در تمام صفتهای پسندیده جز نبوت که انحصاری رسول خدا ست و همانا خـدای سبحان رسولش را از

---

(۱) بقره ۲۰۷ وازمردمان کسانی هستندکه جانشان‌را برای بدست آوردن رضای خدا میفروشند وخدا به بندگانش مهربانست.

نظر اخلاق پسندیده بگفته‌ی خودش در قرآن ستایش فرموده‌دانّك لعلي خلق‌عظیم» همانا تو ای‌پیامبردارای خلق بزرگی همچنین است علي از نظر اخلاق همپایه رسول خداست .

و امّا خبردادن آن حضرت از غیب ها بسیار است و آن خبر های غیبی معجزه های بزرگی است که بر امامت او دلالت میکنند زیرا که جزبرای‌علي عليه السلام برای کسي ازامت‌محمّد صلى الله عليه وآله خبردادن‌ازغیب ممکن ومیسر نیست و بخشی از آن اخبار غیبی این است که چون در ذی‌قار به‌آن حضرت بیعت کردند فرمود : شما را از طرف کوفه یکهزار مرد می‌آید که نه یکی کمتر و نه یکی از هزار نفر بیشتر است بیعت تا پای مرگ ومردن میکنند که آخرین فرد آنان اویس قرنی است .

ابن عباس گفت : من آن جماعت را که آمدند شمردم یکنفر از هزارنفر کمتر بود درین میان که درین اندیشه بودم که چرا یکی از هزار کم است ، ناگاه دیدم که اویس قرنی رو آورد و جمعیت تکمیل شد .

و ازآن اخبار بغیب‌است که همانا مردی خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام آمد و عرض کرد :

یاامیرالمؤمنین من بوادی قری گذشتم در آنجا خالدبن‌عرفطه را دیدم که مرده برایش طلب آمرزش کن سپس علي عليه السلام فرمود : همانااو نمرده است ونخواهد مرد تااینکه جلوداری کند سپاه‌گمراهی را وپرچمدار سپاهش حبیب بن جمّاز است .

مردی از زیر منبر بلند شد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من

از شیعیان و دوستان تو هستم حضرت فرمود : تو کیستی ؟ عرض کرد : من حبیب بن جمّازم ، حضرت فرمود : بپرهیز از اینکه آن پرچم را برداری با آن پرچم از این در وارد شوی با دست بطرف باب‌الفیل اشاره کرد، چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام درگذشت و بعد از او فرزندش حسن درگذشت نوبت بحسین بن علي علیه‌السلام رسید پسرزیادعمربن‌سعد را بسوی حسین بن علي علیهما‌السلام فرستاد و خالدبن عرفطه را پیشاپیش سپاه فرستاد وپرچم را بدست حبیب بن جمّاز داد با آن پرچم راه افتاد و از باب فیل وارد مسجد شد .

و نیز از غیبگوئیهای آن حضرت است خبردادن از کشته شدن خود که فرمود : همانا رنگین شود محاسنم ازخون سرم .

ونیز ازغیب‌گوئی های اوست خبـردادن از آینده‌ی میثم تمار که بدارآویزان شود و کشته شدن او که دهمین نفر از آن ده نفر بود که بدار آویخته‌شدند بر درخانه‌ی عمرو بن حریث، حضرت درخت خرمائی راکه میثم تمار برشاخه‌ی آن بدار آویخته شد نشان داد.

میثم می‌آمد ودر کنار آن درخت نمازمیخواندوبعمرو بن‌حریث میگفت : همانا من‌همسایه‌ی توخواهم بود پس نیکوهمسایه داری کن سپس پسر زیاد اورا بدار زد وحربه‌ای براو زد .

ونیز از غیبگوئیهای آن حضرت است که خبر داد بیارانش هنگامیکه معاویه در جنگ صفین دستور داد که قرآن هارا برفراز نیزه بلند کنند فرمودهمانا اینان‌عقیده ای به‌قرآن‌ندارند، بترسیداز خداوازراه وروش‌خودپیروی کنیداگر فریب اینان راخوردید راه های شما پراکنده خواهد شد روزی پشیمان شوید که درآنوقت پشیمانی

فایده‌ای برای شما ندارد همانسان شد که آنحضرت خبر داده بود.

و از پیشگوئیهای آن حضرت است که‌از مرگ ذوالثدیه (۱) (صاحب پستان) خبرداد که در میان کشته شدگان دیده نشده. سپس فرمود: بخدا سوگند نه من دروغ میگویم نه پیامبر که خبرداده بعد کشته‌گان را وارسی کردند و ذوالثدیه را در میان نهری پیدا کردند جامه اش را دریدند سپس دوپستان مانند پستان زن در او پیدا کردند که هرگاه میکشیدند شانه اش را میکشید هرگاه وامیگذاشتند شانه بحال‌خود باقی میماند و نیز از پیشگوئیهای آن حضرت است که خبرداد از گذشتن خوارج نهروان ازنهرفرمود: بخدا سوگند که عبور ازنهر نمیکنند بعد مرتبه‌ی دوم و سوم نیز خبر داد و فرمود: بخدا سوگند که ازنهرنخواهند گذشت تا اینکه کشته شود از ایشان بعدد نی‌های این نیستان جندب بن عبدالله ازدی گفت: بخدا سوگند اگرنهروانیان از نهر بگذرند اول کسی که با علی علیه السلام بجنگد من خواهم بود.

چون به‌نهروانیان رسیدند و آنان را نیافتند که ازنهر بگذرند حضرت فرمود: ای برادر ازدی آیا مطلب برایت آشکارشد پس‌چون نهروانیان کشته شدند نی‌های نیستان را بریدند و مقابل هر کشته‌ای یکی از آنها گذاشتند نه یك نی زیاد ونه یکی از عدد کشته‌گان کم آمد.

ونیز ازپیشگوئیهای آن حضرت است که آن سرور شبی از مسجد کوفه بطرف خانه‌اش بیرون شد و یك چهارم شب گذشته بود

---

(۱) مردی از نهروانیان بود که در جنگ نهروان کشته شد.

کمیل بن زیاد که از بزرگان ونیکان شیعه و از دوستان آن حضرت بود همراه او روان شد در راه بدرخانه‌ی مردی رسید که در آنوقت شب قرآن میخواند و گفته‌ی خدایتعالی را که در قرآنست میخواند: «امن هوقانت آناء اللّیل ساجداً وقائماً یحذرالاخرة و یرجوارحمة ربّه قل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون انّما یتذکر اولوالالباب» (١) با آوازی غمگین و دلنشین کمیل بن زیاد در باطن اورا ستایش کرد ونیکوشمرد، حال آنمرد کمیل را بشگفت آورد امّا بدون اینکه چیزی بگوید.

حضرت‌امام‌علی عليه السلام متوجه کمیل شد و فرمود: ای کمیل‌بشگفت نیاورد ترا صدای دلنشین اینمرد همانا اینمرد اهل آتش‌است وبزودی بعد از این ترا ازحال او خبر خواهم داد. کمیل متحیر و سرگردان شد از اینکه علی عليه السلام از باطن او آگاه شد و گواهی داد که آنمرد اهل آتش خواهد بود با وجود اینکه سرگرم عبادت بود ودربن‌حالت خوب (که راز ونیاز بود) قرارگرفته بودآنهم در این وقت از شب.

کمیل خاموش گردید، امّا در حالت شگفت و اندیشه و فکر درین‌امر. زمانی‌طولانی و دراز ازداستان‌گذشت تا اینکه حال‌خوارج نهروان برگشت به عاقبت کارشان وبا امیرالمؤمنین جنگیدند وآن جماعت حافظ قرآن بودند بهمانطوریکه برپیامبر نازل شده بود

---

(١) زمر آیهٔ ١٢ آیا کسی‌که او عبادت کننده است در دل های شب در حالت سجود و قیام است و از روز رستاخیز میترسد و امید بخشش از خدا دارد، بگو آیا یکسانند دانایان و نادانان همانا پند میگیرند صاحبان خرد و عقل.

امیرالمؤمنین درصحنه‌ی پیکار توجهی به کمیل کرد و حال آنکه کمیل در پیش روی علي عليه السلام ایستاده بود وشمشیر علي در دستش بود و از آن شمشیر خون می‌چکید وسرهای آن کافران و فاجران روی زمین را پر کرده بود .

علي عليه السلام سرشمشیرش را بریکی از آن سرها فرو کرد وفرمود ای کمیل امّن هوقانت آناء اللیل ساجداً وقائماً یعنی ای کمیل این سرهمان کسی است که این آیه را درآنشب با صدائی‌حزین میخواند وترا حال او بشگفت‌آورد . سپس کمیل پاهای امیرالمؤمنین‌رابوسید و طلب آمرزش ازخدا کرد ، سپس درود خدا برمحمد و آل محمد وعلي که قدرش در اجتماع مجهول وپنهان مانده بود فرستاد .

و از معجزات آن حضرت است که همانا چون میثم را خرید ومیثم ملك زنی بود که آنحضرت خرید میثم به علي عليه السلام خبرداد که نامش سالم است ، سپس حضرت فرمود : که رسول خدا بمن خبرداد که پدرت ترا میثم نامیده برگرد بهمان اسمی که پدرت ترا نام نهاده میثم عرض کرد درست‌فرمودی ای مولای من بعد حضرت میثم راخبر داد که عبیدالله زیاد اورا بدار زند چنانچه حدیث پیشی گرفت (۱) و خبرداد که دست و پای رشید هجری را قطع کنند واورا نیز بدار آویزند این کاررا نسبت برشید زیادبن نضر انجام داد .

ونیزخبرداد که مزرع بن‌عبدالله رابدارآویزنددرمیان دوبلندی از بلندی‌های‌مسجد ودرهمانجابدارآویخته شد ونیز خبرداد که حجاج کمیل بن زیاد را می کشد و نیز بکشته شدن قنبرخبرداد پس‌حجاج

(۱) در صفحهٔ ۳۵ گذشت شرح حال میثم .

اورا ذبح کرد و نیز به براء بن عازب فرمود : که همانا پسرم کشته می‌شود ولی توزنده هستی واورا یاری نمی کنی‌پس حسین عليه‌السلام کشته و براء بن عازب زنده بود و آن حضرت را یاری نکرد وپشیمان‌شد.

ونیزخبر داد بکشتن حسین وقتلگاه وقبرش‌هنگامی که‌بجنگ صفین میرفت همانطوربودکه فرموده بود ونیز خبرداد که بیارانش پیشنهاد فحش دادن بحضرت را کنند سب و فحش را اجازه داد و مباح کرد بخلاف اینکه فرمان برائت و دوری دهد (تا جان آنان محفوظ و در امان بماند) همانطور که خبر داده‌بود همانطور شد .

ونیزخبرداد‌بجداشدن دودست‌جویریة‌بن‌مسهروجداشدن دو پای او و آویخته شدن بشاخه‌ی درخت خرما این کار را در زمان معاویه زیادبن ابیه انجام داد و نیز به سلطنت بنی‌امیه خبرداد و نیزازآبادی بغداد و پادشاهی بنی‌العباس واحوال آنان وگرفتن مغول پادشاهی را از آنان خبرداد وپیشگوئیهای او فراوان وبسیار است که‌اگربگوئیم کتاب طولانی میشود .

این است بلندی مرتبه و مقام وپیوند نفس شریف و پاکیزه‌اش بعالم غیب.

و اما باجابت‌رسیدن دعایش فراوانست ازآنجمله این است که خدارا خواند سپس خورشید دو مرتبه برایش برگشت‌یکی ازآندو بار در زمان نبی اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بود : روایت کرده است ام سلمه و جابربن عبدالله انصاری و ابی بن کعب انصاری و ابوسعید خدری و گروهی از یاران پیامبر که پیامبر اسلام روزی در منزلش بودوعلی عليه‌السلام در مقابل پیغمبر بود ناگاه جبرئیل خدمت پیامبر آمد از طرف‌خدا باپیامبر

نجوی کرد .

سپس چون رسول را حالت وحی فراگرفت سر بزانوی امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت سرش را از روی زانوی علي عليه السلام برنداشت تا اینکه خورشید غروب کرد امیرالمؤمنین خواندن نماز عصر برایش امکان نداشت بدین جهت رنگش تغییر کرد نماز عصرش را نشسته خواند رکوع و سجودش را با اشاره بجای آورد چون پیامبر از حالت وحی بخود آمد بامیرالمؤمنین فرمود نماز عصرت قضا شد عرض کرد بواسطه خاطر شما ای رسول خدا نتوانستم نمازم را ایستاده بخوانم چونکه شما را حالت وحی فرا گرفته بود نشسته خواندم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی عليه السلام فرمود که خدای را بخوان برای تو خورشید را برگرداند تا اینکه نمازت را در وقتش ایستاده بجای آوری که همانا خدا دعای ترا بهدف اجابت میرساند بواسطه‌ی پیروي کردن تو از خدا و رسولش .

سپس امیر المؤمنین از خدای تعالی در خواست کرد برای برگشتن خورشید پس خورشید برای خاطر او برگشت در جائی از آسمان قرار گرفت که هنگام غروب بود سپس علي عليه السلام نماز عصرش را خواند بعد خورشید غروب کرد .

و اما مرتبه‌ی دوم که خورشید برای آنحضرت برگشت بعداز وفات رسولخدا بود هنگامیکه از جنگ صفین برگشته بود و اراده‌ی عبور از فرات را بطرف بابل داشت گروه زیادی از یارانش سرگرم گذراندن بارهایشان از فرات بودند حضرت خودش باگروهی نماز عصرش را خواند گروه دیگر ازگذراندن حیوانات از آب فارغ و

آسوده نشدند که خورشید غروب کرد سپس نماز عصر گروه زیادی از آنان قضا شد و نیز گروهی از فضل نماز جماعت محروم ماندند در این باره بایکدیگر سخن گفتند.

چون حضرت سخنان آنان را درین باره شنیدند از خداخواست که خورشید را برگرداند برای آنان تااینکه تمام یارانش برای نماز عصر در وقت مختصش گرد آیند سپس خدای سبحان تیردعایش را بهدف اجابت رساند تا اینکه خورشید را بر ایشان بر گرداند این داستان مردم را بهراس وبیم افکندسپس بسیار تسبیح وتهلیل و استغفار کردند.

و نیز از جمله‌ی دعاهای مستجاب آنسروراست که همانا آب کوفه زیاد شد و طغیان کرد مردم بیم و ترس غرق شدن را داشتند پس پناه بحضرت امیرالمؤمنین بردند سپس حضرت استر رسول خدا را سوار شد و مردم با او خارج شدند و بیرون آمدند تا اینکه حضرت بکنار فرات آمد. سپس علی عليه السلام از مرکب پیاده شد وضوی کامل گرفت و تنها نماز خواند و مردم اورا میدیدند بعد خدای سبحان را خواند بدعاهائیکه بیشتر از مردم می‌شنیدند بعد بطرف فرات رفت در حالیکه بعصائی که در دستش بودتکیه کرده بود سپس عصا را بآب زد و فرمود فرو کش کن سپس آب بفرمان خدا فرو کش کردبطوری که ماهیان ته فرات آشکار شدند بسیاری از ماهیان به سخن آمدند بر آنحضرت بامارت و زمامداری مؤمنان سلام ودرود گفتند.

و گروهی از ماهیان سخن نه گفتند و آن نوع از ماهیان ماهی

جرّی (۱) ومار ماهی وزمّار بود مردم از این داستان بشگفت‌اندر شدند و از حضرت پرسیدند علت سخن گفتن ماهیانیکه سخن گفتند و خاموش بودن آن سه دسته ی از ماهیان‌را سپس فرمود خدای‌تعالی گویا کرد آندسته‌ازماهیان‌را که پاک‌وحلال‌اند وساکت کرد ازاقرار به ولایت من آن دسته راکه نجس و حرام و دور از ولایت‌قرار داده.

و از جمله دعاهائیکه مستجاب شده این است که برفراز منبر کوفه فرمود ایمردم آنکس که حاضر بود در غدیر خم که پیامبر فرمود : هر کس که من‌مولای‌اویم پس علی مولای‌او است بلند شود و گواهی دهد سپس جمعی بلند شدند ولی انس بن مالك نشسته بود و حرکت نکرد حضرت علی عليه السلام فرمود ای انس‌چرا حرکت‌نکردی چه مانع شد از اینکه تو مانند دیگران گواهی دهی عرضکرد یا علی من پیر شدم و فراموش کرده ام سپس حضرت فرمود بار إلها اگر او دروغ میگوید اورا مبتلا کن به پیسی که چیزی او را نپوشاند سپس انس مبتلا بمرض برص گردید .

ونیز ازدعاهای آنحضرت است که در باره بسربن ارطاة دعا کرد و فرمود : بارإلهابسربن ارطاة آخرتش را بدنیایش فروخته خرد را از او بگیر و از دین‌اوچیزی‌بجا نگذار که سزاواررحمت تو گردد سپس عقلش‌را خداوند فاسد و مختل کرد وازآنجمله‌است که غیرار متهم شد بر اینکه خبر های آنحضرت‌را بسوی معویه میبرد.

غیرار این کار را انکار کرد حضرت فرمود اگر تو دروغگو

---

(۱) جری بکسر جیم وتشدید الراء ،

میباشی خداوند چشمت را کور کند پس جمعه ای براو نگذشت مگر اینکه کورشد و این بحث نیز فراوانست ما باندکی از آن اکتفا کردیم و جای شك و تردید نیست که مستجاب شدن دعا از فضائلی است که برای هر کس ممکن و میسر نیست پس درود بر محمد و آل محمد و کسیکه قدرش مجهول است و کسی که بدوستی او و دوری جستن از دشمنانش کردارش قبول درگاه خدا شود و پاداش بوسیله او حاصل گردد.

خوارزمی در کتاب مناقبش روایت کرده از نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود یا علی اگر عبادت کننده ای عبادت کند خدای عزوجل را باندازه‌ی عمر نوح و برای او هم وزن کوه احد طلا باشد و در راه خدا انفاق کند و یکهزار سال پیاده بمکه رود و عمل حج انجام دهد بعد در بین صفا و مروه در راه خدا مظلوم شهید شود و ترا دوست نداشته باشد یا علی بوی بهشت را نشنود و وارد بهشت هم نخواهد شد.

وتصدیق این قول گفته‌ی خدای تعالی است، «وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءاً منثوراً» (۱) و نیز قول خدای تعالی: «قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالا، الذين ضل سعيهم في الحياة الدنيا، وهم يحسبون انهم يحسنون صنعاً» (۲) و نیز گفته «وجوه یومئذ خاشعة،

(۱) فرقان آیه ۲۳ و قصد کردیم آنچه را که کفار انجام میدهند ازعمل پس قرار دادیم مانند غباریکه در پرتو نور خورشید پراکنده است.

(۲) کهف ۱۰۲-۱۰۴ بگوای پیامبر آیا خبردهم شمارا بزیانکار- ترین افراد از حیث کردار آنانکه کوشش و سعیشان آنان را در زندگی دنیا گمراه کرد وهم ایشان گمان میکردند که کردار نیك انجام میدهند.

عاملة ناصبة تصلی ناراً حامية » (۱) پس درود بر آنکس که بواسطه‌ی دوستی او ایمان بدست آید و بواسطه‌ی دوستی او و دوری جستن از دشمنانش پذیرفته میشود کردار بجوارح و اعضاء (۲)

فصل

و نیز از فضیلت‌های آنحضرت است که پرورش یافته و تربیت شده ی در ایمانست و آلوده‌ی بآلودگی زمان جاهلیت نشده بخلاف دیگران از صحابه و یاران پیغمبر زیرا که مسلمانان تمام اجماع کرده اند وهم آهنگ شده اند بر اینکه آنحضرت بخدا شرك نیاورده وهیچگاه سجده‌ی بت نکرده بلکه‌او همانکس است که بتها راشکست هنگامیکه بر فراز دوش پیامبر قرار گرفت.

احمدبن حنبل در کتاب‌مسندش روایت کرده ازابی مریم اواز علی عليه السلام که فرموده است من و پیغمبر رفتیم تا اینکه بکعبه‌رسیدیم سپس پیامبر بمن فرمود بنشین من نشستم و او بر فراز دوشم بالا شد من خواستم حرکت کنم سپس پیامبر از من ضعف وناتوانی دید از دوشم فرود آمد، او نشست و بمن فرمانداد که بر فراز دوشش روم من بالای دوش پیغمبر رفتم اوحرکت کرد من‌اگرمیخواستم‌باافق

(۱) غاشیه ۲ روبهائی در آنروز بیمناك، عمل‌کننده ورنج‌کشیده داخل آتش گرم میشوند.

(۲) اشاره بحدیث شریف الایمان هوالاقرار باللسان و عقد فی‌القلب و عمل بالارکان.

آسمان میرسیدم تا اینکه برفرازخانۀخداقرار گرفتم و بربام خانه بتی بزرگ که از طلا بود سپس من شروع کردم از چپ و راستش واز پیش رویش و از پشت سرش زیرورو میکردم تا زمانیکه آنرا از جا کندم پیامبر بمن فرمان داد که آن بت را دور انداز سپس آنرا دور انداختم آن بت مانند شیشه شکست و خورد شد سپس از دوش پیامبر فرود آمدم .

من و رسول خدا راه افتادیم بیکدیگرسبقت میگرفتیم تا خانه های مکه ازنظرمان پنهان‌شد از ترس اینکه مبادا کسی ازمردم مارا به بیند و بعضی از شاعران در این‌معنی وقتی که بوی گفتند علی‌راستایش کن شعری سروده است که شعرش از نظر خواننده میگذرد .

۱- قیل لی قل فی علي مدحاً	ذکره یخمد ناراً موصده
۲- قلت هل امدح من فی فضله	حار ذواللب الی ان عبده
۳- والنبی المصطفی قال لنا	لیلة المعراج لما صعده
۴- وضع الله علي کتفی یداً	فاحس القلب ان قد برده
۵- و علي واضع اقدامه	في مکان وضع الله یده

۱ - بمن گفته شد که علي عليه السلام را ستایش کن که یاد علی طبق های آتش را خاموش میکند .

۲ - من گفتم آیا ستایش کنم کسی را که در ستایش او خردمندان سرگردانند که اورا خدا دانند .

۳- وپیامبر برگزیده برای مافرمودشب معراج چون‌بآسمان رفتم .

۴ - خدای دستی بر شانه‌ی من نهاد که قلب ودلم احساس سردی کرد .

۵ - و علي پايش را در جائي گذاشت که خدا دستش را در آنجا گذاشته .

پس بنگر ای انسان با انصاف زیرك بحال اینمردیکه قدرش مجهول است پس در پیش مسلمانان چنانچه یادآور شدیم که آنی بخدا شرك نیاورد و بالارفتنش بردوش نبی اکرم ودرپیش غیرمسلمانان از خردمندان وزبرکان از امت محمد ﷺ آنچه را که گفتیم ازنظر غلو وبلند پروازی در بارهٔ آن حضرت بطوریکه اورا بسرحدپرستش رساندند وقائل بخدائی وی شدند از کارهای بزرگی که ازوی دیدند کردار و آثاریکه جز از علي از هیچ انسانی صادر نشده و بروز و ظهور نکرده .

پس بزرگ است خدائی که این‌مقام را به‌علي عليه‌السلام داده ورداى این مقام را براندامش پوشانده .

کم بین من شك فی هدایته و بین من قیل انه الله

چقدر فرق است بین کسیکه مردم شك دارند در باره‌اش که او خودش رستگار شده یانه وبین کسیکه درباره اش گفته شده که او خداوند است .

و از کتاب مسند ابن حنبل نیز از عفیف کندی است که گفت : من بازرگان بودم بحج رفتم آمدم پیش عباس بن عبدالمطلب تا از او چیزی خریداری کنم وعباس‌هم تاجر بود بخدا سوگند من پیش‌عباس

در منی بودم ناگاه مردی از خیمه‌ایکه نزدیک او بود بیرون آمد سپس نگاهی بخورشید کرد چون خورشید را دید که غروب میکند بلند شد که نماز بخواند بعد زنی از میان خیمه‌ایکه ازهمان خیمه آنمرد بیرون شده بود بیرون آمد، سپس ایستاد پشت سر آن مرد نماز خواند بعد پسر بچه‌ای نیکو صورت که تازه خط عذارش دمیده بود ازآن خیمه‌ایکه آنمرد بیرون آمده بود بیرون شد، سپس ایستاد وبا اونماز خواند.

به عباس عرض کردم این مرد کیست؟ فرمود: این مرد محمد بن عبدالله پسر برادر من است سپس عرض کردم این زن کیست؟ فرمود: همسرش خدیجه دختر خویلد است. سپس عرض کردم این جوان کیست؟ گفت: علی بن ابی‌طالب پسرعمویش باشد بعباس گفتم: این چه عملی بود کـه انجام میدهد؟ فرمود: نماز میخواند و او مدعی نبوت است و هیچکس از او در این کار پیروی نکرده مگر همسرش و همان جوان پسر عمش.

فصل

ونیز از فضائل علی علیه‌السلام این‌است که دوستیش برهمه کس واجب است زیراکه او ذوالقربی وازنزدیکان پیامبر وهاشمی است و جای شك و تردید نیست که نسب و نزدیکی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود فضیلتی بزرگ است و مقام ومرتبه‌ای بلند است امّا دردنیا که مطلب روشن است و امّا آخرت پس بیان پیامبراست که فرمود: هرحسب ونسبی روز رستاخیز قطع میشود مگر نسب من و هر کس که برسول خدا

نزدیك تر باشد قدر و منزلتش بزرگتر است و اشرف است از نظر یادآوری و مباهات و نازش او بیشتر است از کسیکه برای او این فضیلت نباشد.

فکفی بنا فضلا علی من غیرنا قرب النبی محمد ایانا (۱)

و امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه پسرعموی پدری ومادری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله میباشد زیرا که او علی پسر ابیطالب بن عبدالمطلب است و رسول خدا پسر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است پس عبدالمطلب جد پیامبر و علی است و در عبد المطلب نسب این دو بزرگوار باهم جمع میشود و ابوطالب و عبدالله برادرند از یك پدر و مادر پس نباشد احدی درین وقت نزدیکتر برسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ازحضرت امیرالمؤمنین که برآنحضرت باد بهترین درود و سلام.

و نیز از فضائل آن سرور است که او برادر پیامبر است و روایت کرده احمد بن حنبل در کتاب مسند خویش که همانا نبی اکرم عقد برادری درمیان یارانش اجرا کرد امّا صیغهٔ برادری بین علی وهیچیك از یارانش جاری نکرد ازین داستان سینه علی علیه‌السلام تنگ شد هنگامیکه بین او وهیچکس ازیاران پیامبر عقد برادری اجرانشد.

سپس رسول خدا باوفرمود: من ترا بدنبال نیفکندم و انتخاب نکردم ترا مگر برای خودم تونسبت بمن مانند هارونی برای موسی جزاینکه پس از من پیامبری نیست و تو برادر منی ووارث منی و تو با مندر کاخ بهشتی. بعد پیامبرتلاوت کرد آیه قرآنرا که میفرماید:

(۱) پس کافی است برای ما برتری برغیرما نزدیکی محمد ما را.

داخواناًعلی سرر متقابلین (۱) »

و حذیفه‌ی یمانی گفته است که رسول خدا در میان مهاجران و انصار صیغه‌ی برادری خواند چنین بود عقد برادری بین مرد انصاری را به انصاری و مهاجر را با مهاجر اجرا میکرد بعد دست علی بن ابیطالب راگرفت سپس فرمود : این است برادر من ورسولخدا ﷺ بزرگ فرزندان آدم است آنچنانکه خودش فرموده : من بزرگ فرزندان آدمم ولی مباهاتی براین بزرگواری‌مرا نیست و علی برادر و وزیر و شبیه و مانند اوست و این منزلت شریف‌ومقام‌بزرگی‌است که برای‌هیچ کس بدست‌نمی آید جز علی و در این باب گفته است شاعر

لویری مثلك النبی لاخاه والا فاخطاه الانتقادا(۲)

فصل

و از جمله فضائل علی ؑ این است که او دوست ترین مردم بسوی خدای تعالی است و دلیل بر این مطلب داستان مرغ بریان است(۳) و دوستی ازطرف خدای تعالی زیادی ثوابست .

و نیز بعضی ازفضائل آنحضرت فضیلت مباهله است وهمین‌فضیلت

---

(۱) حجر ۴۷ برادرانی که بر سریرهای روبروی همند

(۲) اگر مانند ترا پیامبر به بیند برادر قرار دهد و اگر مانند ترا ندید از روی‌انتقاد ازو برگردد .

(۳) داستان مرغ بریان را خواستم بنویسم دیدم بسیار مفصل است بدین جهت صرف نظر کردم طالبین به جلد ۳۸ بحار صفحه۳۴۸باب۶۹ مراجعه کنند. مترجم .

دلالت می کند به برتری کامل و تمام و پارسائی کامل از برای مولای ما امیرالمؤمنین و دو فرزند و همسرش علیهم السلام درآنهنگام که رسول خدا بواسطه اینان کمك خواست در دعا کردن بسوی خدای تعالی و آمین گفتن بر دعایش تااینکه مستجاب شود و بعضی از آن فضائل این است که او ویژه‌ی همسری فاطمه بود و بس همان فاطمه ایکه پیامبر در باره اش فرمود: فاطمه پاره تن من است هر کس اورا آزار دهد مرا آزار داده برای خوشنودی فاطمه خدا خوشنود میشود و بواسطه‌ی خشم او خدا خشمگین میشود او بزرگ زنان جهانیاست و نیز پیامبر فرمود: دختر من فاطمه نامیده شد، زیرا که خدای عزّوجل او و دوستانش را از آتش جهنم جدا سازد.

ونیز پیامبر فرموده: هرگاه روز رستاخیز شود ندا کننده‌ای فریاد زند در زیر پرده ها و حجابها ای اهل محشر دیدگانتان را به‌بندید وسرها را پائین افکنید اینك فاطمه دختر محمّد رسولخدا میخواهد از صراط عبور کند.

ابن عباس گفته است گروهی از بزرگان واشراف، فاطمه را خواستگاری کردند و هر کدام از آنها را پیش رسولخدا نام بردند پیامبر از آنها اعراض و دوری کرد و فرمود من انتظار این کار را از آسمان دارم همانا امر ازدواج فاطمه‌بسوی خدای تعالی است سعد بن معاذ انصاری بعلی علیه السلام گفت توفاطمه را از نبی اکرم‌خواستگاری کن زیرا که من گمان نمی کنم که پیامبر درین ازدواج نظرش جزتو بدیگری باشد، امیرالمؤمنین بسوی رسول خداخواستگاری فاطمه آمد نبی اکرم فرمود: یا علی‌ترا حاجتی‌است عرض کردآری

ای‌رسول خدا فرمود: بیاور حاجتت را عرضکرد بخواستگاری فاطمه دختر محمد آمده ام.

رسول خدا فرمود آفرین آفرین وفاطمه رابازدواج علي درآورد چون پیامبر وارد خانه شد فاطمه را خواست و باو فرمود که همانا ترا همسر کسی قرار دادم که بزرگ است در دنیا و ازمردان‌شایسته‌ی آخرت است او پسر عموی تو علي بن ابیطالب باشد.

فاطمه عليها السلام از شدت حیا وجدائي رسول خدا گریه کرد سپس رسولخدا باو فرمود من خودم ترا باو تزویج نکردم بلکه خدا متولی ازدواج تو در آسمانست جبرئیل خواستگار و خداوند هم ولی امر تو بود و خدا فرمان صادر کرد که درخت طوبی در و یاقوت و حلی و حلل نثار کند وفرمانداد حوریان‌بهشتی گردآیند و آن درها را جمع کنند و تا روز رستاخیز بیکدیگر بعنوان سوغات و ارمغان بدهند و بگویند این ارمغان نثار فاطمه شده.

پس چون شب عروسی فرا رسید و عروس را بسوی خانه‌ی علي بردند نبی اکرم‌در جلوفاطمه بود و جبرئیل از طرف‌راست و میکائیل ازشمال و هفتاد هزار فرشته پشت سر تسبیح و تقدیس خدای تعالی را تا طلوع فجر میگفتند.

ونیز از فضائل علي عليه السلام است که همانا فرزندانش امامان و پیشوایان معصومی هستند که‌خدا طاعتشان را برتمام بندگان واجب کرده و خدا آلودگی را از آنان زدوده و ایشانرا پاك وپاکیزه‌قرار داده اولی آنان امام معصوم ابو محمد حسن بن علي پاکدامن و آخر

ایشان امام قائم حضرت مهدی صلوات‌الله علیهم‌اجمعین است وهریك
از این امامان امام و پیشوای عصر و زمان خویش است و برترین
مردم زمان خود میباشد و فضل و کمال آنان آشکار تر و روشن تر
از خورشید است پیروی آن امامان و ملتزم شدن بدوستی آنان
خوشبختی و هدایت است نافرمانی‌وواگذاردن‌آنان‌بدبختی و گمراهی
است .

خوارزمی در مناقب خودش روایت کرده از ابن عباس او گفته
که رسولخدا فرموده مثل اهلبیت من مانند کشتی نوح است هر کس
سوار آنکشتی شود نجات می یابد و هر کس دوری از آن کند غرق
می شود .

و در جمع بین صحیحین از جابر بن سمرة است که از رسول
خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که میفرمود : بعدازمن‌دوازده امیر میباشد که
تمامشان از قریش است .

و ازمسندابن حنبل از مسروق است که گفت ماخدمت رسول
خدا در مسجد نشسته بودیم با عبدالله بن مسعود سپس مردی بخدمت
عبدالله‌مسعود آمد و گفت ای پسر مسعود ایا حدیث کرده شما را
پیامبرتان که چند خلیفه بعدازاومیباشد ابن‌مسعود گفت بلی حدیث
کرد مارا که خلفای بعدش بشماره‌ی نقباء بنی اسرائیل است ورسول
خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : برای حسینش که این پسرمن امام پسر امام و
برادر امام و پدر امامان نه‌گانه است که نهمی آنان قائمشان باشد
و اخبار و روایات در فضائل و کمالات ایشان بیش از آنست که
بشمار آید .

واز همان اخبار است از کتاب کفایة الطالب حافظ شافعی از انس بن مالك که گفت رسولخدا فرموده : شب معراج مرا بآسمان عبور دادند ناگاه دیدم فرشته ای بر منبری از نور نشسته و فرشتگان اورا درمیان گرفته اند بجبرئیل گفتم این فرشته کیست ؟ جبرئیل عرض کرد نزدیکش برو و بر او سلام کن سپس من بدو نزدیك شدم و بروی درود فرستادم پس ناگاه دیدم او برادرم و پسر عمویم علي بن ابیطالب است .

گفتم ای جبرئیل علي بن ابيطالب عليه السلام بسوی آسمان چهارم از من پیشی گرفته و جلوتر آمده ؟ عرض کرد نه ای محمد ولی فرشتگان اظهار علاقه بعلی بن ابیطالب و دوستی او کردند سپس خدا این فرشته را از نور علي بصورت علي بن ابیطالب آفرید فرشتگان اورا درهرشب و روز جمعه زیارت میکنند و هفتادهزارمرتبه خدا را تسبیح میگویند و تقدیس میکنند و ثوابش را ارمغان و هدیه‌ی دوستان علي قرار می دهند .

ونیز از جمله‌ی فضائل آنحضرت از کتاب مناقب خوارزمی از عبدالله بن عمر نقل‌شده که از رسول خدا شنیدم از آنحضرت پرسیده شد خدا درشب معراج باچه لغتي با تو سخن گفت و ترا مخاطب قرار داد ؟ فرمود مرا بلغت و بیان علي بن ابیطالب مخاطب قرار داد سپس بمن الهام کرد که بگو پروردگارا تومرا مخاطب قرار دادی یا علي سپس فرمود : ای احمد من چیزی هستم ولی از همه چیزها فاصله دارم مانند چیزهای دیگر نیستم و من بمردم قیاس نمي‌شوم و بموجودات تعریف نمیشوم .

ترا از نورم آفریدم وعلي را از نور تو آفریدم او را براز‌های نهانی دل تو آگاه کردم من کسی را بسوی دل تو دوست تر از علي بن ابیطالب پیدا نکردم سپس ترا با زبان علي مخاطب قرار دادم تا دلت آرام بگیرد .

و از جمله فضائل آن سرور است آنچه که در باره‌ی دوستی او و وعید بر دشمنی او نقل شده که از آنجمله است آنچه را که صاحب فردوس از معاذ او از نبی اکرم روایت کرده که فرمود دوستی علي بن ابیطالب حسنه ایست که با آن گناهی زیان نمیرساند و دشمنی علي بن ابیطالب گناهی است که با آن دشمنی هیچ ثوابی فائده ندارد خوارزمی نیز روایت کرده این فضیلت رادر کتاب مناقبش از کتاب فردوس .

نیز از ابن‌عباس: او گفت که رسولخدا بسوی علي بن ابیطالب علیه السلام نگاه کرد سپس باد فرمود: تو بزرگ دنیا وآخرتی هر کس ترا دوست دارد همانا مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و هر کس ترا دشمن دارد همانا مرا دشمن داشته و دشمن من دشمن خدا است پس وای بر آنکس که ترا بعداز من دشمن دارد .

ونیز از کتاب فردوس از ابن عباس‌است همانا او گفت که‌رسول خدا فرموده شبی که مرا بآسمان پرواز دادند بر در بهشت دیدم که نوشته شده لااله الاالله محمد رسول الله علي حبیب الله الحسن و الحسین صفوة الله و فاطمه امة الله (۱) و بر دشمنان آنان لعنت‌و نفرین خدا.

(۱) نیست خدائی جز خدای یکتا محمد رسول خدا وعلی حبیب‌خدا و حسن وحسین برگزیدگان خدا و فاطمه کنیز خداست .

ونيز از كتاب مناقب از ابن عباس روايت شده كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: اگر چنين بود كه تمام مردمان بر دوستى علي بن ابيطالب گرد آيند همانا خداى عزوجل آتش را نمى آفريد.

و از كتاب يواقيت ابى عمرو زاهد نقل شده كه رسولخدا علي را بجنگى فرستاد وراوى خبر گويد رسولخدا را ديدم دستهايش را بطرف آسمان بلند كرده و ميگويد: خدايا مرا نميران تا بار ديگر روى علي را به بينم.

و نيز از كتاب مناقب خوارزمى از عايشه نقل شده همانا او گفته كه رسول خدا در خانه‌ى من بود درآنهنگام كه آخرين دقايق زندگى را طى ميكرد فرمود: حبيب و دوست مرا بگوئيد بيايد پس من ابى بكر را گفتم و آمد سپس رسول خدا نظرى بوى افكند و سرش را روى بستر گذارد بعد فرمود حبيب ودوست مرا بخوانيد تا بيايد من گفتم واى بر شما علي بن ابيطالب را بگوئيد بيايد كه بخدا سوگند جز علي كسى را نميخواهد تا علي آمد و چشمش براو افتاد لباسى كه بر بالاى پيامبر افكنده بودند حركت داد وعلي رادرزير آن داخل كرد واورا به سينه‌ى خودچسبانيد تاازين جهان درگذشت و دستش درگردن علي بود.

و از انس بن مالك است گفت رسول خدا فرموده كه خدا از نور چهره‌ى علي هفتاد هزار فرشته آفريد كه تا روز قيامت براى علي ودوستانش طلب آمرزش ميكنند.

و نيز از او روايت شده كه حسن بصرى گفت رسول خدا صلى الله عليه و آله

فرموده که علی‌بن ابی طالب بر فراز فردوس اعلی می‌نشیند و او کوهی‌است که بر فراز بهشت بالا رفته و بر فراز او عرش پروردگار جهانیانست و هر کس برای او گریه کند نهرهای بهشت برایش جاری شود و در بهشت پراکنده شود و علی ﷺ بر فراز کرسی از نور است‌وازمقابل‌او چشمه‌ی آبی گوارا جاریست هیچ کس از صراط نمیگذرد مگر بواسطه‌ی ولایت علی و دوستی اهل بیت او ، علی ؑ بر فراز بهشت‌قرار دارد ودوستانش را وارد بهشت میکندو دشمنانش را وارد جهنم .

و از عبدالله بن مسعود است رسول خدا فرمود اول کسی که از آسمان علی‌را ببرادری انتخاب کرد اسرافیل بود بعد میکائیل بعد جبرئیل و اول کسیکه از اهل آسمان علی را دوست داشت حاملین عرش بعد رضوان گنجینه دار بهشت بعد فرشته‌ی مرگ بود و همانا فرشته‌ی مرگ اول کسی را که رحم کند دوستان علی بن‌ابی‌طالب است هماطوریکه بر پیامبران رحم میکند .

و از ابن عمر روایت شده که رسول خدا فرمود : هر کس علی را دوست دارد خدای تعالی از آنکس نماز و روزه و شب زنده داری و دعا ونیایش او را می‌پذیرد آگاه باشید هر کس که علی را دوست دارد خداوند بشماره‌ی هر رگی که در بدنش باشد شهری در بهشت باو می‌بخشد و هر کس آل محمد را دوست داشته باشد از حساب ، میزان ، صراط درامانست و هر کس بدوستی آل محمد بمیرد من ضمانت میکنم که با پیامبران وارد بهشت شود و هر کس‌دشمن آل محمد باشد

روز رستاخیز می‌آید و میان دو چشمش نوشته شده که نا امید از رحمت خداست.

و از مناقب ابن‌مردویه از ابی‌سعید خدری است که گفت روزی خدمت رسول خدا بودم بمن فرمود ای ابا سعید عرضکردم لبیك، ای رسول خدا درود خدا بر تو و اهل بیت تو باد فرمود: برای خدا ستونی است از نور در زیر عرش روشنی میدهد ساکنان بهشت را آنچنانکه خورشید بساکنان دنیا روشنی میدهد از آن نور بهره نمیبرد مگر علی و دوستانش.

و روایت شده از امام جعفر صادق که همانا آنحضرت فرمود هرگاه روز قیامت شد فریاد کننده ای فریاد میزند از عرش کجاست خلیفه‌ی خدا در زمین سپس داود پیغمبر بپا می‌ایستد و پاسخ میدهد باز صدائی از طرف پروردگار میآید اگر تو چه خلیفه‌ی خدائی ولی ما ترا صدا نزدیم بعد صدائی بلند میشود که کجاست خلیفه‌ی خدا در زمین سپس امیرالمؤمنین (ع) بپاخیزد صدائی از طرف خدای عزوجل می آید که ای مردم: این علی بن ابیطالب خلیفهٔ خداست در زمین و حجت خداست بر بندگان پس هر کس در دنیا بریسمان دوستی او چنگ زده امروز هم به ریسمان نجات او چنگ زند که دین از نور او کسب نور کرده و روشن شده و باید پیروانش را بسوی درجات بهشت بکشاند پس بپاخیزند پیروان علی آنانکه چنگ بریسمان او زده‌اند در سرای دنیا سپس دنبال او روند تا بهشت بعد صدائی از طرف خدا جل جلاله می‌آید که آگاه باشید هر کس از هر امام پیروی کرده دنبالش برود بهر کجا که آن امام میرود در بن وقت است دوری گزینند از امامشان آنانکه غیر از علی را پیروی کرده اند و عذاب را بچشم میبینند

اینجاست که واسطه‌ها جدا شود و پارتیها از کار افتد.

و از مناقب خوارزمی از ابن عباس اوگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: که خدا منع باران کرداز بنی اسرائیل بواسطه‌ی بدی رأیشان در باره‌ی پیامبرانشان و اختلاف آنان در دینشان وهمانا خدا این امت را گرفتار قحط و منع باران کند بواسطه‌دشمنی آنان باعلی بن ابی‌طالب علیه السلام.

و از انس بن‌مالك نقل شده که رسول خدا فرمود: همانا برای خدا آفریدگانیست که از نسل آدم نیستند و دشمنان علی‌بن‌ابی‌طالب را نفرین می کنند انس پرسید که اینان کیستند یا رسول‌الله فرمود آنها هدهدها باشند که بامدادان بر فراز درختان فریادمیزنند آگاه‌باشید لعنت خدا بر دشمنان علی‌بن ابی طالب و میگویند. بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی عباده‌الذین اصطفی.

از ابی‌ذر غفاری رضی الله عنه است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس علی‌جانشین مرا دشمن دارد پس او کافر است مسلّم او با خدا و رسولش جنگیده وهر کس در باره‌ی او شك وتردید داشته باشد پس او کافر است و نیز از او از معاویة بن حیدة قشیری که او گفت از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمودبعلی علیه السلام: ای علی‌هر کس بمیرد وترا دشمن داشته باشد بدین یهودی یا نصرانی مرده است.

و نیز از مناقب از ابی‌سعید خدری از سلمان علیه الرحمة نقل شده که‌برسول‌خداعرض کردم ایرسول‌خدا برای هررسول وفرستاده‌ای جانشینی است پس جانشین شما کیست؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود : وصي موسی کیست ؟ عرضکردم یوشع بن نون فرمود چرا گفتم زیرا که او دانشمندترین آنان بود فرمود: پس وصی وجانشین من و محرم اسرارم و بهترین کسی که بعد ازخود بجا گذارم و وعده‌ی مرا وفا کند و قرض مرا بدهد علي بن ابيطالب است.

و از کتاب اربعین از انس بن مالك که گفت رسول‌خدا فرمود : من وعلي حجت خدائیم بر بندگان خدا ، از کتاب مناقب خوارزمی و مناقب ابن مردویه نقل‌شده که نبی اکرم درصحن خانه سر مبارکش در دامن دحیه کلبی بود سپس علي عليه السلام وارد شد چون دحیه‌ی کلبی او را دید بروي سلام کرد سپس حضرت فرمود علیك‌السلام حال پیامبر چطور است سپس دحیه عرضکرد خوب است ای برادر رسول سپس علي عليه السلام فرمود پاداش نیك بر تو باد از ما اهل بیت‌رسول خدا .

دحیه عرضکرد من شما را دوست دارم و همانا درپیش من مدح و ستایشی است که ارمغان بسویت فرستم ای امیرمؤمنین پرچم حمد روز قیامت دردست تو است وتو وشیعیانت بسرعت‌بسوی‌بهشت میروید مسلم‌رستگار شده آنکه ترا دوست دارد و زیانکار است هر کس ترا دشمن دارد نزدیك من بیا ای برگزیده‌ی خدا وبگیر سپس سر پیامبر را در دامن علي عليه السلام نهاد .

پیامبر بیدار شد وپرسید این همهمه چیست ؟ سپس علي آنحضرت را از داستان خبر داد پیامبر فرمود او دحیه کلبی نبود و همانا او جبرئیل است ای علي اوترا بنامیکه خدا نامیده صدا زد .

ونیز ازمناقب اواست که رسول‌خدا صلى الله عليه وآله فرمود : چون مرا

بسوی آسمان و سدرة المنتهی سیر دادند در پیشگاه خدای عز وجل ایستادم سپس خداوند فرمود: ای محمد عرض کردم لبیك و سعدیك فرمود تو که آفریدگان مرا آزمایش کردی کدام یك‌را نسبت بخودت مطیع تر دیدی؟ عرض کردم پروردگارا علی‌را از همه مطیع تر دیدم فرمود: راست گفتی‌ای محمد پس آیا برای‌خودت خلیفه‌ای انتخاب کردی که حق‌ترا از طرف تو ادا کند و کتاب‌مرا به بندگانم بیاموزد آنچه را که‌نمیدانند؟ عرضکردم پروردگارا‌تو هر کس رامیخواهی برای من انتخاب کن، انتخاب تو انتخاب من است فرمود علی را خلیفه ووصی خود قرار ده که دانش وحلم‌خودرا بدو بخشیدم و او امیر المؤمنین است مسلم که‌این‌لقب بهیچ کس پیش از او نرسید و برای هیچکس جز اواین‌لقب سزاوار نیست.

ای محمد علی پرچمدار هدایت و امام و پیشوای هر کس که مرا اطاعت کند باشد ونور اولیاء وبر گزیدگان من‌است، او کلمه ایست که همیشه با پرهیز کارانست هر کس‌اورا دوست‌داشته باشد مرادوست دارد، هر کس اورا دشمن داشته‌باشد مرا دشمن دارد، اگرعلی‌نمی‌بود بر گزیدگان من شناخته نمیشدند.

فصل

و از فضائل آنحضرت است که او همانا نیرومند و شجاع و شمشیر خدا و بر طرف کننده‌ی غمها از چهره‌ی رسولخدا بود، فرشتگان آسمان از حمله های او بر مشرکان بشگفت اندر شدند او

گرفتار پیکار کافران و منافقان مارقین و قاسطین وناکثین(۱) بود.

وروایت کرده احمدبن حنبل در کتاب مسندش سپس گفته است که رسول خدا چنین بود که علي را با پرچم میفرستاد جبرئیل از طرف راست ومیکائیل ازشمال‌واز میدان‌ابرد برنمی‌گشت تااینکه فتح وپیروزی اصیبش میشد.

نقل کرده واقدی که همانا علي و عباس و طلحه مباهات کردند طلحه گفت من صاحب خانه‌ام و کلید خانه در دست من است، عباس گفت من سقایت حجاج می کنم و حاجیان را آب میدهم، علي ؏ فرمود: نمیدانم‌این دو چه میگویند؟ ششماه‌نماز خواندم‌پیش‌ازآنکه مردم نماز بخوانند و من مرد مجاهد وجنگنده‌ی درراه خدایم سپس خدا این آیه را فرو فرستاد: «اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الاخر و جاهد في سبيل الله لايستون عندالله تا آنجا که میفرماید ـ له اجراً عظيم».(۲)

پس خدای تعالی تصدیق فرمودهٔ علي ؏ را درادعایش وگواهی بایمان او و مهاجرت و جهاد و زکوة و بلندی مرتبه‌ی او داده و مقامش را درآیه ایکه فرو فرستاده بلند کرده و چه قدر برتری ها علي ؏ دارد که به‌آن برتری‌ها جزاو هیچکس نرسیده.

---

(۱) مراد جنگ جویان صفین ونهروان و جمل باشند ـ مترجم.

(۲) توبه آیه‌ی ۱۸ آیا قرار میدهید آب دادن حاجیان وآبادکردن مسجد الحرام را از نظر مباهات مانند کسیکه ایمان بخدا و روزرستاخیز آورده و در راه خدا جنگیده در پیشگاه خدا یکسان نیستند برای اوپاداشی بزرگ است.

واما موارد جهاد علي عليه السلام در میدانهای نبرد که سعی و کوشش کرده فراوانست قسمتی از آن موارد با رسول خدا بود و قسمتی از آنها را خودش به تنهائی بود اما اول و آن جنگهائیست که درزمان رسول خدا بود و آنها فراوانست یاد آوریش کتاب را بدرازا می کشاند برای نمونه از آنها پنج مورد را از پیکارهای بزرگ یاد آوری می کنم .

اول جنگ بدر (۱)

بدر اسم چاهی است بین مکه و مدینه و این جنگ در آنجا واقع شد و این جنگ ها مصیبت بزرگی است که بحرکت در آورد نیروی شرک را و ستمگران را درچاه به هلاکت و نابودی افکند و سرکشان کافران را پست و زبون کرد و آنانرا جام نابودی چشاند و این جنگ اولین جنگی بود که بوسیله آن آزمایش پیش آمد و گروهی از مسلمانان در این جنگ از همراهی رسول خدا پا پس کشیدند بواسطه‌ی ترس و بیم ازجنگ و ناخوش داشتن آنان جنگ را در آنجا که خدای جل اسمه میفرماید « كما اخرجك ربك من بيتك بالحق وان فريقاً من المؤمنين لكارهون يجادلونك في الحق بعد ماتبين كانما يساقون الى الموت وهم ينظرون»(۲).

(۱) جنگ بدر سال دوم هجرت هفدهم ماه رمضان اتفاق افتاد ـ مترجم

(۲) انفال آیه ۳ همچنان که ترا پروردگارت ازخانه‌ات بحق بیرون آورد و همانا گروهی از مؤمنان خوش نداشتند که با تو در صحنه‌ی نبرد آیند در راه خدا با اینکه مطلب برایشان روشن بود گویا بسوی مرگ میرفتند و ایشان اندیشه میکردند.

آنروز روزی بود که روزگار مانندش را نیاورده بود وفضل و مرحمت خدا در آنروز بهترین فضل بود زیرا که در آنروز فرو فرستاد فرشتگان گرامی را برای یاری رسول خدا صلی الله علیه وآله بواسطهٔ برتری دادن آنحضرت را بر تمام انبیا ورسل خود علي عليه السلام قهرمان آنمیدان بود که شیر خشمناك برابری بند کفش او را درین جنگ سخت نمیکرد مانند ابر بر سر دشمنان تیر میبارید و آتش قهر او زبانه میکشید در شدت تاریکی گرد و غبار .

این جنگ هجده ماه تمام بعد از ورود پیامبر بمدینه اتفاق افتاد علي عليه السلام در آنروز بیست وهفت ساله بود واز جملهٔ خبرهای آن جنگ این است که مشرکین با مال فراوان وجمعیت زیاد از قهرمانان بجنگ بدر آمدند و درین هنگام مسلمانان باگروه اندکی در حال ضعف و ناتوانی بودند آنچنانکه خدای تعالی فرموده است :

« لقد نصركم الله ببدر و انتم اذلة (۱) »

بعضی گفته اند که از علي عليه السلام شنیدیم می فرمود ، در بدر حاضر شدیم اسب سواری درمیان ما نبود مگر مقداد بن اسود کندی در شب بدر همه خوابیدند جز رسول خدا صلی الله علیه وآله او تا صبح در زیر درختی نماز خواند و دعا فرمود و روایت شده چون مردم بدر شب را صبح کردند قریش پیشاپیش خود عتبة بن ربیعه و برادرش شیبه وپسرش ولید را قرار دادند سپس عتبه فریاد زد رسول خدا را که ای محمد بیرون بفرست برای ما در صحنهٔ میدان کسانی از قریش را که از

(۱) آل عمران ۱۲۳ همانا خدا شما را درجنگ بدر یاری کرد در صورتیکه ناتوان و ذلیل بودید .

نظر نیرو همشان ما باشند.

سه نفر از جوانان انصار بسوی آنان سرعت کردند پیامبر آنان را منع از رفتن کرد و سپس فرمود اینان همشان خود را جستجو میکنند بعد علي را فرمان داد که وارد صحنه‌ی نبرد شود و با آنحضرت حمزة بن عبدالمطلب و عبیدة بن حرث که خدای هر دوی آنها بیامرزد فرستاد.

چون این سه تن در برابر آنان صف کشیدند مشرکان قریش گفتند شما چکاره اید حسب ونسب خود را بیان کردند آتش جنگ روشن شد سپس علي عليه السلام برای نبرد ایستاد ولیدبن عتبه با او مبارزه کرد وجنگید ولید مردی شجاع و بی باك بود دو ضربت بین آن دو رد و بدل شد ضربت ولید بجائي اصابت نکرد با دست چپ از خود جانب داری کرد علي عليه السلام ضربتی زد و آنرا جدا کرد وروایت شده که آنحضرت گاهی که یاد از بدر و کشتن ولید میکرد در سخنانش میفرمود : گویا من نگاه می کنم بسوی برق انگشتری در دست راستش سپس اورا ضربت دیگر زدم و بخاك هلاکت افکندم زرهی بر اندامش از خلوق دیدم دانستم که او تازه داماد است بعد از او باعاص بن سعید جنگید بعد از آنکه مردم از او دور شدند زیرا که او برای آنان دهشتی بزرگ بود سپس اورا هم کشت.

عمر بن خطاب گفته است روز جنگ بدر از کنار عاص بن سعید گذشتم سپس اورا دیدم که دست و پا میزند و با پا زمین را شیار کرده آنچنانکه گاو زمین‌را باشاخش شیار میکند از گوشه‌ی لبش کف میریزد از او ترسیدم بدنم از دیدن او لرزید ازاو دور شدم

صدا زد بسوی من بیا کجا میروی ای پسر خطاب علي عليه السلام بوی فرمود اورا واگذار و مرا بگیر ای پسر عاص .

عمر گفت باهم ردو بدلی کردند و من هنوز از جای خود نرفته بودم که علي عليه السلام اورا کشت وچنین سروده شده .

اذا انسکبت دموع فی خدود تبین من بکی ممن تباکی(۱)

بعد حنظله بن ابی سفیان با وی جنگید تا بنزدیك آنحضرت رسید امیرالمؤمنین ضربتی باو زد که دید گانش فرو ریخت و روی زمین افتاد و کشته شد.

بعد طعیمة بن عدی جنگید اورانیز کشت بعد نوفل بن خویلد که از شیطانهای قریش بود آماده‌ی جنگ باحضرت شد قریش اورا خیلی بزرگ میشمردند و پیش میانداختند فرمان اورا اطاعت میکردند او بود که ابابکر وطلحه را پیش از هجرت درمکه بزنجیر و طناب بست روز بروز تاشب آنانرا عذاب میکرد تا اینکه مردم درخواست آزادی آنانرا کردند، پیامبر اسلام چون فهمید که نوفل درجنگ بدر حاضر شده فرمود بارالها شر اورا ازسر ما دور کن .

امیرالمؤمنین عزم او کرد بعد ضربتی باو زد که شمشیر به خودش فرو نشست پس شمشیر را از خودش کند ضربتی به پایش زد زرهش بپایش پیچیده بود قطع کرد سپس آماده کشتن او شد واورا کشت بسوی پیامبر بر گشت شنید که پیمبر میفرمود از نوفل کسی خبر دارد ؟

(۱) هرگاه اشگها بگونه بریزد گریه کننده از کسی که خود را شبیه بگریه کننده میکند آشکار میشود .

علي عليه السلام عرضكرد من اورا كشتم، رسولخدا از خوشحالي تكبير گفت و عرض كرد سپاس خدائيرا كه دعاي مرا مستجاب كرد درباره‌ی نوفل.

علي همچنان يكي را پس از ديگري، از قهرمانان مشركان ميكشت تااينكه نيمي از جمعيت را به تنهائي كشت مسلمانان وفرشتگان نيكو سرشت نيم ديگر آنانرا كشتند علي هم در كشتن نصف ديگر با آنان شريك بود آنچه كه از آن گروه بجامانده بود پيامبر مشتي ريگ برداشت بسوي آنان افكند وفرمود قبيح باد روهاي شما تمامشان فرار كردند.

اين جنگ بزرگ چنانچه شرح داديم نمونه‌ای از شجاعت آن حضرت است و چقدر سزاوار است گفته‌ی اين گوينده درين باب كه ميگويد:

الك حالتان مسالفاً و محارباً بالعدل منك وسيفك المخضوب

براي تو دو حال است حال جنگ و آشتي

بدادگري تو وشمشير تو كه خونين است

فرّقت ما بين الذوائب والطلي و جمعت ما بين الطلي والذئب

سرها را از پيكرها جدا كردي

وميان گرگ وبچه آهو راباهم جمع كردي

جنگ دوم جنگ احد بود

درين جنگ عمر امير المؤمنين نوزده سال بود احد كوه بزرگی است نزديك مدينه اين جنگ بزرگ در برابر همان كوه بود علت جنگ هم اين بود كه چون قريش در جنگ بدر شكست خوردند وگروهي از آنان كشته و جمعي هم اسير شدند براي كشته شدن بزرگانشان

بیتابی کردند گردهم آمدند مال فراوانی برای بودجه‌ی جنگ فراهم کردند سان سپاه و لشکر دیدند فرمانده سپاه ابوسفیان بود و متوجه پیامبر وامیرالمؤمنین گشتند.

پیامبر و مسلمانان از مدینه بیرون آمدند میان گروهی از آنان اختلاف شد در حدود یك سوم آنان بمدینه برگشتند پیامبر باهفتصد نفر از مسلمانان باقی ماند چنانچه خدای تعالی داستانرا حکایت میکند: واذ غدوت من اهلك تبوء المؤمنین مقاعد للقتال والله سمیع علیم (۱) پیامبر یك صف طولانی از مسلمانان تشکیل داد و پنجاه نفر از انصار را بر درّه‌ي کوه نگهبان قرار داد یکی از آنانرا فرمانده بقیه قرار داد سپس فرمود ازجای خود حرکت نکنید اگر چه تمام ما کشته شویم جنگ سختی درگرفت وتنور جنگ گرم شد وآسیای نبرد بگردش در آمد پرچم مسلمانان بدست علي عليه السلام بود او پیشاپیش رسول خدا میرفت دشمنان را باشمشیر خود میزد پرچم کافران در دست طلحة بن ابی‌طلحة عبدی که از قبیله‌ی بنی عبدالدار است بود طلحه را قوچ جنگی عرب میگفتند.

او باعلي یکدیگر را ملاقات کردند وبهم نزدیك شدند چند ضربت بینشان ردّ و بدل شد سپس علي عليه السلام ضربتی بر جلو سر او زد دیدگانش بسرعت فرو ریخت فریادی کشید و پرچم از دستش افتاد دیگری از قبیله‌ی بنی عبدالدار پرچم رابرداشت سپس علي او راهم کشت علي عليه السلام پی در پی یکی راپس از دیگری می کشت تا اینکه هفت نفر را کشت بعد پرچم راغلامی از قریش که اسمش صؤاب بود برداشت ، علي عليه السلام

---

(۱) آل عمران ۱۱۷ و هنگامیکه بامدادان بیرون رفتی ازمیان اهل خود مهیا کردی جایگاهها برای جنگ و خداوند شنوا وداناست .

او را هم ضربتی زد و دستش را جدا کرد پرچم را بدست چپش گرفت دست چپش راجدا کرد پرچم را بسینه‌چسبانید حضرت‌ضربتی برسرش زد که از اسب برزمین افتاد .

لشکر دشمن رو بفرار نهادند مسلمانان‌روی غنائم افتادند وسر گرم بردن آنها بودند پنجاه نفریکه در درّه‌ی کوه بفرمان پیامبر نگهبانی میکردند دیدند برادرانشان سر گرم بردن غنیمت‌ها میباشند ترسیدند چیزی نصیب و بهره‌ی آنان نشود از فرمانده خود اجازه خواستند تا آنهاهم بروند غنیمتی برای خود بردارند .

فرمانده بآنان گفت رسول خدا بمن فرمانداده که ازجای‌خود حرکت نکنم سربازان گفتند بتو چنین دستوری داده بما که چنین امری نکرده علاوه بر این رسول خدا نمیدانست که سر انجام کار بکجا میکشد همه رفتند بسوی غنیمت بدست آوردن و فرمانده‌خود را در آنجا گذاشتند خالدبن ولید از فرصت استفاده کرده ازکمین جست و بر فرمانده آنان حمله کرد و اورا کشت سپس از پشت سر پیامبر آمد نگاهی بآنحضرت کرد دید یارانش دورش را گرفته اند خالد بکسانیکه همراهش بودگفت دریابید این همانکسی است که‌در جستجوی او میباشید .

همراهان خالد به رسولخدا حمله کردند ، یکی شمشیر میزد دیگری‌با نیزه حمله‌می کرد ، آن دیگر تیر سویش‌پرتاب‌می‌نمود ، گروهی باسنگ زدند یاران پیامبر هم میجنگیدند و دشمن را از وی دور میکردندسر انجام هفتاد نفر کشته‌شد باقیمانده رو بفرارگذاشتند

پیامبر تنها ماند از جای خود حرکت نکرد و دشمن را از خود دور می‌نمود آنچه‌تیر داشت بسوی‌آنان برای دفاع از خود افکند تاتیری در ترکش بجانماند و همه تمام‌شد گاهی باسنگ از خوددفاع‌میکرد.

عتبة بن ابی‌وقاص ضربتی‌برلبهای حضرت فرودآورد که دندان کرسی آنحضرت را شکست ابن قمئة نیز سنگی به پیشانیش زدسپس حضرت درگودالی‌در حال بیهوشی‌افتاد و خداوند اورا از نظرمشرکان پنهان بداشت فریادزننده‌ای‌برفرازمدینه‌فریاد زد که محمد کشته شد با شنیدن این صدا دلها از جا کنده شد فاطمه علیها السلام فریاد کنان بیرون شد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هنگامیکه مسلمانان از دور پیامبر فرار کردند اندوهی مرا فرا گرفت که نتوانستم خود داری کنم من پیش روی پیامبر شمشیر میزدم و مشرکان را دور میکردم برگشتم به جستجوی پیامبر آنحضرت را در جای خودش ندیدم باخود گفتم که رسول خدا که اهل فرار از صحنه‌ی پیکار نبود او را در میان کشته گان هم که نمی بینم گمان میکنم از میان مابطرف آسمان بلند شده سپس شمشیر را شکستم باخود گفتم با این شمشیر اینگروه را میکشم تا آنگاه که خودم کشته شوم.

برآن گروه حمله کردم آنان راه برایم باز میکردند در آن میان که پیش میرفتم‌ناگاه چشمم برسول خدا افتاد که درحال‌بیهوشی روی زمین قرار گرفته نگاهي بمن کرد و فرمود ای علي مردم چه کردند؟ عرض کردم ای رسول خدا کافر شدند و همه فرار کردند و شمارا تسلیم دشمن کردند سپس نگاهی بلشکر نمود که بسوی وی

می آیند فرمود ایشان را از من دور کن منهم آغاز حمله کردم واز طرف راست وچپ میزدم بطوریکه از میان آنان هشام بن امیه‌ی مخزومی را کشتم و دیگران فرار کردند.

سپس بگروه دیگر از لشکر دشمن روی آوردم پیامبر فرمود به‌اینان حمله کن حسب‌الامر حمله کردم و از آنان عمرو بن عبدالله جمحی‌را کشتم و بازهم بقیه‌ی سربازان دشمن فرار کردند گروهی دیگر پیش آمدند بر آن جمعیت نیز حمله کردم از میان آنها بشر بن مالك عامری را کشتم بازهم گروهی فرار کردند

علي عليه السلام درین روز پی در پی می جنگید و جمعیت دشمنان را از دور رسولخدا پرا کنده میکرد تا اینکه هفتاد زخم درصورت و سر وبدنش رسید او تنها در برابر پیامبر ایستاده بود آنی از آنحضرت غافل نمیشد.

رسول خدا فرمود ای علي آیا می شنوی که فرشته ایکه نام او رضوان است ترا ستایش میکند و در میان فرشتگان صدا میزند که شمشیری مانند ذوالفقار و جوانمردی مانند علي وجود ندارد مردم بسوی پیامبر برگشتند جبرئیل‌در این روز بسوی آسمان بالا رفت و میگفت شمشیری مانند ذوالفقار و جوانمردی همانند علي نیست تمام مردم صدای اورا میشنیدند جبرئیل عرضکرد ای رسول‌خدافرشتگان از فدا کاری علي نسبت بشما درشگفت اندر شدند رسولخدا فرمود: چیزی مانع فدا کاری او نسبت بمن نیست زیرا که او ازمن و منهم‌از اویم جبرئیل عرضکرد منهم از شما دوتایم.

اهل تاریخ کشتگان مشرکین را در احد یاد آوری کرده‌اند که بیشتر آنان به شمشیر علی ﷺ کشته شده اند اصولا پیروزی بدست او و حفظ و نگهداری رسولخدا از شمشیر مشرکان بوسیله‌ی شمشیر علی ﷺ بود، برگشتن سربازان فراری اسلام بسوی پیامبر و جایگاهشان و ثبات قدمشان بواسطه‌ی آنحضرت بود، او در برابر دشمن با شمشیرش آنانرا از رسولخدا دور میکرد، او جان عزیز خویش را در یاری پیامبر می بخشید ونکوهش خدای تعالی از فرار سائرمسلمانان نازل شد، فرشتگان درآسمان سرگرم ستایش او بودند، از پا برجائی و استقامت او در شگفت شدند درود خدای بر علی مجهول القدرباد .

جنگ سوم غزوه احزاب است

و این جنگ احزاب همان جنگ خندق است شرحش چنین است که گروهی از یهودان بسوی ابوسفیان آمدند چون میدانستند که او از دشمنان سرسخت پیامبر است از ابوسفیان خواهش کمك نمودند او هم خواسته‌ی آنانرا پذیرفت و قول همکاری داد گروهی ازقریش و پیروان آنان را از کنانه و تهامه و غطفان و پیروان آنان از مردمان نجد گرد هم آورد مشرکان و یهودان با یکدیگرهم آهنگ شدند با گروهی بزرگ و بیشمار رو آوردند از بالا وپائین مسلمانان فرود آمدند که آنانرا محاصره نمایند چنانکه خدای تعالی فرموده:

« اذجاؤکم من فوقکم و من اسفل منکم» (۱) کار برمسلمانان خیلی دشوار وسخت شد.

سلمان فارسی رضی الله عنه اشاره بکندن خندق نمود سپس خندقی کنده شد پیامبر با سه هزار از مسلمانان بیرون آمد ولی مشرکان، یهود بیش از ده هزار نفر بودند خندق را فاصله بین خود و مسلمانان قرار دادند عمروبن عبدود سوار شد چندتن ازقهرمانان قریش همراه او بودند آمدند تا به تنگ ترین جای خندق رسیدند بعد تازیانه باسبان خود زدند و از خندق پریدند از سپاه مسلمانان علي عليه السلام بسوی آنان آمد.

عمرو گفت آیا مرد رزمنده ای هست؟ علي عليه السلام عرض کرد ای رسولخدا من آماده‌ی پیکارم پیامبر بعلی فرمود همانا اینکه‌مبارز می طلبد عمرو است علي عليه السلام خاموش گردید برای‌دومین بارعمروفریاد زد هم‌آوردی هست علي عليه السلام گفت من آماده‌ی نبردایم ای رسولخدا فرمود همانا او عمرو است علي عليه السلام ساکت شد برای سومین بار عمرو مبارز خواست علي عليه السلام عرض کرد من با او میجنگم ای رسول خدا پیامبر فرمود او عمرو است.

در تمام سه باری که عمر وهم‌آورد می‌خواست علي عليه السلام حرکت میکرد پیامبر اورا فرمان میداد که بجای خود باش انتظار داشت غیر ازعلی کسی از مسلمانان حرکت نماید گویا برفراز سر مسلمانان مرغ نشسته بود از بیم عمرو تکان نمیخوردند مبارز طلبیدن عمرو بطول انجامید امیرالمؤمنین پی در پی حرکت‌میکرد.

---

(۱) احزاب ۱۰ هنگامیکه لشکر از بالای‌سر و پائین پای شماآمد.

پیامبر دید احدی از یارانش اقدام بجنگ نکرد بعلی فرمود نزدیك من بیا علي نزدیك پیامبر رفت عمامه اش را از سرش برداشت و سر علي گذاشت شمشیر خودش را بعلی داد فرمود برو پی انجام کارت و برای آنحضرت دعا کردفرمود کفروایمان در برابر یکدیگر قرار گرفتند . علي عليه السلام بسرعت بطرف عمرو روان شد تا باو رسید فرمود ای عمرو توچنین میباشی که میگوئی هر کس سه حاجت از از من بخواهد یکی از آن سه را برآورم عرضکردآري چنین است علي عليه السلام فرمود من ترا دعوت میکنم گواهی دهی که خدائی جزخدای یکتا نیست وهمانا محمد رسول خداست و نیز تسلیم پروردگار جهانیان شوی ، عرضکرد پسر برادر ازین در گذر علي عليه السلام فرمود : بدانکه اسلام آوردن برای تو خوبست اگر بپذیری حضرت فرمود حاجت دیگریست پرسید آنحاجت چیست ؟ فرمود ازهمین راه که آمده‌ای برگردی عرضکردزنان قریش بایکدیگر میگویند عمرو ترسید و از میدان جنگ برگشت .

حضرت فرمود : درینجا حاجت دیگری است پرسید آنحاجت چیست ؟ فرمود : فقط من باتو به جنگم وتو بامن عمروخنده‌ای کرد وگفت همانا این خصلتی است که گمان نمی کنم احدی ازعرب آنرا از من بجوید و من ناخوش دارم که مرد بزرگواری را مانند تو بکشم پدرت با من رفیق بود علي عليه السلام فرمود منهم چنینم ولی دوست دارم تا زمانیکه تو از حق دوری کنی ترا بکشم این حرف بدماغ او برخورد و ازاسب فرودآمد وباشمشیر کشیده بعلی روآورد وپیشدستی

کرد و ضربتی فرود آورد شمشیر به سپر علی جایگزین شد علی نیز ضربتی براو زد.

جابر انصاری رحمة الله علیه گفته سپس دو رهمدیگر چرخیدند مدتی گرد وغبار فرا گرفت که نه آندورا میدیدیم و نه آوازشان بگوش ما میرسید تاگاه صدای الله اکبری شنیدیم دانستیم که علي علیه السلام عمرو را کشته پیامبر تا صدای علي راشنید شادماني بزرگی اورا فرا گرفت اوهم تکبیر گفت و برای خدای‌تعالی سجده‌ی شکر بجای آورد گرد وغباریکسو شد ویاران عمرو از خندق گذشتند عکرمة بن ابو جهل با مشرکان روی بفرار نهادند چنان بودند که خدای سبحان فرموده: «ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً»(۱) چون‌علي عليه السلام عمرو را کشت سرش را جدا کرد و رو بسوی پیامبر آورد صورتش مانند ماه یکشبه انگشت نما بود سر عمرو را در برابر پیامبر افکند پیامبر سر وصورت علي را بوسید بزرگان از یاران و صحابه‌ی پیامبر بلند شدند وپای علي را بوسیدند عمربن خطاب بآنحضرت عرضکرد چرا زره اورا نگرفتی کسی درعرب‌زرهی مانند آن ندارد حضرت فرمود: من شرم کردم که اورا برهنه کنم ابن مسعود این آیه را میخواندد «وکفی الله‌المؤمنین القتال وکان‌الله قویاً عزیزاً» (۲) اوگوید که این کارزاریکه مؤمنان را کفایت کرد

---

(۱) احزاب۲۵ وبرگردانیدخداآنان‌راکه‌کافرشدند باخشم‌خوردنشان که خیری نیافتند.

(۱)احزاب۲۵ خداوند کفایت کرد مؤمنان رااز‌کار زار وخدابرهمه چیز توانا باشد

بواسطه علی بود .

پیامبر در این روز در بارهٔ علی فرمود : که مبارزهٔ علی با عمرو بن عبدود عامری بر تر از عبادت امت من است تا روز رستاخیز

ربیعهٔ سعدی گفته که خدمت حذیفهٔ یمانی رسیدم وگفتم ای اباعبدالله هنگامیکه علی را ستایش میکنم اهل بصره بما میگویندشما در بارهٔ علی خیلی زیاد روی میکنید آیا مرا حدیثی نمی کنی ؟

سپس حذیفه گفت ای ربیعه ازعلی چه میپرسی بآن خدائیکه جان من در دست قدرت اوست اگر تمام کردار نیك یاران پیامبر را از زمان بعثت او تا روز قیامت در یك پله ترازو بگذارند و عمل علی در پلهٔ دیگر همانا عمل علی بر تمام آنها بر تری دارد ربیعه گفت این چیزیست که کسی دنبال این حرفها نمیرود .

سپس حذیفه گفت ای مرد احمق چطور علی این جور نبود درصورتیکه کجا بودندابوبکروعمر وحذیفه و تمام یاران رسولخدا روز مبارزهٔ با عمرو بن عبدود که مبارز و هم آورد میخواست تمام مردم از رفتن بمیدان خود داری کردند سوای علی علیه السلام همانا علی قدم بمیدان گذاشت و با او جنگید سپس اورا کشت بآن خدائیکه جان حذیفه در دست اوست هر آینه عمل علی در آن روز از نظر پاداش بزرگتر است از اعمال یاران و اصحاب محمد تاروزقیامت.

خواهرعمرو هنگامی که برای برادرش گریه میکرد گفت کی بوده آنکسی که چنین جرئتی بر عمرو داشته بوی گفتند علی بن ابیطالب بوده ، گفت دگر گریه نمی کنم مرگش بدست هم شانی

بزرگوار بوده ولی اگر اشکم برای او جاری شود خشك نمیگردد برادرم با قهرمانان جنگید و باهم آوردان پیکار داد ولی مرگش بدست قومش بوده بعد این اشعار را سرود :

۱- لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه دائم الابد(۱)

۲- لکن قاتله من لا نظیر له وکان یدعی قدیماً بیضة البلد(۲)

جنگ چهارم پیکار خیبر

فتح درین جنگ هم بوسیلهٔ امیرالمؤمنین ؏ بود زیرا که پیامبر یهودیان را در تنگنای محاصره مدت بیست شب واندی در خیبر قرار داد در بعضی از روزها درخیبر را باز کردند خندق کنده بودند برای حفظ جانشان مرحب از درون قلعه بیرون آمد با همراهانش مهیّای جنگ شدند پیامبر ابی بکر راجلو خواند پرچم را بدست او داد با گروهی از مسلمانان ومهاجران سپس اوازمیدان نبرد فرار کرد چون روز دیگر شد پرچم را بدست عمر داد اندکی با آن پرچم حرکت کرد بعد رو بفرار نهاد .

سپس پیامبر فرمود : علی را بیاورید بعرض رساندند که چشم او درد میکند فرمود پرچم را بدست کسی بدهم که خدا ورسولش رادوست دارد خدا ورسول هم او را دوست دارند و روآورده‌ی به جنگ

(۱) اگر قاتل غیر ازعلی بود من همیشه برای او گریه میکردم.

(۲) لکن قاتلش مردیست که مانند ندارد از قدیم اورامردم شهره‌ی شهر میخواندند.

است وهیچگاه فرار نمیکند سپس علی آمد و پیامبر فرمود :چه ناراحتی داری عرضکرد درد چشم ودرد سر سخت مرا ناراحت دارد فرمود بنشین و سر خویشرا روی زانوی من بگذار بعد از آب دهنش بر دو چشم وسرش مالیدو در باره‌اش دعا کرد ، چشمانش بازشد ودردسرش آرام گردید بعد پرچم را بدست علی داد و فرمود برو که جبرئیل باتواست و پیروزی در برابر تو باشد علی عليه‌السلام رفت تا به حصار خیبر رسید از آنسوی مرحب از میان حصار بیرون آمد درحالتیکه دو زره بر تن و دو خود بر سر داشت سنگی راهم سوراخ کرده برسر نهاده سرانجام بین علی ومرحب دوضربت رد وبدل شد ناگاه علی ضربتی بر سرش نواخت آنسنگ و خودی که برسرداشت شق شد وشمشیر بدندانهای او رسید و سپس روی زمین افتاد و همراهانش روی بفرار نهاده بقلعه اندر شدند و در قلعه را بستند گروهی فراوان باآنان جنگیدند ولی نیروی اینکه دررا باز کنند نداشتند .

امیر المؤمنین آمد درخیبر را از ریشه کند وروی دست گرفت و پلی بالای خندق قرارداد تامسلمانان از فراز آن عبور کردند وگذشتند و پیروز شدند غنیمت‌ها بدست آوردند چون برگشتند علی دررا بادست راستش هفتاد ذرع دور انداخت درصورتیکه آندررا بیست نفر میبستند هفتاد نفر ازمسلمانان آن دررا حرکت میدادند علی عليه‌السلام فرمود : بخدا سوگند در خیبر را به قدرت ونیروی جسمی خودم نکندم بلکه بقدرت الهی بود .

جنگ پنجم غزوه‌ی ذات سلسله

و داستان این جنگ این است که عربی بسوی پیامبر آمد و عرض کرد ای رسول خدا گروهی از عرب گرد آمده‌اند در وادی رمل بر این تصمیمند که درمدینه بر تو شبیخون زنند پیامبر فرمان الصلوة جامعه داد مردم درمسجد گرد آمدند و پیامبر آنانرا ازین حمله‌ی نابهنگام دشمن آگاه کرد فرمود کیست که این خطر را دفع کند؟ گروهی از اهل صفه ودیگران پیش جستند و گفتند ما آماده‌ایم هر کسی را میخواهی برما امیر کن جمعیت آنان هشتاد تن بود.

پیامبر ابابکر را طلب کرد وفرمود امیر ایشان باش و بروید، آنان با فرمانده خود بطرف دشمن آمدند متاسفانه مسلمانان را شکست دادند و فرارنمودند گروهی از مسلمانان کشته شدند ابی بکر فرار کرد و بسوی پیامبر آمد سپس عمر را باگروهي فرستاد برای دومین بار مواجه با شکست شدند وروی بفرار نهادند.

این شکست پیامبر را ناراحت کرد، عمرو بن عاص عرضکرد ای رسولخدا این بار مرا بفرست زیرا که در جنگ با نیرنگ بایدپیش رفت شاید من ایشان‌را با نیرنگ شکست بدهم رسولخدا اورا باگروهی فرستاد چون بدانوادی رسیدند سربازان دشمن ازسنگرها بیرون آمدند گروهی از آنانرا کشتند مسلمانان برای سومین بار فرار کردند.

بعد رسولخدا امیرالمؤمنین راخواست واورا بسوی دشمن فرستاد

---

(۱) هرگاه پیامبر اعلامیه‌ای میخواست بدهد دستور میدادبلال صدا میزد الصلوة جامعه ومردم برای نمازبعدی مثل روزجمعه جمع می‌شدند.

برايش دعا كرد چند قدم تامسجد احزاب بدرقه‌ی اورفت گروهی راهمراه او فرستاد كه از آنجمله ابو بكر وعمروعاص بود ازراه عراق بطرف آنان رفتند ولی بیراهه راه راطی میکردند بطوری كه آنان فكر نمی كردند كه اینگروه بجنگشان میروند بعدازراهی سخت وباریك روی بدانوادی آوردند .

علي عليه السلام شب راه میرفت وروزرا پنهان میشد چون بآنان رسیدند یارانش را فرمود خودراسبك بار كنید آنان رانگهداشت وتوقف كردند تااز جلو آنان پیش آمد چون عمرو بن عاص این تاكتیك جنگی رااز آنحضرت دید یقین كرد كه پیروزی نصیب مسلمانان میشود ابی بكر را ترساند وگفت این زمینی است كه كفتار وگرگ فراوان دارد علاوه براینها راهی است سنگلاخ عبورش سخت است بلكه ازراه بنی سلیم هم بدتر است صلاح این بود كه از بالای وادی میرفتیم خیال داشت كه مردم راگمراه كند واز علي عليه السلام بواسطه‌ی حسدی كه‌داشت برگرداند .

قرار شد همین سخن رابعلی بگوید ابی بكر سخنانش رابعلی گفت امّا امیرالمؤمنین اصلاً جوابش رانداد حتی بهیك جمله عمرو بن عاص به عمر بن خطاب گفت توبرو بگوازاین راه برگردد عمر هرچه گفت علي نپذیرفت وپاسخش را نداد عمر گفت خودمانرا چه بكشتن بدهیم بیائید ببالای وادی برویم مسلمانان گفتند پیامبر بما فرمانداده كه مخالفت علي رانكنیم چطور میشود حرف وسخن رابشنویم واورا مخالفت كنیم بدینحال بودند تاآنكه سپیده‌دم طالع شد ناگاه برآنقوم حمله كردند وآنانرا غافلگیر نمودند وخداوند بمسلمانان نیروی پیروزی داد .

جبرئیل برپیامبر فرود آمد سوره والعادیات ضبحاً فالموریات

فدحاً فالمغیرات صبحاء(۱) را آورد این سوره ـ وگندی است از طرف خدای تعالی به سپاه امیرالمؤمنین ﷺ وشناساندن حال سپاه را به پیامبر و مژده دادن اصحابش را به پیروزی علی و یارانش وفرمان دادن آنان را که باستقبال بروند پیامبر پیاده استقبال کرد علی از اسب پیاده شد ودر برابر پیامبر قرار گرفت .

پیامبر فرمود اگر ازامت نمیترسیدم که در باره ی تو بگویند آنچه را نصاری در باره ی مسیح گفتند(۱) امروز در باره ی تو چیزی میگفتم که از برابر هر گروهی که بگذری خاك پایت را برای برکت بردارند زیرا که خدا و رسولش از توخوشنودند. این جنگ ذات السلاسل نامیده شد زیرا که گروهی از دشمنان کشته ، جمعی اسیر. کت اسیران را بریسمان بستند گویا که آنان را به سلسله بسته بودند.

فصل

بخش دوم (۲) صحنه های جنگهای آنحضرت است که بعد از رسول خدا اتفاق افتاد زیرا که آنحضرت گرفتار آزمایش بجنگ ناکثین و قاسطین ومارقین گردید همانطوریکه پیامبر از آنها خبر داده بود .

توضیح این جنگ ها بطور اختصار اینست که بعد از آنکه

---

(۱) سوگند برونده بآواز نفس زدن نفس زدنی سپس سوگند به بیرون آورندگان آتش ازسنگ به سمهای خود پس آنها که وسیله غارت شوند درصبح

(۲) یعنی او را خدا دانستند .

(۳) یعنی اول جنگهای علی در زمان پیامبر دوم جنگهای بعد از پیامبر .

خلافت بعلي برگشت و مسلمانان بوی بیعت کردند طلحه و زبیر ازمیان مسلمانان برخاستند و بیعت خود را شکستند و بسوی عایشه رفتند برای مبارزه‌ی باعلي گرد آمدند ازآنجا به بصره رفتند گروهی فراوان از مردم بصره بآنان پیوستند سپس برای پیکار با علی بیرون آمدند علي عليه السلام بیرون شد وخواست آنان رابرگرداند ولی برنگشتند آنان را نصیحت کرد نپذیرفتند بلکه پافشاری در پیکار نمودند علي با آنان جنگید بطوریکه هفده هزار و هفتصد ونود نفر بقتل رسیدند آنان سی هزار نفر بودند ولي از سربازان علي عليه السلام یکهزار و هفتاد نفرمقتول شده بودند که تمامشان بیست هزار سرباز بود این پیکار جنگ جمل نامیده شده و این جنگ ناکثین (۱) بود.

پس از این جنگ سرگرم نبرد صفین شد جنگ او با معاویه بود که آن جنگ را جهاد قاسطین گویند این جنگها از داستانهای بزرگی است که بچه های رحم رابدغدغه می آورد و کودکان را پیر میکنند علي عليه السلام هجده ماه مشقت های این جنگ را تحمل کرد در این جنگ از دو طرف حد اقل یکصدهزار نفر کشته شد هفتاد و پنج هزاراز سپاه معویه وبیست وپنجهزاراز سپاه علي و در این جنگ شبي است بنام ليلة الهرير که جنگ سختي در آنشب درگرفت وسی وشش هزار نفر از هردو طرف کشته شدند تنها علي عليه السلام در آنشب پانصدوبیست و سه سرباز کشت زیرا که آنحضرت هرسربازی را که میکشت تکبیر می گفت تکبیرهای آنحضرت را در

---

(۱) یعنی کسانیکه بیعت را شکستند.

آنشب شمردند پانصدو بیست وسه تکبیر بود .

روز آنشب کشته‌شدگانی که بدست علي کشته شده بود بوسیله‌ی ضربتهای آنحضرت که هر سربازیرا بیك ضربت کشته بود شناختند که اگر از طرف سر زده بود شمشیر از طول آن سربازرا دونیم کرده و اگر از طرف پهنا زده بود از کمر بدو نیم شده بود .

و روایت شده که علي عليه السلام در آنشب دست از جنگ کشید زرهش را بسکه خون داشت و سنگین شده بود بیرون آورد و در بامداد این شب کار سربازان علي‌مرتب شد پیروزی جنگ‌برای آنان درخشید و نشانه های فتح آشکار شد مالك اشتر سربازان دشمن را دنبال کرد تا بلشکرگاهشان بر گرداند سربازی بجا نماند مگر اینکه او را گرفتند معویه هم بسرعت روی بفرار گذاشت تا عمرو بن عاص وضع را چنین دید بمعویه گفت قرآنهارا بر فراز نیزه قرار دهید وآنان‌رابسوی کتاب خدا بخوانیدمعویه رای اورا پسندید .

قرآنهارا بر فراز نیزه‌ها بلند کردند قاریان قرآن که در سپاه علي‌بودند دست از جنگ کشیدند و برگشتندجمعیت آنان‌چهار هزار نفر سواره بود گویا آنان کوهی از آهن بودند بحضرت امیر-المؤمنین عرضکردند پی‌مالك اشتر بفرست که برگردد ازجنگ‌این گروه، حضرت بآنان فرمود این کار نیرنك عمرو عاص و شیطنت او است اینان مرد قرآن نیستند وقرآنراقبول ندارند گفتند ناچارباید مالك اشتر را برگردانی وگرنه ترا خواهیم کشت یا ترا تسلیم دشمن می کنیم .

حضرت پی مالك فرستاد مالك سفارش کرد نزدیك به پیروزی شده ام اکنون وقت برگشتن من نیست سپس مالك اختلاف یاران علي را فهمید برگشت و باقاریان درشتی کرد آنان را فحش داد آنانهم مالك را فحش دادند و سر اسبانشان را برگرداندند بطرف جنگ برنگشتند آتش‌جنگ فرو نشست امیرالمؤمنین کس بسوی دشمن فرستاد و از آنان پرسید چرا قرآنهارا بر فراز نیزه قرار داده‌اید گفتند برای خواندن مردم را بسوی‌عمل بآنچه که درین‌قرآن است که ما و شما بحکم قرآن‌عمل کنیم و قیام نمائیم تاحق بجای‌خودش برگردد .

امیر المؤمنین لبخندی برلبانش نقش بست وازروی تعجب‌فرمود پسر ابی سفیان تو مرا بعمل کردن بکتاب خدا دعوت میکنی حال اینکه من کتاب گویای خدایم این شگفت آورترین شگفتی هاست وکاری عجیب است بعد باقاریان سبك سر فرمود این کار نیرنك عمروعاص است امیرالمؤمنین عبد الله عباس را ازطرف‌خودمعین‌فرمود ولی آنان موافقت نکردند مالك‌اشتررا معین کرد نپذیرفتند ابوموسی اشعری را انتخاب کردند .

سپس علي عليه السلام فرمود : ابا موسی اشعری از نظر عقل و خرد نا توانست میل او بطرف دشمن ما است عرضکردند ناچار باید ابو- موسی حکم از طرف شما باشد معویه‌هم ازطرف‌خودعمروعاص رامعین کرد و عمروعاص ابوموسی را فریب داد تا علي را از خلافت خلع کند و او هم معویه را خلع کند عمروعاص ابوموسی‌را پیش انداخت

زیرا که او از نظر سن از عمرو عاص بزرگتر بود.

ابوموسی بر فرازمنبرقرار گرفت وسخنرانی کردامیرالمؤمنین را از خلافت عزل کرد بلا فاصله عمروعاص بلند شد وبرفر از منبر قرار گرفت وسخنرانی کرد ومعویه‌رابخلافت ثابت کرد سپس‌ابوموسی را بباد فحش گرفت آن دو یکدیگر را لعن و نفرین کردند علي علیه السلام بیارانش که قاری قرآن بودند واو را وادار به حکمین کردند فرمود مگر بشما نگفتم این نیرنگ عمروعاص است فریب اورا نخورید شما نپذیرفتید.

آنان گفتند خدا ایشان را لعنت کند سزاوار نبود که حرف‌ما راپیذیری، تو بواسطه اینکه‌حرف‌ماراپذیرفتی نافرمانی‌خدا و رسولش را کردی چون نافرمانی کردی دگر اطاعت تو برما واجب نیست از کوفه برای جنگیدن علي بیرون شدند عبدالله بن وهب و ذوالثدیه‌را امیر خویش قرار دادند وگفتندما برای خدا باتو مبارزه‌می کنیم‌سپس آنحضرت این آیه‌ی از قرآن را در باره‌ی آنان قرائت کرد.

«هل ابنئکم بالاخسرین اعمالا. الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعاً» (۱).

بعد آتش جنگ شعله ور شد امیر المؤمنین بر آنان‌یك حمله کرد و بفاصله‌ی یك ساعت تمام آنان را از پای درآورد فقط نه نفر باقي ماندند که آنها هم فرار کردند ولي از سربازان علي ؑ نه

---

(۱) کهف ۱۰۳ آیا خبر دهم شما را بزیانکارترین مردم ازنظرعمل وکردار، آنانکه کوشش‌هایشان در زندگی‌دنیاتباه شده ایشان گمان‌میکردند کردار خوب انجام می‌دهند.

نفر کشته شدند علي عليه السلام پیش از شروع جنگ خبر داده بود که ازما
ده نفر کشته میشود واز آنان ده نفر جان‌سالم‌بدرنمیبرند پس جنگ
را جنگ نهروان گویند وآن‌جنگ حضرت‌است بانهروانیان مارقین
همانها که رسولخدادر باره‌ی آنهافرمود که آنان بدترین آفریدگانند
ولی بهترین آفریدگان و بزرگترین خلق در روز رستاخیز درپیشگاه
خدا آنان را می کشد.

ونیز از برتری های‌آنحضرت که منحصربفرداوست این‌است
که صفات ضد یکدیگر در اوگرد آمده و جمع‌است میان صفت‌هائی
که باهم جدائی دارند و نقطه‌ی مقابل یکدیگر باشند همانا آن
حضرت شب هارا شب زنده داری می کرد و روزهارا روزه می‌گرفت
با آن‌جنگهائیکه آنهارا یاد آوری کردیم و باندك چیزی افطار
میکرد با نمك ونان جوبدون خورش‌همانطوریکه درباب‌زهدآنحضرت
گفتیم و هر کس با این جور غذائی زندگی کند ناتوانست‌وضعیف ولی
امیرالمؤمنین عليه السلام با این حال نیرومند ترین مردم بود ازنظر نیرو
و قدرت ، همانا او در خیبر را که هفتاد نفر از مسلمانان باز و
بسته می کردند از جای کند چندین متر بدور افکنده بعدآن در را
بجای خودش بر گرداند پس از آنکه آن را بر فراز خندق‌قرارداد.

او چنین بود که درصحنه‌ی پیکار خودش‌واردمی‌شد وسربازان
را می کشت ازین نظر بود که اورا درمیدان نبرد با چهره‌ای‌گرفته
و درهم دیدار میکردند در همین حال باز اومهربانترین مردم بوددلی
نازك وقلبي مهربان داشت خوئی پسندیده و چهره ای باز نشان میداد

بطوریکه گروهی از منافقان او را نسبت به شوخی میدادند و این برتریهائیست که از طریق و راه دشمنان وارد شده که نتوانسته اند آنهارا پنهان کنند زیرا که آنقدر مشهور و آشکار بوده که پنهان نشده و تمام این فضائل دلیل بر امامت و پیشوائی اوست.

این فضائلی که ازطرف دشمن بود پس چه خواهد بود برتریهائیکه از طریق و راه اهلبیت علیهم السلام وارد شده زیرا که دانشمندان شیعه رضوان الله علیهم کتابها در فضیلت و دلائل امامت آنحضرت نوشته اند و جمع آوری کرده اند که بدست آوردن آمار و شماره‌ی آنها مشکل است.

در جمله‌ی آنها کتاب بی مانندی که از تصنیفات امام بزرگ، دریای بیکران علم، سرچشمه ی خوبیها وحکمت ها، جمال اسلام و مسلمانان حسن بن مطهر حلی که بکتاب الفین نامیده شده در آن کتاب یکهزار دلیل از قرآن و یکهزار دلیل ازسنت رسول برامامت علی بن ابیطالب آورده.

اگر دلیلی بر امامت آنحضرت نباشد جز عصمت و پاکدامنی و تصریح پیامبر همین دو کافی است این‌دوازین‌جهت است که هر گاه امام دارای‌عصمت نبود جایزاست‌خطا کند سپس بامام پیشوای‌دیگری که عصمت داشته باشد نیازمند است که اوراازخطا برگرداند اگر چنین باشد تسلسل لازم آید (۱) وتسلسل هم که ازمحالات است‌زیرا سببی که نیازمند بامام است خطا را برامت‌روا میدارد پس‌روانیست

(۱) تسلسل این است که بجائی منتهی نشود.

که امامی چنین باشد وگرنه فائده‌ی امامت ازمیان میرود و بواسطه‌ی اینکه امام نگهدار شریعت است اگر امام معصوم نباشد روا افتد که خللی در دین واردشود، زیاد وکمی در دین کند بنابر این دین از خطاها و لغزش ها وخللها نگهداشته نمی‌شود.

ونیز بواسطه‌ی اینکه اگر روا باشد امام گناه کند یا مردم از او پیروی میکنند یانه اگر از او پیروی کنند لازم آید کمك بر گناه که خدا کمك بر گناه را نفی کرده بقول خودش که میفرماید «ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان» (۱) یا اینکه از آن امام پیروی نمی کنند پس امام نیست بواسطه اینکه وجودش فایده ای ندارد باهمه‌ی اینها امامت از طرف خداوند است و خدای تعالی حکیم است جزمعصوم و پاکدامن را برای امامت بر نمی گزیند.

پس در این هنگام واجب میباشد که امام بعد از پیامبر (ص) علی بن ابیطالب باشد بجهت اینکه همه را عقیده بر عصمت و پاکی اوست نه غیر او امارو ایات دراین باب فراوان و بسیار است که بتواتر رسیده ازگذشتگان بآیندگان که پیامبر آشکارا بخلافت علی تصریح کرده مانند گفته‌ی آنحضرت که فرموده که تو خلیفه‌ی پس ازمنی و بر آنحضرت بامارت مسلمانان سلام کردند حرف اورا شنیدند واز او اطاعت کردند و غیرازاین خبرها.

اما دلیلهای بر امامت او گفته خدای تعالی است «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین» (۲) یعنی کسانیکه راستی آنان

---

(۱) مائده ۳ وکمك بر گناه ودشمنی مکنید.

(۲) توبه، ۲ ایکسانیکه ایمان آوردید بپرهیزید خدارا وبا راستگویان باشید

معلوم شده وصدق وراستی دانسته نمیشود مگر ازمعصوم ومعصومی نیست مگر علی پس امامت برای او معین است .

و از جمله آن دلائل است که ابابکر وعباس ابتداهر دو کافر بودند صلاحیت از برای امامت نداشتند بدلیل قول خدای تعالی « لاینال عهدی الظالمین» (۱) پس معین است که او از برای خلافت سزاوار است .

ونیز از جمله‌ی دلیلها بر امامتش این است غیر اوستمکر است بواسطه‌ی اینکه کافر میباشد و میل بسوی ستمکر درقرآن نهی شده بواسطه‌ی گفته خدای تعالی « ولا ترکنوا الی الذین ظلموا» (۲) پس مسلّم او برای خلافت سزاوار است و ازآنجمله است گفته خدای تعالی «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون » (۳) جز این نیست که رهبر شما خدا ورسول خدا و آنانکه نماز را بپا میدارند و در حال رکوع زکوة میدهند میباشد ولی آنکسی است که ازهمه سزاوارتر بدخالت کارها میباشد چنانچه در گفته‌ی فقیهااست که ازدواجی نیست مگر بواسطه‌ی ولی و صاحب اختیار و امام ولی ندارد پس یا اینکه در الذین آمنوا مراد تمام مؤمنانست یا بعضی اول که باطل است بواسطه اینکه لازم می‌آید ولی و مولی یکی باشد .

و بواسطه اینکه ولایت در آیه مقید بدادن زکوة آنهم در

---

(۱) بقره ستمگران به‌پیمان‌من نمیرسند.

(۲) هود ۱۱۸ ونباید بسوی‌ستمگران میل نکنید.

(۳) مائده ۶۰

حال رکوع شده و این صفت برای همه میسر نیست پس معلوم است مراد گروه معین باشد نه همه پس درین هنگام آن دهنده‌ی زکوة علي باشد و بس زیرا هر کس قائل‌است که آیه همگاني‌نیست معتقداست دهنده‌ی زکوة در حال رکوع علي عليه السلام است اگر گفته شود مراد غیر علي است خرق اجماع است زیرا اجماع نظرشان در آیه به علي عليه السلام است اما بنا بقول کسانیکه میگویند آیه عمومیت دارد و همگانی است باز داخل بودن علي در آیه آشکار است زیرا که علي عليه السلام بزرگ آنانست.

واز جمله دلائل نیزخبر مشهور غدیر است که‌بزودی‌داستانش بنظر خوانندگان خواهد رسید و ازجمله دلائل قول و گفته‌ی خدای تعالی است « اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » (۱) اولی الامر دراینجا تمام مردم نیست اگر چنین باشد اطاعت کننده و فرماندهنده هر دو یکی میشود بنا بر این پس آیه عمومیت ندارد مراد آیه بعضي است که آن بعض معصوم و پاکدامن است زیرا که محال است برتری دادن بدون اینکه برتری داشته باشد. معصوم و پاکدامنی هم جز علي در اینجا نیست پس مراد از اولی الامر و رهبر در این جا علي است.

و از عجائب این است که علي عليه السلام در زمان پیامبر همیشه‌امیر وزمامدار وجانشین او بوده پیامبر علي‌را زمامدار مدینه قرارداد، در یمن اورا فرستاد، پرچم را در تمام جنگ ها باو داد در هرلشکریکه

(۱) اطاعت خدا و رسول و صاحب اختیار از خودنمائید.

پیامبر نبود علی امیر بود ، جانشین پیامبر بود هنگامیکه رسول ازمکه هجرت کرد ، پرداخت کننده‌ی وامهای او بود ، امانتهای او را بصاحبانش برگرداند ، زنان پیامبر را بمدینه آورد ، در جای پیامبر خوابید جانش را برای نگهداری رسولخدا در معرض نابودی قرار داد با اینکه جز علی درزمان زندگی پیامبر کسی صلاحیت اینکارها را نداشت چنانکه دیگران را پیامبر ازرساندن سوره‌ی براءه بواسطه‌ی عدم لیاقتشان عزل کرد .

هنگامیکه عایشه اورا بجای پیامبر برای نماز فرستاد پیامبر پرسید کی نماز میخواند عرضکردند ابوبکر است پیامبر از خانه بیرون شد در حالیکه بردوش علی وفضل بن عباس تکیه کرده بود وارد مسجد شد سپس اورا از محراب دور کرد و خودش نماز را خواند و حال اینکه اسامة بن زید براو وعمر امیر و فرمانده بود ولی در آن لشکر علی نبود که اسامه بر او امارت کند چگونه امر امامت به بوبکر واگذار میشود با اینکه پیامبر کوچکترین چیزی را به او واگذار نمی کند وترك می‌گویند کسی راکه پیامبر بواسطه‌ی مشکلات از رویدادها مخصوص میگردانید این کاری شگفت آور است خدا ما وشما را نگهدارداز پیروی نفس و فریب خوردن بباطلها .

فصل

درین فصل پاره ای از برتریهای آنحضرت را از طریق وروش اهلبیت یادآوری می کنیم.

از ابن عباس روایت شده که مردی ازرسولخدا پرسید ازعملی که‌بواسطه آن میشود واردبهشت شد رسولخدا فرمود: «نماز های واجب را بخوان و روزه‌ی ماه رمضان را بگیر وغسل ازجنابت بکن و علی واولادش‌را دوست بدار وارد بهشت بشو از هر دری که بخواهی بخداوندیکه مرا بحق برانگیخت اگر یکهزار سال نماز بخوانی، هزار سال‌روزه‌بگیری، یکهزاربارحج بجای‌آوری، هزارمرتبه در راه خدا بجنگی، یکهزار بنده در راه‌خدا آزاد کنی، تورات و انجیل و زبور و قرآنرا بخوانی، تمام پیامبران را ملاقات کنی و با هر پیامبری یکهزار سال خدا را عبادت کنی ودر رکاب‌هرپیامبری‌هزار بار در راه‌خدا پیکار کنی، باهر کدام هزارمرتبه حج بجا آوري بعد بمیري و در دل تو دوستی علي و اولادش نباشد خداوند ترا واردجهنم کند با منافقان».

آگاه باشید باید گفته‌ی‌مرا درفضیلت‌علي بحاضروغائب برسانید زیرا که من در باره‌ی علي چیزی را نمیگویم مگر از طرف جبرئیل و جبرئیل هم‌مرا ازطرف خداخبرداده هما نا جبرئیل در دنیا برادری جز علي‌انتخاب نکرده، آگاه باشید هر کس میخواهدعلي را دوست دارد و هر کس میخواهد دشمن دارد زیراخدای‌تعالی برخودش‌واجب فرمود که دشمن علي را هیچ‌گاه از آتش بیرون نیاورد.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده هر کس ما را برای رضای خدا دوست بدارد و دوستان مارا دوست دارد نه برای دنیا ازین دوستی ضرری نه بیند و دشمنان مارا دشمن دار دودشمنی آنان را دردلش پنهان کند بعد روز قیامت وارد محشر شود و بر او باندازه‌ی تپه های ریك و کف دریاها گناه باشد خدای تعالی برایش می آمرزد.

و از آنحضرت روایت شده که همانا خدای تعالی برای مؤمنان ضمانت کرده راوی گوید عرضکردم چه ضمانتی کرد؟ فرمود: ضمانت کرده که اقرار بپروردگاری خدا و پیامبری محمد و امامت علی نماید وواجب خدارا بجای آورد خداوند اورا در جوارش مکان دهد راوی گفت عرضکردم بخدا سوگند که این کرامتی است که هیچ یك از کرامتهای انسانها بآن شباهت ندارد بعد حضرت ابوعبدالله فرمود: کردار اندك انجام دهید ولی از نعمت فراوان برخوددار شوید

و از حضرت علي بن موسی الرضا از جدش از پدرانش روایت شده که رسول خدا فرمود: دوستی ما اهل بیت کفاره‌ی گناهان است و حسنات را زیاد میکند و خداوند از دوستان ما وزر و وبالرا بر میدارد مگر آنانکه اصرار بر گناه دارند و بمؤمنان ستم کرده‌اند پس خداوند بگناهان فرمان می‌دهد که ثواب شوید.

و از حضرت حسن بن علي علیهما السلام روایت شده که رسولخدا فرمود دوستی ما را بر خود واجب دارید زیرا که هر کس روز رستاخیز خدا رادیدار کند و مارادوست بدارد بواسطه‌ی شفاعت ماوارد بهشت میشود بآنخدائیکه جان من در دست او است سوگند کردار هیچ بنده فائده ندارد مگر بمعرفت ما و اداءِ حق ما.

و نیز سند روایت با بن عباس میرسد او گفته از رسولخدا شنیدم که میفرمود ؛ خداوند پنج چیز بمن بخشیده و بعلی هم پنج چیز بخشیده بمن اسمهای اعظم خود راعنایت فرموده بعلی جوامع دانش من را پیامبر قرار داد علي را جانشين ووصی من قرار داد بمن کوثر وبعلی سلسبیل بخشید بمن وحی بعلی الهام بخشیده من را بسوی آسمان به پیشگاه خود سیر داد برای علي درهای آسمان را گشود تا آنچه که من دیدم او نیز به بیند اوهم بآنچه من نگاه کردم نگاه کند آنچه را که من تماشا کردم تماشا نماید بعد فرمود ای پسر عباس هر کس مخالفت علي را کند هرگز برای او پشتیبانی ودوستی نمی باشد .

سوگند بآنخدائیکه مرا بحق برانگیخت هر کس با علی مخالفت کند خداوند نعمتي را که باو بخشیده تغییر میدهد و پیش از آنکه وارد دوزخ شود چهره اش زشت و قبیح میشود اخلاقش عوض میشود ای پسر عباس دربارهٔی علی شك و تردیدی نداشته باش زیرا که شك در بارهٔی علي كفر است و انسان را از ایمان بیرون می آورد و سبب جاویدان بودن در دوزخ میشود .

و از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که گفت از رسولخدا سئوالی کردم از پاسخ سئوال اندکي خود داری فرمود سپس فرمود ای جابر آیا ترا خبر دهم از آنچه از من پرسیدی ؛ عرضکردم ای رسولخدا پدر و مادرم فدایت سوگند بخدای شما از پاسخ من خاموش ماندی گمان کردم برمن خشمناکی حضرت فرمود ای جابر بر تو خشمناك نبودم ولی انتظار داشتم از آسمان خبری برایم بیاید سپس

جبرئیل آمد و گفت ای محمد پروردگارت میفرماید که همانا علی بن ابیطالب وصی و جانشین تو بر اهل و امت تو است و امین تو است و دور کننده‌ی دشمنانت از حوض تو و پرچمدار تو و اورا بسوی بهشت جلو می اندازد.

جابر میگوید عرض کردم اگر کسی باو ایمان نیاورد صلاح میدانی اورا بکشم فرمود آری ای جابر این مقام بعلی داده نشده مگر اینکه باید از او پیروی کرد، هر کس پیروی کند اورا او فردا با من است هر کس مخالفت او را کند بر حوض وارد نخواهد شد از ابوذر روایت شده که گفت رسول خدا را دیدم که بر شانه‌ی علی زد و فرمود ای علی هر کس مارا دوست دارد نسب او درست است و هر کس مارا دشمن دارد مریض است شیعیان ما صاحبان خانه ها و معدنهای شرفند و کیست حلال‌زاده باشد و بر دین ابراهیم بمیرد بجز ما و شیعیان ما و بقیه‌مردم ازین نعمت بدورند و همانا خدا و فرشتگان گناهان شیعیان ما را ویران کنند آنچنانکه مردم بناهارا ویران نمایند.

و از حضرت صادق عليه‌السلام روایت شده که رسول خدا هنگامیکه مرا بسوی آسمان سیر دادند بسدرة المنتهی رسیدم صدائی شنیدم که گفت ای محمد بعلی سفارش خیر و نیکو بکن زیرا که او بزرگ مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران وجلو دار مؤمنان است.

و از حضرت باقر روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین بر فراز منبر کوفه فرمود ایگروه مردمان همانا درمن از رسول خدا ده صفت است یکی از آنها برای من بهتر است از آنچه که خورشید بر آنها می‌تابد

رسولخدا بمن فرمود؟ ای علي تو برادر منی در دنیا و آخرت، تو نزدیکترین مردم بمنی روز رستاخیز درپیشگاه خدای جبار ، خانه‌ی تو در بهشت روبروی خانه‌ی من است آنچنانکه خانه های برادران دینی روبروی یکدیگرند ، تو وارث منی ، تو پس از من وصی منی در باره‌ی وعده‌هائیکه دادم ، تو نگهدار اهل بیت‌پس از من باشی ، تو بپا دارنده ی‌عدل‌و داد در میان رعیت من باشی ، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست ، ، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست .

واز زیدبن علي از پدرش از پدرانش روایت شده که رسول خدا فرمود ای علي همانا خداوند مرا فرمان داد که ترا برادر ووصی خودم قرار دهم پس تو برادر و وصی و جانشین باهل و عیال من در زندگی وپس ازمرگ من باشي هر کس ازتوپیروی کند مراپیروی کرده وهر کس با تو ستیزکند مخالفت فرمان مرا کرده ، هر کس ترا انکار کند مرا انکار کرده ، هر کس بر تو ستم کند بمن‌ستم کرده ، ای علي تو از من و منهم از توام .

ای علي اگر تو نباشی هیچ کس با نهروانیان پیکار ننماید راوی پرسید که ای رسول‌خدا نهروانیان کیستند فرمودگروهی‌باشند که از اسلام بیرون آیند مانند تیری که از کمان بیرون رود و حضرت صادق‌فرمود: فرمان علي باید اطاعت شود و نهی‌اوترک،ستایش های او مانند ستایش رسولخداست ، ستایش رسولخدا اینست که بر تمام آفریدگان خدا برتری دارد نکوهش کننده‌ی علي نکوهش

کننده خدا و رسولخداست نافرمانی در فرمانهای کوچك و بزرگ علی در حد شرك است علی باب اللهی است که از آن در به بندگان چیزی بخشیده میشود، اوراهیست که از هر کس از آن راه بیرون آید گمراه است و نیز مانند فرمان علی است فرمان ائمه و پیشوایانی که بعداز علی عليه‌السلام یکی را پس از دیگری خداوند رکنهای زمین قرار داده است .

اینان‌حجت های بالغه خداوندبر فرازوزیرزمین‌اند مگر نمیدانی که امیرالمؤمنین میفرمود :من بخش کننده‌ی‌بهشت‌و جهنم از طرف خداوند باشم من فرق گذارنده‌ی بزرگ میان حق و باطلم من صاحب عصا (۱) و امانتهای پیامبرانم : همانا آنچنانکه حضرت محمد بولایت‌من اقرار کرد روح الامین و تمام فرشتگان اقرار کردند آنچه را که محمد با خود داشت منهم داشتم و آنچه را که او با خود داشت از طرف خدای سبحان بود .

همانامحمدراپیش خوانند وحله کرامت پوشندواوست اول کسیکه در قیامت‌سخن گوید وحرف زندمنهم‌چنان باشم ، وهمانا صفاتی بمن بخشیده‌شد که باحدی پیش ازمن ارزانی نشده من از حوادث دنیا و مرگ‌مردم‌آگاهم‌انساب وفصل‌الخطاب‌رادارایم بآسمان‌وجهان‌ملکوت بامرپروردگارم‌نگاه کردم چیزی ازنظرم پنهان نماند .

بدوستی من دین این‌امت راخدا کامل فرموده از امام‌باقر عليه‌السلام روایت شده که فرمود دوستان آل علی را دوست بدار اگر چه فاسق باشند و زناکار و دشمنان آنانرا دشمن بدار اگر چه نماز بخوانند

(۱) عصائیکه پیشانی‌ها را علامت گذاری میکنند.

وروزه دار باشند زیرا من ازرسول‌خدا شنیدم که فرمود آنانکه‌ایمان آوردند و کردار نیك انجام دادند ایشان بهترین مردمانند سپس توجه بسوی علي عليه السلام کرد وفرمود بخدا سوگند نیکوکاران تو و شیعیان تواند ، ای علي وعده‌گاه تو وشیعه‌ی تو فرداکنار کوثر میباشد در صورتیکه روسفیدان و جاویدان تاجداران وسیاه چشمان دربهشتند حضرت ابوجعفر فرمود چنین درکتاب علي آشکار شده است .

عبدالله سنان روایت کرده که حضرت‌ابیعبدالله فرمود : هرگاه روز رستاخیز شود خداوندمارا مأمور حساب شیعیانمان قرار میدهد هرچه از خدا در باره‌ی آنان بخواهیم خداوند بواسطه‌ی ما بآنان می بخشد هرنعمتی که برای ما باشد برای آنانست سپس حضرت ابی عبدالله‌این آیه را خواند : « ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم »(۱) .

و از حضرت ابی عبد الله روایت شده که خداوند علي‌رادرمیان مردمان فاصله بین خود و آفریدگانش قرار داده دانش و دانشمندی جز علي نیست هر کس بدوستي او اقرار کند مؤمن و آنکس که‌انکار ولایتش را نماید کافر است. وهر کس نسبت جهل و نادانی بعلی‌دهد گمراه وآنکه کسي را همتای او قرار دهد مشرك است هر کس با دوستی علي وارد محشر شود بهشتي‌است وآنکه انکار ولایتش‌را نماید وارد جهنم شود ؟

از حضرت علي بن ابیطالب علي روایت شده فرمود شنیدم نبی اکرم فرمود هرگاه روز قیامت مردم بصحنه‌ی محشر بیایند فریاد

(۱)غاشیه ۲۵ - ۲۶ همانابازگشت شان بسوی ما وحسابشان بعهده‌ی ما است .

کننده ای فریاد بزند که ای رسول خدا پاداش بده دوستان خود و اهل بیت خویش را آنانکه اهل بیت تورا دوست داشته اند بواسطه‌ی تو آنچه بخواهند پاداش بده سپس من میگویم خدایا جزای آنان بهشت است و بس دستور میرسد که بهشت را از آنان پر کن هر قدر که خواهی پس این مقام محمود و پسندیده ایست که خدا بآن مقام مرا وعده داده حضرت صادق عليه السلام فرمود : شیعیان ما جزئی از مایند از زیادی نور ما آفریده شده اند ناراحت میکند ما را هرچه که آنان را ناراحت کند و شادمان میکند ما را آنچه که آنانرا شاد کند هر کس اراده‌ی ما کند باید قصد شیعیان ما کند آنان وسیله رسیدن بمایند.

واز عبدالله بن مسعود روایت شده رسول خدا فرمود :اول برادری که علی از اهل آسمان انتخاب کرد حاملان عرش بودند بعد جبرئیل بعد میکائیل بعد رضوان خزینه دار بهشت بعد فرشته‌ی مرگ وهمانا فرشته مرگ آنچنانکه بر پیامبران رحم میکند بر دوستان علی عليه السلام نیز رحم میکند و همانا اگر بنده‌ای هزار سال خدا را عبادت کند آنهم میان رکن و مقام سپس خدا را ملاقات کند در حالتیکه بر علی علیه السلام خشمگین باشد خداوند اورا روز قیامت برو در آتش جهنم افکند ، حضرت رسول خدا فرمود هر کس باعلی دست بدهد ومصافحه کند گویا بامن مصافحه کرده وهر کس با من مصافحه کند گوئی با ارکان عرش مصافحه کرده و هر کس با علی معانقه و روبوسی کند گویا باتمام پیامبران معانقه کرده و هر کس بادوست علی عليه السلام مصافحه کند خداوند بدون حساب گناهانش را بیامرزد و او را وارد بهشت نماید .

و نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که بر عرش پروردگار نوشته شده «لا اله الا الله محمد نبی الرحمة وعلي مقیم الحجة» نیست خدائی جز خدای یگانه محمد پیامبر رحمت خداست علي بپا دارنده‌ی حجت است هر کس حقشناسی علي را کند پاك و پاکیزه است و هر کس انکار حق اورا کند نفرین شده و نا امید از رحمت خداست.

و در حدیث قدسی است که پروردگار فرموده: سوگند بعزت و بزرگیم هر کسی پیروی علي کند او را وارد بهشت کنم اگر چه نافرمانی مرا کند (۱) و سوگندبه جلال وبزرگی خودم هر کسی که نافرمانی علي را بکند اورا وارد جهنم کنم اگرچه اطاعت مرا بکند رسول خدا فرمود: روز قیامت علي به هفت اسم صدا زده میشود: یا صدیق یا دال یا عابد یاهادی، یا مهدی، یا فتی، یا علي، که پاداش تو وشیعیان تو بهشت است بدون حساب، رسول اکرم فرموده که چون روز قیامت شود خداوند جبرئیل و محمد صلی الله علیه و آله را بر صراط می گمارد که به هیچ کس اجازه عبور ندهند مگر نامه ای از علي بن ابیطالب با او باشد.

و نیز ابن عباس از رسول خدا روایت کرده آنکه در باره‌ی علي شك دارد روز رستاخیز ازقبر بیرون میشودو طوقی از آتش درگردن اوست که سیصدشعله‌دارد، بر هر شعله‌ای شیطانی است که بصورت اومیزنند تااورابجایگاه حساب می‌آورند، علي عليه السلام فرموده که این امت هفتاد

(۱) کنایه از اینکه‌من بواسطه علی گناهانش را می آمرزم چنانچه در دنیا هم معمول است اگرمخالفت کسی را بکنید بوسیله واسطه ازجرم‌وخطا در میگذرند.

و سه گروه میشوند هفتاد دوگروه از آنان در آتشند فقط یك فرقه‌ی از آنان در بهشتند آنان همان کسانند که خداوند در باره‌ی شان فرمود: «و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون»(۱) که من و شیعه ی من باشند .

و نیز رسول خدا فرموده که خدای تعالی بمن وعلی میفرماید وارد بهشت کنید هر کس را که شمارا دوست داشته و داخل آتش کنید آنانکه شمارا دشمن داشته اند و بیان همین مطلب است گفته‌ی خدای تعالی که میفرماید : «القیافی جهنم کل کفّار عنید» (۲) ملاقات خواهند کرد جهنم‌را کافران کینه توز و نیز رسول‌خدافرموده که ای علی همانا خدا تو وشیعه‌ی ترا و دوستان شیعیان و دوستان دوستان شیعیانت را می آمرزد مژده بر تو باد که شرك از تو کنده شده و تو کانون و سرچشمه‌ی دانشی .

و با سندهای معتبر از رسول‌خدا روایت شده که فرموده یاعلی خدا من و ترا از نور آفریده ، هنگامیکه آدم‌را آفرید پس این نور را در صلب آدم قرار داد از آنجا به‌صلب عبدالمطلب منتقل شد سپس ما و تو از صلب عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم من در پشت عبدالله وتو در پشت ابیطالب قرار گرفتی پیامبری برای من شایستگی دارد و جانشینی ووصایت جز تو سزاوار دیگری نیست ، هر کس‌وصی

---

(۱) اعراف ۱۸۱ و از آنان آفریدیم جماعتی را که هدایت یابند بحق و بآن عدالت میکنند.

(۲) ق ۲۳ وارد جهنم کنید هرتأسیس عناد کننده‌را .

بودن ترا انكار كند پيامبرى مرا انكار كرده و هر كس نبوت و پيامبرى‌مرا انكار كندخداوند اورا برو در آتش افكند .

و باسندهايش روايت شده كه سماعة بن‌مهران برحضرت صادق وارد شد حضرت پرسيد شرير ترين مردم كيست ؟ عرضكرد اى پسر رسول خدا مائيم بدترين مردم سماعة گفت چنان حضرت خشمگين شد كه چهره‌ى مباركش سرخ شد سپس در حالتيكه تكيه كرده بود بيدرنگ دو زانو نشست و فرمود سماعة شرير ترين مردم كيست ؟ عرضكردم بخداسوگند اى پسر رسول خدا بشما دروغ نگفتم مائيم بدترين مردم درپيش مردم زيرا مردم مارا كافرپندارند و رافضى‌سپس نگاهى بمن كرده و فرمود چه خواهد بودحال شما آن روزكه شما را بسوى بهشت بكشانند ودشمنان علي‌رابسوى جهنم سپس آنان‌بشما نگاه كنند و بگويند چه باعث شده نمى بينيم‌مردانى را كه ماآنان را از اشرار مى شمرديم .

اى پسر مهران هر كس از شما بدى انجام داد اورا بسوى خدا مى بريم و دربارەى او شفاعت مى كنيم بخدا سوگند كه ده مرد از از شما وارد جهنم نخواهد شد بخدا سوگند كه پنج نفر از شما وارد آتش‌نخواهد شد بخدا سوگند سه مرد ازشماوارد جهنم نمى‌شود بخدا يكنفر هم از مردان شما وارد جهنم نميشود پس شما بدرجات‌برسيد وافسرده خاطر كنيد دشمنان را بوسيله ورع وپرهيز كارى .

و از ابى المفضل از ابى ذر رضى الله تعالى عنه است كه همانا علي وعثمان وطلحه و زبير و عبدالرحمن بن عوف و سعدبن ابى وقاص

داعمر بن خطاب فرمان داد که وارد خانه ای شوند ودر آنرا به بندند سه روز آنانرا مهلت داد که در کار خود مشورت کنند اگر پنج رای با همدیگر موافق شد و یکنفر مخالفت کرد مرد مخالف کشته شود یا اگرچهار نفر رأیشان یکی و دونفر مخالف بودند آندو نفر کشته شوند پس از مشورت و موافقت آراء بایکدیگر علی بن ابیطالب عليه السلام فرمود: دوست دارم آنچه را که میگویم گوش فرا دهید اگرسخنم حق بود بپذیرید و اگر باطل بود نپذیرید.

فرمود شما را بخدا سوگند، یا اینکه فرمود شمارا بخدائیکه رازنهانی شما را میداند وراست ودروغ شمارا میداندسوگند میدهم آیا در میان جمعیت شما کسی هست که پیش از من ایمان بخدا ورسولش آورده باشد و پیش از من بهر دو قبله نماز خوانده باشد؟ عرض کردند نه.

سپس فرمود آیا در میان شما کسی جز من هست که خداوند عزّوجل در بارهٔ او گفته باشد: « یا ایهاالذین آمنوا اطیعوالله و اطیعواالرسول واولی‌الامر منکم » (۱) عرضکردند نه سپس فرمود: جز من در میان شما کسی هست که پدرش رسول خدا را یاری و کفالتش را کرده باشد؟ عرضکردندنه فرمود: آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدارا بیکتائی عبادت کرده باشد و آنی بخدا شرك نیاورده باشد، عرضکردند نه.

فرمود آیا کسی جز من هست که عمویش حمزهٔ سیدالشهداء

---

(۱) نساء - ۶۲ ای کسانیکه ایمان آورده‌اید فرمان خدا و رسول و اولی‌الامرخویش را اطاعت کنید.

باشد؟ عرضکردند نه، فرمود کسی درمیان شماهست که همسرش بزرگ زنان اهل بهشت باشد جز من؟ عرضکردند نه. کسی درمیان شماهست که دوفرزندش بزرگ جوانان بهشت باشد؟ گفتند نه. ازمن داناتر درمیان شما بناسخ و منسوخ قرآن وسنت پیامبر کسی هست؟ گفتند نه.

سپس فرمود: در میان شما جز من کسی هست که رسولخدا ده مرتبه أسرار و رازهای نهانش را باو گفته باشد عرضکردند نه فرمود آیا جز در بارهٔ من رسولخدا در بارهٔ کسی دیگر گفته که هر که را من رهبرم علی رهبر اوست و نیز در بارهٔ کسی جز من فرموده که بارإلاها دوست بدار هر کس که علی را دوست دارد ودشمن بدار آنکس که علی را دشمن دارد وفرمود باید حاضران بغائبان این مطلب را برسانند عرضکردند نه.

باز فرمود آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در بارهٔ او گفته باشد فردا پرچم‌را بدست کسی بدهم که خدا ورسولش را دوست دارد و نیز خدا و رسولهم اورا دوست دارند و اوهیچگاه از میدان نبرد و پیکار فرار نمیکند خداوند فتح وپیروزی رابدست او قرار میدهد و این داستان وقتی بود که ابوبکر و عمر از میدان جنگ فرار کرده بودند رسولخدا مرا پیش خواند در صورتیکه درد چشم بودم سپس آب دهنش را بچشمم مالید و فرمود: بارإلاها سردی وگرمی را از علی ببر پس از آن الم سردی وگرمی را نچشیدم بعد پرچم را بدست من داد سپس با آن پرچم بیرون شدم وخداوند بدست من قلعهٔ خیبر را گشود وبا قهرمانان و جنگجویان که از هما نها مرحب خیبری است جنگیدم و زنان و بچه هایشان اسیر شدند آیا جز من

کسی اینکاررا انجام داد . گفتند نه :

سپس فرمود آیا در میدان شما یکنفر جز من هست که رسول خدا در باره‌اش گفته باشد خدایاهم‌اکنون دوست ترین خلق را بسوی خود و سخت ترین دوست خود ومرا حاضر کن تا ازاین مرغ بخورد سپس من آمدم و با پیامبر از آن مرغ خوردم گفتند نه فرمود آیا یکنفر در میان شما جز من هست که رسول خدا در باره‌ی او فرموده باشد که قبیله‌ی بنی ولیعه تجاوز وخیانت را تمام کنید و گرنه بسوی شما مردی را برانگیزانم که جان او جان من است و پیرویش مانند پیروی من است و نافرمانیش مانند نافرمانی من است با عصا وشمشیر شمارا بزند گفتند نه.

سپس فرمود آیا جز من یکنفر در میان شما هست که رسول خدا در باره اش فرموده باشد دروغ میگوید کسی که میگوید ترا دوست دارم ولی علی را دشمن دارد ؟ گفتند نه فرمود آیا جز من در میان شما کسی هست که دریکساعت سه هزار ازفرشتگان که‌درمیان آنها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند که براو درشب‌جنگ‌بدر هنگامیکه برای رسولخدا آب آوردم سلام کنند گفتند نه .

فرمود آیا درمیان شما جزمن کسی هست که جبرئیل درباره‌ش روز جنگ احد گفته‌باشدواقعاً این است فدا کاری وازخودگذشتگی و رسول خدا فرمود باید هم چنین باشد زیرا که علی ازمن ومنهم از علی باشم جبرئیل عرضکرد منهم ازشمایم؟ گفتند نه .

فرمود : آیا یکنفر در میان شماهست از آسمان صداها برایش بلندشود که شمشیری ماننذوالفقاروجوانمردی‌مانند علی‌نیست‌گفتند نه

فرمود آیا کسی در میان شما جز من هست که باید در جنگ صفین وجمل و نهروان جنگ کند گفتند نه .

فرمود آیا درمیان‌شما جز من کسی‌هست که‌پیامبر دربارهٔاش‌فرموده باشد که همانا من بر تنزیل قرآن بجنگم و در آینده‌ی نزدیکی تو یا علي بتاویل قرآن بجنگی ؟ گفتند نه باز فرمود ! آیا درمیان‌شما کسي هست که رسول خدا را غسل داده باشد و پیروی‌ازآندونکرده باشد و جنگ بآن دوتزده باشد جز من ؟ گفتندنیست فرمود آیا در میان شما یکنفر جز من هست که‌باجانش وفاداری برسولخدا کند و فریب مشرکان را از او برگرداند و درخوابگاه پیامبربخوابد و جانش را درین خوابیدن بخدا بفروشد ؟ گفتندنه .

فرمود آیا پیامبر برادری‌جز من‌دارد گفتند نه فرمود آیا یك نفر در میان شما هست که خدای عزوجل اورا در قرآن یاد آوری کرده باشد درین آیه ی شریفه « السابقون السابقون اولئك المقربون»(۱) آیاجزمن کسی دراطاعت خدا ورسولش پیشی‌گرفت ؟ گفتند نه .

بازفرمود آیا کسی جز من‌زکوتش‌را در حال رکوع پرداخته که این آیه درشانش نازل شود : « انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون ». (۲)

---

(۱) واقعه ۱۰ - ۱۱ - پیشی‌گرفته گان وپیشروندگان ایشانند نزدیك شدگان .

(۲)مائده۶۰ جزاین‌نیست که ولی‌شما خدا ورسول‌است وآنانکه ایمان آوردند آنانکه نماز را بپا داشتند وزکوة را درحال رکوع دادند .

بازفرمود آیادرمیان‌شما کسی هست که باعمرو بن عبدود بجنگد هنگامیکه از خندق عبور کرد وجمعیت شما را به پیکار وجنگ دعوت کرد وشما هم سراز مبارزه پیچیدید سپس من هم‌آورد او شدم و او را کشتم‌وقدرت‌مشرکان‌واحزاب‌را برای‌خدادرهم‌شکستم گفتند نه‌بازفرمود آیا درمیان شما یکنفر جزمن هست که رسول خدا هنگامیکه درهای خانه‌هائی را که ازمسجد باز میشد همه را بفرمان خدا بست جز در خانه‌ي من که بازماند حلال میشود برای من آنچه که برای رسولخدا حلال است و حرام میشود آنچه که برای او حرام است کسی در میان شما جزمن دهمسرم دفرزندم پیدا میشود که در باره‌ی او آیه‌ی تطهیر را خداوند فروفرستد درآنجا که پروردگار فرموده است«انّما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» (۱) ؟ عرض کردند نه .

در میان شما یکنفر جزمن هست که پیامبر درباره‌اش فرموده باشد من بزرگ فرزندان آدم باشم و علي بزرگ عرب است ؟ گفتند چنین کسی جزتو نیست یکنفر درمیان شما جزمن هست که پیامبرخدا بفرماید هرچه از خدا خواستم برای تو هم مانند آنرا طلب کردم ؟ گفتند نه‌جزمن کسی‌درمیان شماهست که قرض رسولخدا را بپردازد، وبه عهدهایش وفا کند، عرضکردند نه.

یکنفر درمیان شما غیراز من هست که خاك زیر پای پیامبر را بردارد وبطرف مشرکان‌بپاشد وکفار را فراری کند ؟گفتند نه یکنفر

(۱) احزاب ۳۳ جز این نیست که‌خدامیخواهدناپاکی را از شمااهلبیت بزداید وپاك‌نمایدپاك‌کردني .

درمیان شما جز من هست که فرشتگان اشتیاق دیدنش را داشته باشند و از خدا اجازه‌ی ملاقاتش را بخواهند؟ عرضکردندنه، کسی را سراغ دارید که وارث اسلحه ومرکب سواری پیامبر جز من باشد، گفتند نه، کسی درمیان شما جز من هست که جانشین پیامبر باشد وبعد از پیامبر اختیار زنهایش بدست او باشد عرضکردند نه.

کسی در میان شما جز من هست که بر فراز دوش پیامبر خدا قرار گیرد وبتهائی را که بر کعبه آویزان بوددرهم کوبدعرضکردندنه درمیان شما کسی جزمن هست که او بارسولخدا زیر یك لحاف مانند دوپاره‌ی ماه خوابیده باشند؟ گفتندنه. کسی جزمن درمیان شماهست که در تمام جاها همراه پیامبر باشد؟ گفتند نه کسی درمیان شماجز من هست که رسول خدا درباره‌ی او بفرماید تو پرچمدار منی دردنیا و آخرت؟ گفتند نه در میان شما جز من کسی هست که اول وارد و آخرین خارج شونده ازمحضر رسول خدا باشد که چیزی پیامبراز او پنهان نکند؟ گفتند نه.

در میان شما جز من کسی هست که در باره‌ی او و همسر و فرزندانش نازل شود «ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً»(۱) تابقیه‌ی داستان که خدا درین سوره از ما یادآوری فرموده عرضکردند نه.

و باز فرمود: آیا یکنفر در میان شما گروه جزمن پیدا میشود که این آیه درباره‌ی او فرود آمده باشد«اجعلتم سقایة الحاج وعمارة

---

(۱) دهر ۸. طعامشانرا برای دوستی خدا به مسکین، یتیم، اسیر می خورانند.

المسجدالحرام کمن آمن باللّه والیوم‌الآخر وجاهد فی سبیل‌اللّه »(۱)
گفتند نه کسی جز من در میان شما هست که خداوند این آیه را
درباره‌ی اوفرو فرستاده باشد«افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاًلایستوون
عنداللّه(۲)»تا آخر داستان که‌خداوندداستانسرائی برای مؤمنان فرموده
عرضکردند نه .

حضرت فرمود آیا جزمن کسی در میان شما هست که درباره‌ی
او وهمسر ودو فرزندش آیه‌ی مباهله فرود آمده باشد وخداوند نفس
اورا درست نفس پیامبر خوانده باشد عرضکردند نه فرمود کسی جز
من میان‌شما هست که این آیه درباره‌ی‌اوفرودآمده‌باشد«ومن‌النّاس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات‌اللّه » هنگامیکه نگاهداشتم رسول‌خدا
را در آن‌شبی که دربستر آنحضرت‌خوابیدم عرضکردند نه .

فرمود : در میان شما کسی جز من هست هنگامیکه رسولخدا
را تشنگی فراگرفته بود آب دهد در صورتیکه یاران رسول خدا از
آب دادن آنحضرت خودداری کردندگفتند نه .

سپس فرمود آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول
خدا درباره‌ی او فرموده‌باشد بارإلاها همانا من میگویم همانطوریکه
بنده تو عرضکرد پروردگارا سینه‌ی من را بگشا کار مرا آسان فرما ،

---

(۱) توبه ۱۹ . آیا قرار میدهید آب دادن حاجیان را وآبادکردن
مسجدالحرام را مانند کسیکه ایمان آورده بخدا وبروزقیامت و در راه خدا
جهاد کرده .

(۲) سجده ۱۸ . آیا کسیکه مؤمن است مانندکسی‌است‌که فاسق است
نه یکسان نیستند پیش خدا .

گره زبان مرا باز کن تا بیان مرا بفهمند برادرم هارون را از میان قبیله‌ام وزیر من قرار بده ، بازوی مرا بوسیله او محکم گردان تا آخرین خواسته‌ی موسی، گفتند جز تو کسی نیست باز فرمود آیا جز من کسی درمیان شما هست که نزدیکترین مردم برسولخدا صلی الله علیه و آله روز قیامت باشد و نزدیکترین افراد بسوی او جز من هست چنانکه خود رسولخدا خبر داده عرضکردند نه .

فرمود جز من یکنفر درمیان شما هست که رسولخدا درباره‌اش فرموده باشد یا علي تو و شیعیان تو بهره برندگانید و روز قیامت از کوثر سیراب میشوید ولی دشمنان شما تشنه کام وارد محشر شوند ؟ عرضکردند درست میفرمائی باز آنحضرت فرمود : درمیان شما جز من کسی هست که رسولخدا درباره‌اش فرموده باشد هر کس علي و فاطمه وحسن وحسین را دوست داشته باشد مسلّم مرا دوست داشته وهر کس مرا دوست دارد مسلّم خدای تعالی را دوست دارد و نیز هر کس علي وفاطمه وحسن وحسین رادشمن داشته باشد وآنان رآزار برساند مسلّم مرا دشمن دارد وهر کس مرا دشمن دارد وآزار برساند مسلم خدا رادشمن داشته و اذیت کرده و خداوند او را نفرین فرستد و نیز او را وعده‌ی جهنّم داده و سرانجامش بدسرانجامی است عرض کردند چنین است که میگوئی .

حضرت فرمود کسی را جز من سراغ دارید که رسولخدا در باره‌اش فرموده باشد که تو رئیس وبزرگ مؤمنانی ولی ثروت بزرگ ستمگران است، تو راستگوی بزرگی ، تو تمیزدهنده‌ی بزرگ حق از باطل ؟ عرضکردند جز تو کسی نیست فرمود آیا در میان شما جز من

کسی هست که رسول خدا جامه‌اش را برپیکر او بینداند که من و فاطمه و حسن و حسین زیر آن جامه باشیم بعد هم رسولخدا بفرماید بارإلاهامن واهل بیتم بسوی‌تو آئیم نه بطرف آتش عرضکردند جز تو کسی نیست.

فرمود: یکنفر در میان شما هست بغیر از من که رسولخدا در جحفه غدیرخم دربارهٔاش بفرماید هر کس ترا پیروی کند پیروی من کرده و هر کس فرمانبرداری من را کند اطاعت خدارا کرده هر-کس نافرمانی ترا کند نافرمانی مرا کرده و نافرمانی من نافرمانی خداست؟ گفتند نه درمیان شماجزمن‌یکنفر هست که‌رسول‌خدابین او و همسرش باشد و او در میان رسولخدا و همسرش نشسته باشد و رسول خدا ﷺ گفته باشد یا علي بين من و تو حجابی نیست؟ عرض کردند نه.

فرمود آیا مردی در میان شما وجود دارد که در خیبر داروی دست بگیرد روزیکه حصارهای خیبررا باز کرد بعد ساعتی باهمان‌در راه رود بعد چهل نفرآندرراتوانتندازجای بردارند عرضکردندجز تو مردی نبود فرمود: آیـا یکنفر جز من در شما جمعیت هست که رسولخدا در باره اش فرموده باشد یا علي تو با من در کاخ بهشتی خانه تو روبروی خانهٔ من است در بهشت عرضکردند نه فرمود جز من در میان شما کسی هست که پیامبر در باره‌اش‌فرموده باشد تو سزاوارترین مردمی بمن بعدازمن آنکه ترا دوست دارد خدارادوست داشته ودشمن‌تودشمن‌خداست‌هر کس‌باتوپیکاردهدباخدا جنگیده عرض کردند درست فرمودی فرمود آیا در میان شما غیراز من کسی هست

که پیش از تمام مردم بـا رسول خدا هفت سال و چند ماه تمام نماز خوانده باشد عرضکردند نه فرمود درمیان شما یکنفر جز من هست که رسول خدا در باره‌اش بگوید : یا علي تو در طرف راست عرش میباشی خدای عز وجل دوجامه برتومیپوشاند یکی قرمزودیگری سبز گفتند جز تو کسی نیست .

فرمود : در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا او را از میوه‌های بهشت بخوراند هنگامیکه جبرئیل از آسمان فرود آورد و عرضکرد خوردن این میوه‌ها در دنیا جز برای پیامبر یاوصی پیامبر برای دیگری سزاوار نیست . گفتند نه .

فرمود در میان شما گروه جز من کسی را سراغ دارید که پیامبر درباره‌اش گفته باشد توبهتر فرمان خدا را بیاد داری و باوفاتر به پیمان پروردگاری ودااناتر مردمی به‌قضاوت وتو بهتر تقسیم وبخش می کنی و مهربانتر به رعیت هستی عرضکردند نه فرمود درمیان شما جز من کسی هست که رسولخدا درباره‌اش فرموده باشد توبخش کننده آتش برای کفار و بیرون‌آورنده از آتش هر کس که ایمان آورده و اقرار کرده واميگذاری در آتش هر کس را که کافر و مغروزشده عرضکردند جز تو درباره‌ی کسی نیست .

آیا کسی در میان شما جز من هست که بچشمه بگوید روان شو در حالتیکه آبش فرو نشسته بود سپس آب جاری شود واز آن آب بنوشد سپس رسول خدا و مسلمانان همراهش روآوردند از آن آب نوشیدند واسبهایشان را آب دادند ومشك‌های آب را پر کردند عرض کردند نه فرمود : آیا یکنفر جز من در میان شما هست کـه رسول

خدا او را حنوط بهشتي به بخشد و بگويد اين حنوط را سه بخش كن قسمتي براى من و بخشى براى دخترم و يك سوم آن را براى خودت نگهدار گفتند نه.

پى در پى آنمردم را سوگند ميداد و آنانرا يادآورى ميكرد كراماتى را كه خداى تعالى بوى ارزانى داشته بود تا آنكه ظهرشد و نماز فرا رسيد سپس بآنان روى‌آورد و فرمود: پس هر گاه سخنان مرا اقرار كرديد و پذيرفتيد و آنچه را كه گفتم براى شما آشكار شد بر شما باد بتقوى ويرهيز كارى از خدا و ميترسانم شمارا ازخشم پروردگار، خود را در معرض خشم خدا قرار ندهيد، فرمان مرا تباه مكردانيد، حق را بمن كزش بر كردانيد، پيروى سنت پيامبر و پس از او سنت من را پيروى كنيد همانا شما اگر نافرمانى من را كنيد مسلم نافرمانى رسولش را كرده‌ايد.

تمام شما اين بيان را از رسول خدا شنيده‌ايد پس خلافت را واگذاريد بسوى كسى كه اهليت‌دارد و خلافت‌هم‌براى اوسزاوار است بدانيد بخدا سوگند كه من ميل بدنياى شما ندارم و آنچه را هم كه گفتم ازباب نازش ومباهات وخود ستائى نبود ولى نعمت‌هاى پروردگار را بازگو كردم و بر شما حجت را تمام نمودم سپس حركت كرد براى خواندن‌نماز وآنها در ميان خود بمشاوره پرداختند!

سرانجام گفتند كه مسلم‌خداعلى‌بن‌ابيطالب را بآنچه كه بيان كرد برشما برترى داده چيزيكه هست او مرديست كه هيچ كس را برديگرى برترى نميدهد شما و نوكرانتانرا مساوى قرار ميدهد اگر او را رهبر خود قرار دهيد وخلافت‌راباو واگذاريد سفيد وسياه

را یکسان بندارد و شمشیر را هم برگردنش بنهد ولی بهتر این است که عثمان را خلیفه، قرار دهید زیرا که او بر شما از نظر تاریخ تولد مقدم است و از تمام شما نرم تر و سزاوارتر است بمرام شما خداوند غفور و رحیم است .

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که همانا ابابکر حضرت امیر المؤمنین را در یکی از راههای بنی النجار ملاقات کرد بحضرت سلام کرد ودست داد عرض کرد ای ابا الحسن آیا از اینکه مردم مرا خلیفه قرار دادند و از سر گذشت سقیفه و بیعت مردم در دل تو کراهتی است بخدا سوگند من اراده‌ی اینکار را نداشتم جز اینکه مسلمانان براین کار اقدام کردند و منهم در این کار مخالفت اجماع را صلاح ندیدم زیرا که پیامبر فرموده امت من به گمراهی اجماع و اقدام نمیکنند حضرت امیر المؤمنین فرمود ای ابابکر امت پیامبر آنانند که از او پیروی کردند بعد از پیامبر و در زمان رسول خدا گرفتند این پیمان را و بآن وفا کردند و دگرگون نکردند آن عهد را .

ابوبکر عرضکرد ای علی اگر هم اکنون کسیکه باو اعتماد دارم گواهی دهد که همانا تو بخلافت سزاوار تری بتو واگذار خواهم کرد گرچه خشنودی است برای کسیکه خوشنود است و خشم است برای کسی که خشمگین است .

حضرت امیر المؤمنین فرمود ای ابابکر آیا از رسولخدا کسی را بهتر محل اعتماد میدانی که بیعت مرا از تو گرفت در چهار مورد که گروهی از شما حاضر بودند و درمیان آن گروه بود عمر وعثمان در روز دار و بیعت رضوان زیر درخت و آن روز که در خانه‌ی ام سلمه

نشسته بود و در روز غدیر پس از برگشتن از حجة الوداع تمام شما گفتید شنیدیم واطاعت وپیروی میکنیم برای خدا ورسولش سپس پیامبر به شما فرمود: که خدا و رسولش برشما گواهند سپس تمام شما گفتید خدا ورسولش گواهان ما باشند سپس فرمود که گروهی از شماگواه گروه دیگر باشید آنانکه حاضرند باید بغائبان برسانند و هر کس از شما مطلب را شنید بآنانکه نشنیده اند بشنوانند شما گفتید بلی ای رسول خدا تمام برخاستند و برسولخدا تبریك عرض کردند و نیز بمن هم تبریك عرض نمودید بکرامت خدا نسبت بما سپس عمر نزدیك شد و دست بشانه‌ی من زد و گفت بحضرت‌شما مبارك بادای فرزند ابیطالب شب را صبح کردی در حالیکه امیر من و امیر مؤمنانی.

ابابکر گفت چیزی‌را بیاد من آوردی یاعلی کاش رسولخدا حاضر میبود از اوهم می شنیدم سپس حضرت امیرالمؤمنین باوفرمود خدا ورسولش برای تو از گواهانند، ای ابابکر اگر رسول خدا را زنده به بینی و بتو بگوید تو ستمکاری درگرفتن حق من همان حقی که خدا ورسولش در پیش تو ومسلمانان برای‌من قرار داد واگذار میکنی‌این کاررا بمن‌وخودت‌را ازین‌امر خلع‌می کنی ابابکر عرضکرد ای اباالحسن این کار وقتی است که من رسولخدارا بعداز مرگش زنده به بینم‌وبه من این سخن را بگوید حضرت امیر المؤمنین فرمود بلی ای ابابکر ابی بکر عرضکرد اگر این‌سخن حق‌است رسول‌خدا را بمن بنما سپس امیرالمؤمنین فرمود خدا و رسولش بر تو گواهند اگر بآنچه که میگوئی‌وفا کنی ابی‌بکرعرضکرد بلی‌وفا خواهم کرد

امیر المؤمنین دستش را بر دست او زد و فرمود بامن بطرف مسجد قبا بیا ، چون وارد مسجد قبا شدند علی عليه السلام پیش افتاده وارد مسجد شد و ابابکر هم پشت سروارد شد ناگاه آندو رسول خدا را دیدند درطرف قبله‌ی مسجد نشسته تا ابی بکر رسول خدا را دید روی زمین مانند کسی که غش کند افتاد .

رسولخدا فریاد زد سرت را بلند کن ای گمراه فریب خورده ابی بکر سرش را بلند کرد سپس عرضکرد لبیك ای رسولخدا آیا پس ازمرگ زندگی ؟ فرمودوای برتوای ابابکر خدائیکه تمام موجودات را زنده کرده همانا مردگانرا زنده می کند همانا او برتمام کارها قدرت ونیرو دارد سپس ابی بکر خاموش گردید ودیدگانش را بسوی رسولخدا گشود رسولخدا فرمود وای برتو ای ابابکر فراموش کردی پیمانی را که با خدا ورسولش در باره‌ی علی درچهار جا بستی عرضکرد ای رسولخدا فراموش نکرده‌ام .

فرمود پس چرا امروزبا علی دربن باره حرف میزنی علی پیمانت را بخاطر می آورد میگوئی فراموش کرده ام، جریانی را که بین او وعلی گذشته بود رسولخدا از اول تا بآخر بیان فرموده بطوریکه یك جمله ی داستانرا نا گفته نگذاردند.

ابوبکر عرضکرد ای رسولخدا آیا ممکن است توبه کنم آیا خدا از جرم من درمیگذرد اگر خلافت را بعلی واگذارم پیامبر فرمود آری ابابکر من ضمانت میکنم که خدا ترا به بخشد اگر بعهد خود وفا کنی رسول خدا از نظر آندو ناپدید شد.

ابوبکر چنگ بدامن علی زد وعرضکرد خدارا خدارا باعلی در

باره‌ی من فکری کن بیا بامن بطرف منبر رسول خدا ﷺ تا من برفراز منبر قرار گیرم و داستانیرا که‌دیدم‌از رسول‌خدا ﷺ بمردم بگویم و آنچه را که فرمود بازگو کنم و خودم‌را ازین کار بر کنار نمایم و خلافت را بتو واگذار کنم علي ؑ فرمود من باتو هستم اگر شیطان ترا واگذارد.

ابوبکر گفت اگر شیطان مرا رها نکند من او را رها کنم و نافرمانیش را نمایم علي فرمود تو اورا وا نمی گذاری‌وپیروي میکنی جز این نیست دیده‌ی آنچه را که دیدی این‌اتمام‌حجت‌است‌برای تو دستش را گرفت‌و از مسجد قبا بیرون شدند اراده‌ی مسجد رسول خدارا کردند در حالتیکه ابوبکرمضطرب وپریشان بود ورنگ عوض میکرد ومردم بوی نگاه میکردند و نمیدانستند چه حادثه ای رخ داده است، تا اینکه عمررا ملاقات کردند.

عمر پرسید ایخلیفه رسول خدا تراچه میشود چه چیز ترا درهم شکسته ابوبکر گفت ایعمر مرا واگذار بخدا سوگند که حرف ترا گوش نمیدهم عمر گفت کجا اراده داری ایخلیفه‌ی رسولخدا ابوبکر گفت اراده‌ی مسجد ومنبر دارم عمرگفت هم اکنون نه وقت نمازاست و نه منبر ابوبکر گفت واگذار مرا که نیازی به سخن تو ندارم عمر گفت ای خلیفه‌ی رسول خدا آیا پیش‌از مسجد بخانه نمیروی تجدید وضو کنی گفت چرا بعد ابوبکر متوجه علي ؑ شد و عرضکرد ای اباالحسن کنار منبر می نشینی تا من خدمت شما برسم لب خندی بر لبان علي ؑ نقش‌بست وفرمود ای ابوبکر بتوگفتم شیطانت ترا وانمی گذارد اوترا بزمین میزند وپست میکند.

علي ﷺ رفت و کنار منبر نشست ابوبکر با عمر وارد منزلش گردیدند عمر عرضکرد ایخلیفه‌ی رسولخدا چرا مرا از کارت خبر نمیدهی و از آنچه ترا درهم شکسته بمن نمیگوئی ابوبکر گفت وای برتو ایعمر رسول خدا پس از مردنش برگشت ومرا مخاطب قرارداد نسبت به ستمکاریم درباره علي ﷺ و فرمانداد که حق اورابو گردانم و خود را از خلافت عزل کنم عمر گفت داستانت را از اول تا به‌آخر واگو نما، ابوبکر گفت‌وای برتوایعمر همانا علي ﷺ بمن فرمود که تو مرا رهانمی کنی‌تاازین تاریکی‌بیرون ایم وهماناتوشیطان‌منی واگذار مراعمر کاملامراقب‌اوبودتاسرانجام‌ابوبکرداستانش‌رابرایش‌واگو کرد.

عمر گفت : بخدا سوگند ای ابابکر آیـا شعورت رافراموش کرده‌ای‌در اول‌ماه‌رمضان که خداوند روزه‌اش را بر ما واجب کرد هنگامیکه حذیفه‌ی یمانی و سهل بن حنیف و نعمان ازدی و خزیمة بن ثابت روز جمعه در خانه‌ات پیش تو آمدند تنگی دنیا را از تو نگهدارند چون بدر خانه رسیدند صدای ترا در خانه شنیدند سپس جلو در ایستادند و از تو اجازه‌ی ورود نگرفتند شنیدند مادر بکر همسرت ترا سوگند میدهد و میگوید خورشید میان دوشانه‌ی تو اثر گذاشته حرکت کن وارد اطاق شو از جلو در دور شو که یاران محمد ﷺ صدای ترا نشنوند که خونت را برایگان بریزند همانا تو میدانستی محمد ﷺ خون هر کس را که روزه‌اش را در غیر سفر و مریضی بخورد هدر کرده‌چون برخلاف خدا ورسولش‌قدم برداشته تو بهمسرت گفتی بیاور زیادی غذا را که از شب بجا مانده با جامی از شراب حذیفه و همراهانش پشت در صدای گفتگوی شما را می‌شنیدند

تا اینکه کار منتهی بشمرت شد سپس همسرت باقیمانده‌ی غذای شب را با کاسه‌ای پر از شراب آورد تو غذا را خوردی وپوزت را درمیان کاسه شراب روز روشن بردی و برای همسرت این شعر را خواندی:

ذرینی اصطبح یا ام بکر — فان الموت نقب عن هشام
یقول لنا ابن کبشة سوف نحیی — و کیف حیاة اشلاء و هام
ولکن باطل قد قال هذا — و انك من زخاریف الکلام
الا هل مبلغ الرحمن عنی — بانی تارك شهر الصیام
وتارك کل ما اوحی الینا — محمد من اساطیر الکلام
فقل لله یمنعنی شرابی — و قل لله یمنعنی طعامی
ولکن الحکیم رای حمیرا — فالجمها فتاهت فی اللجام

۱- بگذار ایمادر بکر شب را بامداد کنم زیرا که مرگ سوراخی ازشکستگی است.

۲- پسر کبشه بما میگوید رستاخیزی هست چگونه اجرام پراکنده زنده میشوند.

۳- ولی هر کس این حرف را گفته باطل است و این سخن از کلمات فریبنده است.

۴- آگاه باش آیا کسی ازطرف من بخدا میرساند که همانا من روزه‌ی ماه رمضان را خوردم.

۵- واگذاردم آنچه را که بسوی ما وحی آورد محمد از سخنان افسانه.

۶- بگو اگر خدامیتواند مرا ازخوردن شراب بازدارد ونگذارد

غذا بخورم .

۷ـ ولی حکیم الاغی را می بیند پس افسارمی کند اورا که باآن افسار تباه نشود .

چون حذیفه و همراهانش از تو شنیدند که محمد را هجو می کنی بسرعت بسر تو وارد شدند ناگاه ترا با کاسه‌ی شراب دیدند که می نوشی بتو گفتند ای دشمن خدا نافرمانی خدا و رسولش را کردی آن جماعت باهمانحال ترا بدر خانه‌ی رسول خدا بردند داستان ترا بعرض رساندند وشعر ترا خواندند من بتو نزدیك شدم باتو در کارت مشورت کردم و در میان سر و صدای مردم بتو گفتم به پیامبر بگو کـه من دیشب شراب خوردم اثر مستی دیشب است که هنوز بجا مانده آنچه را که در روز انجام داده‌ام درحال مستی وبیهوشی بوده که خودم خبر ندارم شاید حد را ازتو بردارند .

محمد ﷺ بیرون آمد فرمود او را بیدارش کنید من گفتم او را دیدم در حالیکه مست بود و عقل نداشت ایرسول خدا سپس فرمود وای بـر تـو شراب خرد را می زداید شما خـودتان این را می دانید وباز هم‌شراب می نوشید عرض کردیم بلی ای رسول خدا و درین باره امرؤالقیس گفته‌است :

شربت‌الخمر حتی زال‌عقلی ... کذاك‌الخمر یفعل‌بالعقول(۱)

سپس حضرت محمد ﷺ فرمود او را مهلت بدهید تا بهوش آید سپس ترا مهلت دادند تا اینکه بآنان نمایاندی که هوشیار شده‌ای

(۱) شراب را نوشیدم بطوری که عقلم را ربود شراب باخردها چنین معامله می کند.

سپس محمد صلی الله علیه و آله از تو پرسید تو هم خبر دادی او را از پیش آمد کار خود که در شب‌شراب نوشیده‌ای، حالا ترا چه باك است که ایمان بیاوری بمحمد و آنچه را که او از طرف خدا آورده با اینکه محمد در پیش ما کذاب وساحری‌پیش نیست.

ابوبکر گفت وای بر تو ای ابا حفص داستانی را که گفتم در نزد من جای شك نیست که علی بن ابیطالب علیه السلام پیامبر را بیرون‌آورد بسوی من سرانجام عمرابوبکر را از منبر رفتن بازداشت سپس بیرون آمد وازحضرت‌أمیرالمؤمنین که‌در کنار منبر نشسته بود پرسیدچه می کنی یا علی تشنه‌ی خلافت شده‌ای بسیار دور است در پیش خدا آنچه راکه اراده میکنی که بالا رفتن این منبر باشد دست مالیدن بدرخت خاردار ازآن آسانتراست (کنایه ازاینکه باونمیرسی).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لب خندی برلبانش‌نقش بست بطوری که دندانهایش نمایان شد بعد فرمود وای بر تو ای عمر ازین‌خلافت هنگامیکه بتو واگذار شود، وای بحال امّت از بلای خلافت تو عمر گفت این بشارت و مژده‌ای بود برای من ای پسر ابوطالب گفته‌ی تو حق وگمان تو راست است سپس امیرالمؤمنین علیه السلام بسوی منزل رفت این داستان نیزازدلائل امامت‌آن حضرت است.

و از سلمان فارسی روایت شده که گفت ابوبکر و عمروعثمان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند و سپس عرضکردند ایرسول خدا چه باعث شده که علی علیه السلام را در همه جا بر ما فضیلت میدهی پیامبرفرمود من او را برشما برتری نمیدهم بلکه خدای تعالی او را برشما برتری داده عرضکردند بچه دلیل پیامبر فرمود هر گاه از من نمی پذیرید از

مردگان کسی در پیش شما راستگوتر نیست آنهم اصحاف کهف من شما و علی (ع) را بآنجا می فرستم و سلمان را هم گواه شما قرار می دهم بسوی اصحاب کهف تااینکه بر آنان سلام کنید پس برای هر یك از شما خداوند اصحاب کهف را زنده کرد و جواب سلامش را داد همو برتر از دیگران میباشد .

همه گفتند راضی شدیم فرش بر ایشان گستردند علی (ع) را فرمود در وسط آن به نشیند دیگران را هم نزدیك او نشاند ، سلمان هم در گوشه‌ی چهارم نشست سپس پیامبر فرمود ای باد اینان را ببر به سوی اصحاب کهف بگذار سلمان می گوید باد در زیر فرش داخل شد و ما را بسوی اصحاب کهف رساند ناگاه غاری بزرگ دیدیم ما را فرو گذاشت .

سپس امیرالمؤمنین (ع) فرمود : این غار و کوه رقیم است به اینان بگو جلوافتند یا ماجلو برویم آنان گفتند ما پیش میرویم سپس هر یك یك آنان ایستادند و نماز خواندند و دعا کردند و گفتند سلام بر شما ای یاران کهف یکنفر آنانرا جواب نداد سپس امیرالمؤمنین (ع) بلند شد و دو رکعت نماز خواند دعا کرد و فریاد کشید ای اصحاب کهف غار بصدا درآمد وآنگروه از میان غار فریاد کشیدند سپس امیرالمؤمنین (ع) فرمود درود و سلام بر شما ای جوانانی که ایمان بپروردگارشان آوردند سپس هدایت و راهنمائی آنان را خدا زیاد کرد آنگروه گفتند و علیك السلام ای برادر رسول خدا ووصی او وامیرمؤمنان‌ هماناخدا ازماپیمان گرفته بعدازایمان‌آوردن بخدا و

رسولش محمد صلی الله علیه وآله برای تو ای امیر مؤمنان بدوستی وولایت تو تا روز قیامت روز دین.

سپس آنگروه برو بر زمین افتادند و به سلمان گفتند ای ابا عبدالله این چه حالت است سپس عرضکردند ای اباالحسن ما را برگردان حضرت فرمود ای باد ما را به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله ببر باد ما را بر داشت تا گاه خودرا دربرابر پیامبر دیدیم پیامبر داستانرا برای آنان واگونمودفرمود اینك حبیب من جبرائیل از این داستان مرا خبر داد سپس گفتند هم اکنون برتری علی بن ابی طالب علیه السلام را ازطرف خداوند برما دانستیم.

و روایت شده باسند دادن به سوی امام باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودچون گفته‌ی حسودان ومنافقان در باره‌ی علی بن ابیطالب فراوان شد درباره‌ی فضائلیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله ازعلی علیه السلام آشکار میکرد و تصریح برآن می‌نمود وفرمان به پیروی او میداد. و بیعت وپیمان برای علی علیه السلام می گرفت بر بزرگان آنان وفرمان میداد که بر علی علیه السلام به امارت مؤمنان سلام کنند وبایشان میفرمود که علی علیه السلام وصی وجانشین وادا کننده‌ی قرض، وفا کننده‌ی وعده‌های من است او پس ازمن حجت خداست برآفریدگان هر کس پیروی کند او را خوشبخت و هر کس نافرمانیش کند بدبخت و گمراهست.

منافقان گفتند محمد صلی الله علیه وآله درباره پسرعمویش گمراه و دیوانه شده اورا گمراه و عزیزش نکرده مگر کشتن علی علیه السلام دلاوران وقهرمانان قریش را دربدروسایرجنگهاوهرچه برای‌ما ازفضائل می آوردوآشکار میکند درباره‌ی علی علیه السلام برای ما ازمیل اونسبت بعلی‌است که تمام را

رسول خدا تبليغ كرد.

نه نفر ازمفسدان درخانه‌ی اقرع‌بن‌حابس تميمی گرد آمدند که درآن خانه درآن‌هنگام صهيب رومی جاداشت واين نه نفر آنانند که هرگاه امير المؤمنين عليه السلام درشماره‌ی آنان شمرده شود عدهٔ آنها ده نفر ميشود واينان ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه،زبير، سعد، سعيد،عبدالرحمن بن عوف، ابوعبيده جراح است،گفتند محمد صلى الله عليه وآله دردوستی علي بطوريستکه اگر قدرت پيدا کند ميگويد اورا پرستش وعبادت کنيد .

سعيدبن‌ابي وقاص گفت کاش درين باب علي نشانه‌ای از آسمان برای ما می آورد آنچنانکه برای خودش خداوند نشانه آورد مانند شکافتن ماه وغير آن از نشانه ها.

آنشب را بامداد کردند سپس ستاره ای از آسمان فرودآمد بر فراز ديوار خانه‌ی علی آويزان شد که تمام شهر مدينه را روشن کرد بطوريکه روشنی آن در همه ی خانه ها وپستی‌وبلنديها وغارها جاگرفت سپس‌مردمان مدينه در ترس وبيم سختی افتادند و ازخانه‌ها بيرون آمدند و نميدانستند که آن ستاره ی درخشان برفراز خانه‌ی کی فرودآمده وکجاآويزانست‌ولی آن ستاره را بر فراز بعضی از خانه های رسول خدا ميديدند چون رسول خدا فرياد و ناله‌ی مردم را شنيد بطرف مسجد رفت فرياد زد مردم چه چيز شمارا بترس ووحشت افکنده اين ستاره برفراز خانه ی علي‌امير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام است؟ عرضکردند بلی ای‌رسول‌خدا .

فرمود آيا بآن نه نفر منافق که ديروز در خانه صهيب رومی گرد آمده اند نمی گوئيد که در بارهٔ من وعلي‌بن‌ابيطالب سخنانی

گفتند که یکی از آنها گفت کاش محمد نشانه ای برای علی می‌آورد آنچنانکه برای خودش نشانه شکافتن‌ماه آوردلذاخداوند این‌ستاره‌را بر فراز خانه‌ی علی فرود آورد آن ستاره همچنان بحال‌خودباقی بود تا اینکه همه‌ی ستارگان‌آسمان غروب کردند.

رسول خدا نماز صبح‌را خواندمردم‌می‌آمدند وعرض‌میکردند ستاره‌ای در آسمان بجا مانده و این ستاره هنوزباقی است رسول‌خدا در پاسخ آنان فرمود اینك حبیب من جبرئیل است که درین‌باب آیه ای از قرآن آورده که هم اکنون می‌شنویدسپس‌آیه را خواند

و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ماغوی و ماینطق عن‌الهوی ان هوالا وحی یوحی علمه شدید القوی (۱)

بعد ستاره‌بلند شد مردم‌تماشا میکردند وخورشید تابید وستاره در آسمان نهان شد سپس گروهی از منافقان گفتند اگر بخواهد این خورشید را فرمان میدهد که علی‌را با نام صدازند و خورشیدبگوید این پروردگارشماست‌اورا‌پرستش کنید سپس‌جبرئیل‌فرودآمدپیامبررا بآنچه منافقان گفته بودند آگاه کرد و خبر داد واین داستان درشب وصبح پنجشنبه بود سپس پیامبر با چهره‌ی‌گرمی روی بمردم آورد و فرمود علی را از منزلش بخوانید بیاید علی را خواندند.

فرمود ای ابا الحسن گروهی از منافقان امت من به معجزه‌ی فرود آمدن ستاره قناعت نکردند بطوریکه گفته اند اگر محمد بخواهد

---

(۱) آیات‌اول‌سوره‌ی‌نجم‌سوگندبستاره‌چون‌فرودآید که رسول‌شما گمراه نیست اوبخواهش نفس سخن نمیگوید سخنش جز وحی نیست جبرئیل اورا آموخت.

خورشید رافرمان میدهد که علي‌را باسم‌صدا زند وبگویداین‌پروردگار شماست اورا پرستش کنید همانا تو ای علي فردا بعد از نماز صبح بسوی‌بقیع برو، در محل طلوع خورشید بایست پس هرگاه خورشید درخشید او را بدعائیکه بتویادمیدهم‌بخوان‌وبگو سلام‌بر‌توای‌آفریدهٔ خداوند و گوش فرا ده که برای‌توچه میگوید وچه بتوبرمیگرداند بعد بسوی من آنخبر را بیاور مردم‌گفتار رسولخدا را شنیدندآن نه نفر فساد کننده‌ی در زمین هم گفتار پیامبر را شنیدند .

سپس گروهی از آنان به بعضی‌دیگرشان گفتند همیشه‌محمد‌شما را فریب میدهد که درباره‌ی پسر‌عمش‌معجزه‌ای آشکار کند بدسخنی امروز محمدگفت، دونفر از آنان گفتند وشدیداً هم سوگند یاد کردند آن دو ابوبکر وعمر بودند که مافردا خواهی نخواهی در بقیع‌حاضر میشویم تا اینکه به بینیم و بشنویم آنچه را که میباشد از طرف‌علي وخورشید .

چون رسول خدا صلی الله علیه وآله نمازصبح را خواند وعلي هم باوی‌نماز خواند رو بعلي کرد و فرمود ، ای اباالحسن حرکت کن برو بسوی آنچه که ترا خدا ورسولش فرمانداده برو بسوی بقیع تا بخورشید بگوئی آنچه را گفتم و دعاها را بگوش اوخواند سپس‌امیرالمؤمنین بیرون آمد بسوی بقیع رفت تا اینکه خورشید طالع شد سپس آرام آرام آن دعا را خواند که هیچ کس نمی فهمید مردم گفتند این همهمه‌ی علي دعای محمد است که از طریق سحر بوی آموخت .

سپس علي عليه السلام بخورشید فرمودسلام برتوای‌آفریده‌ی‌جدیدخدا خداوند خورشید را به سخن آورد بزبان عربی روشن سپس گفت

علیك‌السلام ای برادر رسول خدا ووصی او گواهی میدهم باینکه تو اول و آخر و ظاهر و باطن هستی و تو بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا از روی‌حق‌وحقیقتی، اندام مردم بلرزه در آمد خردهایشان‌درهم آمیخت و از خشم صورتهایشان سیاه شد وسوی رسولخدا آمدند.

عرضکردندای‌رسول خدا این امر شگفت آور چیست ازقدرت پیامبر و رسولان و امتهای گذشته‌وقدیم خارج‌است تو بما میگفتی علی بشر نیست و او پروردگارشماست‌او را پرستش کنید سپس رسول خدا بآنان فرمود در مقابل مردم در میان مسجد میگوئید آنچه را را خورشید گفت وگواهی میدهید بآنچه که شنیدید آنان‌گفتند علی حاضر میشود که بگوید ما بشنویم وگواهی دهیم‌بآنچه که‌بخورشید گفت و آنچه خورشید برای او گفت سپس رسول خدا بآنان فرمود نه بلکه شما بگوئید

عرضکردند که علی بخورشید فرمود: سلام بر تو ای‌آفریده‌ی جدیدخداوند، بعد از آنکه مردم همهمه کردند و از گفته‌ی او بقیع بلرزه درآمد سپس خورشیداورا پاسخ داد وگفت برتوسلام ای برادر رسول خدا وجانشین او من گواهی‌میدهم که تواولی وآخری وظاهری و باطنی و همانا تو بنده‌ی خدا و برادر رسولخدائی رسولخدا بمردم فرمود سپاس پروردگاری‌را که مارا ویژه آنچه را که شما جاهلید قرار داد و بما بخشید آنچه را که نمی دانید . شما می دانید که من علی را برادر خودم‌قرار دادم سوای شما وشمارا گواه گرفتم که علی وصی من است چرا انکار کردید چرا آنچه را خورشید در باره‌ی اوگفت نمیگوئید که تو اول و آخر و ظاهر و باطنی .

عرضکردند ای رسولخدا بواسطه‌ی اینکه شما فرمودید که خداوند اول و آخر و ظاهر و باطن است در کتابش که از آسمان بر تو فرود آمده سپس رسولخدا فرمود وای بر شما از کجا میدانید که خورشید چه گفته است اما گفته‌ی خورشید که گفت یا علی تو اولی راست است علی اول کسی است که ایمان آورده بخدا ورسولش از کسانیکه من بایمان دعوت کردم از مردان و خدیجه است از میان زنان .

و اما گفته‌ی خورشید که گفت آخری بواسطه‌ی اینست که علی آخرین وصی و من آخرین پیامبر و خاتم پیامبرانم واما گفته‌اش که گفت ظاهر همانا هرچه خدا بمن بخشیداز علم و دانش علی ظاهر و آشکارا کرد، دانش او غیر دانش من نیست و خدا بعد از من جز بعلی و فرزندانش دانش خود را نیاموخت و اما گفته‌ی خورشید که گفت باطن بخدا سوگند که علی باطن علم و دانش اولین و آخرین و سایر کتابهای فرودآمده‌ی برپیامبران ورسولانست و خداوند نیفزود بمن علمی را که‌علی‌اورا نمیدانست ونه بخشید بمن وصفی را که باوهم عطانکرد مردم سپس چه چیز را انکار میکنید .

همه‌ی آنان گفتند ایرسول خدا ما استغفار می کنیم اگر آنچه را که شما میدانید ماهم بدانیم برتری شما وعلی برما از میان برداشته میشود ازخدا برای ما طلب آمرزش کن سپس خداوند سبحان این آیه را فرو فرستاد : سواء علیهم استغفرت‌لهم‌ام لم تستغفرلهم لن یغفرالله

لهم ان الله لایهدی القوم الفاسقین(۱) این آیه درسوره‌ی منافقانست این داستان هم ازنشانه‌های امامت علیه السلام است.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که هنگامیکه حضرت علي مهیای جنگ بامعویه می‌شد و مردم را وادار به پیکار با او مي کرد ناگاه دو مرد مرافعه ی خود را بسوی آنحضرت آوردند یکی از آندو در سخن گفتن شتاب داشت وسخن فراوان میگفت امیرالمؤمنین توجهی باو کرد و فرمود : چخ ناگاه سر آن مرد بصورت سر سگی شد آنانکه دور وبر بودند حیران شدند آنمرد روبحضرت آورد وزاری کرد ومی‌خواست بصورت اول برگردد سپس حضرت نگاهی باو کرد و لبهایش را بحرکت درآورد آنمرد بصورت اول برگشت.

بعضی از یاران بسوی او رفت و عرضکرد تو اینقدرت و نیرو را داری وآماده‌ی جنگ معویه می شوی چرا اندکی از این نیرو را که خدا بتو بخشیده مصرف او نمی کنی حضرت اندکی سرش را پـائین افکند بعد سرش را بلند کرد وفرمود سوگند بآنکسی که دل دانه را شکافت وجانداران را آفرید اگر بخواهم با پایم با این پایم بزنم در طول این بیابانهای باآب ، صحراها ، وکودیها تا بکوبم سینه ی معویه را در بالای تختش سپس او را با مغز به زمین کوبم همانا انجام می دهم واگر خدارا سوگند دهم که پیش‌ازآنکه از جایم حرکت کنم اوآورده شود یاپیش‌ازآنکه یکی از شما دیدگانش را بهم زند میتوانم این کار را انجام دهم ولی من همانطوری هستم که خدای عزوجل‌می

(۱) منافقون‌آیه۶ یکسانست برای ایشان چه طلب آمرزش کنی یااستغفار نکنی‌نمی‌آمرزدخدا برایشان‌همانا‌خداهدایت نمیکندفاسقانرا.

فرماید: عباد مکرمون لایسبقونه بالقول وهم بامره یعملون (۱) واین معجزه نیز از دلائل امامت آنحضرت است.

ونیز سند روایت بمیثم تمار می‌رسد که گفت حضرت امیرالمؤمنین برای ما سخنرانی کرد در مسجد جامع کوفه سخنرانی آنحضرت به درازا کشید مردم از درازی سخن او بشگفت اندر شدند ولی موعظه‌ای نیکو کرد و نیکو مردم را مایل کرد و ترساند ناگاه از طرف انبار قاصدی وارد شد درحالی که پناه بخدا میبرد و می‌گفت خدارا ای علی در باره رعیت وشیعیانت اینك لشکرمعویه است که درکنار فرات و مابین هیت و انبار ما را غارت کردند واموال‌مارا به یغما بردند.

حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام سخنرانی را قطع کرد و گفت وای برتو گروهی از سربازان معویه پشت دیوار انبار رسیدند درآنجاهفت زن و کودك را کشتند و بهفت دختر تجاوز کردند و آنانرا پامال اسبان کردند و گفتند این کار بکوری چشم ابی تراب است.

ابراهیم بن حسن ازدی بپای خواست در برابر منبر عرضکرد ای امیرالمؤمنین این نیروئی که از تو دیدم تو برفراز منبر باشی ولی سربازان معویه‌ی پسر هند جگر خوار در خانه‌ی تو وارد شوند و با شیعیانت چنان رفتار کنند و تو ندانی که با آنان چه کردند وما ترا مقصر ندانیم حضرت فرمود تا نابود شود کسیکه نابود شده از بینه و دلیل وزنده شود کسی که بادلیل زنده بوده .

---

(۱) انبیاء ۲۶ بلکه بندگان گرامی پیشی نمیگیرندآورا بگفتار وایشان بفرمان خدا کار میکنند .

مردم از گوشه و کنار مسجد فریاد زدند و گفتند تا کی با این آیه ما را سرگرم داری درصورتیکه شیعیانت در آستانه‌ی تباهی قرار گرفته‌اند.
حضرت فرمود تا آنگاه که خداوند فرماندهد امری را که بجا آورده شود زید بن کثیر مرادی فریاد کشید وعرضکرد ای امیر المؤمنین میگوئی دیروز بود که تو آماده‌ی پیکار با معویه بودی و ما را هم وادار به جنگ میکردی و حال اینکه دو مرد از تو داوری میخواستند که یکی از آندو در سخن شتاب کرد باشتاب سر اورا مانند سر سگ قرار دادی سپس اورا بشری مستوی قرار دادی .
گروهی از اصحاب تو میگویند چرا این نیرو وقدرت بمعویه نمیرسد تا اینکه شر معویه را از ما باز دارد تو میگوئی سوگند به شکافنده دانه و آفریننده‌ی موجودات زنده اگر بخواهم با همین پایم برسینه‌ی معویه بزنم و اورا بامغز بزمین آورم میتوانم پس چرا انجام نمیدهی آنچه را که میخواهی چرا اراده‌ی ضعف وناتوانی ما را داری تا اینکه در قدرت تو شك پیدا کنیم ودر نتیجه وارد آتش شویم .
امیر المؤمنین عليه السلام فرمود مسلم اینکار را انجام میدهم وشتاب میکنم در باره‌ی پسر هند سپس پایش را از فراز منبر کشید و از دیوار مسجد بیرون کرد و فرمود مردم تاریخ این روز را یاد داشت کنید و اعلام کنید که درین ساعت با پایم به سینه‌ی معویه زدم اورا از روی تختش بامغز افکندم گمان کرد دورش را گرفته اند فریاد زد ای امیر المؤمنین مهلت کجا رفت سپس پایم را بر گرداندم ، مردم توقع خبر تازه ای را از طرف شام داشتند و میدانستند که همانا امیر المومنین راست میفرماید .

سپس گذارشها و نامه‌ها رسید بهمان تاریخی که نوشته‌بودند گفتند مردی از طرف کوفه آمد پایش را کشاند و برسینه معویه زد او با سر از بالای تخت فرود آمد معویه‌فریاد زد مهلت چه شد آنمرد پایش را برگرداند همه‌ی مردم دانستند که حضرت امیرالمؤمنین جز حق و راستی چیزی نمیگوید این معجزه نیز از دلائل امامت اواست.

ابو حمزه‌ی ثمالی از ابی اسحق سبیعی روایت کرده که گفت وارد مسجد اعظم کوفه شدم ناگاه پیرمردی را که سروصورتش سفید شده بود دیدم که بر ستونی تکیه کرده و گریه‌میکرد و اشکش بصورتش روان شده باو گفتم ای پیر مرد چرا گریه میکنی گفت یکصد و چند سال عمر من است دراین مدت عدل و دادوراستی‌ودانشی که آشکار شود ندیده ام‌مگردوساعت‌ازشب‌ودو ساعت از روزگریه‌ی من برای همین است .

بدو گفتم آن دو ساعت از شب و روز که عدل و دادگری دیدی چه ساعتی است گفت من مردی یهودیم که‌باغی دارم در طرف سوراء مارا همسایه ایست از اهل کوفه در کنار آن باغ که نامش حارث اعور همدانیست او مردی است که چشمش آسیب دیده او دوست و یار من است .

همانا من در یکی از روزها وارد کوفه شدم با من طعامی بود بار خرها و اراده فروش آنرا در کوفه داشتم در آن میان که خرها پیش من بود شب هنگام نماز خفتن‌واردبازار شدم الاغهایم را گم کردم توگفتی بآسمان بالا رفتند یا بزمین فروشدند یاجنیان آنهارا بردند

بطرف چپ و راست در جستجوی آن بر آمدم پیدا نکردم بخانه‌ی حارث همدانی آمدم و جریان را باو گذارش دادم اوگفت بامن بیا تا خدمت امیر المؤمنین برویم و داستان را بعرض آنحضرت برسانیم.

بمحضر آنحضرت رفتیم و او را از داستان آگاه کردیم امیر- المؤمنین بحارث فرمود : بخانه ات بر گرد این یهودی‌را بامن وا گذار من ضمانت طعام والاغهایش‌را میکنم تا اینکه بوی بر گردانم حارث بخانه اش رفت.

حضرت امیر المؤمنین دست مرا گرفت آمدیم تا رسیدیم بآنجا که طعام والاغهارا گم کرده بودم صورتش‌را از من برگرداندولبانش را حرکت داد سخنی چند گفت که من نمی‌فهمیدم بعد سرش رابلند کرد ومی‌شنیدم که میفرمود ایگروه جنیان بخداسوگند چنین قرار و مداری بامن نکردید و چنین پیمانی بامن نه بستید و بخدا سوگند اگر الاغها و طعام مرد یهودی‌را بوی برنگردانید مسلم پیمان شما را می‌شکنم و در راه خدا باشما می‌جنگم

یهودی گفت بخدا سوگند هنوز علي عليه السلام از کلامش فارغ و آسوده نشده بود که الاغهاوطعام را در برابرم آماده دیدم بعدفرمود ای یهودی یکی از دو کار رااختیار کن یا تو خرها را بران من‌مردم را وادار بخرید مناعت میکنم یا من خرها را میرانم تو مردم‌رادعوت کن بخرید مناعت عرضکردم بهر دوی اینکار من سزاوار ترم شما جلو برومنهم با الاغها پشت‌سر می آیم تااینکه‌بمکان وسیعی‌رسیدیم.

سپس فرمود : ای یهودی هنوز ازشب مدتی‌بجا مانده الاغهایت را نگهداری کن تا اینکه بامداد شودتو پالان از پشت‌اینها برمیداری

یا من بردارم و تو نگهدرای میکنی تا صبح یا من نگهداری کنم عرض کردم ای امیر مؤمنان من سزاوارترم که پالان از پشت اینها برگیرم وتو نگهداری کنی .

فرمود اینها را بمن واگذار و تو بخواب تا صبح من ترا صبح بیدار میکنم چون صبح طالع شد فرمود بلند شو که سپیده دم شد الاغهایت‌را نگهداری کن که باکی برتو نیست از اینها غافل وبیخبر مباش تا من انشاء الله بسوی تو برگردم بعد امیر المؤمنین‌رفت بامردم نمازصبح را خواند هنگامیکه آفتاب‌بیرون‌آمد پیش‌من‌آمد وفرمود: بگشا بارهای متاع را به برکت خدا بارهارا باز کردم.

بعد فرمود : یکی از دو کار را اختیار کن یا من جنسهای ترا بفروشم تو پولش را بگیریا تو بفروش من بهای آنهارا میگیرم‌عرض کردم بلکه من میفروشم شما بهایش را دریافت کنید فرمود : انجام ده چون از فروش فارغ شدم پولهارا تسلیم من کرد فرمود : آیا ترا حاجت و نیازی هست عرضکردم بلی‌میخواهم در خریدجنس هم مرا کمك فرمائید فرمود برو تا ترا کمك و یاری کنم زیرا که تو ذمی هستی .

او همیشه با من بود تا ازکارهایم آسوده خاطر شدم بعد بامن خدا حافظی کرد سپس هنگام جدائی از او گفتم « اشهدان لا اله الا الله وحده لاشریك له و ان محمداً رسول الله و اشهد انك عالم هذه الامة و خلیفة رسول الله »خدا ترا ازطرف اسلام جزا وپاداشی نیك بدهد.

بعد بسوی باغم رفتم چند ماهی درآنجاماندم سپس عاشق دیدار

امیرالمؤمنین شدم برگشتم گفتند کشته شده درود فراوانی بر او فرستادم هنگام فارغ شدن از درود گفتم علم و دانش رفت اول عدالتی که من دیدم از او آنشب بود و آخرین دادگری که از او دیدم در آن روز بود چرا گریه نکنم. اینهم از نشانه های امامت آن حضرت است .

ازابوحمزه‌ی ثمالی ازحضرت ابی جعفر باقر علیه‌السلام روایت‌شده‌هنگامیکه حضرت امیرالمؤمنین اراده کرد بطرف خوارج نهروان برود مردمان کوفه ترسیدند حضرت فرمانداد در میدانها لشکرگاه کنند درآنمیان شبث ابن ربعی واشعث بن قیس کندی و جریربن عبدالله بجلی و عمروبن حریث سر از فرمان پیچیدند، سپس عرض کردند :

ای امیرالمؤمنین اجازه میدهی ما پی کار ها و نیازمندیهامان برویم بعد بشما ملحق شویم .

حضرت فرمود : میدانید که سرانجام بدی در کمین شماست ای بزرگان عرب بخدا سوگند شما برای کارهایتان پشت بجنگ نمی کنید ولی پشت بجنگ میکنید و برای گردش بیرون میروید با یکدیگر می‌نشینید و مشورت میکنید در چیزیکه شما را ازراه بیرون میکنند و توشهٔ خود را دربرابر خود پهن میکنید سرگرم غذا خوردن هستید درین هنگام سوسماری برشما میگذرد بغلامان دستور میدهید آنرا بگیرند و پیش شما می‌آورند سپس مرا از خلافت برکنار میکنید و بااو بیعت می کنید واورا امام خود قرار میدهید .

بدانید که من از برادرم رسول خدا شنیدم که میفرمود : روز رستاخیز شود ندا کننده‌ای فریاد میزند هرگروهی بایدباپیشوائیکه

به‌آن اقتدا کرده‌اند در زندگی دنیا همراه‌باشند و از شما کسی زشت روتر نخواهد بود و شما با برادر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و پسرعمش حیله میورزید پیمانی که خدا و رسولش برشما گرفت می‌شکنید شما روز رستاخیز برانگیخته می‌شوید در حالی که امام و پیشوایتان سوسمار است و این گفته‌ی خدای عزّوجل است: یوم ندعوا کل اناس بامامهم(۱)

سپس گفتند: ای امیرالمؤمنین ما اراده‌ای جز اینکه نیاز- مندیهایمان را برطرف کنیم و سپس بشما ملحق شویم نداشتیم حضرت پشت بر آنان کرد و میفرمود: برشما باد هلاکت و نابودی، بخدا سوگند جز آنچه من در باره‌ی شما گفتم نیست و آنچه گفتم راست و درست است.

حضرت رفت و آنان بمدائن رفتند و بطرف خورنق بیرون‌شدند غذای سفره آماده کردند و سفره گستردند و نشستند وغذا خوردند و شراب نوشیدند سپس سوسماری بر آنان گذشت غلامانشان رافرمان دادند تا سوسمار راگرفتند وبسوی آنان آوردند و امیرالمؤمنین‌را از خلافت عزل نمودند و با سوسمار بیعت کردند، سوسمار دستش‌را برای بیعت آنان دراز کرد.

سپس گفتند: تو ای سوسمار امام و پیشوای ما هستی بیعت ما برای تو وعلي بن ابی‌طالب نیست مگر یکسان و تو ای سوسمارپیش ما عزیزتری از علي‌بن ابی‌طالب. آنچنان شد که علي علیه‌السلام خبرداده‌بود آن گروه چنان شدند که خدای تعالی‌فرموده: بئس للظالمین بدلا(۲)

---

(۱) اسراء آیه ۷۳ روزیکه میخوانیم مردمان را بسوی امامشان.

(۲) کهف ۴۸ بد، بدلی است برای ستمکاران.

سپس بحضرت امیرالمؤمنین پیوستند .

هنگامی که بر آن حضرت وارد شدند فرمود : ای دشمنان خدا و رسول و امیرالمؤمنین انجام دادید آنچه را خبر دادم عرضکردند نه ای امیرالمؤمنین انجام‌ندادیم‌فرمود: بخداسوگند همانا برانگیزاند خداشما را با امامتان عرض کردند مسلم رستگاریم ای امیرالمؤمنین هنگامی که خدا ما را با تو برانگیزاند فرمود : چطور بامن خواهید بود در صورتی که مرا عزل کردید و با سوسمار بیعت نمودید ، بخدا سوگند گویا می‌بینم شما را روز قیامت که سوسمار شمارا بسوی آتش می کشاند آنان سوگند یاد کردند که با سوسمار بیعت نکردیم و ترا عزل ننمودیم .

چون دیدند علی آنانرا تکذیب می کند و نمی‌پذیرد اقرار کردند وگفتند : بپوشان گناه ما را فرمود : بخدا سوگند از شما نمی گذرم و شما را از مسوخاتی میدانم که خدا مسخ کرده ونشانه و علامت جهانیان قرار داده شما رسول خدا را تکذیب کردیدورسول‌الله مرا از داستان‌شما خبرداد ازطرف جبرئیل ازخدای سبحان دورباشید شما ها از سعادت بعد فرمود : اگربا رسول خدا منافقانی بود با منهم منافقانیست که شما هستید .

بدان بخدا سوگند ای شبث بن ربعی و تو ای عمروبن حریث و محمد پسرتو و تو ای اشعث بن قیس پسرم حسین را می کشید چنین مرا حبیبم رسول خدا خبرداده پس وای بر آن کسی که رسول خدا و فاطمه دختر محمد دشمنش باشد هنگامی که حسین بن علی علیه‌السلام کشته شد

شبث بن ربعی ، عمرو بن حریث ، محمد بن اشعث در شماره‌ی کسانی بودند که از کوفه بجنگ آن حضرت رفتند و با او در کربلا جنگیدند تا اورا شهید کردند و این داستان از نشانه های آن حضرت است .

مردی از قبیله‌ی بنی مراد که نامش رباب بن ریاح بود گفت : در بصره بعد از جنگ جمل بالای سر امیرالمؤمنین ایستاده بودم ناگاه عبدالله عباس آمد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین مرا حاجتی بسوی تو است حضرت فرمود : حاجتت را بمن معرفی مکن پیش از آنکه یاد آوری کنی میدانم پیش من آمده‌ای که برای مروان بن حکم امان بگیری سپس ابن عباس عرض کرد : ای امیر مؤمنان دوست دارم اورا امان دهی حضرت فرمود : برای خاطر تو اورا امان دادم برو اورا بیاور تا با من بیعت کند او را با خواری بیاور .

اند کی درنگ کرد ناگاه ابن عباس آمد و مروان حکم پشت سر او سوار بود امیرالمؤمنین فرمود : بیا که باتو بیعت کنم مروان گفت: بیعتی که در او حفظ و نگهداری نفس باشد حضرت فرمود : باتو بیعت نمی کنم بر آنچه که در نهاد تو است همانا بظاهر امر باتو بیعت می کنم دست را دراز کرد سپس امیرالمؤمنین بیعت کرد .

چون او بیعت کرد فرمود : ای پسر حکم همانا تو میترسی سرت درین کودی قرار گیرد خاموش باش که خدا منع می کند این کار بشود تا وقتی که از پشت تو سرکشانی بیرون آیند و بر عیت پادشاهی کنند آنان را از روی بیداد و ستم ذلیل و خوار نمایند ، کاسه های ناگوار به آنان بچشانند ، مروان گفت : برای کسیکه

باو اطمینان داشت: بخدا سوگند آرزوی من جز آنچه را که علی علیه‌السلام خبر داد نبود سپس از آنجا گریخت و بموبه پیوست و آنچه امیرالمؤمنین فرمود درست بود این هم از نشانه‌های امامت آنحضرت بود.

حارث اعور همدانی گفته است در کنار کوفه با امیرالمؤمنین بودیم ناگاه شیری از بیابان رو آورد و ما کوچکی کردیم تا اینکه بسوی امیرالمؤمنین رسید خودش را با کمال ذلت و پستی درمقابل آن حضرت افکند حضرت فرمود بر گرد و وارد خانه‌ی هجرت من نشوی و از طرف من این سخن را بتمام درندگان و آنها که مرا فرمانبرداری میکنند برسان که هرگاه نافرمانی خدا را کنند واطاعت مرا نکنند در میان آنها حکم خواهم کرد.

حارث گفت تمام درندگان از کوفه واطرافش دور شدند تازمانیکه علی علیه‌السلام از جهان رفت و زیادبن ابیه روی کار آمد و ابی سفیان را بکوفه خواست چون وارد کوفه‌شد درندگان بر کوفه و اطراف چیره شدند بطوریکه بیشتر مردم‌را نابود کردند اینهم از نشانه‌های امامت آنحضرت است.

و نیز از حارث اعور همدانی نقل شده که روز جمعه ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد کوفه سخنرانی میکرد ناگاه یك افعی ازطرف باب الفیل روی آورد که سرش ازسر شتر بزرگتر بود و بطرف منبر روانشد مردم از ترس در دوطرف مسجد پراکنده شدند افعی آمد تا آنکه بر فراز منبر شد خودش را کشاند بطرف گوش امیرالمؤمنین باذن و اجازه آنحضرت چیزی بگوشش گفت مدتی سر بگوشی کردند بعد از منبر فرود آمد و رفت ازهمان باب امیرالمؤمنین که باب‌الفیل

است بیرون شد و ناپدید گردید .

زن و مرد مؤمنی نماند مگر اینکه گفت این کار ازشگفتیهای امیرالمؤمنین است و منافقی بجا نماند جز اینکه گفت اثر سحرعلی است حضرت فرمود ایمردم من ساحر نیستم این افعی که شما دیدید وصی و جانشین محمد است بر جنیان ولی من وصی محمد بر جن وانس هستم این افعی از شما بهتر اطاعت مرا میکند او خلیفه و جانشین من است در میان جنیان .

در میان آنان جنگی واقع شد که درآن پیکار خونها را هدر کردند نمیدانستند که چطور از آن جنك بیرون آیند وچگونه در آن داوری کنند اکنون آمد از من بپرسد که چه باید کرد من اورا بحق پاسخ دادم واین افعی جنی بود که بشکل افعی درآمد که برتری و فضل مرا بشما بنماید او درین باره نسبت بمن ازشمادانا تراست. این داستان هم از نشانه های امامت آنحضرت است .

و نیز باهمین سند روایت شده که با امیرالمؤمنین بیرون شدیم تا رسیدیم درکنار فرات ناگاه تنه درختی را دیدیم که برگهایش ریخته چوبهای خشك آن بجا مانده حضرت با دست مبارکش بآن درخت زد و فرمود : بفرمان خدا سبز شو و باربده ناگاه شاخ وبرگ درخت سبز و خرم شد گلابي بار داد که مانندش در میان میوه های دنیا دیده نشده بود اینهم از آثار امامت آنحضرت بود .

ازجابرجعفی روایت شده که حضرت باقر فرمودهنگامیکه امیرـ المؤمنین بفکر پرداخت قرضه های پیامبر افتاد و خواست وعده های او را وفا کند فرمان داد ندا کننده ای فریاد زد هر کس از رسول

خدا طلبی دارد یا وعده ای پیامبر باو داده بسوی ما بیاید چنین بود که مردی می‌آمد وهمانا امیر المؤمنین چیزی نداشت که باو بدهد سپس عرض میکرد پروردگا را قرض پیامبرت را بپرداز پس‌میرسید آنچه که پیامبر وعده کرده بود اززیر بساط بدون کم وزیاد.

ابوبکر بعمر گفت این‌مرد وامهای پیامبررا اززیر بساط می‌پردازد میترسم تمام مردم‌بسوی اوبرگردند وادعای خلافت کند عمر بابی‌بکر گفت منادی توهم فریاد میزند همانا بزودي تو هم وامها را میپردازی همچنانکه علي می پردازد.

سپس منادی ابوبکر فریاد زدهر کس را طلب ووعده‌ای‌در پیش رسولخداست بگوید تا پرداخته شود سپس خدا عربی را بر او مسلط کردوگفت‌وعده‌ای‌رسولخدا بمن‌داده که هشتاد ناقه‌ی سرخ‌موچشم‌سیاه ومهار دار با تمام بارش بمن بدهد ابوبکر گفت فردا پیش ما بیا مرد عرب رفت ابوبکر بعمر گفت این کار را دیدی تو مرا درین آزار وگرفتاری افکندی وای برتو من از کجا بیست شتر بیاورم آنهم با این خصوصیات ونشانه‌ها توجز اینکه مارا پیش مردم دروغگومعرفی کنی اراده دیگری نداری.

عمر گفت‌ای ابابکر درین جا حیله ایست که ترا خلاص ورها میکند ازین گرفتاری ابوبکر گفت آنحیله‌چیست؟ عمر گفت‌میگوئیم دلیلت‌رابیاور برای رسولخدا که ازآن حضرت طلب کاری تابپردازیم طلب ترا چون فردا شد اعرابی آمد گفت من برای وعده‌ی دیروز آمدم ابوبکر وعمر گفتند دلیلت را بیاور که از رسولخدا طلب کار هستی تا اینکه قرض آنحضرت بپردازم.

اعرابی گفت مگر نمی بینید مردی بدون دلیل بمن می بخشد من آمدم بسوی مردمی که بدون دلیل نمیبخشند، من نمی بینم جز اینکه اسباب انجام دادن اینکار از شما جدا شده یا اینکه گمان میکنید که رسولخدا دروغگو است همانا میروم خدمت اباالحسن علي (ع) اگر او هم مانند شما جواب داد مرتد میشوم و از اسلام برمیگردم.

خدمت امیر المؤمنین آمد و عرضکرد همانا رسولخدا بمن هشتاد شتر سرخ موی سیاه چشم وعده فرموده حضرت فرمود: بنشین ای اعرابی همانا بزودی خدا از طرف پیامبرش میپردازد آنچه که وعده داده علي (ع) فرمود: ای حسن وای حسین بیائید و سپس بروید بفلان وادی ودر گوشه‌ی صحرا فریاد زنید که ما فرستادگان جانشین رسول خدائیم بسوی شما و دو حبیب و دوست پیامبریم همانا اعرابی هشتاد شتر سرخ مو و سیاه چشم در پیش رسولخدا دارد.

آندو آمدند و فریاد زدند ناگاه جواب دهنده‌ای آنانرا ازمیان وادي پاسخ داد که گواهی میدهیم که همانا شما دو حبیب و دوست و رسولخدا و دو وصی او هستید منتظر باشید تا اینکه در میان خود شتران را گرد آوریم چیزی نه نشستند که ناگاه هشتاد شتر سرخ موی سیاه چشم آشکار شدند حسن و حسین افسار آنها را کشیدند بسوی امیر المؤمنین آوردند و سپس بمردعرب دادند این داستان هم از آثار امامت آنحضرت است.

از جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری روایت شده که رسول خدا ما را بسوی جنگی فرستاد فرمود شما درفلان ساعت ازشب بزمینی میرسید که راهنمائی نمیشوید درآن زمین هرگاه بدانجا رسیدید طرف

شمال را بگیرید شما بمردی فاضل میگذرید ازاوطلب ارشاد وهدایت
کنید اوشما رارهنمائی نمیکند تااینکهازغذایش بخوریداو گوسفندی
برای شما میکشد شما را غذا میدهد بعد حرکت میکند باشما سپس
شمارارهنمائیمیکند اورا ازطرف منسلام برسانید و اور آگاه کنید
که من در مدینه آشکار میشوم .

سربازان رفتند تا در همانوقت از شب بهآن سرزمین رسیدند
راه را گم کردند یکی از آنان گفت : مگر رسول خدا نفرمودطرف
شمال را بگیریدسپس بطرف شمال حرکت کردند تااینکهبهمانمردی
که رسولخدا معرفی فرموده بود برخوردند از او رهنمائي خواستند
گفت : راه را بشما نشان نمیدهم مگراینکه از غذای من میلفرمائید
گوسفندی برای آنان کشت ازغذای اوخوردند اوهم با آنان حرکت
کرد راه را نشانشان داد به آنان گفت : پیامبر در مدینه آشکار شده
گفتند : آری سلام رسول خدا را باو رساندندآنچه که درخور آن بود
پشت سرانداخت و بسوی رسولخدا رفت اوعمروبن حمق خزاعی بن
کاهنبنحبیب بن عمروبن القینبندراج بنعمروبنسعدبن کعباست .

بعد رسول خدا فرمود : برگرد بهمانجائیکه از آنجا هجرت
کردی تا زمانیکه برادرم عليبنابيطالب بیاید و کوفهرامقر حکومت
خودقراردهد عمروبنحمق بجایخودبرگشت تازمانیکه امیرالمؤمنین
عليه السلام در کوفه فرود آمد عمروبن حمق آمد و با حضرت بود در آن
میان که امیرالمؤمنین نشسته بود وعمروبن حمق هم دربرابرشقرار
داشت حضرت فرمود : آیا خانه داری عرض کرد آری . فرمود : آن
خانه را بفروش و در محلهی ازد خانه بگیر زیرا که اگر من فردا

ازمیان شما پنهان شوم در جستجوی تو برآیند وقبیله ازد ترا ضعیف شمارند.

تا اینکه ازکوفه بطرف موصل بیرون آئی بمردی نصرانی بگذری و در برابرش بنشینی و از او آب بخواهی و ترا سیرآب کند و ازسرگذشت تو بپرسد تو اورا از کار خود آگهی‌دهی اورابیماری در پا باشد باسلام دعوتش کن زیرا که اواسلام می‌آورد سپس دستت‌را برانش بمال مرضش بهبودی پیدا کند و ازجای حرکت نماید صحیح و سالم پیروی تورا نماید؟

بعدبرمردی سالم و آبرومند بگذری که‌در کناره را نشسته‌آب از اوبخواهی ترا سیرآب کند وا زداستان تو بپرسد که چه چیز ترا ترسانده وچه‌کس ترا تعقیب می کند باو بگو معاویه در پی من است تا مرا بکشد بواسطه‌ی ایمان بخدا و رسول وپیروی و اخلاص‌تو در دوستی من و اندرز تو برای رضای خداوند تعالی‌او را باسلام‌دعوت کن زیرا که او مسلمان می‌شود و ارادتمند تومیشود او بفرمان خدا بینا میشود و پیروی ترا میکند هردوی آنان با تو میباشند و آن دو همانهایند که بدن ترا در زمین پنهان می کنند.

بعد بطرف دیری برمیگردید که در کنار نهریست که آنرا دجله گویند زیرا که در آنجا راستگوئیست که در پیش او از علم و دانش مسیح میباشد اورا بهترین یاور خود بگیر برای رازهایت‌این نیست مگر اینکه خدا اورا بواسطه‌ی تو هدایت کند و هنگامیکه شرطۀابن ام حکم که خلیفه‌ی معاویه است در جزیره و مسکنش‌در

موصل است خبر دار شود برو بسوی دوستی که در دیر برفراز موصل است .

اوراصدا کن اوترا پاسخ نمیدهد پس یاد آورنام خدائی را که بتو تعلیم کردم زیرا که دیوار در برابر تو فروتنی میکند بطوریکه در آستانه‌ی در قرارگیری هرگاه راهب راستگوترا به‌بیند بشاگردیکه با اوست بگوید این مرد اززمان مسیح نیست این مردیست گرامی محمد درگذشته ، ولی ووصی محمد در کوفه است و این مرد از حواریون اوست بعد برابر تو فروتن و پست میشود .

سپس بتو میگوید : ای مرد بزرگوار مرا قابل از برای آنچه را که سزاوارم قراردادی به چه چیز مرا فرمان میدهی تو میگوئی این‌دوشاگرد مرا در پیش خود پنهان کن و برفراز این دیرقرار بگیر سپس نگاه کن چه می‌بینی هرگاه گفت سیاهی را می‌بینم که بطرف‌ما درحرکتند شاگردت را پیش او بگذار از دیر فرود آی و اسبت را سوار شو بطرف غاریکه در کنار دجله است برو و درآنجا پنهان شو زیرا ناچاری که در آنجا پنهان شوی .

در آن غار از فاسقان جن و انس است هرگاه در آنجا پنهان شدی ترا معرفی کنند فاسقی از سرکشان جن که با صورتی سیاه آشکار شود سخت ترا بمشقت اندازد وترا بناتوانی برساند اسب تو فرار کند سپاه بتو نزدیك شوند سپس میگوید این اسب عمرواست دنبال اسب جستجو کنند هرگاه فهمیدی نزدیك غار آمدند در برابر آنان بین جاده و دجله آشکار شو در آن وادی پیش رویشان بایست زیرا کـه خدا آنوادی را حرم وقبرتوقرار داده آنانرا با شمشیرت

بینداز وهرچه میتوانی از آنان بکش تا آنگاه که فرمان خدا برسد.

هرگاه برتو پیروزشدند سرت را جدا کنند و بر نیزه‌ی بلندی بزنند وبسوی معاویه ببرند و سرتو اول سری است که در اسلام بنیزه بزنند واز شهری بشهری ببرند.

امیرالمؤمنین گریه کرد و فرمود: قربان ریحانه‌ی رسولخدا و میوه‌ی دل پیامبر و نورچشمش فرزندم حسین بشوم همانا سر اورا می گردانند و فرزندانش هم‌دنبال سراو می روند، سر او را از کربلا نزدیك فرات بسوی یزیدبن معاویه میبرند.

بعد دوهمراه تو فرودآیند بدن ترا دفن کنند در همانجا که کشته‌شدی، قبر تو یکصد و پنجاه قدم از دیر موصل فاصله دارد همانطورشد که امیرالمؤمنین عليه‌السلام یادآوری کرده بود اینهم از نشانه های امامت آنحضرت است.

از رمیله روایت شده که او از خاصان امیرالمؤمنین عليه‌السلام بود رمیله گفت: درزمان امیرالمؤمنین سخت مریض شدم از آن مریضی روزجمعه سستی در خود احساس کردم سپس گفتم کاری بهتر ازین نیست وضوبگیرم و بروم در مسجد پشت سر امیرالمؤمنین عليه‌السلام نماز بخوانم نمازخواندم درآن هنگام در مسجد جامع کوفه امیرالمؤمنین برفراز منبررفت دوباره آن مرض مرا گرفت.

چون امیرالمؤمنین از مسجد بیرون شد دنبالش رفتم حضرت متوجه من شد و فرمود: نمی‌بینم تورا مگر دنده های تو فرورفته فهمیدم مرض تو چیست و چه میگوئی؟ همانا تو کاری را انجام نمی-دهی که از غسل جمعه برتر باشد و نماز خواندن با من همانا تو در خود بستی دیدی هنگامیکه من نمازخواندم وبرفراز منبرقرارگرفتم

دوباره مرض تو بر گشت رمیله عرض کرد بخدا سوگند ای امیر المؤمنین در داستان من نه یکحرف زیاد و نه یك حرفی کم نمودی .

حضرت بمن فرمود : ای رمیله هیچ مؤمن و مومنه‌ای نیست که مریض شود مگر اینکه ما هم بواسطه‌ی مریضی او مریض میشویم غمگین و افسرده خاطر امیشواند مگر اینکه ماهم بواسطه‌ی آنان اندوهناك میشویم و هرگاه دعا می کنند ما آمین میگوئیم برای دعای او ، خاموش نمیشود مگر اینکه ما برای او دعا می کنیم عرض کردم یا علي اینکار شما برای کسانی هست که درین شهر با تو هستند آنان که در گوشه و کنارند چطور میشود فرمود : ای رمیله هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای در مشرق و مغرب زمین نیست مگر اینکه او باما نیست و ما با او هستیم اینهم از آثار امامت آن حضرت است .

اصبغ بن لبانه میگوید : گروهی بمحضر امیرالمؤمنین آمدند عرض کردند معتمد گمان میکند که شما میفرمائید این ماهی جری مسخ است فرمود : همینجا باشید تا بسوی شما آیم لباسش را برداشت و بیرون رفت تا به آخر فرات رسید و فریاد زد : ای جری سپس آن حضرت را جواب داد و گفت : لبیك لبیك فرمود : من کیستم گفت : تو امیرالمؤمنین و پیشوای پرهیز کاران .

امیرالمؤمنین فرمود کیستی ؟ گفت : من از آنهایم که پیشنهاد دوستی ترا براو کردند ولی من انکار کردم و نپذیرفتم سپس مسخ شدم و بصورت ماهی درآمدم و گروهی از ایشان کسانی هستند که با تو بودند حضرت امیرالمؤمنین فرمود: حال خود و کسانی که با تو مسخ شدند بگو .

عرض کرد یا امیرالمومنین ما بیست وچهار طایفه بودیم ازبنی اسرائیل که سرکشی و نافرمانی کردیم شهر ها را واگـذاردیم هیچگاه در آنها جا نگرفتیم و در سابیانها جاگزین شدیم تا از آب دورباشیم.

سپس کسی آمد که تو اورا ازما بهتر میشناسی فریادی زد که همه‌ی ما گرد هم آمدیم گفت چرا از شهرها گریختید نهرها و آبها را واگذاردید و در این بیابانها جا گرفتید اراده کردیم که بگوئیم ما برترازهمه‌ی جهانیم گفت: دانستم در دلهای شما چیست؟ آیا بر خدا برتری و بزرگی میورزید باو گفتیم نه‌گفت‌مگر‌خدا برشماپیمان نگرفت که به محمد بن عبدالله ایمان بیاورید عرض کردیم چراگفت: ونیز از شما پیمان گرفت که بوصی و خلیفه‌ی اوعلی‌بن ابیطالب‌ایمان بیاورید ما خاموش گردیدیم جواب ندادیم مگر بزبان امادل ونیت-هایمان نپذیرفت‌گفت: آیا فقط بزبان میگوئید.

بعد فریادی زد برما وگفت باجازه‌ی خدای تعالی مسخ شوید هرطایفه‌ای به چیزی بعدگفت: ای بیابان بفرمان خدا نهر ها باشید که این مسخ شده ها مأوا بگیرند درمیان تو و بنهرها و دریا های دنیا وصل بشو بطوریکه آبی نباشد مگر در اینجا پیدا شود، سپس ما مسخ شدیم و ما بیست وچهارطایفه بودیم بعضی ازماگفت: ای کسیکه مقتدر برما شدی بقدرت ونیروی خدای تعالی بحق آن خدا ما را از آب بی‌نیاز کن وبروی زمین قرار ده هرطور که میخواهی.

امیرالمؤمنین‌فرمود: ای ماهی‌برای منانواع مسوخات دریائی و خشکی را روشن کن گفت: اما مسوخات دریائی مائیم: ۱- جری

۲ـ رق ۳ـ سلاحف ۴ـ مارماهی ۵ـ زمار ۶ـ سراطین ۷ـ سگهای آبی ۸ـ ضفادع ۹ـ بنت الهراس ۱۰ـ عرسان ۱۱ـ کوسج ۱۲ـ تمساح .

حضرت امیرالمؤمنین فرمود : امّا مسوخات خشکی عرضکرد بلی یاامیرالمؤمنین ۱ـ کلپاسه ۲ـ خنفساء ۳ـ سگ ۴ـ گرگ ۵ـ میمون ۶ـ خوك ۷ـ سوسمار ۸ـ حرباء ۹ـ شب‌پره ۱۰ـ خرگوش ۱۱ـ کفتار حضرت امیرالمؤمنین فرمود : راست گفتی ای ماهی‌جری، درشما از خلقت طبیعت انسانی چه وجود دارد گفت : دربعضی دهن های ما در بیشتری صورتمان و همه‌ی ماده ها حیض میشویم .

امیرالمؤمنین فرمود : راست گفتی ای‌جری پرسید آیا توبه‌ای برای ما هست فرمود : وعده روز قیامت و آن روز وقت معلوم است وخدا بهترین حافظ واوارحم‌الراحمین است. اصبغ‌بن‌نباته گفت بخدا شنیدم آنچه را که آن ماهی گفت و درگوش گرفتیم و نوشتیم و به امیرالمؤمنین گفتیم .

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین را از طرف پدر دائی هائی بود درقبیله‌ی بنی‌مخزوم جوانی از آنان‌بخدمت آن حضرت آمد عرض کرد دائی یار من پشت سراست، برادرم‌گمراه درگذشت ، من برایش افسرده خاطرم . حضرت امیرالمؤمنین باو فرمود : دوست داری برادرت را ببینی ؟ عرض کرد آری حضرت‌برد رسول خدارا پوشید با پسردائیش بطرف گورستان روان شدند پایش را بقبری زد او ازگور خویش سر برآورد و میگفت : ویه ویه سلان.

برادرش باد گفت : آیا تونمردی درحالیکه مردی ازعرب‌بودی گفت : ما بروش ابی‌بکر وعمر‌بودیم درعربیت هم اکنون ما بروش

فرس هستیم زبان ما بدین‌خدا بفارسی لیست سپس‌امیرالمومنین‌فرمود برگرد بخوابگاه‌خویش، مرد مخزومی با پاداش برگشت و این معجزه از نشانه های امامت آن حضرت است .

و نیزازاصبغ بن نباته روایت شده که ماباحضرت‌امیرالمومنین بودیم در حالتیکه آنحضرت درمیان بازارگردش‌میکردبه‌فروشندگان دستور میداد ، کم فروشی نکنند تا اینکه روز به نیمه رسید حضرت برمردیکه نشسته بودگذشت آنمرد حرکت نمود و عرض کرد بامن‌بیا و داخل خانه‌ی من شو تا صبحانه میل فرمائي‌وخدایرا برای‌من‌بخوان زیرا که من امروز صبحانه میل نکرده‌ام‌حضرت‌فرمود باشرطی که من شرط کنم عرض کرد تراست هر شرطی که بخواهی .

فرمود : بخانه‌ات وارد میشوم که خودت را بزحمت نیندازی، بعد حضرت وارد شد وماهم وارد شدیم نان سرکه و روغن زیتون و خرما خوردیم حضرت از آن خانه بیرون رفت تا به دارالاماره رسید پایش را بدر زد بطوریکه زمین لرزید .

بعدفرمود : بدان بخدا اگر بدانید دراینجا چیست بخدا سوگند اگر قائم قیام کند دوازده هزار زره دوازده هزار کلاه خود که دو طرف دارد از این مکان بیرون آورد و براندام دوازده هزار نفرعجم از فرزندان عجم بپوشاند بعد فرمان دهدبکشتن هرکس که برخلاف ایشان است هما نا من میدانم این را و می بینم آنچنانکه هم اکنون میدانم ومی‌بینم و اینهم از نشانه های آنحضرت است .

از مالك اشتر روایت شده که گفت : برحضرت امیرالمؤمنین وارد شدم در شبی تاریك عرض کردم : سلام بر تو ای امیرالمؤمنین

و رحمةالله وبركاته فرمود: وعليك السلام چه سبب شده که درین‌شب تاريك بدين‌جا آمده‌ای ای مالك عرض کردم دوستی و شوق‌شما مرا بدين‌جا آورد. فرمود: سوگند بخدا راست گفتی ای مالك آیاجلو درخانه‌ی من کسی را درین تاریکی دیدی عرض کردم آری یا امیر- المؤمنین سه نفررا دیدم حضرت حرکت کرد بیرون آمد و ما هم بیرون شدیم با آن جناب.

ناگاه دیدیم مردی کور و مردی بیمار و مردی پیس جلو درند سپس امیرالمؤمنین فرمود: چه میکنید در این‌هنگام‌در خانه‌ی‌من؟ عرض کردند: ای امیرالمؤمنین آمدیم تامارا شفا دهی از مرضی که داریم حضرت دستش را بر اندام همه‌ی‌آنان مالید همه حرکت کردند و اثری از مرض آنان بجای نماند، اینهم از دلائل امامت آن حضرت است.

هرون بن سعید گفت: از حضرت امیرالمؤمنین شنیدم که‌بعمر میگفت: کی بتو نادانی را آموخته ایمرد فریب خورده بدان بخدا سوگند اگر تو دیده‌ی بصیرت و بینائی داشتی و بفرمائی که رسولخدا بتوداد آگاه بودی یا تودر دینت تاجری داناںودی بر شتر آرزو سوار میشدی‌و زبرجد آبدار را فرش خود قرار میدادی چون خواستی‌مردم در برابرت کوچکی کنند و حرکت نمایند دوست داشتی بزشتی خرد خود ستم بر آل پیامبر کنی.

جز این نمی‌بینم ترا که در دنیا بوسیله‌ی زخمیکه از غلام ام معمر برتو وارد می‌شود کشته شوی زیرا که حکم ستم براومیکنی پس ترا در نتیجه‌ی همان ستم میکشد توفیقی است در آن واردمیشود

و خدا اورا بکوری چشم تو به بهشت میبرد و اگر تو میبودی که از رسول خدا میشنیدی و فرمانش را پیروی میکردی ، شمشیرت را به گردنت نمیافکندی ، برفراز منبر سخنرانی نمیکردی .

گویا میبینم خوانده میشوی و جواب میدهی بنامت صدا زده میشوی و بازداشت میگردی وهمانا برای تو پس از کشته‌شدن‌رسوائی و پرده دری‌وداراست و از برای یارت که انتخاب کردی و پس ازاو جانشین او شدی همین گرفتاریهاست سپس عمر به‌آن حضرت‌گفت : شرم از خودت وازین‌گفتار نمیکنی؟ حضرت فرمود بخداسوگندنگفتم مگر آنچه را که شنیدم و سخن نراندم مگر به آنچه را که یقین دارم .

عرض کرد : کی این داستان میباشد ای امیرالمؤمنین فرمود: هرگاه از طرف رسول خدا بدن و مردار شما دونفر را بیرون آورند از میان قبرتان همان دو قبری که خواب نکردید در آن دو نه روز و نه شب تا اینکه کسی در باره‌ی شما شك نکند زیراکه‌اگر درگورستان مسلمانان دفن شوید نبش قبر میشوید بواسطه شك شك کننده و شما دونفر برشاخه های درخت خشك بدار زده میشوید . سپس آن درخت خشك برگ درآورد بواسطه‌ی شما سبزشود امتحانی میباشد برای کسانیکه شما را دوست دارد و بکردار زشت شماراضی است تا اینکه خداوند فرق گذارد میان پاك و ناپاك وگویا نگاه میکنم شما را که مردم عافیت میطلبند از گرفتاری شماعمر، پرسید ای اباالحسن این کردار را کی انجام میدهد فرمود : جمعی که بین

شمشیرها دغلافهایشان‌جدائی میاندازند خداوند آنانرا انتخاب کرده برای یاری ضعیفان اینان در باره‌ی فرمان خدا از سرزنش سرزنش کنندگان بیمی ندارند .

و همانا گویا نگاه میکنم بسوی شما که ازقبر بیرون آورده‌اند شمارا تر و تازه تا اینکه شما را بر درختان بدار زنند این کار آزمایشی است برای کسانیکه شما را دوست دارند بعد آورده میشود آتشی که برای ابراهیم و یحیی و جرجیس ودانیال و هر پیامبر راستگو ومؤمنی برافروخته شد .

سپس فرمان‌داده میشود بهمان آتشی که بدرخانه‌ی‌من‌افروختید تا من و فاطمه دختر پیامبر و دو فرزندم حسن و حسین و دو دخترم زینب و کلثوم را بسوزانید تا به آن آتش سوخته شوید و بادی برشما وزد که خاکستر شما را بدریا بریزد پس از آنکه با شمشیر دماراز شما بگیرد و نشان دهد راه شما را بسوی جهنّم و بیرون میشویدشما بسوی بیداء وادی خسف آنچنانیکه خدای عزّوجل فرموده : «ولو تری اذفزعوا فلافوت و اخذوا من‌مکان‌قریب» (۱) یعنی زیرپاهایتان.

عرض کرد ای اباالحسن بین ما و رسول خدا جدائی میاندازی حضرت فرمود : آری عمر گفت : ای اباالحسن این را شنیدی و این حرف درست است ؟ سپس امیرالمؤمنین سوگند یاد کرد که از پیامبر شنیده سپس عمر گریه کرد و گفت : پناه بخدا میبرم از آنچه تو میگوئی برای این گفتار نشانه‌ای هست ؟ فرمود : آری ، کشتار مهم

---

(۱) سبأ آیة ۵۰ و اگر به بینی هنگامی که بترسند پس نباشد فوتی وگرفته شوند از جای نزدیك .

ومرگ سخت و مرض وبا و از مردم درین هنگام یکنفر بجا نمی‌ماند مگر یکسومشان فریاد کننده‌ای فریاد میزند از آسمان بنام مردی‌از نسل من آیات و نشانه ها فروان میشود بطوریکه زندگان آرزوی مردن میکنند ازآن آثاریکه میبینند پس هر کس هلاك گردد راحت میگردد و هر کس برای اودر پیشگاه خدا خیری باشد نجات میابد.

بعد از نسل من مردی آشکار گردد زمین را پراز عدل و داد کند همانطوریکه پر از جور و ستم گردیده خداوند باقیمانده‌ی قوم موسی را بیاورد ، برای او اصحاب کهف را زنده کند ، خداوند اورا بوسیله فرشتگان وجنّیان وشیعیان با اخلاص ما یاری کند ازآسمان باران فرود آید ، زمین گیاهش را برویاند.

سپس عمر عرض کرد : ای اباالحسن بدانکه میدانم که تو سوگند یاد نمیکنی مگر براستی بخدا! سوگند که تو و فرزندانت مزه‌ی خلافت را نخواهید چشید .

حضرت‌امیرالمؤمنین فرمود : همانا شما زیاد نمی کنید برای من و فرزندانم مگر کینه خود را چون هنگام وفات عمر رسید پی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد و گفت یاران من‌مرا نسبت بخلافتی که بر آنان کردم مرا حلال کردند اگر صلاح بدانی توهم مرا حلال کن حضرت امیرالمؤمنین فرمود : آیا تصور میکنی اگر من تو را حلال کردم برای توفایده‌ای داشته‌باشدازآنچه که‌گذشت بر رسولخدا و دخترش فاطمه ، بعد پشت کرد و او میگفت : « واسرواالنّدامة لمّا راواالعذاب» (۱) این هم از نشانه های امامت آن حضرت است .

---

(۱) یونس ۵۳ و پوشیده داشتند پشیمانی را .

از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که رسولخدادرجای گشادی از مسجدش درمدینه نشست وگروهی از مهاجرین و انصارگردش بودند وحضرت امیر المؤمنین هم درطرف راست و ابوبکر وعمرهم درطرف چپ پیامبر بودند ناگاه ابری بر او سایه افکند حضرت رسول فرمود ای اباالحسن از طرف خداوند ارمغانی بما داده شد بعد پیامبر دستش را بسوی ابر دراز کرد ونزدیك شد بدست پیامبر از آن ابر جامی آشکارشد وبطوری میدرخشید که چشمهای مسجدیان را خیره کرد آن جام را بوهای خوشی بود که عقل‌را از سر مردم‌میبرد.

آن جام بازبان عربی تسبیح و تقدیس وتمجید خدای تعالی‌را میکرد با زبانی تا اینکه در کف دست راست پیامبر قرار گرفت و میگفت السلام علیك یا حبیب الله و صفوته درود برتو ای دوست خدا و برگزیده‌ی حق از جهانیان و برتری دارنده‌ی برتمام بندگان خدا از اولین و آخرین و درود بر جانشین تو که بهترین جانشینانست: امام پرهیزکاران، امیر مؤمنان، نور کسانیکه‌طلب نور میکنند، چراغ اقتدا کنندگان و درود بر همسر او دختر تو فاطمه بهترین زنان جهانیان زهرای‌بتول مادر پیشوایان‌هدایت کننده‌ی معصوم وپاکدامن و درود بر دو سبط تو دوریحانه‌ی تو نور چشمهای تو حسن و حسین.

این بیان‌رارسول خدا وامیر المؤمنین و حسن وحسین تمامشان شنیدند آنچه راکه جام گفت تمام حاضران دیدگان را از درخشش جام بستند رسول خدا سپاس و شکر خدا فراوان کرد تا اینکه‌جام گفت ای‌رسول خدا، خدا مرا بسوی تو و برادرت علی‌ودخترت‌فاطمه و حسن وحسین فرستاد ای رسول خدا مرا بدست علی‌بده، رسولخدا

فرمود بگیر جام را ای اباالحسن که هدیه ی خداست بسوی تو .

علی جام را گرفت و بوسید و بوئید و گفت مرحبا بکرامت خدا برای رسول وآل رسول جام حمد وستایش بیشتر کردپروردگار راوتکبیر و تهلیل خدا میگفت و میگفت ای رسولخدا بعلی بگومرا بفاطمه و حسن و حسین بدهدچنانکه خدای عز وجل بمن فرماداده رسول خدا فرمود برخیز ای اباالحسن جام را در اختیار فاطمه و دو حبیب من حسن وحسین قرارده

علی حرکت کرد و جام را برداشت نور جام از نورخورشید زیاد تر بود بوی خوش آن خردها را زایل کرده بود تا آنکه علی بر فاطمه و حسن وحسین وارد شد جام را بآنان برگرداندهمه تحیت گفتند و جام را بوسیدند ذکر و حمد و سپاس خدا فراوان گفتند بعد جام را برسولخدا برگرداندند .

چون جام در دست رسولخدا قرار گرفت عمر بلند شد بردو پا ایستاد و عرضکرد ای رسولخداچرا هر ارمغانی که از طرف خدابرای تو آورده میشود در اختیار علی و فاطمه و حسن و حسین قرارمیدهی سپس رسولخدا فرمود وای بر تو ایعمر چه چیز بتو جرئت داده آیا سخنان جام را نشنیدی که از من میخواست که او را بدیگران از اهل بیتم بدهم .

سپس عمر گفت ای رسولخدا اجازه میدهی منهم جام را بگیرم و ببوسم و ببویم فرمود : وای برتو ای عمر بخدا سوگند که اینکار برای تو و تمامی مردم غیر از مانیست عرضکرد ای رسول خدا اجازه میفرمائید که دستی بجام برسانم حضرت رسول فرمود چقدر اصرار

میکنی بلند شو اگر توانستی دست بجام برسانی من محمد رسول خدا نیستم و این جام هم بحق از طرف خدا نیامده .

عمر بلندشد و دست بطرف جام دراز کرد دستش بجام نرسید جام حرکت کرد وبطرف ابر بلند شد و میگفت ای رسولخدابازائر اینچنین رفتار میکنند سپس رسول خدا فرمود وای برتو ای عمر چه چیز ترا برخدا ورسولش جری کرد ، ای ابا الحسن بر خیز و دست بسوی ابر دراز کن جام را بگیر و باو بگو خدا بتو فرمان داده که جام را بما برگردانی تا بجام برسیم جام را گرفت محمد صلی الله علیه و آله بجام گفت رسول خدا بتومیفرمایدچه چیزخدا بتوفرمانداده که آنرا بگوئی که تو فراموش کردی بگوئی .

جام گفت بلی ای برادر رسولخدا خدا بمن فرمانداده بگویم برای شما که خداوندمرا وقف کرده بر هر مرد مؤمن و مؤمنه‌ای از شیعیان شما وفرمانداده که هنگام مرگش حاضر شوم تابانگاه کردن بمن از مرگ نهراسد و بمن انس بگیرد و اینکه برسینه ی او فرود آیم سپس نفسش بهره ببرد در صورتیکه خودش نمی فهمد عمر بابی بکر گفت ایکاش جام بجای اول برمیگشت و چیزی یاد آوری نمیکرد این کار ازفضل خدا بر پیامبرش و امیر المؤمنین میباشد و دلیل نبوت وامامت آندو است .

وروایت شده از رشید هجری که گفت من وسلمان و ابوعبد الرحمن بن قیس بن ورقاء وابوالقاسم مالك بن تیهان وسهل بن حنیف در مدینه برابر امیرالمؤمنین بودیم تاکا حبابه‌ی والبیّه بر آنحضرت

وارد شد و بر فرازسرش منقلی بود شبیه غربالی که گندم بادمیدهند و در میان آن میوه های دراز بود و قرآنی آویخته داشت تسبیحی از سنگ ریزه در دستش بود .

سلام کرد و گریه فراوانی کرد وعرضکرد ای امیرالمؤمنین آه از آنوقتی که از دست بروی،اسفازمانیکه ازمیان ما پنهان شوی ، حسرتا از آن غنیمتی که وجود تو باشد و فوت شود بازی نمیکنم و از تو رو برنگردانیم وهمانا من گفته ام را از روی یقین میگویم من ترا ملاقات می کنم و تو میدانی چه اراده ای دارم .

سپس حضرت دست راستش را بسوی او دراز کرد و ریگها را از وی گرفت ریگهای سفید میدرخشید انگشترش را از دست بیرون آورد ریگهارا مهر کرد فرمود ای حبابه‌این مراد و خواسته تو است عرضکرد آری بخدا ای امیرالمؤمنین همین را اراده کردم چونکه شنیدم بعداز تو شیعیانت اختلاف میکنند و پراکنده میشوند من اراده‌ی این برهان را کردم تا همراه من‌باشد اگر بعدازتو زنده‌باشم و ایکاش فامیل و اهل من قربانی تو گردند هنگامیکه اشاره واقع شود یا شیعیان تو در باره ی جانشینت شك‌نمایند .

من‌این‌ریگهارا بیاورم اگر آن‌جانشین هم‌انگشترا درریگهافرو برد آنچنانکه شما مهر کردید میدانم که او جانشین بعد تو است امیدوارم درین جهت در نگی نکنم حضرت‌فرمودبخداسوگندای‌حبابه تو با این ریگها فرزندم حسن ، حسین ، علي بن الحسین ، محمد بن علي جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علي بن موسی راملاقات میکنی و پیش

هريك از آنان بروى ريگهارا از توميخواهند باهمين انگشتر آنهارا مهر مى كنند.

سپس در پيش علي بن موسى الرضا براى خود از آنحضرت برهانى بزرگ مى بينى از امامت آنحضرت سپس مرگ را اختيار ميكنى و تو ميميرى او متولى دفن و كفن وغسل تو ميشود و بر فراز قبرت مى ايستد و بر تو نماز ميگذارد و من بتو مژده ميدهم كه تو با زنان مؤمنهٔ گرامى با مهدى از نسل من هنگاميكه خدا امراو را آشكار كند خواهى بود .

حبابه گريه كرد و عرضكرد يا امير المومنين از كجا ممكن است اين امر براى پيروان سست عقيده وسست يقين و كم كردار تو اگرفضل خدا وفضل رسول و فضل تو نباشد ، اى امير المؤمنين درست است كه جز تو كسى جانشين پيامبر نيست دعا كن اى امير المؤمنين براى من كه خدا مرا بدين عقيده پابرجا نگهدارد و در اين عقيده مورد آزمايش قرار نگيرم و گمراه ازاين عقيده نشوم حضرت امير المؤمنين براى او دعا كرد او شب را بخوبى به بامداد رساند .

حبابه گفت چون حضرت امير المؤمنين به ضربت شمشير عبد-الرحمن بن ملجم لعنة الله عليه درمسجد كوفه درگذشت خدمت مولايم حسن بن علي عليه‌السلام رسيدم بمن فرمود اهلاً وسهلاً اى حبابه ريگهائى را كه امير المؤمنين مهر كرد با انگشترش بياور ناگاه ديدم همان انگشتر را بيرون آورد ريگهارا مهر كرد .

چون حضرت امام حسن بزهر درگذشت خدمت امام حسين رسيدم چون مرا ديد فرمود مرحبا اى حبابه ريگهارا بياور ريگهارا گرفت

بهمان انگشتر مهر کرد چون امام حسین عليه السلام شهید شد خدمت امام علي بن حسین رسیدم در حالیکه مردم درامامت آنحضرت شك داشتند شیعیان حجاز میل به محمد حنفیه کرده بودند گروهی از بزرگان شیعیان پیش من آمده بودند گفتندای حبابه بخدا سوگند دربارهءی ما وبخاطرما بسوی‌علي بن‌الحسین با همان ریگها برو تا اینکه حق روشن شود.

بخدمت حضرت رسیدم چون مرا دید آفرین گفت مرا بخود نزدیك کرد و دست دراز نمود و فرمود ریگهارابیاور تمام را باهمان انگشتر مهر زد پس از او خدمت محمد بن علی عليهما السلام رفتم بسوی جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا عليهم السلام تمامشان مانند حضرت امیرالمؤمنین و حسن و حسین ریگهارا مهر زدند بعد عمر من زیاد شد پوستم نازك و استخوانم درهم کوبیده‌شد، سیاهی‌موهایم تغییر کرد ولی من‌با برکت نگاه‌فراوان بسوی آنان چشم و خرد و فهم و گوشم درست بود.

چون بحالی‌رسیدم که پیری برمن‌چیره شد در آنحال بمولایم‌علی بن موسی الرضا عرضکردم از من فراموش نفرمائید به جنازه‌ی من حاضر شوید نماز برمن بخوانید آنچنانکه جدت امیر المؤمنین بمن وعده فرموده حضرت‌فرمود: ملازم باش که تو باماثی.

و ازجمله‌ی کارهای حبابه است که روزی‌در بسترخود خوابیده بود ناگاه مرگ قطعي براد فرود آمد و اورا بیدار کرد ناگاه اورا دیدند که سلام کرد چون فردا شد دیدند رسول علي بن موسی‌الرضا پیش آنان است و درپیش او است کفن، حنوط بعد برای تجهیز او

حركت كردند حضرت رضا عليه السلام براو نماز خواند و تلقين داد بعد هم برفراز قبرش ايستاد و گريه كرد بعد فرمود : اى حبابه پدران مرا از طرف من سلام برسان .

وازحضرت ابى‌عبدالله عليه السلام روايت شده كه‌فرمود : پدرم بجابر بن عبدالله انصارى فرموده كه اى جابر مرا بسوى تو حاجتى است هرگاه كه براى تو آسان است تا باتو خلوت كنم آن حاجت را از تو بخواهم جابرعرض كرد در هرموقعى كه شما دوست داريد پدرم در بعضى از اوقات با جابر خلوت كرد فرمود : اى جابر خبر بده مرا ازآن‌لوحى كه در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا ديدى و مرا آگاه كن از آنچه كه خبر داد تورا مادرم كه در لوح چه نوشته شده ؟

جابر عرض كرد : خدا را گواه ميگيرم كه من در زندگى رسول خدابرمادرت فاطمه وارد شدم كه اورا براى ولادت حسين عليه السلام تبريك بگويم در دست مادرت لوحى ديدم سبزرنگ بود گمان كردم زمرد است و در آن لوح نوشته‌اى ديدم سفيد، شبيه و مانند نور خورشيد، بمادرت عرض كردم پدر و مادرم فدايت ايدختر رسولخدا اين لوح چيست ؟ فرمود : اين لوح را خدا ارمغان بسوى رسولش فرستاده ، در اين لوح نام پدر و نام علي و دوفرزندم و نام جانشينان از نسل من است اين لوح را پدرم براى خوشنودى من بمن بخشيد .

جابر عرض كرد : مادرت فاطمه لوح را بمن داد من خواندم نسخه‌اى از آن نوشتم پدرم فرمود : آيا ممكن است بمن نشان دهى. عرض كردم : بلى . پدرم با جابر راه افتاد تا بمنزل جابر رسيدند جابر صحيفه‌اى براى پدرم بيرون آورد از كاغذ بريده پدرم فرمود :

ای جابر تو نوشته‌ات را نگاه کن تا من برتو بخوانم جابر به نسخه‌ی خود نگاه میکرد پدرم برایش خواند بطوریکه یك حرف کم وزیاد نکرد جابر گفت: خدا را گواه میگیرم من همانجور در لوح نوشته دیدم و آن نوشته این بود:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم: این کتابیست از طرف خدای عزیزحکیم برای محمد بن عبدالله نبي و نور و سفیر آن خدا، و پرده‌ایکه بر آن روح الامین فرود آمده ازطرف پروردگار جهانیان، ای محمد بزرگ شمار نامهای مرا، سپاسگذاری کن نعمت های مرا، انکار نعمتهای باطنی‌مرا مکن، من خدائی‌هستم که جز من‌خدائی نیست، نابود کننده جباران، خوار کننده‌ی ستمگرانم، کیفر کننده‌ی روز جزایم.

من خدائی هستم که جز من خدائی نیست، یکتایم، هر کس بجز از فضل من امیدوار یا بترسد ازغیرمن اورا عذابی کنم که احدی از جهانیانرا چنان عذاب نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و برمن توکل نما، همانا من پیامبری را برنینگیختم و دورانش را به پایان نرساندم و مدتش را تمام نکردم مگر اینکه برای او وصی قراردادم همانا من تورا برسایر پیامبران برتری دادم، جانشین تورا برترین جانشینان قرار دادم.

تورا به دوشیر بچه و نواده‌ات حسن وحسین گرامی داشتم سپس حسن را گنجینه‌ی بردباری و دانش پس ازپدرش قرار دادم، حسین‌را خزینه دار وحی‌قراردادم اورا به‌شهادت‌گرامی داشتم اوبهترین‌شهیدان و درجه‌اش ازهمه بالاتر است، او را کلمه‌ی تامه‌ی خود قرار دادم، حجت بالغه‌ی من درپیش اوست، باهل‌بیت او پاداش میدهم ومجازات

میکنم که‌اول آنان بزرگ عبادت کنندگان ، زینت دوستان گذشته‌ی من است وپسرش مانند جدش محمود محمد باقر که شکافنده علم وداش من وکان حکمت من است .

بزودی شك کنندگان در باره‌ی جعفر نابود شوند آنکه او را رد کند مانند رد کننده‌ی قول‌حق وثابت من‌است اورا درباره‌ی یاران و دوستانش یاری کنم پس ازجعفر موسی را برگزیدم بعدازموسی آشوبهائی نزدیك میشود که تاریك کننده است پس واجب من قطع نگردد و حجت من پوشیده نماند ، دوستانم به سختی و ناراحتی نمی‌افتند .

هر کس یکنفر از آنانرا انکار کند مسلّم نعمت‌مرا انکار کرده و هر کس یك آیه‌ی از کتاب مرا تغییر دهد همانا مرا نسبت به دروغ داده وای برآنانکه نسبت دروغ میدهند و انکار میکنند آنگاه که دوران موسی بن جعفر حبیب من بپایان رسد هر کس که هشتم امام را انکار کند و تکذیب نماید همه‌ی اولیاء و نمایندگان مرا انکار کرده، وعلی‌ولی و نماینده‌ی من و یار من است .

او کسی است که قبای خلافت را براندامش افکندم اورا نیرو دادم تا بارنبوت را بدوش کشد ، دیوی سرکش اورا میکشد دفن میشود در شهریکه او را بنده‌ی صالح و شایسته بنا کرده است (۱) امّا در کنار بدترین آفریدگانم همانا گفته‌ی من حق و ثابت است چشمان اورا روشن کنم بفرزندش محمد و جانشین بعد خودش ، بهره برنده‌ی دانشش ، او کان دانش من است وجایگاه راز من است، حجت

(۱) مراد از آن بنده‌ی شایسته اسکندر ذوالقرنین است.

من است برآفریدگانم ، جایگاه اورا بهشت قرار دادم اورا شافع و یارئی در بارهٔی هفتاد نفر از اهل بیتش که تمام اهل آتشند قراردادم و دوران اورا با خوشبختی بپایان‌میرسانم .برای فرزندش علي ﷺ ولي ویاوروگواه برآفریدگانم ، اوامین وحي من است

ازصلب او بیرون آوردم کسي را که مردم را بسوی راه من رهنمائی کند ، اوگنجینه ی دانش من است بعد این امررا تمام کنم بوسیلهٔی فرزندش که رحمت جهانیان براوباد مانند کمال موسی وبهاء عیسی وصبروبردباری ایوب در زمان اودوستان خوارشوند و سر ایشان فروافتد آنچنانکه سرهای ترك و دیلم باثین‌استد بسوزند و خائف و ترسان میباشند زمین از خون آنان رنگین میشود فریاد و نالهٔی زنانشان فراوان میشود .

ایشان کسانی‌هستند که براستی دوستان منند بواسطهٔی ایمان آشوب وفتنه‌ای که تاریك کننده است برطرف میکنم وبواسطه ایشان آشکارمیکنم لغزشها را وبرطرف میکنم ستمها وشکنجه‌ها رااینانند که درود از طرف پروردگار برآنان باد و اینانند هدایت شوندگان عبدالرحمن بن سالم گفت که ابا بصیر فرمود : اگر در تمام عمر و روزگارت جزهمین حدیث چیزی نمیفهمیدی تو را کافی بود این حدیث را از نا اهلان نگهدار !

و از ابن عباس روایت شده گفت که رسول خدا فرموده هرگاه روز قیامت شود جبرئیل پیش من آید و با او باشد پرچم ﷴ آن پرچم هفتادتکه است که‌یك تکّه‌ی از آن پهناورتر ازخورشید وماهست منهم برفراز کرسی از کرسیهای رضوان برفراز منبری از منبر های

قدسم آن پرچم را بگیرم و بدست علي بن ابيطالب بدهم .

عمر بن خطاب حركت كرد و گفت : چطور علي نيروی برداشتن آن پرچم را دارد با اينكه فرمودی : آن پرچم هفتاد تكه است ؟ سپس پيامبر فرمود : ای عمر هرگاه روز قيامت شود خداوند به علي نيرو و قدرت جبرئيل را عطا كند و مانند نور آدم و حلم وبرد باری رضوان و ازجمال مانند جمال يوسف و مثل آواز داود به علي بخشيده ميشود و اگر داود خطيب در بهشت نبود مسلم مانندآوازاوعطا ميشد.

همانا علي اول كسی است كه ازسلسبيل مينوشد قدم علي برصراط هنوز برداشته نشده كه جای ديگری برای اوست و همانا برای علي وشيعه‌ی او از طرف خدا مكانيست كه خلق اوّلين و آخرين برآن مكان رشك ميبرند .

و ازحضرت ابيعبدالله عليه السلام روايت شده كه رسول خدا فرمود : گروهي روزقيامت از قبرها بيرون آيند كه سفيدي چهره هايشان مانند سفيدی برف است بر اندام آنان لباسهائی سفيدمانند شير است بپای آنان كفشهائی ازطلا كه بندآنها اززبرجد ناقه هائی می‌آورند از نور كه پالانهای آنها ازطلاست وافسارشان از زبرجد سپس سوار ميشوند تا بسوی پروردگار ميرسنددر حالتی كه مردم سرگرم حسابند و غمگين و افسرده خاطرند در صورتيكه ايشان مشغول خوردن و آشاميدنند .

حضرت امير المؤمنين عرضكردای رسول خدا اينان كيانند حضرت بزانوی علي بن ابيطالب زد سپس فرمود : اينان شيعيان تواند وتو پيشوای آنان هستي و آن گفته‌ی خدای عزّوجل است« يوم نحشر

المتقین الی الرحمن وفداً » (۱)

ونیز از حضرت ابیعبدالله ازپدرش ازجدش روایت شده رسول‌خدا فرمود : که سرشت امتم مجسم شد بطوریکه کوچك و بزرگ آنانرا دیدم روحهایشان را پیش از آنکه خداوند پیکرشان را بیافریند همانا من بر تو و شیعیان تو گذشتم و برای شما طلب آمرزش کردم .

علی عرضکرد ای‌پیامبر خدا بیش‌ازین مرا آگاه کنید درباره‌ی شیعیان فرمود : آری‌ای علي تو و شیعیانت بیرون آئید از گورهایتان در صورتیکه چهره های شما مانند ماه شب چهارده است و مسلم سختیها از شما برطرف‌میشود وغمهای شما زدوده میشود درزیرسایه‌ی عرش قرار میگیرید همه‌ی مردم بیمنا کنند و شمارا بیمی نیست برای شما سفره های غذا نهاده میشود در صورتیکه مردم گرفتار حسابند .

از عبدالله مسعود روایت شده که از رسول‌خدا شنیدم میفرمود برای خورشید دوچهره است ، بایك‌چهره اهل آسمان را نور می‌دهد باچهرهٔ دیگر اهل زمین را و برهر دوچهره‌ی خورشید نوشته ایست بعد فرمود آیامیدانید آن نوشته چیست ؟ عرضکردیم خدا و رسولش داناترند فرمود نوشته‌ای که بطرف اهل آسمانست « الله نور السموات والارض » و امانوشته‌ای که بطرف اهل زمین است علي نورالارضین است یعنی علي نورزمینها است .

و از ابن عباس روایت شده گفت شنیدم که رسول‌خدا میفرمود ایگروه مردم بدانیدبرای خدای دریست‌هر کس‌داخل‌آن‌شود ازآتش جهنم وترس قیامت در امانست سپس ابوسعید خدری بلند شد وعرض

(۱) مریم ۸۸ روزی‌که پرهیزکاران را سواره بسوی‌خدابرانگیزانم.

کرد ای رسول خدا مارا بسوی آندر راهنمائی فرما تابشناسیم آنرا حضرت فرمود : آن درعلی بن ابیطالب سیدالوصیین و امیرالمؤمنین و برادر رسول رب العالمین وجانشین آن رسول برتمام مردم جهانست.

ایگروه مردم هر کس دوست دارد که چنگ‌زند بردستگیره‌ی محکمی که هرگز جدا نشود باید بدوستی علي علیه السلام چنگ بزند زیرا که دوستی علي دوستی منست پیروی او پیروی منست.

ایگروه مردم هر کس میخواهد حجت‌پس‌از من را بشناسدباید علی‌بن ابیطالب را بشناسد ، ایگروه‌مردمان : هر کس خوشنود است دوست بدارد دوستی خدا را باید پیروی‌علی بن ابیطالب را کند زیرا که او گنجینه‌ی‌علم ودانش من است ایگروه‌مردمان ، هرکس دوست دارد که خدارا دیدار کند درحالیکه از اوخوشنوداست باید امامان و پیشوایان را دوست بدارد.

جابر عرض کرد شماره‌ی امامان چند تاست حضرت فرمود : ازمن پرسیدی خدای ترا رحمت کناد شماره‌ی امامان به شماره‌ی ماهها در نظر خداوند دوازده تاست .در کتاب خدا از آن روزی که آسمان و زمین را آفرید.

شماره‌ی امامان‌بشماره‌ی‌چشمه هائیست که برای موسی بن‌عمران هنگامیکه عصایش‌را بزمین زد دوازده چشمه‌جاری شد وشماره‌ی‌آنان بشماره‌ی نقیبان بنی اسرائیل است خدای تعالی میفرماید : «ولقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیباً»(۱).

---

(۱) مائده ۱۵ وهمانا خدا ازبنی‌اسرائیل پیمان گرفت و ازآنان دوازده سالار بر انگیزاندیم.

و امامان ای جابر دوازده نفرند اول آنان علي بن ابیطالب و آخرشان حضرت‌قائم ﷺ از سلمان فارسی روایت شده که پیامبر فرمود : ای سلمان هرکس فاطمه را دوست دارد او در بهشت است‌با من و هرکس او را دشمن دارد او در آتش است ای سلمان دوستی فاطمه در صدجا فایده دارد که آسانترین آن مکان ها هنگام‌مردن ، قبر ، میزان ، از قبر بیرون شدن ، صراط‌وحساب‌است.

پس هرکس که دخترم فاطمه از او خوشنود باشد من از او خوشنودم وهرکس که من از او خشنود باشم خداوند از او خوشنود است و هرکس که فاطمه براو خشمگین باشد من براو خشمگینم و هرکس که من بر اوغضبناك باشم خداوند بر او غضب کند پس وای برآنکس که بر فاطمه و شوهرش امیرالمؤمنین علي ستم کند وای برآنکس که بفرزندان فاطمه ستم کند وای برآنکس که‌به شیعیان فاطمه‌ستم کند.

و از انس بن مالك روایت شده که رسولخدا ﷺ فرمود : خداوند از نورچهره‌ی علي‌هفتادفرشته‌آفرید که برای علي‌ودوستانش ازخداوند طلب آمرزش‌میکنند روزقیامت.

و در روایت‌جابر‌ازآنحضرت است که فرمود: هرگاه‌روزقیامت شود و خداوند اولین و آخرین‌راگردآورد‌برای روشن کردن کارشان و رسولخدا علي را بخواند و خداوند جامه ای برسولخدا بپوشد که بواسطه‌ی آن میان شرق تا غرب روشن شود و نیز علي را جامه‌ای بپوشد ، مانند جامه ی رسولخدا بعد مرا بخواهند، و حساب مردم را بما واگذارند و بخدا سوگند که مابهشتیان را وارد بهشت کنیم

و دوزخیان را وارد دوزخ .

سپس پیامبران خوانده میشوند دوصف تشکیل میدهند دربرابر عرش پروردگار عزّوجل تا اینکه حساب مردم تمام میشود پس هرگاه اهل بهشت وراد بهشت و اهل دوزخ وارد دوزخ شدند خداوند علی را میفرستد که آنان را در منزلهایشان جا دهد و آنان را همسر بدهد .

پس بخدا سوگند که علی اهل بهشت راهمسر میدهد و این نیست مگر کرامتی از طرف خدای عزّوجل ذکره وفضیلتی وبرتری است که علی را بآن برتری داده و منت برآنحضرت نهاده و زینت داده و بخداسوگنداو اهل آتش را وارد آتش میکندواوست درجهنم را بروی بهشتیان می‌بندد زیرا که اختیار بهشت و جهنم در دست اوست.

ابن بابویه در کتاب امالیش سند حدیث را بابن عمر میرساند که رسولخدا فرمود: هرگاه روز قیامت شود عرش پروردگار جهانیان بزینتهای گوناگون آرایش داده می‌شود سپس دو منبرازنور می‌آورند که بلندی هریك از آندو منبر صد میل است یکی رادرطرف راست عرش میگذارند و دیگری در طرف چپ بعد حسن و حسین عليهما السلام را می آورند حضرت امام حسن برفراز یك منبر وامام حسین بالای منبر دیگر قرار میگیرند خدای تبارك وتعالی عرش خود را بآندو زینت و آرایش میدهد آنچنانکه گوشواره زنی را زینت میدهد.

و در امالی نیز خبر بابن عباس میرسد در یك خبر طولانی و دراز که درآن خبر فضیلت‌های گوناگون است ما بعضی از آنهارا گرفتیم

او گفته است که روزی رسولخدا نشسته بود ناگاه حسن روآورد چون رسولخدا فرزندش حسن را دید گریه کرد بعد فرمود پسرم بیا بطرف من بیا بطرف من، اورا بطرف خود نزدیك کرد بطوریکه روی زانوی راست پیامبر نشست .

بعداز این حسین ﷺ آمد پیامبر چون اورا دید گریه کرد بعد فرمود پسرم بیا بطرف من بیا بطرف من طوری نزدیك پیامبر شد که اورا روی زانوی چپش نشانید، بعد فاطمه آمد وپیامبر که او را دیدآغازگریه کرد وفرمود دخترم بسوی من بیافاطمه نزدیك رفت پیامبر او را رو بروی خود نشاند علي ﷺ رو آورد چون رسول خداعلي را دید اشك ریخت و فرمود : برادرم بسوی من آی .

علي نزدیك رفت و پیامبر اورا درطرف راست خود جا دادیاران رسولخدا عرض کردند چرا هریك ازاینان را که دیدی گریه کردی آیا درمیان ایشان یکنفر نیست که دیدارش ترا شادمان کند .

فرمود : بآنخدائیکه مرا براستی ودرستی برسالت برانگیخته و از تمام مردم مرا بر گزیده اینان گرامی ترین آفرید گانند دزپیشگاه پروردگار در روی زمین کسی دوست تر ازاینان پیش من نیست اماعلي بن ابیطالب که او برادر و جانشین من بعد از منست وپرچمدار من است در دنیا و آخرت اوساقی کوثر و صاحب شفاعت من است : اوامام و پیشوای مرد وزن مؤمن است اوپرهیز کاران را بولایت خودمیکشاند بواسطه‌ی دوستي او امتان آمرزیده میشوند وپس از وفات بواسطه‌ی مخالفت با او ملعونند .

وهمانا هنگامیکه اوبسوی من آمد گریه کردم بیادآوردم نیرنگ

امتم را پس از من کم نسبت باو .

اما دخترم فاطمه همانا او بزرگ زنان جهانیان است از اولین و آخرین داو پاره تن منست ، نور دیدگانم باشد ، میوه‌ی دل منست هرگاه در محراب عبادت بایستد نورش برای فرشتگان آشکار شود سپس خدای عزوجل میفرماید ایفرشتگان من نگاه کنید بکنیزم فاطمه بزرگ و پیشوای کنیزها که در برابرم ایستاده او چطور از ترس من اندامش میلرزد او چگونه با دل و جان بعبادت و بندگی من روآورده شمارا گواه میگیرم که شیعیان او را از آتش ایمن قرار دادم من هرگاه باو نگاه میکنم بخاطر میآ ورم ستمهائیکه پس از من باو میکنند گویا می بینم اورا که ذلت وخواری وارد خانه‌اش می‌شود ، حق‌مسلمش را غصب میکنند ، پهلویش را می شکنند ، فرزندش را می کشند ، او فریاد میزند بواحمدا کسی جوابش را نمیدهد ، پناه می طلبد کسی پناهش نمی دهد .

ولی پسرم حسن او از منست و پسر من او نور چشم و روشنی دل من است : او میوه دل من باشداو بزرگ جوانان اهل بهشت است او حجت خدا است بر امت ، فرمان او فرمان من سخنش سخن من ، هر کس از او پیروی کند از من‌است هر کس نافرمانیش کند ازمن نیست چون بوی نگاه کردم یادم آمد مصیبت هائیکه پس‌ازمن بر او وارد می‌شود اوگرفتار است تا آنگاه که دشمن ما خاندان او را بزهر می کشد .

واماحسین او از من‌است و فرزند منست‌او بهترین آفریدگانست بعداز برادرش ، او امام مسلمانانست ، آقای مؤمنان است ، خلیفه‌ی

پروردگار جهانیانست حجت خداست بر تمام مردم . او بزرگ جوانان بهشت است ، باب نجات امت است ، فرمان او فرمان من است، اطاعت او اطاعت من است و همانا هرگاه باو نگاه می کنم بیاد می‌آورم ستمهائیکه پس از من بر او وارد میشود .

گویا می‌بینم او بحرم و مزار من پناه آورده اما کسی او را پناه نمیدهد اورا در خواب به سینه ام می چسبانم و فرمان می دهم که از مدینه بیرون رود ، اورا مژده‌ی شهادت میدهم از مدینه بسوی قتلگاهش زمین کربلا کوچ می کند گروهی از مسلمانان اورا یاری می کنند اینان بزرگان شهیدان امت منند در روزقیامت .

بعد رسولخدا و اطرافیانش گریه کردند بطوریکه صدای ضجه و گریه‌ی آنان بلندشد سپس پیامبر بلند شدومی گفت بارالاها بتو وامی‌گذارم آنچه را که اهل‌بیتم پس از من می بینند بعدهم‌وارد منزلش گردید .

شیخ مفید از اصبغ بن نباته روایت کرده که حارث همدانی بر امیر المؤمنین ؑ با گروهی از شیعیان که منهم با آنان بودم وارد شد حارث هنگام راه رفتن پاهایش تا میخورد زمین را با پا خط می کشید حارث مریض هم بود با این حال بسوی علي ؑ رو آورد او در پیش علي مقام و منزلتی داشت .

حضرت امیر المؤمنین فرمود: چطورمی‌بینم ترا ایحارث عرض کرد روزگارم بپایان رسیده ای امیر المؤمنین دشمني شیعیانت بر درخانه‌ات مرا میسوزاند حضرت فرمود دشمنی آنان در چه چیز است عرضکرد در باره‌ی تو وامتحان و گرفتاری از طرف تو، ویکی از آنان

غلو کنندگان در بارهٔ‌تواند که ترا خدا میدانند یکی میانه‌روند که ترا نه خدا میدانند و نه هم یك‌بشر عادی یکی درباره تو سرگردان و شك دارد‌نمیداند تورا پیشوا قراردهد یا دیگری را.

حضرت‌فرمود ای برادر همدانی کافیست‌ترا که بهترین‌شیعیان من دستهٔ‌ی وسط باشند بآنان غلو کنندگان و آنانیکه شك دارند می پیوندند عرضکرد چه میشود اگر مطلب‌را آشکار کنی پدرومادرم قربانت وشك‌را از دل ما بزدائی مارا در یك بینائی از وظیفه‌مان قرار دهی فرمود این امریست پوشیده‌ی بر تو ، دین‌خدا بمردان شناخته نمیشود بلکه بنشانه‌ی حق شناخته میشود ای‌حارث حق‌را بشناس بعد اهل حق را خواهی‌شناخت ای‌حارث‌حق بهترین‌حدیث‌است ومایل‌بحق مجاهد است ترا از حق خبر دهم گوشت را فرا سوی من دار.

بعد اورا خبر داد که گمراهست‌هرکس جز این عقیده داشته باشد که من بنده‌ی خدا وبرادر رسول خدایم ، صدیق اول منم، من رسولخدا را تصدیق کردم درصورتیکه آدم میان روح و جسم بود بعد اورا در میان شما مردم بحق تصدیق کردم مائیم اولها و آخرها من ویژه‌ی به پیامبرم‌ای حارث محمد پیامبر خدا و من وصی اویم وولی‌اویم و صاحبکار وي هستم ، من محرم رازهای اویم ، خدا بمن فهم کتاب وفصل الخطاب ودانش قرآن بخشیده بمن یکهزار کلید سپرده شد که با هر کلید یکهزار در از دانش باز میشود و در هر بابی یك ملیون پیمانست باسه وسیله من تایید وباری میشوم اینهمه دانش‌برای من و فرزندانم که حفظ این امانت را کنند جاریست تا هنگامیکه‌روز و

شب در جریانست تا زمانیکه ارث برد خدازمین‌را وهر کس را که بر زمین است ترا مژده دهم .

ای حارث باید بشناسی ، سوگند بآنکس که دل دانه را میشکافد وآفرینش‌را آفریده برای من ودشمنان‌من مکانهائیست که باید بشناسد مرا در نزد مشکلات و در نزد صراط‌هنگام تقسیم کردن حارث پرسید مقاسمه و تقسیم چیست فرمود تقسیم، بهشت و جهنم را بخش می کنم بخشی صحیح و درست میگویم این برای من واینهم برای دشمنم .

سپس حضرت امیر المؤمنین دست‌حارث را گرفت وفرمود ای حارث دست ترا گرفتم همانطوریکه رسولخدا دست مراگرفت درآن هنگام که‌از قریش و منافقین‌شکایت کردم پیامبر فرمود هرگاه روز قیامت شود چنك بریسمان خدا و حفظ‌ونگهداری صاحب عرش میزنم و تو نیز یا علی بدامن من چنگ می زنی فرزندانت بدامن تو چنگ میزنند و شیعیانت چنگ بدامن شما میزنند چه میکند پیامبری بوصیش؟بگیراینها که گفتم که اندکی از بسیاراست تو با هر کس که دوست داری باشی وبرای‌تواست‌هرچه انجام داده ای‌این‌حرف‌را سه مرتبه علی برای حارث تکرار کرد .

حارث حرکت کرد ودامنش بزمین کشیده میشد ومیگفت چه باکی دارم از پروردگارم بعد ازین هرگاه‌بمیرم‌و مرگ‌مرا ملاقات کند .

صدوق از حضرت ابی‌جعفر محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده که سائلی از گفته‌ی خداعزوجل « یا ایها‌الذین آمنوااطیعوالله‌واطیعوا

الرسول واولي‌الامرمنکم »(۱) پرسید پس جوابش این‌است که‌بگوید: « الم ترالی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا »(۲)

میگویند پیشوایان گمراه کننده و دعوت کننده‌ی بسوی‌آتش از آل محمد صلی الله علیه و آله بهترهدایت شده اند « اولئك الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیراً ام لهم‌نصیب من الملك فاذاً لایؤتون الناس نقیراً »(۳) مائیم آنمردمیکه خدا مارا قصد کرده نقیرهمان شکاف وسط دانه است

« ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من‌فضله» (۴)

حضرت‌فرمود مردمیکه بر آنان حسدمی ورزندمائیم برامامتی که خداوند بما عطا فرموده است مردم حسد میورزند .

---

(۱) نساء ۶۲ ای‌کسانیکه ایمان آوردید پیروی‌کنید خدا ورسول و امام را .

(۲) آل عمران ۲۲ آیانمی‌نگری‌بآنانکه بخشیده شدند بهره‌ای را از کتاب ، که ایمان بفلان وفلان میآورند و بآنانکه کافرشدند میگویندایشان درین راه بهتر هدایت شده‌اند ازکسانیکه ایمان آورده‌اند.

(۳) نساء۵۵ ایشان کسانی هستند که خدایشان آنانرا لعنت کرده و هرکس راکه خدا لعنت کند برای او یاوری پیدا نمی‌کنی آیا برای ایشان بهره‌ای از پادشاهی است یعنی بهره ای از امامت وخلافت برای آنان‌خواهد بود مسلم نه در آن هنگام از امامت و خلافت باندازه شکاف دانه‌ی خرما بمردم داده نخواهد شد

(۴) نساء ۵۷ آیا حسد میبرند مردمان را بر آنچه‌خدااز‌فضلش بآنان بخشیده .

« فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً » .

همانا بآل ابراهیم کتاب وحکمت‌را بخشیدیم وبآنان پادشاهی بزرگ عطا کردیم (۱) . یعنی پیامبران و رسولان و امامان‌را از آل ابراهیم قرار دادیم « و منهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم‌سعیراً »(۲) گروهی از آل‌ابراهیم ایمان آوردند بآن‌وگروهی ایمان نیاوردند و بس است اینانرا جهنم آتش افروخته شده .

و گفته است هم چنین است گفته ی‌خدای تعالی که فرموده : «وکذالك جعلنا کم‌امة وسطاًلتکونوا‌شهداء علی الناس ویکون‌الرسول علیکم‌شهیداً»(۳)و قراردادیم‌شمارا‌امتی بهتر گواهان‌برمردمان‌ومیباشد گواه بر شما پیامبر حضرت فرمود : ما امامان امت وسط هستیم مائیم گواهان بر مردم وحجت های خداوند درزمین.

باز حضرت فرمود و گفته‌ی خدای تعالی در آل ابراهیم «وآتیناهم ملکاً عظیماً بخشیدیم»آل‌ابراهیم را پادشاهی بزرگ‌زیرا که خدا امامانرا از آل ابراهیم قرار داده هر کس اطاعت آنان کنند اطاعت خدا را کرده و هر کس نا فرمانیشانرا کنند نافرمانی خدارا کرده و این جور قدرت‌پادشاهی بزرگ است .

از شیخ صدوق از حضرت باقر ؑ روایت شده که فرمود : در گفته ی خدای تعالی « ولوردوه الی الرسول والی‌اولی الامرمنهم »

---

(۱) نساء ۵۸ .

(۲) نساء ۵۹ (۳) بقره ۱۳۷ و همچنین‌شما رامتی میانه‌قرار دادیم که‌گواهان برمردم و رسول گواه برشما باشد .

اگر بر گردانند بسوی رسول و صاحب امر فرمود : مائیم اولی الامری که خداوند دستور داده مشکلات را بسوی ما بر گردانند .

روایت شده از سلیم بن قیس که رسولخدا بعلی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود : ایعلی تو و جانشینان تو ملاك وارد شدن جهنم و بهشت‌میباشیدوارد بهشت نخواهد شد مگر کسیکه معرفت درحق شما داشته باشد و داخل جهنم نمیشوند مگر منکرین شما این خبر طولانی است .

(مجلسی در جلد نهم بحار یاد آوری کرده و سید بحرانی در کتاب مدینة المعاجز بتغییر مختصری ذکر کرده‌هر کس طالب‌است بآن دو کتاب مراجعه کند)شیخ مفید از سلیم بن قیس هلالی نقل میکند که گفت هنگامیکه با حضرت امیرالمؤمنین از پیکار صفین بر گشتم نزدیکی دیر نصرانی علی عليه‌السلام فرود آمدم ناگاه پیرمردی‌خوش صورت و خوش هیکل از میان دیر بیرون آمد و کتابی هم در دست او بود تا اینکه بخدمت حضرت امیر المؤمنین رسید بر آن حضرت بعنوان خلافت سلام کرد .

بعد عرضکرد من مردی از نسل حواریون حضرت عیسایم پدر من بهترین حواریون آنحضرت در میان دوازده نفر حواری بود و دوست ترین آنان در نزد حضرت عیسی عليه‌السلام حضرت عیسی بپدر من وصیت کرد و کتابهایش را باو داد همیشه اهل این خاندان بر دین عیسی بودند و چنگ بکیش وآئین او میزدند نه کافر شدند ونه هم مرتد و دردین خود سستی هم نکردند و آن کتابها هم اکنون درنزد من است با املای عیسی و خط پدرم .

در این کتابهاست کرداری که مردم انجام میدهند پس ازعیسی و نام پادشاهان آنان درین کتابهاست وهمانا خداوند برمی انگیزاند از عرب مردی را از نسل اسماعیل پسر ابراهیم خلیل خدا در زمینی که نام آن تهامه است از شهریکه مکه نامیده شده ونام آنمرد احمد است برای او دوازده نام است.

درین کتابها یادآوری شد مبعث و زادگاه و هجرت ازادگاه وکسانی که اورا یاری میکنند و آنانکه باوی دشمنی می نمایند و کسانیکه با اوزندگی میکنندوآنچه را که پیروانش بعداز او می بینند تا زمانیکه عیسی بن مریم ازآسمان فرودآید.

و دراین کتاب سیزده نفر از فرزندان اسماعیل پسر ابراهیم خلیل خدای تعالی که بهترین آفریدگان خداست که دوست است برای کسیکه آنانرا دوست دارد ودشمن دشمنانشان هست هر کس پیروی آنان را کند هدایت شده و هر کس نافرمانی آنان را کند گمراه شده پیروی آنان پیروی خدا و نافرمانیشان نافرمانی خدانامهاو نسب های آنان نوشته شده خصوصیات ونشانه هایشان ضبط گردیده ویاد آوری شده که هرمردی از آنان چقدر عمر وزندگی میکندیکی پس از دیگری شخصیاتشان ذکرشده و چند نفر از آنان دینش را پنهان میکند وکتمان میکند از کسی کهاورا پیشوای خود میداند و دین ایشان را آشکار میکند مردم برای او رام میشوند.

تا آنگاه که عیسی از آسمان فرود آید وبر آخرین فردایشان نماز گذارد وبگوید اورا که شما پیشوایانی هستید که هیچ کس سزاوار نیست برشما مقدم شود آنحضرت جلو می ایستد و مردم بر او نماز

میخوانند عیسی در صف اول و پشت سر او بر تر و بهترین نماز گذاران است و برای او مانند پاداش تمام نماز گذارندگان و پیروان آنحضرت میباشد و بواسطه‌ی او هدایت شوند.

روایت بحذف سند بسلمان فارسی میرسد که فرمود: در بلاء بزرگی که خداوند عزوجل قریش راگرفتار بآن کرد پس ازپیامبرشان تا آنانرا بخودشان بشناساند و بیرون آورد شهادت آنانرا از آنچه که نسبت برسول‌خدا ادعا کرده بودندبعداز وفاتش و باطل کندحجت آنان را که در دلهایشان پنهان کرده بودند وبیرون آورد کینه های آنان را نسبت بآل رسول و برطرف کند از ایشان امامت وپیشوائی و میراث کتاب‌خدارا درمیان آنان‌چقدراین گناه‌بزرگ‌ولباس‌رسوائی را پوشیدند و روشن شد هدایت خدا در باره‌ی امام و دعوتش و ارث بردن‌ازپیامبر وروشن‌شدن دل‌دوستانشان و فائده‌اش همگانی گردید و بواسطه ی او برهانش روشن گردید.

همانا پادشاه روم هنگامیکه خبر درگذشت رسولخدا باو رسید و آگاه شد که امتش درباره‌ی وی اختلاف کرده‌اند و راه هدایت و راستی را گم کرده اند و به پیامبر تهمت بسته اند که باحدی وصیت نکرده‌است بعداز وفاتش ومردم را مهمل واگذاشته تا اینکه خودشان زمام امر را بدست دور ترین افراد داده‌اند امامت و خلافت را از اهل بیت پیامبر و فرزندانش برگردانده اند.

پادشاه روم دانشمندان شهر واسقف‌هارا طلب کرد و با آنان‌در کاریکه قریش به پیامبر تهمت زده بودند مباحثه کرد و نیز در باره‌ی آنچه که بر محمد فرود آمده صحبت کرد آنان هم جوابهائی

دادند از دلیلها و برهانشان وچندتن ازدانشمندان شهر برای مناظره و مباحثه بسوی مدینه فرستاد تا با آنانکه برخلاف فرمان پیامبر خلیفه تعیین کردند مناظره و بحث کنند.

بجاثلیق دستور داد که از میان یارانش واسقف ها دانشمندانی انتخاب کند اوهم یکصد نفر ازمیان آنان برگزیدسپس بطرف مدینه حرکت کردند در پیشا پیش همه‌ی آنان دانشمندی بنام جاثلیق بود که همه‌ی دانشمندان بفضل و دانش او اقرار داشتند که متبحر در دانش است او کلام را ازتاویلش بیرون می‌آورد و هر فرعی رابسوی اصلش برمیگرداند او عاجز و ناتوان و کند فهم و مضطرب وبد دل و کاهل نبود ساکت بود و سخن نمیگفت هرگاه از او چیزی میپرسیدند پاسخ میداد هرگاه منعش میکردند صبر میکرد.

آن دانشمندباهمراهانش وارد مدینه شدند تا اینکه از مرکبها پیاده شدند سپس از مردم مدینه پرسیدند که پیامبر درباره کی نسبت بجانشینی خودش سفارش فرموده مردم آنان را بابی بکر راهنمائی کردند سپس بمسجد رسولخدا آمدند و بر ابی بکر وارد شدند او در میان گروهی از قریش که در میان آنان بود ، عمربن خطاب ابوعبیده‌ی جراح ، خالدبن ولید ، عثمان بن عفان و باقی مردم سپس در برابر او ایستادند.

بزرگ رومیان سلام کردجواب سلامش رادادند سپس دانشمند رومی گفت مارا بسوی جانشین رسولخدارهنمائی کنید که ما گروهی از اهل روم هستیم و من مسیحی مذهبم چون خبر درگذشت پیامبر

و اختلاف شما بما رسیده آمدیم تا از درستی نبوت پیامبرتان بپرسیم و برای دین خودمان طلب ارشاد و راهنمائی کنیم و اسلام بیاوریم و ارشاد و راهنمائی شما را از روی میل و رغبت بپذیریم وشمارا بسوی دعوت پیامبرتان اجابت کنیم.

ولی اگر بر خلاف آنچیزی است که پیامبران وعیسی آوردند بسوی دین مسیح بر گردیم زیرا که در پیش عیسی است آنچه را که پروردگارما عهد وپیمان دربارهٔی انبیا و پیامبران بسته ازنشانه و نور آشکار، کدام یك از شما جانشین پیامبر ﷺ هستید عمربن خطاب گفت این است جانشین بعداز پیامبر و زمامدار ما پس از او.

جاثلیق نصرانی گفت همین پیر مرد گفتند آری روبابی بکر کرد وگفت تو بجای پیامبر نشسته ای وصی محمد میباشی در میان امت او؟ تو آن دانشمندی که پیامبر ترا از دانش خود و از کار امت و نیازمندیهای آنان بی نیاز کرد ابوبکر گفت نه من جانشین پیامبر نیستم نصرانی پرسید پس تو چکاره ای عمر گفت خلیفهٔی رسولخدا است نصرانی گفت تو همان خلیفه هستی که رسولخداترا درمیان امت جانشین خود قرار داد ابوبکر گفت نه نصرانی گفت پس این نامی را که شما بدعت گذارده اید و ادعا میکنید آنرا پس از پیامبرتان چیست؟ ما کتابهای پیامبران را خواندیم چنین دریافتیم که خلافت را جز پیامبری ازپیامبران خدا شایستگی ندارد.

زیرا خدای عزوجل آدم را خلیفهٔی در زمین قرار داد اطاعتش را بر اهل آسمان و زمین واجب کرد و داود را باین نام بلند کرد در قرآن سپس فرمود: «یا داود انا جعلناك خليفة في الارض» ای

داود ما ترا خلیفه در زمین قرار دادیم چطور تو خودت را باین اسم جا زدی و کی ترا باین نام نامگذاری کرد آیا پیامبرت ترا باین اسم نامگذاشت گفت نه ولی مردم راضی شدند و مرا زمامدار خود قرار دادند و جانشین پیامبر قرار دادند.

نصرانی گفت پس تو خلیفه‌ی مردمی نه خلیفه پیامبرت تو میگوئی که همانا پیامبر بسوی من وصیتی نکرده ما در سیره ی پیامبران دیدیم که همانا خدا پیامبری را مبعوث نمی کند مگر اینکه برای او وصی هست که روز نیازمندی مردم بعلم ودانش آن پیامبر وصیت کند بوصیش که مردم را از دانش پیامبر بی نیاز کند.

تو گمان میکنی که پیامبر وصی نداشته وبکسی وصیت نکرده آنچنانکه پیامبران وصیت کرده اند تو چیزهائی‌را ادعا می کنی که اهلش نیستی شمارا نمی بینم مگر اینکه نبوت پیامبر را دورافکندید سیره‌ی پیامبران دیگررا هم باطل نمودید در میان مردم.

سپس‌مرد جاثلیق متوجه یارانش گردیدو گفت اینان می گویند محمد به نبوت برانگیخته نشده امر وکار او بزور بوده اگر محمد پیامبر می‌بود مسلم وصیت میکرد آنچنانکه سایر پیامبران وصیت کرده‌اند اگر پیامبر می بود مانند سایر پیامبران جانشینی معین میکرد که وارث علم و دانش او باشد ، در میان این مردم اثری پیدا نکردیم از جانشینی پیامبر.

بعد متوجه او گردید و گفت ای پیر مرد تو اقرار کردی که محمد پیامبر است ولی بتو وصیت نکرده و ترا جانشین خویش قرار نداده همانا مردم بتو راضی شده اند اگر خدا راضی شد برضای‌مردم

در پیروی کردن از هواهای نفس و برگزیدن شان برای خودشان چرا پیامبران بشارت‌دهنده را و ترساننده را مبعوث کند و کتاب و حکمت بآنان به بخشد تا برای مردم بیان کنند و آنچه رامی آورند روشن می کنند آنچه را که مردم در آن اختلاف می کنند تا برای مردم بهانه ای برخدا نباشد پس ازفرستادن‌رسولان برای‌بندگان.

شما نبوت پیامبران را دور انداختید و بنادانی خود انتخاب مردم را بر انتخاب خدا مقدم داشتید که‌خدا رسولانی برای امتشان انتخاب کرده ماشمارا می‌بینیم که چشم پوشی‌میکنید این دروغی را که بر خدای عزوجل و پیامبرتان نسبت داده‌اید و راضی‌نمیشویدمگر این که بخلافت نامیده شوید واین امر خلافت جز برای پیامبر ووصی او برای کسی سزوار نیست.

همانا دلیل برای شماهنگامی درست‌است که درنبوت‌پیامبران تاکید کنید و روش انبیا را بگیرید در رهنمائی و هدایتتان مسلم شما زورگوئی کردید ما ناچاریم که با شما بحث کنیم در چیزیکه شما ادعا کردید تا بشناسیم راهی راکه بآن راه مردم را دعوت میکنید و پس از پیامبرتان در میان شما حق را بشناسیم که آیا این کردار شما درست است و عمل‌شما بایمان است یابنادانی و شما کافر شدید بعد نصرانی گفت ای پیر مرد جواب بده.

سپس ابی بکر متوجه ابوعبیده شد تانصرانی‌را جواب‌دهداو هم جوابی نداد بعد جاثلیق بیارانش توجهی کرد و گفت ساختمان این گروه بی ریشه و اساس است من دلیلی در گفتارشان نمی بینم شما فهمیدید گفتندآری.

بعد با ابی بکر گفت سئوالی از تو دارم اوگفت بپرس جاثلیق گفت از من وخودت خبر ده من در پیشگاه پروردگار چکاره ام وتو چیستی ابوبکر گفت اما من در پیش نفسم مؤمن بخدایم ولی خبری ندارم در نزد پروردگارم چکاره ام و اما تو در نزد من کافری اما در نزد خدا نمی دانم چه هستی.

جاثلیق گفت اما تو آزموده شده نفست بعداز ایمان بکفر وجای خودرا نمی فهمیدی در باره‌ی ایمانت که راستگوئی و درست یاباطل اما من آزموده‌ی بایمان شدم بعداز کفر چه خوب است حال من وچه بداست حال تو در پیش نفست زیرا که تو یقین نداری به آنچه که برای تو است از طرف خدا هما نا گواهی میدهی تو برای من نجات را ولی من برای تو گواهی بکفر وهلاکت میدهم سپس متوجه یارانش گردید و گفت خوش باشید که مسلم گواهی بر نجات شما میدهد پس از کفر.

بعد توجهی بابی بکر نمود و گفت ای پیر مرد جای تو هم اکنون در کجای بهشت است که ادعای ایمان داری و جای من در کجای دوزخ است سپس ابوبکر یکبار دیگر متوجه عمروابوعبیده‌ی جراح شد که آن دو جواب دهند از آن نصرانی هیچکدام ازآن دو پاسخ ندادند ابی‌بکر گفت نمیدانم حالم در پیشگاه پروردگار چگونه است.

مرد نصرانی گفت ایمرد چطور بخودت اجازه دادی جای پیامبر بنشینی با اینکه تو از نظر علم و دانش نیازمند بدیگرانی آیا در

میان امت پیامبر شما کسی دانشمند تر از تو پیدا میشود ابی بکر گفت آری گفت مردم کار دیوانگی کردند که این مسئولیت بزرگ را بعهده توگذاشتند وترا بر آنکه از تو دانشمند تر است مقدم داشتند اگر آنکسیکه از تو عالمتر است از هرچه از او بپرسم مانند توعاجز و ناتوان باشد پس تو و او یکی خواهید بود در ادعای بیجا دمی بینم پیامبر شمارا پیامبری میباشد که ضایع کرده علم و پیمان و میثاق خدای عزّوجل را پیمانی که بر تمام پیامبران گرفت پیش ازپیامبران در میان شما در انتخاب جانشینان برای امتشان تا آنان را در اختلافاتشان راجع بدین بترساند.

پس مرا سوی آنکه از تو دانشمند تر است رهنمائی کنید شاید اورا از نظر علم و دانش از شما کمتر به بینم در محاورات وجواب وسئوال و در بیان آنچه که نیازمند می‌شود بسوی آن از نشانه‌ی پیامبری و سنت های پیامبران، مسلم این مردم در حق تو و خودشان ستم کرده اند.

سلمان گفت چون آن گروه را بهت زده و حیران وسر گردان دیدم و دیدم رخنه ای در دین محمد وارد میشود حاضرین هم افسرده خاطرند حرکت کردم اما نمیدانستم کجا پایم را بگذارم رفتم بدر خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام کوبه‌ی در را کوبیدم حضرت بیرون آمد وفرمود چه مصیبتی ترا رسیده ای سلمان.

سلمان گفت عرضکردم دین خدا نابود شد پس از محمد اسلام تباه شد کافران بر دین محمد و یاران محمد با دلیل وبرهان مسلط شدند امیرالمؤمنین دین محمد را دریاب که مردم گرفتار چیزی که طاقت

بر آن ندارند گردیده اند راه فرار وحیله ای ندارند توای علی امروز برطرف کننده‌ی غم آنانی تو چراغ هدایتی تو کلید تمام مشکلاتی.

سلمان گفت سپس علي عليه السلام فرمود چه گرفتاری رخ داده عرض کرد گروهی ازطرف پادشاه‌روم آمده‌اند درحدودیکصد نفرازبزرگان که پیشاپیش همه‌ی آنان جاثلیق نصرانیست که من کسی را مانندان ندیده‌ام کلام را بجایش میگوید وبجایش تاویل و تفسیر میکند دلیل وبرهانش را محکم می نماید مانند دلیل و برهان او تا کنون نشنیده‌ام و در سرعت جواب از گنجینه‌ی علمی چون او کسی‌را ندیده‌ام.

او پیش ابوبکر آمد ابوبکر هم در میان گروهی از اصحاب و یاران بود از مقام او و جانشین رسولخدا پرسید ادعای تمام آنانرا نسبت بخلافت باطل کرد و برهمه پیروز شد در ادعای آنان بخلافت وسئوالی ازابی‌بکر نمودواوراتکفیر نمود واز دین بیرون کرد، بعلی علیه السلام خبر دادم که دین محمد را دریاب زیرا بر مدعیان خلافت چیزی وارد شده که آنان را عاجز کرده علي عليه السلام بامن حرکت کرد تا بر آن گروه‌وارد شدیم درصورتیکه لباس ذلت و خواری‌برانداماشان پوشیده بود دریك بهت وحیرتی فرو رفته بودند.

علي عليه السلام سلام کرد ونشست و فرمود : ای نصرانی بیا آنچه را که میخواهی در پیش من است پاسخ آنچه را که مردم نیازمندند در حوادثیکه برآناش وارد میشود، مرد نصرانی بسوی علي آمد و عرضکرد ایجوان ما درکتب پیامبران پیدا کردیم که همانا خدای عزّوجل هرگز پیامبری را برنینگیخت مگر اینکه برایش وصی و

جانشینی قرار داد.

مرا خبر رسید که امت محمد برای جانشینی او اختلاف دارند قریش ادعا دارند که آن وصی از قریش است و ادعای انصار بر قریش است که وصایت را برای خودشان انتخاب کنند، آمده‌ایم تا بدانیم وصی پیامبر کیست و بررسی کنیم دین محمد را و بشناسیم روش پیامبران را و بشنویم سخنان آنانرا که ادعای جانشینی او را میکنند درست است یا باطل.

اما متاسفانه دروغهائی باو نسبت میدهند آنچنانکه امتان پیشین به پیامبرانشان پس از درگذشتشان نسبت میدادند وجانشینان آنان‌را از حق مسلمشان دور میکردند همانا امتان موسی‌را یافتیم که پس‌از حضرت موسی گوساله را پرستیدند ولی هارون جانشین او را مانع از جانشینی‌موسی شدند آنچه‌را خودشان خواستند انتخاب کردند «و کذالك سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا» (۱)

ما وارد این شهر شدیم از وصی رسول‌خدا سئوال کردیم ما را بسوی این پیر مرد رهنمائی کردند اوهم ادعای جانشینی پیامبر را کرد از او پرسیدیم پیامبر بتوچه وصیتی کرده نمی فهمید پرسیدم با رسولخدا چه نسبتی داری هنگامیکه دعوت از طرف ابراهیم شد درباره نسلش: «انی جاعلك للناس اماماً قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین» (۲) همانا امامت کسی‌را نمیرسد مگر بعضی از

(۱) احزاب ۶۴ بدستور خدا در آنانکه ازپیش گذشتند و برای روش خدا هرگز تغییر نیست

(۲) بقره ۱۱۸ همانا قرار دهنده‌ام ترا برای مردم امام عرضکرد از فرزندانم فرمود پیمان من به ستمگران نمیرسد.

فرزندان که از بعض دیگر باشند جز پاك وپاکدامن وانتخاب‌شده‌ی کسی بامامت نمیرسد.

ما خواستیم که او روش وسنت محمد و آنچه را که پیامبران آورده اند و اختلافات در باره‌ی وصی را بیان کند همچنانکه در اوصیاء گذشته وشناسائی عترت پیامبر اختلاف کردند.

همانا اگر ما وصی وجانشینی برای پیامبر بعداز او پیدا کنیم درپیش او علم و دانشی که مورد نیاز مردم است باشد وسئوالات‌راپاسخ روشن بدهد، آگهی دهد از سبب بلایا و منایا و فصل‌الخطاب‌ونسب‌ها و از آنچه که هرسال فرود می آید در شب قدر و آنچه بدان‌واسطه فرشتگان و فرشته‌ی روح فرود می آیند و آگهی از جانشینان پیامبران دهد ما نبوت پیامبر را تصدیق و دعوتش را می پذیریم و پیروی از جانشین وامیناش و اقرار بکتابش که نازل شده می کنیم و آنچه را که رسول پیش ازین آورده می پذیریم و اگرهم جزاین که گفتیم باشد بدین خودمان برمیگردیم و یقین پیدا می کنیم که احمد به پیامبری بر انگیخته نشده.

ازین پیرمرد که هرچه پرسیدیم چیزی که نبوت محمد راپابرجا کند در پیش وی نیافتیم فقط‌ادعامی کنداو ستمگری باشد که بازور برمردمش پیروز شده و بازور گوئی بر آنان‌حکومت‌می کندونشانه‌ای از پیامبری و آنچه پیامبران پیشین آورده اند در پیش او نیست.

و همانا پیامبر درگذشت و کار را بهمین دو نفر واگذار کرد که گروهی برگروه دیگرچیره‌شوند و ایشانرا بسوی‌دوران‌جاهلیت برگرداند مانند همان‌دورانی که هرچه میخواستندبرای های خویش

برای خود هر دینی را که میخواستند و پادشاهی را که میل داشتند انتخاب میکردند حضرت محمد را از راه پیامبران بیرون کشاندند واو را نسبت بجهل و نادانی دادند در رسالت وپیامبریش ، وصی اورا مانع از انجام وظیفه وحقش شدند .

گمان کردند که نادان میتواند بجای عالم و دانشمند قرار گیرد و این جانشین جاهل وسیله نابودی کشت وزرع ونسل خواهد بود و سبب آشکار شدن فساد در دریا و خشکی میشوند، محال است که خدای عزوجل برانگیزاند پیامبری را مگر اینکه پاکدامن ومحکم کننده‌ی دین و برگزیده شده‌ی برجهانیان باشد زیرا دانشمند امیر و سلطان برنادانست تا روز قیامت .

از اسم پیر مرد پرسیدم مردیکه در پهلوی وی قرار داشت گفت این پیر مرد خلیفه ی رسولخداست من در پاسخ گفتم من برای هیچکس این نام را بعداز پیامبر سراغ ندارم مگر لغات تازه‌ای از لغت های عرب باشد اما خلافت شایستگی ندارد مگر برای آدم وداود وسنت در آن خلافت برای انبیا و اوصیا میباشد .

و همانا شما دروغ برخدا ورسولش را بزرگ می شمارید سپس نفی علم و دانش از خودش کرد و از گناهش پوزش طلبید و گفت مردم بخلافت من راضی شدند وسپس نام مرا خلیفه گذاشتند درصورتی که میان امت پیامبر از من کسی داناترهست سپس ماقناعت کردیم با نچه که برای خودش فرمان داد واختیار کرد بنابر این من برای راهنمائی مردم جلو افتادم و در جستجوی حق شدم که اگر حق برای من روشن

شود پیروی کنم ودر راه خدا مرا سرزنش نکوهش کننده‌ای فرا نگیرد ایجوان آیا در پیش تو درمانی برای دردها هست ؟

علی علیه السلام فرمود : آری درمان درد سینه های شما و روشنی بخش دلهایشان و شرح گسترش آنچه را که بخواهید پیش من است بیانی که شمارا گرفتار شك وشبهه نکند خبردادن از کارهایتان ، دلیل و برهان مشکلات شما همه نزد من است .

بیا پیش من و خاطرت راآسوده‌و ذهنت را آماده‌ی فراگرفتن آنچه را که‌برای تو میگوئیم بکن هماناخداوند بفضل و بخشش‌خود که سزاوار ستایش وثنای فراوانست وعده اش را راست‌و درست کرده و دینش را عزت عنایت فرموده ، بنده و رسولش محمد را یاری کرده حزبهارا پراکنده وفراری نمود .

برای آنخداست پادشاهی ، برای او ستایش است او بر تمام چیزها نیرومند وتواناست او مبارك وبلند پایه است‌محمدرا ویژه‌ی‌خود قرارداده‌واختیاروانتخابش کرده‌هدایت و انتخاب‌ازبرای‌رسالتش‌بسوی تمام مردم برحمتش نموده و برای جن و انس اورا بمهربانی ورأفتش برگزیده اطاعت او را بر اهل آسمان و زمین واجب کرده و او را پیشوای پیامبران پیش از او وخاتم پیامبران‌بعداز او قرارداده میراث پیامبران را باوبخشیده ، کلیدهای دنیا وآخرت را باو داده ، اورانبی و رسول و امام گرفته ، اورا بسوی خویش بلند کردو ازطرف راست عرش بخودش نزدیك نمود آنچنان که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسلی بپایه‌ی او نرسیده .

خداوند باو وحی فرستاد . دل آنچه را که دیده تکذیب نمیکند و نشانه اش را بر پیامبران فرو فرستاده وعهدوپیمان از آنان گرفته تا آنکه همه بوی ایمان بیاورند وهما نااورا یاری کنندبعدپروردگار به پیامبران فرمود اقرار کردید شما بر نبوت او وازشما عهد و پیمان گرفتم آنان عرضکردند اقرار کردیم فرمود گواهی دهید که منهم باشما از گواهی دهندگانم .

و فرمود: « یجدونه مکتوباًعندهم فی التوراة والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوابه و عزروه و نصروه واتبعواالنور الذی انزل معه فاولئك هم المفلحون »(۱)

چیزی نگذشت که خدای عزوجل درجه‌اش را تمام کرده اسباب پیامبری را بوی داد ، مقامش را بلند نمود هر گاه نام خدا یاد آوری میشود نام او نزدیك نام خداست ، دین اورا واجب وپیروی اورامتصل به اطاعت خودش کرد سپس فرمود هر کس اطاعت رسول را کند اطاعت خدا را کرده و فرمود آنچه را که رسول برای تان آورده بگیرید وآنچه را که نهی کرده خود داری کنید از آن .

پس خداوند رسالتش را ابلاغ کرد و برهانش را روشن و

---

(۱) اعراف ۱۵۶ آنچنان رسولیکه اورا پیدا میکنند که در توراة وانجیل پیش ایشان نوشته شده آنان را فرمان بخوبی و دوری از بدی میدهد پاکها را بر ایشان حلال و ناپاکهارا حرام می‌کند بارهای گرانرا از دوش آنان برمیدارد وآنانکه اورا بزرگ شمردندویاری نمودند وپیروی کردندنوری راکه با او فرو فرستاده شد اینان رستگارانند .

آشکارا نمودو آیتش را محکم و استوار کرد اینچنین پیامبران پیشین مژده‌ی پیامبری اورا دادند عیسی روح الله و کلام خدا مژده‌ی پیامبری اورا داده آنگاه که در انجیل میگوید احمد عربی ، نبی: امی صاحب شتر سرخ و چوبدستی و جانشین خود را برای امتش بپاداشت در میان آنان او کانون علم پیامبری ، راز دارو پابرجا کننده‌ی نشانه های کتاب او ، خواننده‌ی آن کتاب ارث برنده‌ی او . اورابا کتابش در میان مردم بجا گذاشت و حجت را در میان آنان گرفت .

سپس فرمود دوچیز در میان شما گذاشتم هر کس چنگ بآن دو زند هرگز گمراه نمیشود کتاب خدا واهلبیت من آندو چیز بسیار گرانمایه و سنگین است کتاب خدا ثقل بزرگ وریسمانیست که از آسمان تا بزمین کشیده شده که یکرشته اش بدست شما و رشته‌ی دیگرش بدست خدای عزوجل است وشما تا آندو هیچ گاه ازیکدیگر جدا نمیشوند تااینکه کنار حوض برمن وارد شوند .

کسی را بر آنان مقدم مدارید که گروه شما پراکنده شود کتاب خدا را از غیر آنان مجوئید که جامه تاسف میدرید آنان را نمیخواهد چیزی بیاموزید که از شما داناتر بتاویل کتاب خدایند ، آشناتر بحلال وحرام خدا و بمحکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و غیر اینها می‌باشند و در پیش من است علم بلایا و منایا(۱) و

(۱) علم بلایا از بلاهائیکه درآینده برمردم فرومی‌آید ومنایا ازمرگ مردم خبرمیدهد.

انساب و وصایا و فصل الخطاب و میلاد کفر و اسلام (۱) و پادشاهی پادشاهان .

از من بپرس ازهر چیزیکه تا روز قیامت رخ میدهد وازدوران عیسی بن مریم هنگامیکه خدای تعالی اورا برانگیخت و بپرس از هر وصی پیامبری و از هر گروهی که گمراه شدند وهر گروهی که هدایت میشوند و از جلو دار وصدا زننده آن گروه و برندهٔ آنان تا روز قیامت .

و بپرس از هر آیه ای که فرود آمده در کتاب خدا که در شب فرود آمده یا روز ونیز از توراة و انجیل و قرآن بزرگ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را از علم و دانش خود وآنچه را کهامتها از اهل توراة وانجیل وطبقات مخالفان وگروه ملحدان وادیان گوناگون دارند از من پوشیده نداشت زیرا که او خاتم پیامبران بعد از آنان بود و بر تمامشان اطاعت او و ایمان باو واجب بود و نیز یاری کردن اوواجب بود این مطلب را در تورات نوشته دیدند ونیز درانجیل وزبور وصحف ابراهیم و موسی و چنین نبود که بخواهدپیمان خدارا درمیان بندگانش ضایع کند و امت را حیران وسرگردان واگذارد بعد از خودش.

چطور چنین کاری میشود که همانا خدا اورا بمهربانی و رحمت و عفو و بخشش و امر بمعروف و نهی از منکر و بپادارندهٔ عدل و داد معرفی فرموده وهمانا خدای عزوجل بسوی نوح وپیامبران پس از او وحی فرستاده و هماتطوریکه بسوی موسی و عیسی وحی

---

(۱) چه فرزندی درکفر وچه بچه‌ای در اسلام متولد شده .

فرستاده و تصدیق کرده است خدا را و برسالتش رسیده ومن بر این کار از گواهانم.

و همانا خدای تبارك و تعالی فرموده: «وکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بك علی هؤلاء شهیدا»(۱) ونیز فرمود «کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب»(۲) درست فرموده است خدای تعالی وسیله‌ی پیشرفت بسوی خدا را باو عطا فرموده سپس فرموده: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین»(۳) بخدا سوگند که ما صادقین و راستگویان هستیم و من برادر پیامبرم در دنیا و آخرت و گواه و شاهد از طرف اویم بر مردم و من واسطه‌ی بین او و امتش باشم، من وفرزندانم وارث اویم، من و ایشان مانند کشتی نوح درمیان امتش هستیم هر کس آنکشتی را سوارشود نجات می یابدوهر کس دوری از آن کند غرق میشود و ایشان مانند باب حطه ی در بنی اسرائیل باشند و من نسبت به پیامبر همان نسبت هارون را بموسی دارم جز اینکه پس ازپیامبر، پیامبری نیست ومن از طرف اوگواهم در دنیا و آخرت.

رسولخدا از طرف پروردگارش با برهان آمد اطاعت و محبت

---

(۱) نساء ۴۵ چطور باشید هنگامی‌که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا برآنها گواه

(۲) رعد۴۳ کافیست خدا را گواه میان من وشما و کسیکه در پیش او علم کتاب است.

(۳) توبه ۱۲۰ ایکسانی که ایمان آوردید بپرهیزید خدا را و با راستگویان باشید.

مـرا بر اهل ایمان ، اهل کفر ، اهل نفاق واجب کرده هر کس مرا دوست دارد مؤمن است ، هر کس مرا دشمن دارد کافر است ، بخـدا سوگند دروغ نمیگویم ، کسی‌را گمراه نمی کنم و نیز کسی بواسطه‌ی من گمراه نمیشود .

هما نا من برهانی ازطرف پروردگارم دارم برای محمد پیامبرش که پیامبر برای من بیان کرده بپرسید از من از آنچه بوده وآنچه بود وخواهد شد تاروزقیامت .

ناگاه جاثلیق متوجه یارانش گردید و گفت بخدا سوگند این مرد گوینده‌ی بعلم وقدرت است اصلاح کننده وفیصل دهنده‌ی کارها است از خداوند امیدواریم که بهره‌ی درستی از محضرش به‌هدایت و رستگاری برای ما باشد .

بخدا سوگند اینها حجت‌های اوصیاء باشد از طرف انبیاء بر پیروانشان سپس جاثلیق متوجه علی علیه‌السلام شد وگفت چه شد که مردم از تو برگشتند و او را انتخاب کـردند با اینکه تو سزاوارتری و ادعا کردند که تو از ایشان سزاوارتر نیستی آگاه باش که حق برآنان ثابت شده نفسهای خود را کوبیدند و زیان نبردند این جانشینان با آنچه خدا آنان را از علم و دانش بی نیاز کرده و سزاوار جانشینی پیامبران صلی‌الله علیهم دانسته پس ایمرد حکیم و دانشمند خبرده مرا از من و خودت تو در پیشگاه خدا چکاره‌ای و من در پیشگاه او چکاره‌ام .

علی علیه‌السلام فرمود : اما من درپیشگاه خدای عزّ وجل ونفسم مؤمنم

یقین بفضل ورحمت وهدایت و نعمت خدا دارم نسبت بخودم هم چنین خدای عزوجل پیمانش را برمن گرفته ، شك نمودن دربرابر نعمتهای خدا شرك است وهیچگاه تردید وشکی دربن باره ندارم برآن پیمانی که خدا برمن گرفته تغییر و تبدیل نمیدهم اینهم بلطف و رحمت و صنع خداست من تردیدی ندارم که بهشتی هستم درین باره هیچ گاه شکی ندارم بواسطه‌ی اینکه خداوند بمن یقین عطا فرموده .

اما تو درپیشگاه خداوند کافری بواسطه‌ی انکار کردن توعهد وپیمان الستی ونادیده گرفتن اقرار آنچنانی را که خدا برتو گرفته پس ازبیرون آمدن از کانون رحم‌مادرت وپس از رسیدن بمقام‌والای عقل وخرد ومعرفت وبعد ازتشخیص دادن خوب وبد را ، خیر وشر را وبعد ازپذیرفتن پیامبران را وانکار کردن تومرآنچه‌را که درانجیل فرود آمده از گفتار پیامبران، تازمانی که برین عقیده باشی تو اهل آتش خواهی بود .

جاثلیق گفت پس‌مرا از جایم که در آتش است واز جای خود که دربهشت است خبرده علی عليه السلام فرمود : من که نرفته‌ام تا جای ترا درآتش و جای خودم را در بهشت بشناسم ولی این مطلب‌را از کتاب خدا می‌شناسم همانا خداوند محمد را بحق برانگیخت و براو کتابی فرستاد که «لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید» (۱) .

تمام دانش خود را در آن استوار ساخته و همانا رسولخدا از

(۱) فصلت ۴۲ نیاید او را باطل از پیش رو ونه هم از پشت سر از طرف حکیمی پسندیده، فرود آمده .

بهشت ودرجات ومنزل‌هایش خبرداده خدای جلّ جلاله بهشت رامیان بندگانش بخش کرده از برای هریك نفر که انجام وظیفه کرده ثوابی است آنانرا باندازه‌ی اعمالشان بزرك نموده بهمان نسبت که ایمان بیشتر برتری بیشتر دارند در بهشت پس ما خدا را تصدیق کرده‌ایم وشناخته‌ایم جایگاه کافران را و آنچه راکه خداوند در آتش بآنان وعده داده فرموده : «لها سبعة ابواب لكلّ باب منهم جزء مقسوم» برای جهنم هفت در است پس برای هر دری طایفه‌ایست که وارد شود .

پس هر کس بمیرد بهمان کفر وشرك ونفاق و دو روئی وستم و فسقی که دارد پس برای هر دری از ایشان طایفه‌ایست تقسیم شده ونیز خدای عزّ وجلّ درین باره فرموده «انّ في ذلك لآيات للمتوسمين»(۱) و رسولخدا صلی الله علیه وآله از متوسمین بود من و امامان و پیشوایان از نسل من از متوسمین هستیم تا روز قیامت .

جاثلیق متوجه یارانش گردید گفت شما باراده‌ٔ خود رسیدید امیدوارم که بهمان حقی که درجستجویش بودیم پیروزشویم جزاینکه من‌چند مسئله می‌پرسم اگرپاسخ داد درکار خویش اندیشه‌ای‌میکنیم واز او می‌پذیریم .

علي علیه السلام فرمود اگر پرسشهای ترا پاسخ دادم و درین پاسخها بیان روشن بود که‌هنگام دفاع‌خشم نکنی وچاره‌ای جز پذیرش‌نداشته باشی درین‌هنگام داخل دین‌ما میشوی ؟ عرضکرد آری سپس حضرت

(۱) حجر ۷۵ همانا درین باره آیاتی است برای زیرکان .

علي عليه السلام فرمود خدا بر تو کفیل است و رعایت کننده هنگامیکه برای تو حق روشن شد و هدایت را شناختی که تو و یارانت داخل دین ما شوید .

جاثلیق گفت بلی خدا ازبرای تو برمن کفیل است اگر این کار را انجام دهم علي عليه السلام فرمود پیمان وفا از یارانت بگیر سپس ازآنان عهد وپیمان گرفت علي عليه السلام فرمود بپرس ازآنچه که دوست داری .

جاثلیق گفت خبرده مرا ازخدای جلّ وعلا که اوعرش راحمل می کند یا عرش او را حمل می کند ، حضرت فرمود خداوند حمل کننده‌ی عرش است وآسمانهاوزمین‌ها وآنچه که‌درآسمان وزمین‌است و در میان آنها و بیان این مطلب در گفته‌ی خدای تعالی است که میفرماید : «ان الله یمسك السموات و الأرض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من‌أحدمن بعده انه کان حلیماً غفوراً» .

جاثلیق نصرانی عرضکرد مرا خبرده ازاین آیه‌ی قرآن که میفرماید «و یحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة» این مطلب چطور درست می‌شود و حال اینکه فرمودید که خداوند عرش وزمین‌ها را حمل میکند ، حضرت فرمود خدا عرش را ازچهار نور آفریده یکی نور قرمز که قرمزی ازآن نورقرمزمی‌شود ، نورسبز که سبزی از آن نور پدید می‌شود ، نور زرد که زردی از آن پیدا می‌شود ، نور سفید که سفیدی ازان نورسفیدی‌میگیردوآن علم‌ودانشی‌است که خدا آنرا

(۱) فاطر ۳۹ همانا خدا نگاه میدارد آسمانها وزمینهارااز آنکه‌زایل شوند و هرآینه اگر زایل شوند نگاه ندارد آندو را هیچ کس بعداز او همانا خدا بردبار و آمرزنده‌است.

(۲) حاقه ۱۷ و میبرند عرش پروردگارت را در آنروز هشت نفر ،

حمل می کند بر حمله‌اش واین نور از عظمت خداوند است .

پس بنور وعظمت خداوند دلهای مؤمنان روشن می‌شود و بهمان نور وعظمت نادانان با او دشمنی می کنند وبزرگی و نوراو هر کس در آسمانها وزمین‌است‌ازتمام‌آفریدگانش‌وسیلهٔ بکردار گوناگون و دین‌های مختلف طلب کرده‌اند وهرچیزیکه حمل شده خدا نور اورا بنور عظمت وقدرتش حمل میکند زیرا کـه آن محمول استطاعت و نیروی نفع وضرر ومردن وزندگی و برانگیخته شدن از قبر را ندارد پس هرچیزی را خداوند نگهدارد از فروریختن وخدا احاطه دارد بر آنچه که در آسمان وزمین است ، خداوند سبب‌حیوة و زندگی همه‌ی موجودات است او نور همه‌ی‌چیزهاست ومنزه‌است بالاتراست ازآنچه که ستمگران خیال می کنند .

جاثلیق گفت خبرده مرا ازخدای عزّ وجل که او در کجاست حضرت فرمود : او دربن جاست ، اینجاست ، اینجاست و در این جا او دربالا وپائین است واحاطه برما دارد و او با ماست این‌بیان گفته‌ی خدای تعالی است که میفرماید :

«ما یکون من نجوی ثلاثة إلا هو رابعهم ولاخمسة إلاّ هو سادسهم و لا ادنی من ذلك و لا اکثر إلاّ هو معهم اینما کانوا ثمّ ینبئهم بما عملوا یوم القیمة انّ الله بکلّ شیء علیم» (۱) .

---

(۱) مجادله ۷ هیچ راز سه نفری نباشد مگر خدا چهارمی آنانست و نه پنج نفری که مگر او ششمی است و نه کمتر ازین ونه بیشتر مگر که‌خدا با ایشانست هرکجا باشند آنانرا بکردارشان خبر میدهد تاروزقیامت هماناخدا دانای بهمه چیزاست .

و کرسی احاطه‌ی بر آسمانها وزمین دارد ولی کرسی نمی‌تواند آسمان و زمین را نگهداری کند.

اوست خدای بلند پایه‌ی بزرگ پس آنانکه عرش را نگهداری میکنند علما و دانشمندانند همانها را که خداوند از علمش بهره‌مند کرده و چیزی ازین چهار نور خارج نیست و خداوند در ملکوتش آفریده و آن ملکوت همانست که بپیامبرانش نشان داده و خداوند عزّ وجل بخلیلش نشان داده چنانکه فرمود: «و کذلك نری إبراهیم ملکوت السموات والارض و لیکون من الموقنین» (۱).

پس چطور عرش خدا را حمل میکنند که بحیاة خدا دلهایشان زنده وبنور اوهدایت شده‌اند بسوی خداشناسی، سپس جاثلیق توجهی بیارانش کرد و گفت بخدا سخن حق این است که از طرف خدای عزّ و جل بر زبان مسیح و پیامبران و جانشینانشان علیهم السلام جاری شده.

سپس گفت خبرده مرا ازبهشت که در دنیاست یا در آخرت و آخرت نسبت بدنیا در کجاست، حضرت فرمود دنیا درآخرت است و آخرت احاطه‌ی بردنیا دارد زیرا که‌دنیا انتقال باشد ازحیوة وزندگی بسوی مرگ و مردن ظاهری ولی آخرت سرای زندگی می‌باشد اگر بدانند.

بیانش این است که دنیا انتقال پیدا کردن است وآخرت جای زنده بودن وماندن است مثلش مانند خوابیده‌است که تن میخوابد و

(۱) انعام ۷۵ چنین بابراهیم عجائب آسمانها و زمین را نشاندادیم تا یقینش کاملتر شود.

روح نمی‌خوابد بدن میمیرد وروح زنده است چنانکه خدای عزّ وجل میفرماید: «و انّ الدار الاخرة لهی الحیوان لوکانوا یعلمون» (۱).

ودنیا نشانه‌ی آخرت وآخرت‌هم نشانه‌ی دنیاست نه دنیا عین آخرت است ونه آخرت عین دنیا هرگاه روح ازبدن جدا شد هریك ازجسم و روح بقرارگاه خودش برمیگردد همچنین بهشت و جهنم در دنیا وآخرت وجود دارد زیرا که بنده هرگاه مرد در سرائی از زمین قرار میگیرد که یا باغی از باغهای بهشت‌است یا درطبقه‌ای ازطبقات جهنم است روحش در یکی از این دو جا است یا در خانه‌ی نعمت جایگزین است که درآنجا نمی‌میرد یا درخانه‌ی عذاب دردناك که در آنجا هم زنده‌است و نابودی ندارد، ازبرای کسیکه‌اندیشه کند روشن است و پیدا.

وهمانا خدای عزوجل فرموده‌است: «کلا لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم ثمّ لترونّها عین الیقین ثمّ لتسألنّ یومئذ عن‌النعیم»(۲)

سپس فرمود آنان غافل ازذکر من باشند و چنین باشند که نیروی شنیدن ندارند واگر بدانند انسان چه می‌شود در آنروز از بیم مرگ جان سپارد وهرکس نجات پیدا کند ببرکت یقین‌است.

جاثلیق گفت: خبرده مرا ازگفته‌ی خدا جلّ ثنائه که‌فرموده

---

(۱) عنکبوت ۶۴ و همانا سرای آخرت هرآینه سرای زندگی است اگر بدانند.

(۲) تکاثر نه چنانست اگر بطور یقین بدانید مسلم دوزخرا می‌بینید پس هرآینه خواهید دید بمشاهده‌ی یقین پس پرسیده خواهید شد چنین روزی از نعمت ها.

است «یوم تبدل الارض غیر الارض» (۱)واز آیه‌ی شریفه «وماقدروالله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عمّا یشرکون» (۲) .

پس هر گاه آسمانها در هم پیچیده شد و زمین گرفته شد نه آسمانی بود و نه زمینی بهشت و جهنم در کجای آسمان و زمین است حضرت یك كاغذ وقلمی خواست در آن كاغذ نام بهشت وجهنم رانوشت بعد. كاغذ را پیچید و بدست نصرانی داد بعد فرمود آیا این کاغذ درهم پیچیده نشده؟ عرضکرد بلی سپس فرمود كاغذ را باز كن نصرانی كاغذ را باز كرد حضرت فرمود : آیا می‌بینی جهنم وبهشت را و آیا من آنها را نابود كردم باپیچیدن كاغذ نصرانی عرضكرد نه حضرت فرمود پس هم‌چنین در قدرت و نیروی خدا زمانیکه آسمانها بپیچیده شود و زمین گرفته شود بهشت و جهنم باطل نمی‌شوند آنچنانكه بپیچیدن كاغذ آن دورا نابود نكرد .

نصرانی عرضكرد مرا خبر ده از گفته‌ی خدای عزّ وجل كـه فرموده : «كلّ شیء هالك إلاّ وجهه» (۳) كه‌این چهره‌ی چیست كه نابود نمی‌شود وچطور است او و در كجا می‌آید چه دلیلی براو داریم حضرت فرمود : ای‌غلام هیزم و آتشی بیاور هیزم و آتش آورد فرمان

(۱) ابراهیم ۴۸ روزی‌كه زمین مبدل بزمینی غیر از این‌زمین‌می‌شود

(۲) زمر ۶۷ ونشناختند خدا را حق شناختنش‌و تمام زمین‌گرفته‌شده روز قیامت وآسمانها درهم‌پیچیده شوند در دست قدرت او واو منزه است ازنسبت شرك.

(۳) قصص ۸۸ هرچیزی نابود شونده است مگر ذات خدا ـ

داد آتش‌را روشن کن چون آتش روشن شد وشعله کشید حضرت فرمود ای نصرانی برای این آتش چهره وصورتی پیدا می کنی عرض کرد نه بلکه هرطرف می‌نگرم چهره‌ی اوست .

حضرت فرمود هرگاه این آتش آفریده شده‌ی با تدبیر درضعف و ناتوانیش و سرعت زوالش چهره‌ای برایش پیدا نکنی پس چطور خواهد بود آفریننده‌ی این آتش و تمام آنچه که در ملکوتش هست از موجودات آیا بصفتی تعریف می‌شود بحد و اندازه‌ای اندازه گیری می‌شود؟ بچشمی دیده می‌شود خردمندی باو احاطه پیدا میکند فکر وخیالی اورا درک‌میکند؟ خدای تعالی فرموده «لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر» مانند او چیزی نیست و او شنوا و بیناست .

نصرانی عرضکرد راست گفتی ای وصی ، علی ، حکیم ، رفیق وهادی «اشهد ان لا إله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمداً عبده و رسوله» گواهی میدهم که خدائی جزاو نیست واو یکتائیست که شریکی برایش نیست وگواهی میدهم که محمد رسول اوست او را بحق فرستاده اومژده دهنده وترساننده متجاوزین است وگواهی میدهم که تو جانشین او ودوست ، برهان ، راز نگهدار ، امین او بر اهل بیتش و دوست مؤمنانی از بعد او .

هر کس ترا دوست دارد اورا هدایت می کنی وذلش را روشن و او را کمك میکنی ، اورا کفایت می‌نمائی ، شفایش میدهی و هر کس برتو پشت کند و از راه تو بیرون آید بهره‌ای نبرده وزیان کرده ، هوای نفسش را بدون هدایت خدا و رسولش پیروی کرده و کافیست

هدایت ونور تو .

نصرانی متوجه جمعیت شدو گفت ای گروه بآرزوی خود رسیدید واشتباه کردید سنت پیامبرتان را، پیروی کنید علی را تا ارشاد وهدایت شوید نمیدانم چه واداشت شمارا که این کاررا انجام داده اید پس از آیات خدا و حجت او برشما ، من عذری برای شما نمی بینم همانا آن سنت آنچنانی است که پیش ازین فرستاد وتغییری برای کلمات خدا نیست وحکم کرد خدای عزّ وجل اختلاف را بر امتها بوسیلهٔ بدل آوردن جانشینانشان بعد از پیامبرانشان .

و جای شگفت نیست از شما بعداز آنچه را که مشاهده کردید و دیدید چقدر این دلها سخت است و حسد و کینه آشکار ، و دروغ روشن .

گفته است که نصرانی ویارانش مسلمان شدند و برای علی عليه السلام به‌جانشینی پیامبر گواهی دادند ونیز برای محمد صلى الله عليه وآله گواهی بحقّ و مروت دادند که درتوراة وانجیل معرفی شده بعد ازمدینه بیرون آمدند وبطرف کشورشان برگشتند تا بسوی پادشاهشان برگردانند آنچه‌را که دیده وشنیده بودند .

علي عليه السلام فرمود : سپاس سزاوار خدائي است که برهان محمد صلى الله عليه وآله را روشن کرده دینش را عزیز ویاری‌نموده رسولش را تصدیق و او را بردین چیره کرد اگرچه‌خوش آیند مشرکان نبود وستایش مرخدائی را که پرورش دهنده‌ی جهانیانست و درود خدا برمحمد و آلش باد سپس نزدیك شدند مردم به دلیلها و برهانهای علی عليه السلام و به بیان آنچه که برایشان بیرون آورد از حقایق و ذلت و پستی را از آنان

برطرف کرد.

سپس گفتند بحق پیامبرت خداوند پاداش نیکی ترا دهد ای اباالحسن درمقام و مرتبه‌ات، بعدمردم پراکنده‌شدند گویاحاضرین نشنیدند از آنچه که فهماند گروهی را که درپیش آنان بودند چیزی وهماناً فراموش کردند آنچه را که یاد آوری نمود بآن وستایش سزاوار پرورش دهنده جهانیانست.

سلمان گفت چون آنگروه از مسجد بیرون شدند ومردم پراکنده گردیدند و اراده‌ی کوچ کردن نمودند مردم مسلمان آمدند و گردعلی جمع شدند و برایش دعا کردند اجازه ورود خواستند حضرت بطرف آنان بیرون شد پس نشستند.

سپس جاثلیق گفت ای وصی محمد و پدر فرزندان محمد، امتی را ندیدیم که تباه شود مانند تباه شدن گذشتگان از بنی‌اسرائیل از قوم موسی که‌هارون را واگذاشتند و روآوردند بفرمان سامری.

وهماناً پیدا کردیم برای هرپیامبری که خدا او را برانگیخت دشمنانی که شیطانهای انسی وجنی بود که دین‌آن پیامبر را فاسد میکردند وامتش را تباه می‌نمودند و وصی اورا مانع می‌شدند و ادعای جانشینی بعد از پیامبر را میکردند وهماناً خداوند بما نمایاند آنچه راکه براستگویان وعده کرده از شناسائی بنابودی این گروه و روشن کرده راه تو وایشانرا وما را بینا کرد از آنچه که آنانرا کور کرده از آن، مادوستان تو وبردین وطاعت توایم اگر دوست داری بمافرمان بده باتو قیام میکنیم ودر برابر دشمنانت ترایاری نمائیم بهر کجا که دستور دهی میرویم، ما بردباری ترا دربرابر آنچه که نسبت بتوانجام

شده می‌بینیم ، آری روش جانشینان پس از پیامبران چنین است آیا از پیامبر پیمانی در پیش تو هست .

علیّ عليه السلام فرمود آری بخدا سوگند پیمانی از رسول خدا پیش من هست از آنچه که ایشان بسوی او رفته‌اند و اما عمل نکردند ، چطور امر امّت پیامبر برمن پوشیده می‌باشد در صورتیکه نسبت من به پیامبر همان نسبت هارونست بموسی ، منزلت و مقام شمعونست نسبت بعیسی .

آیا نمیدانید که همانا وصی حضرت عیسی شمعون بن حمون صفا پسر خاله عیسی بود که دربارهٔ او امت عیسی اختلاف کرده‌اند و چهار دسته شدند باز چهار دسته بهفتاد و دو گروه رسیدند که تمام آنان درهلاکت وتباهی بودند جز یکدسته‌ی ازآنان وهم چنین امّت موسی گروه گروه شدند تاهفتاد ویك فرقه شدند تمام آنان درهلاکت وتباهی باشند بجز یك دسته ازآنان.

همانا پیمان محمّد رسولخداست بسوی من که امت او هفتاد و سه گروه می‌شوند که سیزده فرقه‌ی آنان ادعای دوستی مارا می کنند تمام آنها درهلاکت ونابودیند مگر یك فرقه‌ی ازآنان و همانا من حجتی ازپروردگار دارم ، همانا من میدانم سر انجام مردم چه می‌شود و برای ایشان مدت کمی است زیرا که خدای عزّ وجل می‌فرماید : «و ان ادری لعلّه فتنة لکم ومتاع الی‌حین» (۱) .

و همانا صبر کردم من برایشان اندکی برای آنچه که بدو

(۱) انبیاء ۱۱۱ و نمیدانم شاید آن فتنه باشد برای شما وکام یافتن تا وقت معین .

رسیدند از چند روزه‌ی خلافت که مدت و اندازه‌اش حتمی است بعد یاد آوری نفاق و دو روئی و حسد ایشانرا کرد که همانا بزودی کینه‌هایشان بیرون آید ، بیماری دلهایشان آشکار شود بعد ازجدائی پیامبرشان .

خدای تعالی فرموده است : «یحذر المنافقون ان تنزّل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزؤا انّ‌الله مخرج ما کنتم تحذرون و لئن سالتهم لیقولن إنّما کنا نخوض و نلعب قل ابالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزؤن لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم ان نعف عن طائفة منکم نعذب طائفة بانّهم کانوا مجرمین» (۱) .

همانا خدا بعضی از آنانرا بخشیده ووعده داده مرا که چیره کند مرا بر اهل فتنه و امر را بسوی من برگرداند اگر چه باطل کنندگان را خوشایند نباشد ودر پیش شما مردم کتابی است از رسول خدا مربوط بمصالحه‌و آشتی که چیز تازه‌ای‌دردین‌نیاورید برشماست که وفا کنید به پیمانتان زیرا که برای شما پیمانیست بارسول‌خدا اماشما بسر پیمان خود نایستادید وبرما هم مانند همین پیمانست برای شما

(۱) توبه ۶۵ منافقان میترسندکه فرو فرستاده‌شود برایشان سوره‌ای که آگاه گرداند ایشان را از آنچه در دلهایشان هست بگو ریشخند کنید همانا خدا ظاهر کننده است آنچه را که میترسید و اگر بپرسی از ایشان هرآینه می‌گویند همانا ما صحبت می‌کردیم و بازی می‌نمودیم بگو آیابخدا و آیات ورسولش استهزاء می‌کنید پوزش شما پذیرفته نمیشود زیرابعداز ایمان کافر شدید اگر بپذیریم پاره ای از شما را عذاب خواهیم کرد زیرا گنه کارید .

و نیست این موقعی که مارا یاری کنند و شمشیری بکشند و حقی برایشان بپا داشته شود تا وقتیکه بپذیرند یا عطا کنند مراطاعتشانرا زیرا که واجبی‌ازطرف خدای عزّ وجل واز طرف‌رسول اواست مانند حج ، زکوة ، نماز ، روزه آیا این حدود بپاداشته می‌شود مگر بوسیله دانشمندی کـه قیام کند وبسوی حق ارشاد نماید و آن دانشمند سزاوارتر است که پیروی شود .

وهمانا خدای‌تعالی فروفرستاده «قل هل من شرکائکم من‌یهدی الی الحق قل الله یهدی للحقّ افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی ألاان یهدی فما لکم کیف تحکمون» (۱) .

پس اگر برشما خدا رحم کندامامت‌من‌واجبی است‌ازطرف خدا ورسولش بر گردن شما بلکه برترین واجبها ، بالاترین آنها کاملترین واجب‌ها برای حق ، محکمترین واجب‌ها برای پایه‌های‌ایمان وشریعت اسلام وهرچه که مردم نیازمند بسوی‌آن باشند بر صلاح و فسادشان ، برای کار دنیا وآخرتشان، همانا مردم از من پشت کردند و برتری من وواجب رسول خدا وامامت و روش وراه مرا نادیده گرفتند.

همانا دیدید شما آنچه را که بر جماعتشان می‌باشد از ذلت و خواری و کوچکی واز دشمنی حجت و دیدید کـه خدای عزّ وجل چطور حجت را بر آنان ثابت و پا برجا کرد .

---

(۱) یونس ۳۶ بگو از شریکان شما کسی است که هدایت‌کندبسوی حق ؟ بگو خدا بسوی حق هدایت میکند آیا کسی‌که بسوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر‌است که پیروی شود یا کسی‌که خودش هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایت گردد شمارا چه میشود و چگونه داوری می‌کنید

وهمانا فراموش کردند آنچه‌را که بآنان یادآوری بآن‌شده‌اند که عهد وپیمان پیامبرشان بود و دیدید که چطور پیامبر اطاعت مرا بر آنان پافشاری وتاکید نمود، آنانرا ازمقام ومنزلات من‌خبر داد و رسالت خداوند را بآنان رساند در نیازشان بسوی من از نظر علم و دانش وبی‌نیازی من از ایشان واز تمام امت بواسطه‌ی علمی که خدا بمن بخشیده چطور دلسوزی کنم بر کسی که جلو حق آشکار را بسته پس ازآنکه برایش روشن شده وهوای نفسش را بخدائی گرفته وخداوند اورا گمراه کرده، بر گوش ودلش مهرزده، بردیده‌اش پرده افکنده پس از خدا کی اورا می‌تواند هدایت کند؟

همانا فقط هدایت خدا هدایت است وآن دو هدایت دو راه است راهی بسوی بهشت و راهی بسوی دوزخ و دنیا و آخرت همانا می‌بینی چه براین‌مردم فرود آمده‌عذابی که عذاب شده‌اند بآن‌هر کس که پیش از ایشان بوده از امّتان پیشین، چگونه کلام خدا را تغییر دادند، چطور جاری کردند سنت و روش کسانی را که پیش از ایشان گذشت.

بر شما باد بچنك زدن بریسمان خدا و دستگیره‌ی محکم او، شما باند خدا و رسولش باشید پیمان رسول را برخود واجب کنید، میثاق او بعهده‌ی شماست زیرا که اسلام اول غریب بود بزودی بسوی غربت برگردد شما درمیان مردمانتان مانند یاران کهف باشید.

زینهار که امرخود راآشکار کنید برخانواده‌ی خود وفرزندان و دوستان و خویشانتان زیرا که دین خدا عز وجل تقیه‌را برای‌دوستانش واجب کرده واگر برسد شما را ازطرف پادشاه فرصتی برآنچه قدرت

دارید اظهار کنید زیرا که تقیه باب خدا و حصار ایمانست وارد نمی‌شود آن‌حصار را مگر کسیکه خدا ازاو عهد وپیمان گرفته ودلش را نورانی کرده و اورا بر نفسش چیره نموده .

شما بسوی شهرهایتان برگردید برهمان پیمانی که بامن‌بستید زیرا که برهه‌ای از زمان برمردم آید که پادشاهان بعد من وبعد ایشان دین خدا را تغییر دهند وکلام خدا را تحریف نمایند ودوستان خدا را بکشند، دشمنان خدا را عزیز دارند، بدعتها فراوان شود، سنت پیامبر کهنه گردد، تا آنگاه که زمین پراز ظلم وبیدادگری شود بعد خداوند بواسطه‌ی ما اهل بیت همه بلاها را برطرف کند از کسانیکه خدا را درگرفتاری وسختی خوانده‌اند تا اینکه زمین پر از داد ودادگری شود آنچنانکه پر از ظلم و ستم شده بود .

آگاه باشید رسول خدا بامن پیمان بست که پس ازسی سال از وفات او و بعداز آشکار شدن آشوبها و اختلاف امت در باره‌ی من و بیرون آمدن ایشان از دین خدای عزّوجل خلافت بمن برمیگردد و مرا فرمانداد بجنگ ناکثین و مارقین وقاسطین (۱) هر کس ازشما آن زمانرا دریابد و در وقت جنگها باشد و بخواهدبهره‌ی جهادببرد باید آماده باشد بخدا سوگند که آن جهاد خالص واقعی است که کتاب خدا وسنت رسولش برای ما بر گزیده .

خدای شما را رحمت کند شما تا زمان ظهور، ازآنان باشید که خانه نشین هستند هر کس از شما درین حال بمیرد از مظلومان و ستمدیدگان میباشد وهر کس زنده‌باشد ازشمادریابد آنچه را که

(۱) جنگ جمل وصفین ونهروان .

چشم روشنی اواست انشاء الله تعالی .

آگاه باشید که بزودی گروهی از نادانان بر من هجوم آورند و پیمان پیامبر تانرا درباره‌ی من بشکنند بواسطه کمی علم ودانششان بما آنچه که انجام میدهند وآنچه راکه وامیگذارند و بزودی از ایشان پادشاهانی باشد که عهد و پیمان در نزد آنان کهنه باشد و فراموش کنند آنچه را که بآنان یاد آوری شده و برسد بآنان آنچه که بامتهای پیش رسیده بطوریکه بهرج‌ومرج ودشمنی و تباهی گرایند .

این بدبختی بواسطه‌ی درازی مدت و سختی گرفتاری است که من در آن‌مدت مامور بصبروشکیبائی شده‌ام وخودرا دراختیار فرمان خدا قرار داده ام در گرفتاری های‌بزرگ مؤمن کوشش وپایمردی میکند تا اینکه خدایش را دیدار می نماید دریغ برکسانیکه دست بدامان این وآن میزنند فسوسا بر کردارشان وای از برای فرج آل محمد در زمان خلیفه ایکه طلب خلافت کند کارگذار مردم را که ستمکاریست بکشد جانشین مرا وجانشین جانشین مرا آری بارإلها زمین از حجتی قائم خالی نمی‌ماند یا آشکارا و نمایان یا پنهان و مستور تا اینکه حجت‌های‌خداوآیاتش باطل نشوند و بخششی باشد برای کسیکه پیروی از او میکند .

ولی آنان کجایند و چقدر آمارشان اندك است امادرنظرخدا از نظرشأن ومقام بزرگند‌بواسطه‌ی‌ایشان خدا علم‌و دینش رانگهبانی میکند آنقدر دوران بدراز میکشد که دردلهایشان‌بذرشبهه افشانده

میشود و دوستان آنانرا وا میگذارند بایشان از طریق حقیقت ایمان و دانش هجوم میآورد و طلب روح یقین میکنند و فراموش میکنند آنچه را که نادانان از آن بیم دارند و آسان شمردند آنچه را که ناز پروران سخت شمردند و دنیا را همراهی کردند با بدنهائیکه روحهایشان بجای بلندی بسته شده.

اینان حجتهای خدایند در زمین، امینان حقند بر مردم پس آه از شیفتگی و شوق بسوی آنان و دیدارشان! خوشا بر ایشانرا بر شکیبائیشان در برابر دشمنان و بزودی ما و ایشان و پدران و فرزندان و هرکس راکه شایستگی دارد در بهشت عدن گرد هم آورد.

سپس حضرت و آنگروه گریه کردند بعد با او خدا حافظی کردند وگفتند ما بوصایت و امامت و برادری تو گواهی میدهیم و همانا در پیش ما نشانه‌های چهره‌ی توباقیست‌وبزودی‌گروهی از قریش پس ازین مرد برپادشاه وارد شوند و برای آنان چهره پیامبران و چهره‌ی فرزندانت حسن وحسین وچهره‌ی همسرت فاطمه بزرگ‌زنان جهانیان‌رابعداز مریم کبری وبتول عذراء بیرون آورد.

و همانا این داستان در پیش ما محفوظاست ونگهداری شده و بسوی پادشاه خویش برمیگردیم آنچه را که پیش مابامانت سپردی از نور هدایت و برهان‌وکرامت وصبر و بردباریت باهمان حالی که درآن هستی باوگذارش‌میدهیم و ما رفت و آمد می‌کنیم برای‌حکومت شما ومردم را بسوی فرمانتان دعوت می‌کنیم چقدر بزرگ است این گرفتاری و چقدرطولا نیست دورانش؟! و ازخداوند طلب‌توفیق

و استوار بودن درین راه را می کنیم و سلام و درود و رحمت خدا بر تو باد .

گفته شده پس از درگذشت رسولخدا مردی یهودی وارد مسجد شد وگفت وصی پیامبر کجاست ؟ مردم بسوی ابی‌بکر اشاره کردند او دربرابر ابی‌بکر ایستاد و گفت من از تو پرسشهائی دارم که جز پیامبر ووصی و جانشین او کسی نمیداند، ابوبکر گفت هرچه‌میخواهی بپرس . یهودی گفت مرا خبر ده از آنچه را که خدا نمیداند و از آنچه برای خدا نیست و از آنچه در نزد خدا نیست ابوبکر گفت ای یهودی این پرسشها سئوالات مردمان زندیق است آیا درآسمان وزمین چیزی هست که خدا آنرا نداند مسلمانان برآن مرد حمله کردند .

ابن عباس در میان آنگروه بود و گفت مردم شما بااین مرد انصاف نکردید ابوبکر گفت مگر سخنان‌اورا نشنیدی‌ابن عباس گفت اگر جواب و پاسخی دارید بگوئید و گرنه اورا ببرید پیش کسیکه پرسشهایش راپاسخ دهد ، همانا من از رسول خدا شنیدم که بعلی‌بن ابیطالب میفرمود : بارإلاها دل علی‌را هدایت فرما و زبانش را ثابت بدار سپس ابی بکر واطرافیانش از مهاجران وانصار حرکت کردند و خدمت علی علیه السلام آمدند اجازه ی ورود خواستند و بر او وارد شدند .

ابوبکر عرضکرد ای اباالحسن این‌مرد یهودی از من مسائل زندیقهارا پرسید علی عليه السلام فرمود : چه میگوئی ؟ مرد یهودی عرض

کرد همانا من از او مسائلي پرسیدم که جز پیامبر یا جانشین او کسي نمیداند حضرت فرمود ای مردیهودی بپرس تاترا بآنها خبر دهم .

عرض کرد خبر ده مرا از آنچه برای خدانیست و آنچه راکه در پیش او نیست و از آنچه را که او نمیداند .

علي عليه‌السلام فرمود : اما سخن تو که گفتي خبرده مرا از آنچه که برای خدا نیست برای خداوند شریکی نیست و اما گفته‌ی تو از آنچه در پیش خدا نیست بدانکه در نزد پروردگار ظلم وستم وجودندارد و اما آنچه راکه خدا نمیداند این حرف مال شماست که میگوئید عزیر پسر خداست ولی خداوند فرزندی برای خود نمیداند ، مرد یهودی گفت « اشهد ان لااله الاالله وان محمداًرسول‌الله گواهي‌میدهم که خدائی جز اونیست و محمد فرستاده اوست وتو جانشين اوهستي .

ابوبکروهمراهانش بلند شدند و پیشانی علي عليه‌السلام را بوسیدند وعرض کردند ای برطرف کننده‌ی غمها ابن عباس روایت کند دو یهودی از رئیسان یهود که برادربودند آمدند وگفتند ایمردم پیامبر ما خبر داده که مردی در تهامه آشکار شود که خوابهای یهودان‌را نسبت به نادانی دهد وطعنه بردین آنان زند ما بیمنا کیم که او مارا از دین پدرانمان برگرداند کدام يك ازشما آن پیامبرهستید که اگر داود به پیامبری او مژده داده باو ایمان بیاوریم و پیروی از او کنیم ولی اگر خوش بیان وفصیح و بلیغ است و شعر میگوید مارا مغلوب بیانش میکند با او باجان ومال خود مي‌جنگیم کدام يك‌ازشما

آن پیامبر هستید؟

مهاجرین و انصار گفتند پیامبر ما بدرود حیاة گفته آندو گفتند الحمدلله، کدام یك از شما وصی وجانشین او هستید؟ خداوند فرستاده و رسولی نفرستاده مگر اینکه برایش وصی وجانشینی برگزیده که حق اورا پس از او اداکند وآنچه راکه خدا دستور داده بمردم بگوید.

مهاجرین و انصار بسوی ابوبکر اشاره کردند و گفتند این‌مرد جانشین پیامبر ماست آندو با ابی بکر گفتند ما مسائلی برای توطرح می کنیم که‌ازبرای اوصیاء وجانشینان پیامبران‌طرح میشود ازتوآنرا می پرسم که‌ازجانشینان پیامبر پرسیده میشودابو بکر گفت طرح کنید بزودی پاسخ مسائل شمارا میدهم انشاء الله تعالی.

یکی از آندو برادر گفت من وتو درپیشگاه خدا چکاره‌ایم و کدام‌نفسی است که در نفس‌دیگراست‌ولی‌بین‌آندورحمي‌وخویشاوندی نیست؟ کدام کوریست که باصاحبش درحرکت است؟

ازکجا خورشید سر میزند؟! درکجا خورشید فرو میرود؟ در کجا فقط یکمرتبه خورشید تابید و دگرباره در آنجانتابید؟ بهشت درکجاست؟ دوزخ در کجاست؟ پروردگار تو حمل میکنند یاحمل میشود؟ چهره ی خدای تو در کجاست؟ کدام دوتا حاضر و کدام دو غائب و کدام دو تا باهم دشمن ۱ و۲ و۳ و۴ و۵ و۶ و ۷ و۸ و۹ و۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ و۶۰و۷۰و۸۰ و ۹۰ و۱۰۰ چیست؟

ابن عباس گفت ابی‌بکر سرگردان وپاسخ نداد ما ترسیدیم که

مردم از اسلام برگردند سپس من بخانه علي بن ابیطالب آمدم و بوی عرض کردم که بزرگان یهود بمدینه آمده اندوسئوالاتی از ابی بکر نمودند او جواب و پاسخی بآنان برنگرداند.

لبخندی برلبان علي عليه السلام نقش‌بست و فرمود این همان روزی است که رسولخدا بمن وعده فرمود بعد علي درجلو من شروع براه رفتن کرد راه رفتنش مانند راه رفتن رسولخدا بود تااینکه درجائیکه رسولخدا می‌نشست هم آنجا نشست بعد متوجه دو یهودی شد و سپس فرمود نزدیك‌من بیائید و مسائلی‌را که برای این پیرمرد طرح کردید برای من طرح کنید.

پرسیدند توچکاره ای فرمود: من علي بن ابیطالب برادرپیامبر همسر فاطمه! پدر حسن وحسین، جانشین پیامبر در تمام شئون، صاحب هر منقبت و پیروز شونده‌ی در پیکارها، راز نگهدارپیامبرم.

یکی از آنان دو مرد یهود عرضکرد: من وتو درپیشگاه‌خدا چکاره‌ایم حضرت فرمود: اما من ازآنگاه که‌نفس خویش راشناختم مؤمن هستم و تو کافر هستی از آنوقتیکه نفس خویش راشناخته‌ای و نمی دانم سر انجام تو چه خواهد شد ای مردی یهودی.

یهودی پرسید کدام نفس است که نفس دیگری است ولی خویشاوندی میان آندو نیست حضرت فرمود: او یونس است که‌در شکم ماهی بود پرسید قبریکه با صاحبش در حرکت بود چیست؟ فرمود: آنهم یونس بود که درشکم ماهی بود ماهی درهفت دریا با یونس حرکت میکرد، پرسید خورشیداز کجا طلوع‌میکند؟ فرمود

از فراز سر شیطان پرسید در کجا غروب میکند فرمود : در چشمه‌ای حبیب و دوست من رسولخدا فرمود : در آنهنگام که خورشید روی آورد و پشت میکند نماز نخوانید تا آنکه بقدر یك نی یا دو نی آفتاب بلند شود .

پرسید در کجا بود که خورشید فقط یك مرتبه تابید دگر باره بر آنجا نتابید ؟ فرمود ته دریائی بود که برای موسی شکافته شد ، پرسید خداوند موجودات را حمل میکند یا آنها خدارا حمل میکنند فرمود : پروردگار من همه چیز را حمل میکند و چیزی اورا حمل نمیکند ، پرسید پس گفته‌ی خدای تعالی چطور است که میفرماید « ویحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیه » برمی‌دارند عرش پروردگارت را در آنروز هشت نفر بالای سرهایشان

فرمود : ای مرد یهودی مگر نمیدانی که هرچه در آسمانها وزمین و زیر زمین است برای خداست بانیرو : و نیروهم که نزد پروردگار من است ، پرسید بهشت و جهنم در کجایند؟ فرمود بهشت در آسمان و دوزخ در زمین است، پرسید چهره‌ی پروردگارت در کجا است حضرت بابن عباس فرمود:هیزم حاضر کن سپس هیزم هارا روشن کرد و فرمود: چهره‌ی‌این آتش کجاست؟ یهودی گفت نمیدانم فرمود چهره‌ی پروردگار منهم چنین است بهر کجا که روآوری همان جا چهره‌ی خداست .

پرسید چیست دوحاضریکه پنهان نمیشوند ؟ فرمود : آسمان‌و زمین ، پرسید آندو که غائبند و آشکار نمیشوند چیست ؟ فرمود :

مردن و زندگی است که ما بر آندو آگهی نداریم ، پرسید آندو که ضد یکدیگرند چیست ؟ فرمود : شب و روز .

پرسید یك چیست؟ فرمود خدای عزوجل، پرسید دو چیست فرمود آدم و حوا است پرسید سه تا چیست ؟ فرمود دروغ بسته‌اند نصرانیان برخدای عزوجل سپس گفتند سومی سه تا عیسی بن مریم پسر خداست خداوند نه زن و نه فرزند دارد ، پرسید چهار تا چیست ؟ فرمود : توراة ، انجیل ، زبور ، قرآن عظیم ، پرسید پنج تا چیست ؟ فرمود : پنج نماز است .

پرسید شش تا چیست ؟ فرمود : « خلق الله السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش » (۱) پرسید هفتا چیست ؟ فرمود : درهای دوزخ است ؟ فرمود : هشتا چیست ؟ فرمود : هشت‌در بهشت‌است نه‌تاچیست؟ فرمود: «و کان تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون »(۲) ده تا چیست فرمود : ایام دهگانه است .

پرسید یازده چیست ؟ فرمود : « اذقال یوسف لابیه : انی رایت احدعشر کوکباً والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین» (۳) پرسید دوازده چیست ؟ فرمود : ۱۲ ماه سال است پرسید بیست چیست ؟ فرمود

---

(۱) یونس۳ خداوندآسمانهاوزمینها را در شش روزآفرید سپس مسلط برعرش گردید .

(۲) نمل ۴۹ و در شهر سه دسته بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاح نمیکردند.

(۳) یوسف ۴ هنگامیکه یوسف بپدرش‌عرضکرد پدرجان خواب دیدم یازده ستاره و خورشید وماه برای‌من سجده کنندگانند .

فروختن برادران یوسف او را به بیست درهم است سی تا چیست ؟ روزه‌ی ماه رمضان که بر هر مؤمنی واجب است مگر اینکه مریض یا مسافر باشد، چهل تا چیست ؟ فرمود : سی روز وعده موسی است که ده روز اضافه شده .

پرسید پنجاه چیست فرمود : دعوت کرد نوح امت را بسوی خدا هزار و پنجاه سال کم . پرسید شصت چیست ؟ فرمود : خدای تعالی فرموده : « فاطعام ستین مسکیناً اوصیام شهرین متتابعین » (۱)

پرسید هفتاد چیست؟ فرمود : هفتاد نفری است که موسی برای میقات پروردگار از میان امتش بر گزید پرسید هشتاد چیست ؟ فرمود دهی است در جزیره که اسمش ثمانون (۸۰) است نوح نبی از آنجا در کشتی نشست و بر فراز جودی فرود آمد و خدا قوم او را غرق کرد پرسید نود چیست ؟ فرمود : نود خانه ای بود که نوح نبی در کشتی برای چهار پایان درست کرد .

پرسید صد چیست ؟ فرمود : داود عمرش شصت سال بود چهل سال آدم از عمرش باو داد چون هنگام در گذشت آدم رسید انکار کرد فرزندانش هم انکار کردند سپس گفت ایجوان محمد را برای من تعریف کن گویا من باو نگاه می کنم تا در همین ساعت ایمان بیاورم .

علي (ع) گریه کرد بعد فرمود: ایمرد یهودی غمهای مرا بحرکت در آوردی گویا حبیب من محمد چهره‌اش گشاده ، ابروهایش بهم پیوسته، چشمهایش سیاه ، رخسارش صاف ، دماغش کشیده ، محاسنش انبوه ، دندانهایش درخشنده ، گویا گردنش تنگ نقره‌ای بود ، موهایش پیچیده

(۱) مجادله ۸ سپس طعام دادن شصت گرسنه ومسکین .

نه بلند و نه هم کوتاه بود .

هرگاه بامردم راه میرفت نورش آنانرافرا میگرفت وهرگاه راه میرفت گویا پایش از سنگ کنده میشود یاازفراز به نشیب‌میرفت قدمهایش را نزدیك نزدیك بر میداشت عصایش نازك بود ابر برسرش سایه می انداخت ، شمشیرش ذوالفقار بود ، مرکب سواریش دلدل‌بود الاغ سواریش یعفورنام داشت ، شترش عضبا بود اسبش لزار نام داشت عصایش ممشوق بود .

مهربانترین مردم بمردم بود ، درمیان شانه‌اش مهرنبوت بود ، بر انگشترش دوخط نوشته شده‌بودخط اول لا اله الا الله خط دوم محمد رسول‌الله: این‌بود صفت رسولخدا ، دویهودی گفتند گواهی‌میدهیم که لااله الاالله‌وان محمداً رسول الله و انك وصي محمد حقاً پس آندو برادر یهود اسلام آوردند و خوب شد اسلامشان ملازم‌حضرت‌امیرالمؤمنین بودند با آنحضرت بودند تا اینکه یکی از آندو در جنگ جمل در رکاب حضرت شهید شد و برادر دیگر بود تا در جنگ صفین کشته شد .

و از حضرت صادق علیه‌السلام روایت‌شده‌چون مردم بعدوفات‌ابی‌بکر بعمر بیعت کردند عمر در مسجد بود جوانی از یهود پیش او آمد و مردم اطرافش بودند سلام کرد و گفت مرا راهنمائی کن بکسی که داناترین مردم است بخدا و رسول‌وبکتاب و سنّت، عمر اشاره‌ی بعلی بن ابیطالب کرد و گفت اینمرد از همه ی ما دانا تر است مرد متوجه علي بن ابیطالب شد و پرسید تو ازهمه داناتری بعد گفت‌همانا از تو میپرسم از سه تا سه تا ویکی .

حضرت فرمود: چرا نمیگوئی‌هفتاد؟ یهودی گفت ازسه‌تامیپرسم

اگر درست جواب دادی از سه مسئله‌ی بعد میپرسم اگر درست پاسخ ندادی از تو چیزی نمی پرسم سپس حضرت امیرالمؤمنین فرمود : خبر ده مرا اگر ترا پاسخ خوب و حق دادم اسلام‌را می‌پذیری آنجوان ازدانشمندان یهود بودگمان‌میکرداز نسل‌هارون برادرموسی‌بن‌عمران است عرضکرد بلی‌یاامیرالمؤمنین سوگند بآن‌خدائی که‌جزاوخدائی نیست اگر بحق و درستی‌جواب‌بدهی اسلام آورم‌ودین‌یهود راواگذارم حضرت هم برای او سوگندیاد کرد وگفت نیامدم مگر ترا باسلام گردانم .

بعد فرمود : ای هارونی بپرس هرچه که‌برایت آشکار شده انشاء الله تعالی ترا پاسخ‌می‌دهم‌عرضکرد‌خبر ده مرا ازاولین درختی که بر روی زمین روئید حضرت امیرالمؤمنین فرمود‌امااولین‌درخت که در روی زمین روئید همانا مردمان زمین گمان میکنند درخت زیتون است ولي دروغ گفته اند همانا آندرخت خرما بود که‌آدم از از بهشت آورد و کاشت و اصل همه‌ی خرماها از اوست .

واما اولین چشمه ایکه بر روی زمین‌جوشید همانا یهود گمان میکنند آنچشمه‌ایست که در بیت المقدس زیر سنگ است ولی دروغ گفته اند اولین چشمه‌همان چشمه ایست که موسی وآنجوان بسویش رفتند درآن چشمه‌ماهی‌شور را شستند و سپس‌زنده شد و هر مرده ای که بآن چشمه (۱) برسد زنده میشود وچنین بود که خضر از آن چشمه نوشید و ذوالقرنین آنرا پیدا نکرد .

و اما اولین سنگی که بر روي زمین نهاده شد یهودیان خیال

---

(۱) منظور چشمه حیوانست

میکنند همانسنگی است که دربیت المقدس است ولی دروغ گفته اند آنسنگ حجر الاسود است که آدم‌ازبهشت آورده وبرویرکن گذاشته ومردم آنرا استلام میکنند و دست میکشند آسنگ ازبرف‌سفید تر بود در نتیجه گناهان فرزندان آدم سیاه شد ، یهودی پرسید مرا خبر ده که چقدر برای این امت امام است که هدایت کنندگانند و واگذاشتن مردم بر ایشان زیانی نمیرساند و خانه ی محمد و یارانش که با اویند در کجای بهشت است ؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود : اماگفته‌ی تو که گفتی چند امام‌ارشاد کننده برای‌امت است ودر کجای بهشت منزل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و یارانش همانا امامان ارشاد کننده دوازده نفرند و محمد در بهترین جاهای بهشت و برتر از همه جا بهشت عدن است و اما کسانیکه با آنحضرتند امامان‌دوازده‌گانه میباشند .

یهودی گفت راست گفتی سوگند بآنخداوندی که جزاوخدائی نیست همانا بخط و دیکته‌ی هارون بدست او نوشته شده و در پیش من است سپس عرضکرد خبر ده مرا که چقدر وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بعداز او زندگی میکند ؟ آیا باجل خود میمیرد یا کشته میشود .

فرمود : وای بر تو من وصی محمدم پس ازاو سی‌سال زندگی‌میکنم نه یکروز کم نه زیاد بعد برانگیخته میشود شقی ترین و بدبخت‌ترین مردم شبیه پی کننده‌ی ناقه‌صالح سپس‌ضربتی برفرق من زند که ازآن ضربت محاسنم رنگین شود .

بعد علي علیه‌السلام گریه کرد گریه‌ی شدیدی ناگاه جوان نصرانی فریادی کشید و گفت « اشهدان لا اله الا الله و ان محمداً رسول‌الله و انك

وصیه» و توخلیفه‌ی پیامبر و راهنمای تمام امتش و زنده کننده‌ی روش او بعداز او میباشی» و الحمدلله رب العالمین وصلی الله محمد وآله اجمعین»

در خبر حذیفه ی یمانیست که چون خلافت بعثمان بن‌عفان رسید عمویش حکم بن عاص و پسرش مروان و حارث بن‌حکم باوپناه آوردند و نمایندگانش را به شهرها فرستاد از آنجمله عمر بن سفیان بن مغیرة بن ابی العاص بن امیه بسوی مشکان فرستاده شد و حارث بن حکم‌بسوی مدائن مدتی درآنجا ماند که مردمانرابزحمت‌انداخت و با آنان بدرفتاری کرد سپس گروهی از آنجابسوی عثمان آمدند واز نماینده‌اش شکایت نمودند و اورا از بدرفتاریش با آنان آگاه کردند و بر علیه او درشتی کردند عثمان حذیفه‌ی یمانی را والی آنان قرار داد .

این داستان در آخر خلافت عثمان بود تازمانیکه عثمان کشته شد حذیفه از مدائن برنگشت تااینکه خلافت بعلی بن‌ابی‌طالب عليه السلام رسید حذیفه را بهمان ریاست باقی داشت و نامه ای بدین مضمون بسوی او نوشت .

«بسم الله الرحمن الرحیم» ازبنده خدا علی امیرمؤمنان عليه السلام بسوی حذیفه یمانی درود برتو اما بعد از درود همانا من ترا بهمان منصبی که داشتی باقی گذاشتم مالیات و باج و خراج اهل ذمه را بدست تو قرار دادم‌آنان که محل‌وثوق تواندوازامانت داری ودیانتشان راضی هستی جمع کن از آنان در کارهایت کمك بخواه زیراکه‌این کار باعث عزت تو است و دشمنانت را بزمین افکند و من ترا فرمان

بتقوی و پرهیز کاری میدهم در آشکارا و نهان و ترا از مجازات خداوند میترسانم در نهان و آشکار و سفارش میکنم ترا به نیکی بر نیکان و سخت گرفتن برمعاندان ، ترا فرمان بمدارا در کارهای تو میدهم بنرمی و دادگری بر رعیت سفارش می کنم زیرا که تو ازین کار مسئولی ، بانصاف ستمدیدگان ، گذشت ازمردمان، روش نیك بهر اندازه که میتوانی سفارش می کنم زیرا که خدا نیکو کاران را پاداش میدهد ، ترا بگرفتن خراج ذمّیها فرمان میدهم که با درستی وانصاف بگیری و تجاوز بآنچه که بتو دستور دادم نکنی واز مالیات چیزی را وانگذاری دراین کار بدعت نگذاری بعد بیت المال را درمیان اهلش مساوی و باعدالت بخش کنی ، دربرابر رعیت فروتنی کن ودرمجلست با آنان همراهی کن، دور ونزدیك از نظرحق در پیش تو یکسان باشد در میان مردم بدرشتی داوری کن ، عدالت را در میان مردم بپادار ، پیروی هوا مکن ، در برابر اجرای فرمان خدا از سرزنش ملامت کنندگان بیمناك مباش زیرا خداوندباهمانهاست که پرهیز کرده اند ونیکو کارانند همانا بسوی تو نامه ای فرستادم تا بخوانی براهل کشورت تابدانند عقیده‌ی مادر باره‌ی آنان وتمام مسلمانان چیست مردم را حاضر کن ونامه را بر ایشان بخوان از کوچك و بزرگشان برای ما بیعت گیر انشاء الله .

گفت چون نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام بسوی حذیفه رسید مردم را جمع کرد و با آنان نماز خواند بعد در برابر نامه کوچکی کرد سپس بر آنمردم خواند و مضمونش چنین بود .

« بسم الله الرحمن الرحيم » از بنده خدا امیرالمؤمنین علي بن ابیطالب بسوی کسیکه نامه‌ی من باو برسد از مسلمانان درودخدا بر شما اما بعد همانا من ستایش می کنم خدائی راکه جز او خدائی نیست و از او میخواهم که بر محمد و آلش درود بفرستد و بعد همانا خدای تعالی دین خودش اسلام را برای خود و فرشتگان ورسولانش برگزید وبرای استواری کارش ونیکوئی‌تدبیرش وآسایش‌بندگانش دوست داشت .

سپس محمد را بسوی آنان برانگیخت کتاب و حکمت را بآنان آموخت بواسطه گرامی داشتن من این امت را، آنانرا ادب آموخت تا هدایت شوندگردهم آورد تاپراکنده‌نشوند، توفیق داد تاستم‌نکنند چون دورانش بپایان رسید برحمت خداوند پیوست پس ازاو بعضی‌از مسلمانان دو نفر را بجای او گذاشتند و بارشاد وروش آندو راضی شدند .

بعد خداوند آندو رامیراند بعدجانشین آندوسومی شد دردین چیزهای تازه ای بوجود آوردمردم کارهائی از اودیدند علیه او دست باقدام زدند اورا نکوهش کردند سپس تغییرش دادند بعد پیش من آمدند و با من بیعت کردند من از خدا طلب هدایت میکنم ، کمك پرهیزکاری میخواهم ، آگاه باشید که وظیفه‌ی ما نسبت بشما عمل کردن بکتاب خدا و سنت‌پیامبرش باشد؟ وظیفه‌شماقیام بحق ودرستی وزنده داشتن سنت پیامبر و اندرز دادن من در نهان و آشکار و من درین باره از خدا کمك میخواهم و او مارا کافیست و نیکو وکیلی است .

و من حذیفه یمانی را امیر شما قرار دادم و او از کسانی است که‌من بهدایت‌وراهنمائی‌او خوشنودم واز خدا رستگاری‌اورا امیدوارم همانا من اورا فرمان دادم نیکی کند نسبت به نیکان شما و سخت بگیرد بر مریبان شما و مدارا بجمعیت‌شما برشما و خودمان، از خدا نیکوئی عاقبت ورحمت پهناور اورا در دنیا و آخرت خواهانم درود و رحمت وبرکات خدا برشما باد.

بعد حذیفه بر فراز منبر رفت سپاس‌وثنای‌خداوند کرد و درود بر محمد و آلش فرستاد سپس گفت سپاس مرخدائی را که حق را زنده وباطل‌را میراند، عدل‌وداد گری‌آورد وستم‌را نابود کرد، ستم کاران رابزمین افکند ایگروه مردمان‌همانا ولی‌شما خداورسول‌وامیرمؤمنان برحق و درست است وبهترین کسی‌است که من پس از پیامبرمیدانم سزاوار ترین مردم بمردم است، سزاوار تر بخلافت، نزدیکترین مردم براستی، راهنمای بسوی عدل وداد ومردم‌رابسوی راه راهنمائی میکند، نزدیکترین وسیله‌ی مردم بخدا، نزدیکترین مردم برسول خدا از نظر خویشاوندی.

رجوع کنید بسوی اطاعت‌اول کسی که اسلام آورد وکسیکه دانشش‌از همه بیشتر است، راهش درست تر، از همه زودتر ایمان آورد، یقینش بیشتر، اولین جنگجوی اسلام، بهترین مردم ازنظر منزلت ومقام، برادر رسولخدا پسر عمش. پدر حسن وحسین، همسر زهرای بتول بزرگ زنان جهانیان سپس‌ایمردم برخیزید بکتاب‌خدا و سنت پیامبرش بیعت کنید زیرا که درین‌بیعت خوشنودی خداست و برای شما شایسته است درود برشما، تمام مردم از جای بلندشدند وبه

امیر المؤمنین بیعت کردند بطور تمام و کمال .

چون بیعت بپایان رسید مردی از فرزندان عجم از غلامان محمد بن عمار فرزند تیهان برادر ابو الهیثم بن تیهان که نامش مسلم بود در حالیکه شمشیر بر کمرش بسته بود دربرابر حذیفه بلند شد و فریاد زد ای امیرما در اول سخنت شنیدیم که میگفتی « انما ولیکم الله ورسوله و امیر المؤمنین حقاً حقاً » درحالیکه گوشه ای به خلفائی که پیش ازین بودند داشت .

همانا آنان زمامدار مؤمنان نبودند بدرستی وراستی؟ ای امیر این مطلب را ما از تو فهمیدیم خدای ترا بیامرزد از ما پوشیده مدار زیرا که درنهان و آشکار تو امیر مائی ماهم مقلد تو درین امارت و زمامداری و خدا حاضراست برشما در پندها واندرزهائیکه برای امت بیاوری وخبر راست و درست است ازجانب پیامبر شما.

حذیفه گفت ایمرد اما زمانیکه بپرسی تووایدنچنین جستجو کنی بشنو و بفهم آنچه که ترا گذارش میدهم بآن اما زمامدارانی که پیش از علی بن ابیطالب بودند از آنها که امیرالمؤمنین نامیده شده اند همانا مردم آنانرا باین نام نامیده اند .

واما علی بن ابیطالب را جبرئیل از طرف خدا اورا امیرالمؤمنین اسم گذارده رسولخدا گواهی داده برای او بهسلام کردن جبرئیل اورا بامارت مؤمنان مرد جوان عرضکرد مارا ازاین داستان خبرده که چطور بوده خدای ترا رحمت کند ، حذیفه گفت مردم چنین بودند که هر گاه میخواستند وارد بر رسولخدا میشدند قبل از آیهٔ حجاب در آنوقتی که دحیهٔ کلبی پیش آنحضرت بود پیامبر یکنفر رااجازه‌ی ورود نمیداد

وپیامبر نامه و پیغام بسوی قیصر روم و بنی حنیفه و پادشاهان غسان بوسیلهٔ او میفرستاد وجبرئیل براو فرود میآمد بصورت دحیه کلبی بدین جهت رسولخدا منع می کرد که مسلمانان بر او وارد شوند .

من روزی برای کاری بسوی رسولخدا رفتم بامید اینکه در خلوت آنحضرت را ملاقات کنم تا بدر خانه رسیدم نگاه کردم ناگاه دیدم پرده ای بدرخانه افکنده شده پرده را بلند کردم که وارد شوم درین حال بودیم ناگاه دیدم دحیه‌ی کلبی است چون او را دیدم برگشتم .

سپس علی بن ابیطالب میان راه مرا ملاقات کرد و فرمود: ای پسر یمانی از کجا می آئی عرضکردم از خدمت رسولخدا پرسید چه میکردی گفتم خواستم بر آنحضرت وارد شوم دحیه‌ی کلبی آنجا بود کاری که داشتم با نحضرت گفتم و عرضکردم پیامبر آمادگی برای اینکار نداشت پرسید چرا گفتم دحیه‌ی کلبی در پیش پیامبر است.

از علي کمك خواستم در باره کارم برسولخدا، فرمود برگرد سپس با او برگشتم چون بدر خانه رسیدیم من همانجا نشستم ولی علي علیه السلام پرده را بالا زد وارد شد وسلام کرد من شنیدم که دحیه کلبی میگفت وعلیك السلام یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته بعد بعلي عليه السلام عرض کرد بنشین وسر برادر و پسر عمت را ازدامن من بگیر سر پیامبر را بدامن علي نهاد و سپس دحیه ازخانه بیرون شد .

علي عليه السلام فرمود : ای حذیفه وارد شو منهم داخل شدم و نشستم طولی نکشید که رسولخدا ازخواب بیدارشد نگاهی بصورت علي کرد

و خندید بعد فرمود : ای ابا الحسن سرم‌را از دامن کی گرفتی؟ علی عرضکرد از دامن دحیه‌ی کلبی سپس رسولخدا فرمود : او جبرئیل است هنگامیکه وارد شدی باو چه گفتی ؟ او در پاسخ توچه‌گفت؟ عرضکرد وارد شدم و براو سلام کردم سپس اوبمن گفت‌وعلیك‌السلام یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته .

رسولخدا فرمود : ای علی سلام میکنند برتو فرشتگان خدا و آسمانها بامارت مؤمنان پیش از آنکه اهل‌و ساکنان‌زمین‌سلام کنند ای‌علی همانا جبرئیل‌اینکاررا بفرمان خداانجام‌دادوازطرف‌پروردگارم خدای عزوجل بسوی من وحی فرستاده شد پیش از آنکه تو برمن وارد شوی که این لقب را من بر مردم واجب کنم و من خود انجام دهنده‌ی اینکارم انشاء الله تعالی .

چون فردای آنروز شد رسولخدا مرا بسوی دحیه کلبی در طرفی از فدك برای حاجت و نیازی فرستاد مدتی در آنجا درنگ نمودم بعد که برگشتم مردم رادیدم بایکدگرمیگویند که‌همانا رسول خدا فرمانداده که علی را بلقب امیرالمؤمنین سلام کنند و همانااین لقب را جبرئیل از طرف خدای عزوجل آورده سپس گفتم راست فرموده است رسولخدا من شنیدم که‌جبرئیل‌سلام کرد برعلی بامارت مؤمنان من داستانی را که دیده و شنیده بودم برای مردم نقل کردم .

عمر بن خطاب ازمن شنید که بمردم درمسجد میگفتم‌بمن‌گفت تو دیدی جبرئیل را شنیدی؟ بپرهیز که این سخن سخنی بزرگ است عقل و خرد تو فاسد شده گفتم آری این را شنیدم و دیدم خدا

بخاك مالد بینی کسی را که بدماغش میخوردسپس گفت‌ای بنده‌خدامسلم دیدی وشنیدی‌شگفتا، حذیفه گفت بریدة بن حصیب اسلمی شنید که آنچه را دیده ام وشنیده ام‌نقل میکنم.

سپس بمن گفت‌بخداسوگند ای پسریمان‌همانا رسولخدا فرمان داد که علي را بلقب امیرالمؤمنین سلام کنند ولی گروه اندکی از مردم پذیرفتند و این گفته‌ی پیامبر را بسیاری از مردم رد کردندو نپذیرفتند گفتم ای بریده آیا تو آنروز حاضر بودی گفت آری از اولش تا آخرش بدو گفتم برای من بگو خدا ترا بیامرزد زیرا که من در آنروز نبودم.

بریده گفت من و برادرم بارسولخدادرنخلستان بنی‌النجار بودیم، علي‌بن‌ابیطالب برما وارد شدوسلام کرد،رسولخداجواب سلامش را داد بعد فرمود: یا علي در این جا بنشین سپس علي عليه السلام نشست بعدگروهی از مردان وارد شدند رسول خدا فرمانداد که بعلی بامارت مؤمنان سلام کنندسلام کردند بعد ابی‌بکروعمر وارد شدند سلام کردندپیامبر بآندو فرمود: بعلی بامارت مؤمنان سلام کنیدعرض کردند امارت‌از طرف خدا و رسولش‌باشد؟ فرمود آری.

بعد طلحه و سعدبن مالك‌وارد شدند وسلام کردند پیامبر بآندو فرمود: بلقب امیرالمؤمنین بعلی سلام کنید عرضکردند این لقب ازطرف خدا ورسولش باشدفرمود: آری عرضکردند شنیدیم واطاعت می کنیم بعد ابی ذر غفاری وسلمان‌فارسی رضی‌الله عنهما وارد شدند و سلام کردند رسول خداجواب سلامشان را برگرداند و بآنان فرمود: بر علي سلام کنید بامارت مؤمنان سلام کردند وچیزی نگفتند.

بعدخزیمة بن ثابت وابوالهیثم‌بن‌التیهان وارد شدندسلام کردند وجواب بشنیدند ، پیامبر فرمود برعلی بامارت مؤمنان سلام کنید سلام کردند و چیزی نگفتند بعد مقداد و عمار آمدند وسلام کردند جواب سلام را شنیدند پیامبر فرمود : برعلی بنام امیرالمؤمنین‌سلام کنید بدون اینکه چیزی بگویند فرمان پیامبر را اجرا کردند. بعد عثمان و ابو عبیده وارد شدند و سلام کردند پیامبر فرمود : بر علي بلقب امیرالمؤمنین سلام کنید عرضکردند ازطرف‌خدا ورسولش این لقب باشد فرمود : آری بعد داخل شدند فلان و فلان گروهی از مهاجرین و انصار را شمرد هریك از آنان را رسول خدا دستور داد که سلام کنید بر علی بعنوان امیر المؤمنین پس‌گروهی‌سلام کردند وگروهی چیزی نگفتند وگروهی به پیامبر عرضکردند از طرف خدا و رسولش مأموریم میفرمود آری تا اینکه مجلس ازاهلش پر شد که بعضی جلو در نشستند وگروهی میان راه‌چنین بودند که‌واردمیشدند و سلام میکردند و بیرون میشدند .

بعد پیامبر بمن و برادرم فرمود ای‌بریده تو و برادرت حرکت کنید و بر علي بامارت سلام کنید ما بلند شدیم وسلام کردیم بعد بجای خودمان برگشتیم و نشستیم بعد پیامبر بتمام آنان رو آورد بعد فرمود : بشنوید و بگوش فرا گیرید من شمارا فرماندادم که با علي بنام امیرالمؤمنین سلام کنید وهمانامردانی از من پرسیدنداین‌دستور فرمان خدای عزّوجل است یا فرمان‌رسولخدا،محمد حق ندارد ازطرف خودش چنین فرمانی بیاورد بلکه‌پروردگارش باو وحی فرستاده و فرمانش داده آیا می بینید بآنخدائیکه‌جان من‌در دست اوست که‌اگر

نپذیرید و نقصانی درین فرمان وارد آورید شما را نسبت بکفر میدهم واز آنچه که پروردگارم مرا بر آن برانگیخته شما را جدا می کنم هر کس میخواهد ایمان بیاورد هر کس میخواهد کافر شود.

بریده گفت چون بیرون آمدیم شنیدیم بعضی از ایشان را که مأمور بسلام بودند بر علی علیه السلام بامارت مؤمنان سلام کنند برفیقش میگفت دیدی محمد به پسر عمویش چکار کرد وچه مقام ومنزلتی باو داد اگر میتوانست بخدا سوگند اورا بعد خودش پیامبر قرار میداد رفیقش گفت خود داری کن این امر برتو بزرگ نیاید همانا اگر محمد را ازدست بدهیم فرمانش را زیر پا میگذاریم.

سپس حذیفه گفت بعد بریده بیرون آمد بطرف شام رفت وبر گشت ورسولخدا از دنیا رفته بود و مردم باابی‌بکر بیعت کرده بودند بریده آمد وارد مسجد شد درصورتیکه ابی‌بکر بر فراز منبر بود و عمرهم یك پله‌ی پائین تر نشسته بود.

بریده از گوشه‌ی مسجد آندورا صدا زد وگفت ای ابابکر وای عمر. ابوبکر گفت ترا چه میشود ای بریده؟ مگر دیوانه شده ای بآندو گفت بخدا سوگند دیوانه نشده ام ولی میخواهم بپرسم سلام دیروز شما بعلی بامارت چه شد؟

ابوبکر بدو گفت ای بریده فرمان عوض شد وتو نبودی ولی ما حاضر بودیم کسیکه حاضر باشد می بیند چیزی را که غائب نمی بیند بریده گفت شما چیزی را دیده اید که خدا و رسولش آنرا ندیده‌اند ولی بدان اینکار همان وفاداری رفیق تو است که بتو گفت اگر پیامبران

میان برود فرمانش را زیر پا میگذاریم مردم آگاه باشید که ماندن من در مدینه برای همیشه حرام است تا زمانیکه بمیرم.

بریده با زن و فرزندانش از مدینه بیرون شد ودرقبیله بنی‌اسلم میان فامیلش رفت درجستجو بود تاآن‌زمان که خلافت‌بامیرالمؤمنین علیه السلام برگشت بسوی آنحضرت رفت با آنحضرت بود تا بعراق آمد چون امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد بطرف خراسان رفت و در آنجادرنك کرد تا زمانیکه‌مرد،خدای رحمتش کند.

حذیفه گفت این‌است‌خبری که از من پرسیدی از آن‌خبر.

جوان گفت خدا پاداش ندهاد کسانی‌را که در محضر رسول‌خدا حاضر بودند وشنیدند که این فرمایش‌رامیفرمود دربارهٔ‌علی‌همانانسبت بخدا ورسول‌خیانت کردند خلافت را از کسیکه خدا و رسولش بآن راضی بودند برگرداندند و قرار دادند در شخصی که خدا ورسولش اورا اهل ندانستند بخدا سوگند بعدازین رستگار نخواهند شد.

سپس حذیفه از منبر فرود آمد و گفت ای برادر انصار امر بزرگ تراست از آنچه که شما بعید میشمارید و خدا میداند، یقین رفته است و مخالفت کننده زیاد شده و یاری کننده برای اهل حق اندك شده جوان بحذیفه عرضکردپس‌چرا شمشیر های شما برشما ستم کرد و آنهارا بگردن ننهادید و برفرق برطرف کنندگان حق نزدید تا اینکه بمیرید یا جبران کنید فرمانیرا که دوست میداری ازپیروی خدای‌عزوجل وپیروی رسولخدا.

حذیفه گفت‌ایجوان‌همانا‌خداوندپیمان گرفته‌ازگوشها وديدگان ما که کراهت وناخوش داریم مرك را حیرت و سر گردانی درپیش ما

زینت داده شده داتش خدا بزمامداری ستمگران پیشی گرفته وما از خدا درخواست‌می کنیم‌آمرزش گناهان‌راواینکه‌درباقی‌مانده‌ی‌ازعمر مارا نگهدارد زیرا که خدا مالکی است رحیم.

بعد حذیفه بسوی منزلش رفت و مردم پراکنده شدند عبدالله بن سلمه گفت روزی بعیادت حذیفه رفتم در آنمرضی که وفات کردآن روزی که من بعیادت حذیفه رفتم پیش ازآمدن علی عليه السلام بعراق بود درآن میان که من پیش حذیفه بودم ناگاه جوان انصاری آمد و بر حذیفه وارد شد بعنوان عیادت،حذیفه باو مرحبا گفت وبوی روآورد و اورا به بسترش نزدیك‌نمود سپس عیادت کنندگان بیرون‌شدند.

جوان بحذیفه گفت از تو شنیدم حدیثی را که‌روزی از بریده‌ی حصیب اسلمی نقل کردی که او از کسانیکه رسول خدا فرمانداده بود علی را بامارت سلام کنند شنیده بود که رفیقش بدو گفت دیدی امروز محمد نسبت به پسر عمش از بزرگی مقام و منزلت چه کردبطوری که اگرقدرت میداشت که اورا پیامبر قرار دهد مسلم انجام میداد رفیقش در جواب گفت این امر برتو سنگین نیاید اگر پیامبر ازمیان برداشته شود گفته‌ی اورا زیر پا میگذاریم ویقین دارم که بریده مر آندورا که بر فراز منبر بودند صدا زد که آن دو صاحب‌آن سخن بودند.

حذیفه گفت‌آری گوینده عمر بود وجواب دهنده‌ابی‌بکر جوان گفت انا لله‌وانا‌الیه راجعون بخدا سوگند مردم نابود شدند واعمالشان باطل شد حذیفه گفت همیشه مردم براین حال از گمراهی بوده‌اند آنچه راکه خدا از گمراهی مردم میداند بیشتر ازین است جوان

گفت دلم میخواست کردارشانرا میدانستم چکنم که‌تو بیماری ناخوش دارم که ترا آزار دهم به سخن گفتن و پرسشم از تو .

جوان بلند شد که برود حذیفه گفت نه بنشین ای پسر برادرم از من داستان آنانرا بشنو گمان می کنم بیماری من باعث‌جدائی‌ازشما شود من دوست ندارم که تو در میان‌مردم فریب مقام آندو را بخوری این است آنچه را که من قدرت نصیحت بر آن دارم برای تو وامیر-المؤمنین ازپیروي او و رسولش و یاد آوری مقامش .

جوان گفت‌ای بنده‌ی خدا مرا حدیث کن به‌آنچه که درپیش‌تو است از کارهای ایشان منهم براین مطلب آگاه شوم سپس‌حذیفه‌گفت درین هنگام بخدا سوگند ترا آگاه کنم بخبریکه آنرا دیدم و شنیدم همانا بخدا مارا راهنمائی کردند بر این خبر عمل کسانیکه معلوم‌شد بر اینکه ایشان بخدا سوگند آنی بخدا و رسولش ایمان نیاوردند .

ترا خبر دهم که همانا خدای تعالی فرمانداد رسولش رادرسال دهم‌هجرت از مکه بمدینه که‌حج بگذارد و مردم‌نیز بااو حج بگذارند خداوند این دستور را بوسیله وحی به پیامبر رساند « واذن بالناس‌فی الحج یاتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق »(۱)

سپس رسولخدا فرمانداد که اعلان‌عمومی حج کنندپس‌در بالای هر بلندی و پستی فریاد زدند و اعلان کردند که مردم آگاه باشید

---

(۱) حج ۲۸ ونداده درمیان مردم بحج‌تا بیایند ترا پیادگان وسواران برشتران‌لاغر ازهرراه‌دوری بیایند .

رسولخدا امسال آماده سفر مکه شده تا برنامه دینی حج و مناسك مردم را بآنان بیاموزد که تا آخر روزگار برای مردم سنت باشد حذیفه گفت همه‌ی مردم رفتند و کسی از مسلمانان بجا نماند مگر اینکه با رسولخدا بمکه رفت و این سنت را انجام داد تا بهره‌ی خود را به‌بیند و آشنا بمناسك شوند ، مسائل مذهبی حج را بیاموزاند رسولخدا بامردم بطرف مکه بیرون تشریف برد و زنانش نیز همراه آن حضرت بودند و این سفر حجة الوداع بود .

چون حج مردم تمام شد ومناسك خود را انجام دادند و مردم نیازمندیهای حج را فهمیدند پیامبر بآنان اخطار کرد که مذهب ابراهیم را برایشان بپا داشته آنچه را مشرکان بعدازابراهیم دراعمال حج زیاد کردند همه را برداشت موضوع حج را بسوی اصلش برگرداند وارد مکه شد و یك روز در آنجا ماند .

سپس جبرئیل بر آنحضرت فرود آورد اول سوره‌ی عنکبوت را وگفت بخوان ای محمد بسم‌الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیآت ان یسبقونا ساءمایحکمون(۱)

---

(۱) آیات اول سورهٔ عنکبوت آیا مردمان پنداشتند که واگذاشته میشوند که بگویند ایمان آوردیم و ایشان آزمایش نمی شوند ومسلم ما آزمایش کردیم کسانی را که پیش ازایشان بودند همانا خدا راستگویان و دروغگویان را خوب می شناسد آیا پنداشتند آنانکه بدیها را انجام میدهند که ما را ناتوان میکنند بد قضاوتی میکنند ،

رسولخدا بجبرئیل فرمود : این‌چه آزمایشی است جبرئیل‌عرض کرد ای محمد همانا خدای تعالی ترا سلام میرساند ومیفرماید: که من پیامبری پیش از تو نفرستادم مگر اینکه در پایان زندگیش جانشینی که بجایش بنشیند برگزید وروش‌واحکامش‌رازنده کرد پس راستگویان آنانند که فرمان‌رسولخدارا اجرا میکنند و آنانکه نافرمانی او را میکنند دروغگویانند.

همانا ای محمد نزدیک‌شده رفتن تو بسوی‌پروردگارت خدافرمان میدهد بتو که پس از خود علی‌بن ابیطالب‌را برای‌امتت انتخاب کنی اوجانشین تو است که قیام بارشاد و هدایت امت ورعیتت میکند اگر امت پیروی اورا کردند سالم خواهندماند واگر نافرمانی اورا کنند گمراه و کافر میشوند و بزودی این کار را انجام میدهند این است آزمایشی که قرائت کردی‌در آیه.

وهمانا خدای تعالی بتو دستور میدهد که تمام علم و دانشت را بعلی بیاموزی و اونگهداری کند آنچه را که تونگهداری کرده‌ای امانتت را باو بسپار زیرا که او امین‌است ، ای‌محمد من ترا به نبوت و پیامبری برگزیدم و برای تو جانشینی انتخاب کردم .

حذیفه گفت‌رسولخدا علی(ع)را خواست‌وبا اوخلوت کردهمان روز و شب را علم‌وحکمتی که خدا باوی سپرده بود او هم بعلی سپرد و اورا آگاه کرد آنچه راکه جبرئیل گفته بود این داستان روزی بود که‌پیامبر درخانه‌عایشه‌دختر ابوبکر بود، عایشه‌عرضکرد ای‌رسولخدا خلوت توباعلی‌امروز بدر ازا کشید پیامبر از او دوری کرد .

عایشه عرضکرد ای رسول خداچرا ازمن دوری‌میکنی؟ فرمودند بدستوریکه شاید دوری من شایسته باشد برای من‌وکسیکه خدا او را خوشبخت قرار داده‌بواسطه پذیرفتن‌ایمان، من دستور دارم که‌تمام مردم را بسوی او دعوت کنم هنگامیکه این دستور را درمیان‌مردم اجرا کنم بزودی تو خواهی دانست که چیست.

عایشه عرضکرد هم اکنون مرا آگاه فرما در انجام وظیفه من بردیگران مقدم باشم و آنچه را که صلاح‌من‌است بگیرم‌پیامبرفرمود بتو خبر میدهم اما بکسی نگوئی مگر آنگاه که من فرمان خدا را در میان مردم اجرا کنم زیرا که اگر‌تو این رازرا نگهداری خداوند ترا در دنیا و آخرت نگاه میدارد و برای تو برتری هست در پیشی گرفتن و شتاب کردن بسوی ایمان بخدا و رسولش.

واگر ضایع وتباه کنی و مراعات نکنی آنچه را که بتو گفته شد پروردگارت کافر شده‌ای و پاداش تو ضایع میشود وزذمه‌ی‌خدا و رسولش دوری ونیز تو از زیانکاران باشی و اینکار زیان بخدا و رسولش واردنمیکند پس‌خوب‌است تو پیمان به بندی که سر این‌دستور را نگهداری ورعایت کنی ونیز تعهد ایمان بخدا به بندی.

سپس پیامبر بهمسرش عایشه فرمود: خدای‌تعالی‌بمن خبرداده که عمرم بپایان رسیده و فرمانداده که علي را بجای خود نصب کنم، او را پیشوای مردم قرار دهم، او را جانشین خودقرار دهم‌آنچنانکه پیامبران پیش‌ازمن اینکار رابدستور خدا کرده‌اند من‌هم‌اکنون‌بسوی فرمان خدا میروم و امراورا اجرا می کنم این فرمان را در کانون دلت نگهدار تاآنگاه که خدا بمن دستور اجرایش را دهد.

عایشه تعهد سپرد که راز را افشا نکند خداوند پیامبرش‌را آگاه کرد بر آنچه درنهاد عایشه بود از آن راز که باحفصه دختر عمر و عمر و ابی‌بکر درمیان‌گذاشت طولی نکشید که حفصه را خبر داد هریك‌ازین دو خانم پدران خود را آگاه کردند آندوگردهم‌آمدندبسوی‌گروهی ازمنافقان وآزادشدگان دست رسولخدافرستادند همه را ازین‌رازآگاه کردند گروهی بگروه دیگری روبرو شدند و گفتند همانا محمد خیال دارد خلافت را در میان خاندان خود قرار دهد مانند روش پادشاهی کسری قیصر تا پایان روزگار.

نه بخدا درین زندگی دگر برای شما بهره ای نیست اگر این کار بمرحله‌ی اجرا برسد و خلافت بعلی بن ابیطالب واگذار شود همانا محمد به ظاهر شما با شما معامله کرد ولی علی با شما آنطور که خودش بخواهد با شما معامله میکند؟ خوب فکر کنید درین داستان رای خویش را درین باره پیش نظر آورید.

سخن در میانشان رد وبدل شد بسوی عمر بن خطاب‌رفتند افکار خویش را بگردش آوردند همه بایکدیگر متفق شدند،وسخن بدینجا رسید که در گردنه‌ی هرشي شتر پیامبر را رم بدهندتا از شتر بیفتد وجان بسپارد همین کاررا درجنك تبوك انجام دادند ولی خداوندشر آنانرا از پیامبرش برگرداند در کار رسولخدا اجتماع کردنداز کشتن ومسموم نمودن، و فریب دادن.

همانا دشمنان رسولخدا از طلقا ومنافقین قریش‌ومنافقین انصار بودند اجتماع کردند و کسانی بودند از عرب در مدینه و اطراف

مدينه كه در دل مرتد شده بودند سپس همه هم‌قسم وهم‌پيمانشدند كه شتر پيامبررا رم بدهند و شماره‌ی آنان چهارده نفر بودوقصدرسولخدا اين بود كه علي را در مدينه بجای خود بنشاند .

رسولخدابعدازدوروز ودوشب‌از مكه‌حركت كردچون روز سوم رسيد جبرئيل آيه‌ی آخر سوره‌ی حجرات را آورد وعرضكردبخوان «فوربك لنسالنهم عما كانوا يعملون فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزئين»(۱) گفت‌رسولخدا كوچ كردوشتابان ميرفت تااينكه وارد مدينه شود و علي را بجای خود بنشاند چون‌شب چهارم فرا رسيد در آخر شب جبرئيل فرود آمد اين آيه‌ی سوره‌ی مائده‌رابرآنحضرت خواند :

ايرسول برسان آنچه را که برتو فرستاده شد از طرف پروردگارت واگر نرسانی‌رسالتت نافرجام وناتمام است‌وخداترا‌ازشر مردمان نگهدارد همانا خدا كافرانرا هدايت‌نمی‌كند. كافران‌همانها بودند كه همت بر كشتن رسولخدا گماشتند .

حضرت رسول‌فرمود جبرئيل مگر نمی‌بينی كه باسرعت‌حركت ميكنم و شتاب دارم كه وارد مدينه شوم ولايت علي رابمردم عرضه‌دارم برحاضر و پنهان جبرئيل عرضكرد خدا امر ميكند كه ولايت و زمامداری علي را فردا كه در منزل فرود آمدی برمردم واجب كنی

---

(۱) حجر ۹۲ بپروردگار توسوگند كه‌از ايشان ميپرسيم ازكرداريكه انجام ميدهند پس آشكاركن‌آنچه راكه‌مأمور شده‌ای و ازمشركان دوری‌كن كه همانا استهزاء كنندگانرا كفايت می‌كنيم .

رسولخدا فرمود آری ای جبرئیل فردا این وظیفه را انجام میدهم ان‌شاءالله.

رسولخدا دستور کوچ کردن بمردم داد مردم باوی راه افتادند تااینکه در غدیر خم فرود آمدند حضرت بامردم نماز خواند دستور داد همه جمع شوند بسوی او بعد علي‌را خواست رسولخدا بادست چپ دست راست علي‌را بلند کرد و صدایش را نیز بلند کرد بدوستی و زمامداری علي عليه السلام بر تمام مردم وفرمان علي رابرآنان واجب کرد و فرمانداد که‌درباره‌ی او اختلاف نکنند وبمردم خبر داد که این کار ازطرف خدای عزوجل است.

وبآنان فرمود: آیا من بمؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم همه گفتند آری ایرسول خدا فرمود: پس‌هر کس که من زمامدار اویم علي زمامدار وپیشوای اوست بارالها دوست بدار هر کس علی را دوست دارد، دشمن دار آنکس که او را دشمن دارد، یاری کن هر کس او را یاری کند، خوارگردان هر کس او را خوار گرداند بعد بمردم دستور داد که بااو بیعت کنند تمام مردم بیعت کردند و هیچ کس چیزی نگفت.

عمر و ابابکر جلو تر به جحفه آمده‌بودند پیامبر کس فرستاد آندو را بسوی پیامبر برگرداند بعد پیامبر بآندو فرمود: ای پسر ابی‌قحافه و ایعمر باعلي بیعت کنید بخلافت بعد ازمن، آندو گفتند فرمانیست‌ازطرف خدا ورسولش؟ حضرت فرمود: مگر ممکن است مانند چنین امر بزرگی از طرف غیر خدا و رسولش باشد بلي فرمان از طرف خدا و رسول است سپس آندو بیعت کردند.

رسول خدا باقی آن روز و شب را راه رفت تا بآن عقبه‌ایکه آنگروه جلو رفته بودند نزدیك شد پس آنگروه در پیچ گردنه پنهان شدند وباخودشان دبه‌هائی برده بودند و در آن ریك ریخته بودند.

حذیفه گفت رسولخدا مرا وعمار یاسر را خواست دستور داد من و او جلو شترش را بگیریم و بکشیم تااینکه بالای کوه رسیدیم ناگاه آنگروه از پشت سرما هجوم آوردند و آن دبه‌ها که همراه داشتند در میان دست وپای شتر پیامبر افکندند و شتر بترسیدنزدیك بود که فرار کند پیامبر براو صیحه‌ای کشید که آرام باش که باکی بر تو نیست‌حیوان راخدا بسخن آورد وگفت ایرسول خدا دستم را ازجایش برندارم وثابت نگهدارم تازمانیکه تو برفرازپشتم قرار داری آنگروه بطرف شتر آمدند تااورا پرت کنند.

من و عمار جلو رفتیم آنانرا با شمشیرهایشان بزنیم آنشب تاریك بود آنان ازما جدا شدند و از آنچه گمان داشتند ناامیدشدند وپشت بما کردند من عرضکردم ایرسول خدا این گروه کیستند وچه خیالی داشتند فرمود ایحذیفه اینان منافقند دردنیا وآخرت‌عرضکردم ایرسولخدا آیا گروهی ازجمعیت رانمی‌فرستی کەسرهایشانرابیاورند.

فرمود: خدا بمن فرمانداده که از ایشان دوری کنم خوش‌ندارم که مردم بگویند همانا پیامبر جمعی از قوم خودش ویارانش‌رابسوی دینش دعوت کرد آنان پذیرفتند با آنان جنگید و تا بردشمنش پیروزشدآنهارا کشت ایحذیفه‌واگذارایشانرا که‌همانا خدابرایشان‌در کمین‌است‌الد کی اینانرا مهلت دهد بعد بناچار عذابی سخت کند.

عرضکردم‌اینگروه منافقان کیانند؟ ازمهاجرانندیاازانصارند؟ یکی یکی نامشان‌رابرد تاتمام شدند و درمیان آنگروه کسانی‌بودند که

خوش ندارم نامشانرا ببرم سپس رسولخدا فرمود ایحذیفه گویا تو در بعضی که نامشانرا بردم شك داری سرت رابسوی ایشان بلند کن چشمم را بسوی آنگروه باز کردم درحالیکه ایشان در پیچ عقبه ایستاده بودند.

ناگاه برقی جهید جمیع اطراف مارا روشنکرد آن برق باقیماند بطوریکه من گمان کردم خورشید طلوع کرده بخدا سوگند بآنگروه نگاه کردم یکی یکی آنانرا شناختم آنان همانطوری بود که رسولخدا فرموده و شماره‌ی آنگروه چهارده نفر بود نه‌تا ازقریش و پنج نفر از بقیه‌ی مردم.

گفت خدا رحمت کند ترا نام ایشانرا بگو، حذیفه گفت بخدا سوگند ایشان ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، سعدبن ابی‌وقاص، ابوعبیدهٔ جراح، معویة بن ابی‌سفیان، عمروبن‌عاص اینان‌از قریش و اما آن پنج نفر که ازقریش نبودند ابوموسی‌اشعری، مغیرة بن شعبه‌ی ثقفی، اوس بن حدثان نصری، ابو هریره، ابوطلحه انصاری بودند.

حذیفه گفت بعد که از آندره سرازیر شدیم‌صبح طالع شدسپس رسول خدا فرودآمدو وضو گرفت بانتظار یاران بودیم‌تاازدره سرازیر شدندهمه جمع‌شدندهمه‌رادیدم که‌پشت‌سر رسولخدانماز خواندندنماز که‌تمام‌شدرسولخدامتوجه‌ابوبکر وعمروابی‌عبیده‌شد که درمیان‌خود نجوی‌وسر بگوشی‌میکنندد‌ستور فرمود منادی‌ندا کند که سه‌نفریکجا باهم نجوی‌نکنند، رسولخدابامردم‌ازمنزل‌عقبه کوچ کردهنگامیکه در منزل‌بعدی‌فرودآمدسالم مولای‌حذیفه‌دید که ابوبکر وعمرو ابوعبیده بایکدیگر سر بگوشی ونجوی میکنندبرفراز سرشان ایستاد و گفت

مگر پیامبر فرمان نداد که سه نفر از مردم باهم سخن نگویند و گرد هم نیایند بخدا سوگند یامرا ازرازخود آگاه کنید یاجریانرا به‌پیامبر گذارش میدهم.

ابوبکرگفت ایسالم برتوباد پیمان و میثاق خدا که اگر ترا از راز درونی آگاه کردیم بکسی چیزی نگوئی اگر دلت خواست در حزب ما داخل میشوی‌وگرنه راز مارا پوشیده میداری‌سالم گفت این عهد وپیمان از من برشما باد چون سالم کینه‌ی علي عليه السلام دردلش بود وسخت برآنحضرت خشمگین بود آنانهم سالم‌رابدین‌صفت می‌شناختند گفتند گرد هم آئی ما برای سرکشی و مخالفت پیامبر است در آنچه که برما واجب کرده دربارهٔ‌علي که بعد از اواطاعت نکنیم.

سالم بآنان گفت برشما باد عهدو پیمان خداشمادرین باره نجوی میکردید وفرورفته‌اید گفتند آری بر ما است عهد و میثاق خدا که درهمین جهت سربگوشی داشتیم نه در چیز دیگر سپس سالم گفت بخدا سوگند من اول کسی هستم که دربن موضوع باشما هم‌پیمان گردم ودرین‌باره باشما مخالفت نخواهم کرد بخداسوگند که‌خورشید بردودمانی نتابیده که من از بنی هاشم‌دشمن‌تر داشته باشم و در میان بنی‌هاشم دشمن‌تر ازعلي‌بن ابیطالب کسی ندارم درین‌باره هر تصمیمی دارید بگیرید که من‌با شما همراهم.

درهمانساعت بایکدیگر پیمان مخالفت را بستندبعد پراکنده شدند چون رسولخدا اراده‌ی‌حرکت فرمود بخدمتش آمدند حضرت فرمود امروز درچه چیز نجوی وسربگوشی میکردید بااینکه من‌شما را ازین کار مانع شدم عرضکردند چون‌ما یکدیگرراجز همین‌ساعت ملاقات نمیکردیم باهم صحبت کردیم نبی اکرم‌نگاهی طولانی‌بسوی

آنانکرد بعد فرمود : شما داناترباشید یاخدا ومن اظلم‌ممن کتم‌شهادة عنده من‌الله و ماالله بغافل عمّا تعملون (۱).

بعد راه افتادند تاوارد مدینه شدند تمام‌مخالفان گرد هم آمدند نامه‌ای نوشتند راجع بهمان پیمانی که بسته بودنداول چیزیکه‌در آن نامه‌بود شکستن ولایت و دوستی علی بود مطلب دوم‌واگذاردن‌خلافت بابی‌بکر . عمر ، ابی‌عبیده وسالم مولای حذیفه باآنان بود وچهارده نفر گواهی دادند وامضا کردند اینان اصحاب‌عقبه بودند که‌شتر پیامبر راخواستند رم بدهند وبیست نفر دیگر .

نامه را بابو عبیده‌ی جراح سپردند و او را امین خویش قرار دادند سپس جوان‌گفت ای‌بنده‌ی خدا خدای ترا بیامرزاد اینگروه بخلافت ابابکر وعمر و اباعبیده راضی شدندزیرا که‌اینان ازبزرگان قریش میباشند و از هجرت کنندگان‌اول هستند چه شد که اینان بخلافت سالم راضی شدند با اینکه او نه ازمهاجران و نه از انصار و نه از قریش بود همانا او بنده‌ی زنی از انصار بود .

سپس حذیفه گفت ایجوان همانا اینگروه اتفاق کردند که خلافت را از علی بن ابیطالب زوال آوردندبواسطه حسادتی که‌نسبت باو داشتند وخلافت اورا ناخوش داشتند وجمع شد مرایشانرا بااین حال آنچه که در دلهای قریش بود برعلیه علی‌از ریختن خونها با اینکه او ویژه رسولخدابود آنان‌خونخواهی میکردند همان‌خونهائی که بفرمان رسولخدا ریخته شده بود در پیش علی ازبنی هاشم همانا

(۱) وکیست ستمکار تراز کسیکه پوشیده دارد گواهی رادرپیش خود ازخدا وخداوند از کردار مردم غافل نیست .

پیمان آنان بر نابودی خلافت ازعلی بن ابیطالب بود از این چهارده نفر و آنان سالم را از خودشان میدانستند .

جوان گفت پس مرا خبر ده خدای ترا بیامرزد از آنچه که تمامشان در صحیفه و آن نامه نوشتند، تا اینکه من بشناسم حذیفه گفت حدیث کرد مرا باین داستان اسماء دختر عمیس خثعمیه همسر ابی بکر که آنگروه در منزل ابی بکر گرد هم آمدند درین باب فرمان میدادند و اسماء گفتارشانرا می شنید وهرچه تدبیر وپیش بینی می کردند می شنید تا رای شان بدینجا رسید به سعید بن عاص اموی دستور دادند نامه را باتفاق آنان نوشت ونسخه‌ی آن نامه این است:

بسم الله الرحمن الرحیم این چیزیست که اتفاق کرده اند گروهی از یاران محمد از مهاجران و انصار آنانکه خدا در کتابش آنانرا بازبان پیامبرش ستایش فرموده : همه اتفاق کرده اند بعد از آنکه کوشش در رای کردند و در کارها مشورت نموده اند و این صحیفه را نوشته اند از جهت دلسوزی اسلام و اهل اسلام درگذشت روزگار و باقی ایام تا هر کس ازمسلمانان بعد از ایشان بیاید با آنان اقتدا کند .

اما بعد هماناخداوند بلطف و کرمش محمد صلی الله علیه وآله را برانگیخت بسوی تمام مردم فرستاد اورا برای بندگانش انتخاب کرد اوهم حق رسالتش را ادا کرد و رساند آنچه را که خداوند فرمان داده بود و برما واجب کرد قیام بتمام امور را تازمانیکه دین کامل شود وواجبات واجب شود وسنن پیامبر پا برجا گردد .

خداوند اختیار کرد آنچه را که در پیش او بود او را بسوی خود بااحترام برد بدون آنکه کسی را پس ازخود انتخاب کندوانتخاب

واختیار را بمسلمانان واگذارد که هر کس محل وثوق و اطمینان است برای خود انتخاب کنند وهمانا برای مسلمانان برسولخدا اقتدائیست.

خدای تعالی فرموده: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوالله و الیوم الاخر» (۱) و همانا رسول خدا کسی را بجای خود باقی نگذاشت تا در اهل بیت کسی پس از مرگ او ارثی باشد بدون سایر مسلمانان تا دولتی میان ثروتمندان نباشد تا اینکه جانشین ادعا نکند که این ریاست در اسلمن باقی باشد تاروزقیامت آنچه برای مسلمانان ایجاب می کند وقت درگذشت خلیفه ای ازخلفا اینست که صاحبان رای و مردان شایسته گردهم آیند در کارهایشان مشورت کنند.

پس هر کس را که سزاوار خلافت دیدند زمام کارمسلمانانرا بدست اودهند و او را قیم برمسلمانان قرار دهند زیرا که بر اهل هیچ زمانی پوشیده نیست که چه کسی ازآنان شایستگی خلافت وزمامداری مسلمانانرا دارد اگر کسی از مردم ادعا کند که رسولخدایك مرد و شخص معلومی را برای خلافت انتخاب کرده و نامش راهم گوشزد مردم نموده در گفته‌اش نادرست بوده وبخلاف آنچه را که‌یاران رسول خدامی شناسند و بخلاف اجماع مسلمانان سخن گفته ونیزاگرادعا کند که خلافت رسول خدا ارثی است یااینکه رسولخدا خلافت را بارث گذارده درحرفش سخن محال گفته است. زیرا که رسولخدا فرمودم است که ماگروه پیامبران ارثی بجا نمی گذاریم آنچه را که بجا بگذاریم صدقه است.

(۱) احزاب ۲۱ مسلم برای شما اقتدائی نیکو برسولخدا باشد برای کسیکه‌امید بخدا وروز قیامت دارد.

و نیز اگر کسی ادعا کند که خلافت را شایستگی ندارد مگر یکمرد به تنهائی از میان تمام مردم وهمانا خلافت مخصوص همان مرد است و برای غیر او سزاوار نیست زیرا که خلافت دنباله‌ی نبوت است آنمرد مسلم دروغ گفته زیرا که پیامبر فرموده است که یاران من همانند ستارگان درخشانند بهر یك ازآنها اقتدا کنید هدایت و راهنمائی شده اید.

ونیز اگر کسی ادعا کند که سزاوار خلافت و امامت کسی است که برسول خدا نزدیك است بعد خلافت مخصوص باو است و فرزندان او خلافت را بارث میبرند ودر هرعصر وزمانی جز نزدیکان پیامبر کسی شایستگی خلافت راندارد وخلافت نمی‌باشد برای‌هیچکس از مردم تا زمانیکه خدا زمین را بر کسانیکه برروی زمینند بارث بدهد وبرای دیگران وفرزندانشان حق خلافتی نیست. اگرچه به پیامبر نزدیك شوند از نظر نسبت‌زیرا که خداوند میفرماید ـ وگفته‌ی خدا داوری کننده بر همه کس میباشد، گرامیترین شما در پیشگاه پروردگار پرهیزکار ترین‌شماست.

و رسولخدا فرمود ذمه‌ی مسلمانان همه یکی است که کوشش میکنند بآن ذمه پست ترین ونزدیکترین‌ایشان تمام مسلمانان‌بمنزله‌ی یکدست برابرندپس هر کس بکتاب‌خدا ایمان‌بیاورد وسنت رسولخدا راپپذیردپابرجاست و رجوع بحق کرده وکاری پسندیده انجام‌داده وهرکس کردار آنانراخوش ندارد مخالفت حق وکتاب نموده از جمع‌مسلمانان بیرون شده‌پس اورابکشیدزیرا درکشتن‌او برای امت مصلحتی باشد.

و همانا رسول خدا فرموده: هر کس‌بسوی‌امت من بیاید وآنان

جمع باشند وجمع آنانرا پراکنده کنداورابکشیدهر کس باشدودر هر شرائطی باشدزیرا که اجتماع امت رحمت است و پراکندگی آنان عذاب و نیز پیامبر فرمود که هیچگاه امت من بگمراهی اجتماع نمیکنند همانا مسلمانان بمنزلهٔ یکدست متحد باشند در برابر بیگانگان .

همانا از جمعیت مسلمانان خارج نمیشود کسی مگر آنکه از عبادتگاهشان خارج میشود مگر اینکه بر ضرر مسلمانان و نفع دشمنان اسلام تظاهر میکند مسلم خدا ورسولش خون این کس را مباح کرده و کشتن اورا حلال دانسته اند وآن صحیفه را سعید بن عاص و کسانیکه قلمشان ثابت است نوشته‌اند در آخر این نامه در محرم سال دهم از هجرت نوشته شده الحمد لله رب العالمين و صلى الله على النبي و آله وسلم

بعد صحیفه داده شد بابی عبیدهٔ جراح او صحیفه را بمکه آورد صحیفه همیشه درمکه دفن بود تا زمانیکه عمر بن خطاب خلیفه شد صحیفه را ازجای دفن بیرون آورد این همان صحیفه‌ای بود که امیرالمؤمنین آنرا میخواست به‌بیند .

چون عمر درگذشت امیرالمؤمنین بآن صحیفه آگاه شد و آن صحیفه در جامه ای پوشیده بود سپس فرمود چقدر دوست داشتم تاخدا را ملاقات کنم بااین صحیفهٔ پوشیده بعد بر گشتند رسولخدا با مردم نماز صبح را خواند بعدازنماز نشست ومشغول ذکر خدا شد تااینکه خورشید درخشید حضرت متوجه ابا عبیدهٔ جراح شد سپس باو گفت تبریك‌تبریك کیست مانندتو؟ که همانا شب را بروزآوردی در حالیکه امین این امت باشی .

بعد حضرت تلاوت کردقول خدای تعالی را که میفرماید «فويل

الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمناً قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون »(۱) مسلم ایشان مردانی هستند درین امت که از مردم میترسند ولی ازخدا باکی ندارند چنانکه قرآن میفرماید: « یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم اذ یبیتون مالایرضی من القول و کان الله بما یعملون محیطا » آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی نساء

یعنی از مردم میترسند و از خدا نمیترسند و حال اینکه خدا با آنانست هنگامیکه درشب دور اندیشی میکنند چیزی را که از گفتار نمی‌پسندند و خدا بر کردار آنان احاطه دارد بعد فرمود: همانا صبح کردند ازامت من درین روز گروهی که شباهت رساندند ایشان رادر صحیفه‌شان باصحیفه ایکه نوشتند بر ضرر ما در زمان جاهلیت و آنرا در کعبه آویزان کردند وان شاء الله تعالی عذاب میکند ایشان راخدا عذابی سخت تا گرفتارشان کند و گرفتار شود هر کس بعداز ایشان بیاید تا جدائی باشد میان پاك وناپاك و اگر نبود که خدای تعالی بمن فرمان داده که از ایشان دوری کنم مسلم گردن آنانرا میزدم.

حذیفه گفت بخداسوگند آنانرادیدم همان چند نفررا دربرابر گفته‌ی رسولخدا برای آنان که از این گفتار لرزه بر اندامشان افتاد هیچکدام اختیار خودش را ندارد و برهیچ کس از حاضران مجلس رسولخدا بیم ندارد و رسول خدا آنانرا از آیاتی که قرائت فرمودقصد

(۱) بقره ۷۳ پس وای بر آنانکه نامه را بدستشان می نویسند بعد میگویند این کتاب ازطرف خداست تابواسطه آن بهای اندکی بدست آورند پس وای بر آنان از آنچه که نوشتند بدست هایشان وای برآنان از آنچه کسب می کنند.

نمود از مثالهائي که زد مقصودش آنها بود .

گفت چون رسولخدا ازین سفر وارد مدینه شد بخانه ام سلمه وارد شد در آنجا یك‌ماه ماند جزخانه‌ی‌او بخانه‌ی هیچ یك‌ازهمسرانش نرفت آنچنانکه برنامه اش پیش ازین سفر غیر این بود عایشه‌وحفصه این‌داستان‌را بپدرشان‌شکایت کردندپدرانشان‌گفتندما مقصودرسولخدا را از این کار میدانیم که‌چیست ؟ شما بروید باپیامبر مهربانی کنید و اورا فریب دهید که شما اوراگرامی می یابید شاید شما بآنچه در دلتان هست برسید و کینه‌ی او را بیرون آورید .

عایشه تنها بسوی پیامبر رفت آنحضرت را در منزل امسلمه‌دید که علي بن ابیطالب عليه السلام خدمتش بود پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود : ای‌حمیراء چرا اینجا آمدی عرضکرد ای رسولخدا ناراحت‌شدم‌دیدم مدتي است که بمنزلت تشریف نیاورده‌ای من ازخشم شما بخدا پناه میبرم.

حضرت فرمود : اگر مطلب همانطور است که تو میگوئی تمام اسرار وسفارش‌مرا فاش نمی کردی مسلم‌گروهی‌از مردم را سرپرستی می کني و فرمانده آنان میشوی .

سپس خادم ام سلمه را دستور داد که تمام زنان پیامبر گردهم آیند تمام در منزل ام سلمه‌گردهم آمدند سپس رسولخدا فرمود : بشنوید آنچه‌را که میگویم بادست خود بسوی علي بن ابیطالب اشاره کردوبه‌تمام همسرانش گفت‌این‌برادر ووصی وارث‌برنده من وجانشین من در میان شما وامت است پس از درگذشت من شما باید فرمان او را اطاعت کنید نافرمانی وی را نکنید که بواسطه‌ی نافرمانی او نابود میشوید

بعد فرمود ایعلی ترا در باره ای اینان‌سفارش می کنم که‌نسبت

بخدا و تو بدگوئی نکنند بایشان ازمال خود انفاق کن به پیروی از خود اینان را وادار کن ، اینان بزودی ترا فریب میدهندا گر نافرمانی ترا کردند آنانرا رها کن .

سپس علی عليه‌السلام فرمود : ایرسولخدا بعضی ازاینها سست اراده و زبون رأیند فرمود : با آنها مدارا کن هریك از اینها نافرمانی ترا کردند اورا طلاق بده ورهایش کن ذمه‌ی خدا ورسولش را بری کن گفت تمام زنان پیامبر خاموش بودند چیزی نمی گفتند .

عایشه به سخن در آمد وگفت ای رسولخدا ما چنین نیستیم که نافرمانی سفارش شمارا بکنیم پیامبر فرمود : آری‌تو سخت نافرمانی مرادراین‌سفارش نافرمانی‌خواهی کردبخداسوگندمسلم‌تو نافرمانی مرا خواهی کرد و پس از من سر از فرمانم می پیچی و مسلم بیرون‌می‌آئی‌ازخانه‌ی خدائی که ترا درآنجا باحجاب‌گذاشتم‌گروهی از مردمان ترا درمیان گیرند سپس تومخالفت کنی‌علی‌را از روی ستم و نافرمانی پروردگارت‌رانمائی سگان حوأب سرراه‌ترا بگیرند. بدان که این کار خواهد شد .

بعد فرمود بلند شوید و بروید بسوی خانهایشان حرکت کردند و رفتندبعد رسولخدا آن چندنفر وکسانیکه‌آنانرادوست داشتندبرای مخالفت علی عليه‌السلام گرد هم آورد و نیز آنانکه از طلقا و آزادشدگان منافقان بودند جمع کردآمارشان در حدود چهار هزارنفر بود تمام آنان را تحت فرماندهی اسامة بن زید قرار دادواو را امیر آن گروه قراردادوفرمان داد که ازمدینه‌بطرف شام حرکت کنند .

عرضکردندای رسولخدا ما تازه از سفری آمده ایم که درین

سفر با شما بودیم از شما خواهش می کنیم اجازه فرمائید بمانیم کارهایمان را اصلاح کنیم دستور داد که بمانند و نیازمندیهایشان را اصلاح کنند ولی باسامه فرمود درچند فرسخی مدینه منتظر مردم بماند که پس از اصلاح کارها باو به‌پیوندند.

منظور رسولخدا این بود که مدینه‌را از ایشان خالی کند زیرا که آنان سر گرم نقشه‌ای بودند که‌پیاده کنند ورسولخدا آنان‌را فرمان به بیرون‌شدن از مدینه‌میداد که‌شتاب کنند به‌سوی‌لشکرگاه اسامه چون آنان مطلب را فهمیدند درفرمان‌رسولخدا کندی کردند و بیرون نشدند.

قیس‌بن سعدبن‌عبادة وحباب‌بن‌منذر رافرمانداد درمیان گروهی ازانصار که آنهارا بطرف لشکر کوچ‌دهند قیس‌بن سعدو حباب‌بن‌منذر آنهاراازمدینه‌بیرون کردند تابلشکرگاه ملحق‌نمودند وباسامة بن‌زید گفتند که رسولخدا بتو اجازه‌ی تخلف نداده‌هم‌اکنون حرکت کن تا کوچ کردن ترا رسولخدا بداند.

اسامه کوچ کرد وقیس بن‌سعد وحباب‌بن منذر برگشتند بطرف مدینه‌بسوی‌رسولخدا ورسول‌خدارا ازحرکت‌اسامه‌آگاه کردند‌حضرت فرمود: اینگروه نمیروندوازجای خودحرکت‌نمی کنند سپس‌ابوبکر وعمر وابوعبیده وگروهی بااسامة بن زیدخلوت کردند وگفتند بکجا میروی و مدینه را خالی میگذاری ما اکنون بمدینه و ماندن در آن نیازمندتریم زیرا که رسولخدا در آستانه مرگ است.

بخدا سوگندا گر مدینه را خالی‌بگذاریم حوادث تازه هائی روخواهد داد که اصلاح آنها غیر ممکن است اکنون به‌بینیم حال

پیامبر چطور میشود پس‌از بهبودی رفتن برای ما طوری نیست گفت سپس برگشتندبلشکرگاه اوودرآنجاماندندپیکی‌بسوی‌مدینه فرستادند تا از حال رسول خدا برایشان خبری بیاورد .

پیک‌آنان پیش عایشه آمد پنهانی از حال‌رسولخداپرسید عایشه گفت برو بابی بکر وعمر بگو که مرض رسول‌خدا سنگین شده یك نفرازشماازجای خود تکان نخورد من ساعت بساعت اخبار را بشما گذارش میدهم .

مرض رسول خدا سخت شد عایشه غلامش صهیب را گفت برو بسوی ابی بکر و اورا آگاه کن که‌امیدی‌به‌بهبودی پیامبر نیست تو و عمرو ابوعبیده‌وهر کس را صلاح بدانید وارد مدینه شوید ولی شب بطور پنهانی‌وارد شویدگفت پس‌خبر راآورد دست صهیب را گرفتند و پیش اسامه آوردند اورا از کسالت پیامبر آگهی دادند .

بعد گفتند چطور میشود ما پشت‌برسولخدا کنیم‌اورابا اینحال بگذاریم اجازه‌ی وارد شدن‌گرفتند آنان را اجازه داد وفرمانداد که هیچکس آگاه نشود از داخل شدن آنان ، اگر پیامبر حالش بهبودی پیدا کرد شما بلشکرگاه خود برمیگردید واگرحادثه‌ی مرگ اتفاق افتادازاین‌حادثه مارا آگاه کنید که در میان‌گروه مردم باشم .

پس ابوبکر ، عمر ، ابو عبیده شب وارد مدینه شدند و حال مرض رسولخدا سنگین بود گفت پیامبر قدری بخود آمد وفرمود در

این شب شر بزرگی واردمدینه شد عرض شد چه شری بود ایرسولخدا فرمود : آنانکه در لشکر اسامه بودند چند نفرشان برگشتند که نافرمانی مرا میکنندآگاه باشید که من درپیشگاه خدااز آنان بیزارم و فرمان میداد که بجیش اسامه بروید این کلمات را بسیارفرمود:

گفت بلال مؤذن رسولخدا بود در هنگام نمازهااذان می گفت اگر پیامبر قدرت بیرون رفتن داشت میرفت و با مردم نماز میخواند و اگر توانائی نماز خواندن نداشت فرمان میداد علی بن ابیطالب را که با مردم نماز بخواند علی بن ابیطالب و فضل بن عباس در مرض پیامبر همیشه با آنحضرت بودند چون آن شب‌را رسولخدا صبح کرد گروهی که تحت فرماندهی اسامه بودند آمدند بلال اذان‌گفت بعد خدمت پیامبر آمد طبق عادت همیشه تا آنحضرت را آگاه کند .

پیامبر را سنگین و ممنوع الملاقات دید عایشه به صهیب فرمان داد که برو بسوی پدرم اورا آگاه کن که حال رسول خدا سنگین است و قدرت بر حرکت ندارد که بمسجد برود علی بن ابیطالب‌هم کاری دارد نمیتواند برود با مردم نماز بخواند تو بمسجد برو و با مردم نماز بخوان که اکنون وقت آماده است و این نماز برای آینده‌ی تو حجت است .

گفت مردم نمیدانستند که اودر مسجد است‌مردم انتظار پیامبر و علی را داشتند مانند عادت همیشگی که میدانستند با آنان نماز میخواندند ناگاه دیدندابی‌بکر وارد مسجدشد وگفت بیماری رسولخدا سنگین شده و مرا دستور داده که با شما نماز بخوانم مردی از یاران

رسولخدا گفت ترا با این کار چه؟ تو که در لشکر اسامه بودی و کسی را سراغ نداریم که بسوی تو فرستاده باشد و نه هم بتو دستور نماز داده باشد.

مردم بلال را صدا زدند و گفتند از رسولخدا در باب نماز اجازه بگیر بعد بلال شتاب کرد درخانه پیامبر آمد در را بشدت کوبید پیامبر صدای کوبه‌ی در را شنید فرمود: به بینید این کوبیدن در چیست و چه خبر است گفت سپس فضل بن عباس بیرون آمد و در را باز کرد ناگاه بلال را دید پرسید بلال چه خبر است؟ گفت ابوبکر بمسجد آمده ومیخواهد نماز بخواند گمان می کند که رسولخدا اورا فرمان داده‌نمازبخواند.

فضل گفت مگر ابوبکر در لشکر اسامه نبود بخدا سوگند شر بزرگی که پیامبر فرمود همین است فضل بهمراهی بلال وارد منزل پیامبر شدند پیامبر بلافاصله فرمود: مرا حرکت دهید وارد مسجد کنید سوگند با نخدائیکه جان من در دست قدرت اوست فتنه‌ی بزرگی بر اسلام‌وارد شد بعد رسولخدا بیرون آمد درحالیکه بشانه ی علی وفضل بن عباس تکیه کرده بود و پاهایش بزمین‌می کشیدتا اینکه وارد مسجد شد و ابوبکر درمحراب رسولخداایستاده بود و اطرافش راعمر، ابوعبیده، سالم، صهیب و چندتن دیگر از منافقان گرفته بودند ولی بیشتر مردم انتظار بلال را داشتند که خبری از خانه‌ی رسول خدا بیاورد.

چون مردم رسول خدا را دیدند باآن حال ضعف‌وناتوانی وارد مسجد شد مطلب را بزرگ شمردند، رسولخدا آمد و از پشت سر

ابی‌بکر گرفت و اورا از محراب بیرون کشید آنانکه دور ابوبکر بودند پشت سر رسولخدا پنهان شدند.

مردم جلو آمدند وبارسولخدا نماز خواندند ولی پیامبر نشسته نماز را خواند بلال هم صدای تکبیررا بمردم میرساند تا آنکه نماز بپایان رسید بعد پیامبر نگاهی کرد و ابی بکررا ندید سپس فرمود مردم از پسر ابی قحافه و یارانش همانها که تحت فرمان اسامة بن زید قرار دادم که با اسامه حرکت کنند تعجب نکنید که مخالفت فرمان مرا کردند و بسوی مدینه برگشتندبرای ایجاد آشوب وفتنه آگاه باشید که آنان دراین مخالفت بحالت اول خود برگشتند مرا بر فراز منبر ببرید.

حضرت را حرکت دادند تا اینکه بر پله ی پائین منبر نشست سپاس و ستایش خدا را کرد فرمود ایمردم از طرف پروردگار مرا فرمان آمد که همه بسوی او برگردندومن درمیان شما حجتی آشکار اگذاردم که شبش مانند روزش باشد.

پس از من اختلاف نکنید، آنچنانکه پیشینیان شما از بنی اسرائیل اختلاف کردند ، ایمردم من چیزی را برای شما حلال نمی کنم مگر آنچیز را که قرآن حلال کرده برشما و چیزی راحرام نمی کنم مگر اینکه قرآن حرام کرده .

من دوچیز گرانبها و بزرگ درمیان شما میگذارم که اگر بدانها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید آندو کتاب خدا وفرزندان من است ، آندو جانشینان من است در میان شما آندو از همدیگر جدا نمیشوند تادر کوثر بر من وارد گردند درآنجا شمارا درباره ی

این دو امانت باز جوئی میکنم که چه کردید.

در آنروز مردمان از کوثر رانده میشوند آنچنانکه شتران را از آبگاه دور میکنند مردانی میگویند من فلانی هستم ومن فلانم من میگویم نامهای شما را می‌شناسم ولی شما پس از من مرتد شدید وازدین برگشتید دوری از رحمت خدا برشما باد بعد حضرت رسول ازمنبر فرود آمد وبخانه‌اش رفت .

ابوبکر و یارانش تاپیامبر زنده بود اندیشه شوم خودرا آشکار نکردند تاآنکه پیامبر درگذشت وروز سقیفه آل پیامبررا ازحقوقیکه خداوند عزوجل برای آنان قرار داده بود منع کردند اما کتاب خدا راپاره پاره و پراکنده کردند ودر آنچه که ترا خبر دادم ای برادر انصاری از عبرت‌های معتبر است برای کسیکه خدا را دوست دارد .

جوان گفت بگو برای من گروه دیگری را که وقت نوشتن صحیفه حاضر شدند و گواهی دادند حذیفه گفت ابوسفیان ، عکرمة بن ابی‌جهل ، صفوان بن امیه ، خلف ، سعیدبن العاص، خالدبن ولید،عیاش بن ابی ربیعه ، بشر بن سعد ، سهیل بن عمرو ، حکیم بن حزام. صهیب بن سنان ، ابوالاعور سلمی، مطیع بن اسود مدری، وگروه دیگر از اینان که آمارشان از نظر افتاده.

سپس جوان گفت ای عبدالله ایشان درمیان اصحاب رسول خدا نیستند تا همه‌ی مردم بواسطه‌ی ایشان دگرگون شوند حذیفه گفت اینان رئیسان قبیله‌ها بودندو از اشراف و بزرگان قریش هستند مردی از آنان نبود مگر اینکه گروه بسیاری همراهشان بود که حرف اورا می‌شنیدند وفرمانش را اجرا میکردند ودل آنان از دوستی

ابی‌بکر شاداب بود مانند بنی‌اسرائیل که دل ایشان از دوستی گوساله وسامری مالامال بود بطوریکه هرون‌را واگذاشتند و ناتوان شمردند .

جوان گفت پس براستی بخدا سوگند یاد میکنم که همیشه آنانرا دشمن می‌دارم و بسوی خدا از آنان و کردارشان بیزاری میجویم وپیاپی دوستدار امیرالمؤمنین علیه السلام هستم، دشمنانش را دشمن دارم و بعلی علیه السلام می‌پیوندم . همانا من شهادت در رکاب او را آرزو دارم انشاءالله تعالی .

بعد جوان باحذیفه خدا حافظی کرد و گفت این چهره‌ی من است بسوی امیرالمؤمنین، بسوی مدینه بیرون رفت و روی بعلی آورد از مدینه اراده عراق کرد دربصره علی را دیدار کرد با اصحاب جمل این جوان اول کس بود که دررکاب علی علیه السلام کشته شد.

داستان شهادتش این است که چون بادشمن مصاف دادند و برای جنگ گرد آمدند علی علیه السلام دوست داشت آنانرا آشکارا بسوی قرآن بخواند و قرآنرا داور و حاکم قرار دهد قرآنی خواست و فرمود کیست که این قرآنرا بگیرد و برایشان عرضه دارد و ایشانرا بسوی آنچه که درین قرآنست بخواند تا زنده شود هر چه قرآن زنده میکند و بمیرد هر چه که قرآن می‌میراند گفت در میان دو لشکر نیزه‌ها ردو بدل شد بطوریکه اگر مردی اراده میکرد برفراز نیزه‌ها برود میرفت .

جوان حرکت کرد وعرض نمود ای امیرالمؤمنین من قرآنرا میگیرم و برایشان عرضه می‌نمایم و آنانرا بسوی آنچه که درقرآنست دعوت می کنم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از او روگرداند مرتبه‌ی سوم

صدا زد کیست که قرآن‌را برایشان عرضه کند یکنفر از آن مردم آمادگی خودرا اعلام نکرد مگر همان جوان که بازگفت‌من اینکار را انجام میدهم .

امیرالمؤمنین فرمود : اگر تو اینکاررا انجام‌دهی کشته‌خواهی شد جوان عرضکرد ای امیرالمؤمنین چیزی برای من ازاینکه درراه اجراء منویات شما کشته شوم بهتر نیست امیرالمؤمنین قرآنرا باو داد جوان با قرآن روبسوی سپاه آورد .

حضرت امیرالمؤمنین نگاهی بآن جوانکرد و سپس فرمود : که دل اینجوان پراز نور خدا وایمانست و او کشته میشودبدین‌جهت او را خیلی دوست دارم وپس از مرگ او اینگروه رستگار نمیشوند سپس جوان باقرآن رفت تااینکه در برابر سپاه عایشه وطلحه و زبیر ایستاد که ایشان در طرف راست‌وچپ کجاوه‌ی عایشه بودند .

جوان باصدای بلند فریاد کشید ایگروه مردمان اینك این کتاب خدا وامیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب است که‌شمارا بسوی کتاب خدا وحکم کردن بآنچه که خدا فرو فرستاده دعوت میکند سپس بسوی فرمان خدا وعمل کردن بکتاب‌خدا برگردید گفت‌عایشه وطلحه وزبیر گفتار جوانرا می‌شنیدند ولی از پاسخ خودداری کردند .

چون سپاهیان جوانرا دیدند که جسورانه انجام وظیفه میکند بسوی وی حمله‌ور شدند درحالیکه قرآن‌دردست‌راستش‌بودآندست‌را جدا کردند قرآن‌را بدست چپ گرفت‌وبا صدای بلند مانندفریاداولش فریاد کشید دوباره بروی حمله کردند ودست راست‌اورا از بدن جدا کردند بازهم بهر طوری که بود قرآنرا نگهداشت ولي خون از

بازوانش روان بود بازهم آنانرا بحق دعوت کرد سپس عرصه‌را براو تنگ گرفتند واو را کشتند وبدنش‌را پاره‌پاره کردند بطوریکه ماییه شکمش را دیدیم .

امیرالمؤمنین ﷺ هم ایستاده بود تماشا میکرد، روی بیارانش کرد وفرمودبخدا سوگند من در گمراهی این مردم شکی نداشتم ولی دوست داشتم پس ازمرگ حکیم‌بن‌جبله عبدی‌واینجوان صالح مطلب برای شماهم‌روشن گردد او ایشانرا بکتاب خدا دعوت میکردومیگفت عمل باین کتاب کنید سپس بروی تاختند واورا کشتند و شکی هم نداشتند که مسلمانی را میکشند.

امیرالمؤمنین فرمود برایشان حمله کنید باسم خدا که اینان یاری نخواهند شد اول خودش و دو فرزندش حسن و حسین و یاران رسولخدا حمله‌ور شدند خودش کار را برآنگروه تنگ کرد بخدا سوگند که چیزی ازروز نگذشت که‌آنانرا ازچپ و راست زیر سم ستوران روی هم خواباند.

امیرالمؤمنین ﷺ بافتح وپیروزی برگشت و فرمانداد کشته‌شدگانرابابدن‌آبیوان‌جمع کردند همه‌ی آنانرا درجامه‌های‌خودشان باهمانخونها پیچید لباس از بدنشان بیرون نیاورد برآنان نماز گذارد وتمامشانرا دفن کرد زخمی‌ها را دستور معالجه وپانسمان داد بدنبال سربازان فراری دشمن نرفت دستور داد آنچه‌را که سپاه بجا گذارده بودند بین سربازان بخش کردند، بمحمد بن ابی بکر فرمانداد که خواهرش را بسوی بصره ببرد ومدتی در آنجا باشد بعد با سربازانش بسوی منزلش در مدینه کوچ کرد .

عبدالله بن سلمه میگوید: من با کسانیکه در جنگ جمل بودند حاضر بودم چون جنگ بپایان رسید مادر آنجوانرا دیدم بر فراز نعش پسرش ایستاده اشك میریزد و میگوید:

یارب* ان مسلماً اتاهم یتلو کتاب‌الله لایخشاهم
یأمرهم بامرمن والاهم فخضبوا من دمه قناهم
و امه قائمة تراهم تامرهم بالغی لاتنهاهم

محمدبن حنفیه گفت مردی یهودی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین هنگام برگشتن از جنگ نهروان آمد و آنحضرت در مسجد کوفه نشسته بود سپس عرضکرد ای امیرالمؤمنین من میخواهم پرسشی از چیزهائی بکنم که جز پیامبر وجانشین‌پیامبر کسی آنهارا نمی‌داند.

حضرت‌فرمود: ای برادر یهودی بپرس از هرچه برای تو پیش می‌آید گفت ما درکتاب دیده‌ایم که همانا خدای عزّوجل هرگاه پیامبری رابرانگیزاند باو وحی میفرستد که بجابگذارد از اهل‌بینش کسیکه جانشین اوست‌درمیان‌امتش بعداز خودش‌و ازمردمان دربارهٔ او پیمانی میگرفت که همیشه بماند وبآن عمل بشود میان امت پس‌از خودش.

---

۱ ـ پروردگارا این مرد مسلم ایشانرا به کتاب خدا بدون بیم از ایشان میخواند.

۲ـ آنانرا بفرمان کسی که دوست داشتند فرمان میداد سپس نیزه‌های آنان اورا بخون کشیدند.

۳ـ مادرش ایستاده آنانرا میدید که شمشیرها برسرش سایه افکنده ولی آنانرا منع نمیکرد.

گفت همانا خدای عزّوجل در حال زندگی و بعد از وفات پیامبران،جانشینان آنانرا آزمایش میکند بفرمائید چندبار در حال حیوة وزندگی وچند بار بعد از وفات آنانرا آزمایش میکندوسرانجام کار جانشینان چه میشودهنگامیکه‌رفع گرفتاری آنانرا صلاح‌بداند علی عليه السلام فرمود : سوگند یاد میکنی بآنخدائیکه جز او خدائی نیست همانخدائیکه دریا را برای موسی‌شکافت،تورات رابراو فرستاداگرترا بدرستی از آنچه که پرسیدی پاسخ‌دهم بآن ایمان بیاوری یهودی‌گفت آری .

علی عليه السلام فرمود :همانا خدا آزمایش میکندجانشینان پیامبران را درزندگی آنان درهفت جا تا آزمایش کند اطاعت آنانراپس اگر طاعتشان رضایت بخش بود به‌پیامبران فرمان میدهد تا آنانرا ولی خویش بگیرند در حیوتشان ووصی بعد از مرگشان باشند و طاعت اوصیاء برگردن امت بار میشود که پیوسته‌ی بطاعت پیامبرانست بعد آزمایش میکند اوصیاء را بعد ازمرگ انبیاءدر هفت موضع تاصبر و شکیبائی‌آنانراآزمایش کنداگرموردرضایت بود برای آنان‌به خوش‌ـ بختی ختم میشود .

مرد یهود بحضرت عرضکرد درست فرمودی ای امیرالمؤمنین پس من را آگاه کن که خدا چند بار درزندگی‌محمد و چند بار بعداز وفاتش ترا آزمایش کرده. و سرانجام کار تو چه می‌شودامیرالمؤمنین عليه السلام دست اورا گرفت فرمود بلند شو تاترا باین پرسش که نمودی آگاه کنم ایبرادر یهودی گروهی ازیارانش حرکت کردند و عرض نمودند ای امیرمؤمنان مارا هم با این یهودی‌از سرانجام کارت آگاه

فرمائید.

حضرت فرمود: من میترسم دلهای شما قدرت تحمل نداشته باشد عرضکردند برای چه ای امیر مؤمنان فرمود: برای کارهائیکه در روزگار پیشتر از شما برای من آشکار شده سپس اشتر بلند شد و عرضکرد ای امیر مؤمنان بما خبر ده که بخدا سوگند ما میدانیم که جز تو بر فراز زمین وصی پیامبری نیست و نیز ما میدانیم که خداوند بر نینگیخت بعد از پیامبر ما صلی الله علیه و آله پیامبری و همانا فرمان تو بر گردنهای ماست و پیوست بفرمان پیامبر است.

علی علیه السلام نشست وروی بمرد یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهود همانا خدای عزوجل در بندگی پیامبرمان مرا در هفت موضع آزمایش کرد سپس مرا علاوه‌ی بر پاکی فرمابردار یافت یهودی پرسید در چه باب امیرالمؤمنین فرمود اما اول آنهفت موضع همانا خدای تعالی وحی فرستاد بسوی پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم ورسالت را بدوش او بار کرد ومن کوچکترین اهل بیت پیامبر بودم از نظر سن که او را در خانه‌اش خدمت میکردم ودر برابر پیامبر سعی و کوشش میکردم در انجام فرمانش.

سپس پیامبر کوچك وبزرگ بنی عبدالمطّلب را بسوی شهادت لااله‌الاالله و انّه رسول‌الله خواند همه انکار کردند ودوری از آنحضرت جستند وگوشه‌گیری از او کردند واورا از خود راندند و بقیه‌ی مردم همه دشمن او بودند کار اورا بزرگ شمردند بطوریکه دلهایشان نیروی تحمل آنرا نداشت وخردهایشان درك نمیکرد، پس تنها من رسولخدا را باشتاب پاسخ دادم به آنچه که مرا بسوی آن دعوت کرد درحالیکه فرمانبردار او بودم ویقین باو داشتم شك دراین باره در دلم پیدا نشد.

سه‌سال تمام با این حال درنك نمودیم بر روی زمین بنده‌ای نبود که برای خدا نماز بخواند وگواهی برسالت رسولخدا با نچه‌از طرف خدای عزوجل آورده بود بدهد جز من و غیر از دختر خویلد سپس بیارانش رو آورد وفرمودآیاچنین نیست‌عرضکردندچرایاامیرالمؤمنین.

واما دوم ای برادر یهودی همانا قریش همیشه‌جولان در آراء میکردند وسرگرم نیرنك ونقشه‌برای کشتن پیامبر بودندتاآخرین‌روز که در دارالندوه (۱) نشستند وگرد هم آمدند شیطان رانده شده هم بصورت اعور ثقیف حاضر بود دستور میداد که از هر قبیله‌ای یکنفر متصدی مرگ و کشتن پیامبر شود تااینکه رای برهمان قرار گرفت ازهر قبیله‌ای یکنفر انتخاب شود بعد هریك از آنان شمشیرش را بردارد وبیاید بسوی پیامبر درحالیکه‌در بسترش خوابیده‌باشدآنحضرت را همه باشمشیرهای خود بزنند سپس اورا بکشندهرگاه کشته شدقهراً خونش هدر میشود چون قاتل معیّنی ندارد.

جبرئیل برپیامبر فرود آمد اورا به تصمیم قریش خبرداد ونیز آنشبی را که قصد سوء داشتندبه پیامبر گذارش دادبطوریکه‌ساعت‌سوء قصد را بعرض رسولخدا رسانید و دستور داد که درآنساعت ازخوابگاه بیرون آید وبطرف غار برود.

رسولخدا مرا از سوء قصد قریش خبر داد و فرماندادکه من بجای او بخوابم و اورا باجانم نگهداری کنم منهم باشتاب‌اطاعت کردم و بخوابگاه پیامبر رفتم بلکه شادمان هم بودم که در برابر پیامبر کشته شوم پیامبر رفت و منهم بجای او خوابیدم‌بعدهم مردان قریش

(۱) بمجلس شورای آنروزآنان بود.

برای سوء قصد رو آوردند .

چون در برابر من قرار گرفتند باشمشیر کشیده حرکت کردم آنانرا از خود راندم بعد حضرت نگاهی بیارانش کرد وفرمود چنین نیست؟ همه عرض کردند آری چنین است ای امیر مؤمنان .

واما سوم ای برادر یهودی همانا دو فرزندان ربیعه و فرزند عتبه که از شجاعان عرب بودند درصحنه‌ی پیکاربدر هم‌آوردخواستند کسی پاسخ آنانرا نداد پیامبر مرا ودو همراهم حمزه فرزندعبدالمطلب وعبیده پسر حرث‌بن‌عبدالمطلب‌رابلند کرد و من ازهمراهانم کوچکتر بودم وتجربه‌ی جنگی کمتر داشتم سپس خدابدست من‌ولید را کشت بغیر از کشته شدگان دیگر که بدست من کشته شدندسوای آنانرا که اسیر کردم ودر میان ماجنگجویان من ازهمه بیشتر کشتم‌ودرین روزعمویم کشته شد خدای اورا بیامرزاد .

بعد توجهی بیاران‌فرمود گفت‌آیا چنین‌نیست ؟همه گفتند آری چنین است .

واما چهارم ، ای‌برادر یهود همانا اهل مکه برای خونخواهی پدرانشان که در جنگ بدر کشته شده بودند بمارو آوردندازقبائل‌عرب هم کمك‌خواستند وهمراه‌خود آوردندتاخونخواهی مشرکان قریش‌را بکنند سپس جبرئیل برپیامبر فرود آمدو اوراز نقشه‌ی قریش آگاه کرد پیامبر هم‌باسربازانش‌در صحنه‌ی‌پیکار احد آماده‌ی‌دفاع‌ازدشمن شدند .

مشرکان رو آوردند ویورش کردند گروهی ازمسلمانان کشته بقیه هم فرار کردند من ورسولخدا تنها ماندیم مهاجران و انصار همه

بخانه‌هایشان در مدینه برگشتند همه میگفتند رسولخدا کشته شد ، یارانش کشته شدند بعد خدا بصورت مشرکان زد و شکست‌خوردند ودر برابر رسولخدا هفتاد زخم و اندی بر بدنم واردشد که از آنجمله زخمها این است و بعد عبای مبارکش را انداخت زخمها را نشان داد درآن روز برای من‌از طرف خدا ثواب و پاداش فراوانی بود بعد متوجه یارانش گردید و فرمود : آیا چنین نبود؟ عرضکردند آری یاامیرالمؤمنین .

واما پنجم‌ای‌برادر‌یهودی همانا‌قریش گرد هم‌آمدند‌بایکدیگر پیمان ومیثاق بستند وگفتند از رای خود برنگردیم تا پیامبر و یارانش وفرزندان عبدالمطلب رانکشیم بعد باسلاحهای مدرن بما رو آوردند در مدینه برما فرود آمدند صد درصد خود را پیروز میدانستند و اطمینان پیروزی بخود میدادند .

جبرئیل برپیامبر فرود آمد و اورا ازنقشه‌های‌قریش آگاه کرد رسولخدا ومهاجران و انصار خندقی دور مدینه کندندسپس‌قریش از راه‌رسیدند و در برابر خندق ایستادندومارا محاصره کردند درخود قدرت و نیرو میدیدند ودر ما احساس ضعف و ناتوانی میکردند ولی رسولخدا قریش را بسوی‌خدادعوت‌میکرد، آنانرابقرابت‌ورحم‌سوگند میداد ولی نمی‌پذیرفتند بهمان طغیان و سرکشی خود باقی بودند.

شجاع آنگروه قهرمان‌عرب عمروبن عبدودبود که مانند شتر کف‌بر دهن آورده بود هی‌مبارزوهم‌آورد میخواست و رجز میخواند گاهی نیزه‌اش را بلند میکرد وگاهی‌شمشیرش‌رابه‌جنبش و حرکت‌در میآورد کسی جرأت هم‌آوردی‌اورا نداشت ودرپیکار با اوطمع نمیکرد،

غیرتی نبود که بجوش آید و حمیتی نبود که وادار به شجاعت کند.
رسولخدا مرا بسوی خویش حرکت داد بدست خود عمامه
برسرم گذارد و این شمشیر را بدست من داد و دستش را بدسته‌ی
ذوالفقار زد من بسوی عمروبن عبدود بیرون آمدم ولی زنان مدینه برمن
اشک میریختند که مبادا بدست عمرو کشته شوم خداوند بدست من
عمرو راکشت ولی عرب شجاع مرد افکنی دگر مانند او نداشتند .
عمرو هم مرا ضربتی زد که حضرت اشاره بجای آن ضربت کرد
ونشانداد سپس قریش هزیمت و فرار کردند بعد حضرت متوجه
یارانش گردید و فرمود : آیا چنین که گفتم نیست ؟ همه
عرضکردند آری ،
واما ششم ایبرادر یهود همانا من بارسولخدا بشهریاران تو ،
خیبر وارد شدیم ، مردان شجاع یهود باما ملاقات کردند مانند
کوهها از سربازان سواره و اسبان و سلاحهای مدرن و باجمعیت
فراوان که مانع از ورود ما بخانهایشان بودندهریك از آنان هم آورد
ومبارز طلب میکرد و مرا بسوی پیکار دعوت می‌نمود .
ازیاران من کسی قدم به‌صحنه‌ی پیکار نگذاشت مگر اینکه
کشته شد ، بطوریکه خندق رنگین شد وبفرود آمدن خوانده‌شدم
وهر کس حفظ و نگهداری‌خودش را بزرگ‌میشمرد گروهی‌ازیارانم
متوجه یکدیگر شدند وگفتند ای اباالحسن حرکت کن رسولخدا
مرا بلند کرد بسوی خانه‌های آنان هر کس از آنان بسوی من‌آمد
اورا کشتم شجاعی از آنان نیامد مگر او را از پای درآوردم .
بعد برآنان سخت گرفتم آنچنانکه شیر برشکارش سخت

میگیرد بطوریکه همه‌ی آنها را وارد شهر کردم و در برویشان بستم بدست خود در حصار آنانرا ازجای کندم بعد تنها بشهرشان وارد شدم هر کس ازمردانشان در شهر آشکار میشد اورا میکشتم و هر کس از زنانرا پیدا میکردم اسیر می‌نمودم تااینکه به‌تنهائی فتح کردم درآنجا کسی کمك کار من نبود مگر خدای یکتا.

بعد حضرت متوجه یاران شد فرمود آیا چنین نبود ؟ همه عرضکردند آری چنین بود ای امیر مؤمنان.

واما هفتم ای برادر یهود چونکه رسولخدا بسوی فتح‌مکه رفت دوست داشت پوزش آنهارا بپذیرد و آنانرا بسوی خدا دعوت کند سرانجام کار آنچنانکه در اول کار آنانرا بخدا دعوت کرد سپس نامه‌ای‌بسوی آنان نوشت درآن نامه‌آنانرا ترسانیدازعذاب‌پروردگار ووعده‌ی گذشت بآنان داد و ایشانرا امیدوار رحمت پروردگار کرد ونسخه کرد برایشان درآخر کارسوره برائت‌راتابرآنان‌خوانده شود.

بعد بیارانش دستور داد که‌بطرف آنها بروند تمام‌اصحاب‌اینکار را سنگین شمردند چون پیامبرچنین دیداز خودشان کسی را فرستاد سپس جبرئیل برحضرت وارد شد وعرضکرد ای‌محمد اینکار از عهده‌ی کسی جز خودت ومردی که از تو باشد ساخته نیست رسولخدا مرا باین فرمان خبر داد مرا دنبال آن‌نامه ورسالت بسوی مکه فرستاد.

من بسوی مکه و اهل مکه از کسانیکه می‌شناسید که‌ازایشان احدی نیست مگر اینکه اگر نیرو می‌داشتند هرتکه ای از بدن‌من‌را برفراز کوهی قرار میدادند اگرچه من جان و مال و فرزندانشانرا دربن هدف فدا میکردند سپس رسالت پیامبررا بآنان رساندم‌ونامه‌اش

را بر آنکرده خواندم ولی تمام آنان مرا باتهدید ملاقات میکردند، وعده‌های بد میدادند، کینه‌هایشانرا آشکار میکردند چه از مردشان وچه از زنانشان.

بعد حضرت متوجه یارانش گردید وفرمود آیا چنین نبود؟ همه عرضکردند آری ای امیر مؤمنان حضرت فرمود: ای‌برادر یهود این است هفت موضع و جائی که پروردگارم مرا آزمایش کرد و در تمام اینها مرا مطیع و فرمان بردار یافت برای هیچ کس درین مکانها افتخاری نیست مانند افتخاری که برای من است و اگر بخواهم تعریف می کنم ولی خدای تعالی از خود ستائی نهی فرموده.

همه گفتند راست گفتی ای امیر مؤمنان بخدا سوگند همانا خدای عزّ وجل بتو بواسطه‌نزدیکی پیامبر فضیلتی بخشیده، ترا سعادتمند وخوش بخت قرار داده بدینوسیله که برادر پیامبری و ترا بمنزله‌ی هارون نسبت بموسی قرار داده، ترا برتری داد بحوادثی که دچار آنها شدی و خطرهائیکه مواجه گردیدی وبیشتر از آنچه را که فرمودی برای تو ذخیره کرده که‌تمامش‌را یادآوری‌نکردی و از برتریهائیکه برای هیچ یك از مسلمانان وجود ندارد برخورداری، اینهارا میگوید کسی که ازما ترا باپیامبر دیده‌و کسانیکه بعدازرسول‌الله بچشم‌خود دیده‌اند.

ای امیرالمؤمنین مارا آگاه کن بچیزهائیکه پس‌ازرسولخدا خدا ترا آزمایش فرموده، وتو همه‌ی آنها را تحمل کرده‌ای و در برابرشکیبائی نموده‌ای ما خودمان اگر بخواهیم تعریف کنیم‌میتوانیم ولی دوست داریم از شما بشنویم آنچنانکه‌آزمایشهای زمان پیامبردا

از شما شنیدیم که در همه‌جا فرمانبردار بودی.

حضرت فرمود: ای برادر یهود همانا خدای عزوجل مرا آزمایش کرد بعد وفات ودر گذشت پیامبرش در هفت موضع بدون اینکه بخواهم خودستائی کنم بلطف و نعمتش درهمه‌جا مرا شکیبا و صابر دید.

اما اول جای از آن هفت موضع ای برادر یهود همانا برای من مخصوص نبود از مسلمانان تمامشان احدی جز رسولخدا صلی الله علیه و آله نبود که انس باو داشته باشم و نزدیک بوی گردم.

او مرا در خوردسالی تربیت کرد و در بزرگسالی پناهم داد او در تنگدستی کفایت کرد مرا ودر یتیمی سرپرستی کرد، مرا بی‌نیاز از خواستن کرد وسرپرستی من وفرزندانم را در تحوّلات دنیا نمود با ویژگی من بآنحضرت از مقامهائیکه مرا بسوی بلندیهای مراتب در پیشگاه خدا کشید مصیبتی درماتم رسولخدا برمن فرود آمد که اگر کوههای دنیارا بدوش میکشیدم بآن سختی نبود.

گروهی از اهلبیت خویشرا دیدم که بیتابند ونیروی خودداری ندارند وخودرا نمیتوانند نگهداری کنند ونیروی شکیبائی مصیبت فرود آمده را ندارند بیتابی نیروی آنان را برده، اندیشه و خرد آنانرا سرگردان نموده بین آنها و فهمشان فاصله افکنده و دیگران از مردم سوای فرزندان عبدالمطلب درمیان تسلیت دهندگان دستور به شکیبائی میدهند ولی خود از گریه آل رسول اشک میباریدند، برای بیتائی آنان بیتابی میکردند.

ولی من هنگام وفات اوصبر وشکیبائی را برخود تحمیل کردم بواسطهٔ خاموش نشستنم وسرگرمی اجرای فرمانی که بمن داده بود از

امور دفن . کفن ، غسل، حنوط ، نماز بر آنحضرت، نهادن او را در قبر، گردآوری کتاب خدا و عهد و پیمان نسبت به آفریدگان خدا ولی تمام اینها مصیبت را از نظر نمی برد، اشک روان، غم در جنبش و هیجان، آتش دل فرو نمی نشست ، بزرگی مصیبت را از خاطرم نمیبرد تا اینکه من حق واجب برای خدای عزوجل و رسولش را نسبت بخودم ادا کردم و رساندم آنچه را که امر کرده بود بآن و صبر وشکیبائی نمودم.

سپس بیارانش نگاهی کرد و فرمود : آیا چنین نبود همه گفتند آری ای امیر مؤمنان.

واما دومی ای برادر یهود ، همانا رسولخدا مرا درزندگی خود امیر بر تمام امتش قرار داد واز تمام آنان برای من بیعت گرفت که فرمانبرداری مرا کنند وفرمانداد که این مطلب را حاضران بغائبان برسانند من ادا کننده‌ی دستورات رسولخدا بسوی مردم بودم و رهبر آنان پس از درگذشت رسولخدا بودم.

دردل من فکر نزاع با احدی نبود در باره‌ی چیزی از کارها در زندگی رسولخدا و نه هم این خیال بعداز رسول درمن بود بعد رسولخدا فرمانداد به‌سپاهیکه با اسامة بن زید هنگام بیماریش فرستاد همان بیماریکه درآن درگذشت هیچ کس را پیامبر از اوس وخزرج و بزرگان عرب واز سایر مردم از کسانیکه می‌ترسید بیعت را درهم بشکنند واز آنانکه میدید کینه‌ی من را در دل دارند از آنان که پدران و برادران و فامیلشان بدست من کشته شده بود نخواند مگر اینکه در آن سپاه فرستاد .

هیچکس را از مهاجر وسایر مسلمانان وغیر آنان از آنان که

به‌طمع مسلمانی گرفته بودند و از منافقان در مدینه بجا نگذاشت تا صاف بشود دلهای کسانیکه بامن در برابر حضرت بجا میمانند و تا چیزی نگوید گوینده‌ای درباره‌ی من و مانع نشود منع کننده‌ای مرا از ولایت و زمامداری کارهای رعیت و امتش بعد از رسولخدا.

بعد آخر سخن رسولخدا این بود که سپاه اسامه بروند و از آن سپاه هیچکس سرنه‌پیچد از آنانکه بااو درحرکت کنند و درین باره بسیار تاکید میکرد و ندانستم من بعد از درگذشت پیامبر مگر مردانی از کسانیکه بااسامه فرستاد واهل سپاه او که واگذاردند جاهایشانرا و سرپیچی از فرمان رسولخدا را کردند در فرمانی که آنانرا پی آن فرستاد و بآنان دستور داد درباره‌ی ملازمت وهمراهی امیرشان وحرکت بااو درزیر پرچم اسامه تا بآنجا که دستور داده بود بروند.

آنها نافرمانی فرمانده شان را کردند و عهد رسولرا شکستند وبسوی پیمان شکنی دویدند وعهدیکه بر گردنهایشان بود فروگذاردند باخود پیمانی تازه علیه رسول بستند فریادهایشان بلند شده آرائشان پراکنده گردید بدون اینکه با کسی از فرزندان عبدالمطلب درین باره صحبت کنند یا اینکه آنانرا در آراء خود شریك نمایند یا اینکه بیعت مرا که بر گردنهایشان بود فسخ نمایند.

من سرگرم رسولخدا بودم اما آنان انجام دادند آنچه را که نباید بکنند من سرگرم تجهیز رسول خدا بودم تمام کارها را واگذاشتم زیرا که کار رسول ازهمه‌ی کارها مهمتر وسزاوارتر بود که شروع کنم.

ای‌برادر یهود این حوادث دل مرا جریحه‌دار کرد با مصیبت بزرگی که من در آن بودم درفقدان پیامبر جزلطف خداهمراهمن نبود

بر آن حوادث ودگر گونیها صبر کردم تا گاه مانند آن حوادث باشتاب و سرعت دنباله‌ی آن دگرگونی‌ها بمن روآورد.

بعد نگاهی بیارانش کرد وفرمود: آیاچنین نبودهمه‌عرضکردند آری.

و اما سوّمی ایبرادر یهود همانا جانشین بعد پیامبر مراملاقات کرد و در تمام روزها ازمن‌پوزش‌می‌طلبید گناه راازدیگران‌می‌دانست که درحق من مرتکب‌شده از شکستن بیعت و از من میخواست که از اوراضی باشم.

من میگفتم روزها میگذرد وحق من بسوی من بر میگردد همان حقی که خدای عزوجل برای من قرار داده ولی بدون اینکه حادثه‌ای در اسلام ایجاد شود باتزدیکی اسلام‌بدوران جاهلیت و تازه عهدی اسلام درطلب‌نزاع‌شاید که فلانی بگوید بلی ولی فلانی بگوید نه سپس منجرشود این‌اختلاف از گفتار بسوی عمل.

و گروهی از یاران محمد از آنانکه من می‌شناسم اهل نصیحت و پندند برای رضای خداو رسول و کتاب و دین اسلام درآشکار ونهان بسوی من رفت‌وآمد کردند مرا برای حق مسلم‌خود دعوت میکردند در راه یاری من فدا کاری و از خود گذشتگی میکردند تا بااین عمل دین خود را نسبت به‌بیعتی که درگردن آنانست‌ادا کنند بآنان‌گفتم اندکی صبر کنید شاید خداوند بدون جنگ و نزاع و بدون ریختن خون لطفی کند و حقم را بمن برگرداند.

گروه بسیاری از مردم پس‌از در گذشت پیامبر درشک فرو-ماندند وطمع در خلافت بعد از رسولخدا کردندآنان بودند که‌لیاقت

اینکار را نداشتند هر گروهی از آنان فریاد میزد از شما یک امیر واز ماهم یک امیرو گویندگان طمع در خلافت نداشتند جز اینکه خلافت بغیر من برسد چون خلیفه‌ی آنان درگذشتش نزدیك شد و دوران او سپری گردید خلافت بنفر بعدی اورسید این حادثه هم‌مانند حادثه‌ی اولی بود از من گرفت آنچه‌را که خدای عزّوجل برای من قرار داده بود.

گروهی از یاران محمد ﷺ گرد من جمع شدند از آنان که درگذشتند وآنانکه هنوز بجاهستند سپس گفتند برای من درباره این فتنه آنچه را که درباره مانندش گفتند سپس گفته‌ی دوم‌من برنگرداند گفته‌ی اولم (یعنی همان حرف اولم را بآنان گفتم) از جهت بردباری وشکیبائی وبواسطه‌ی دلسوزی که‌گروهی‌راکه پیامبر با نرمی باری وبادرشتی‌بار دیگر ووسیله‌بخشش مرتبه‌ای وبا شمشیر کرت دیگری باهم مهربان کرده بود از همدیگر نپاشند.

همانا میباشداز نتیجه‌ی تالیف پیامبر آنانرا که مردم‌درآسایش میباشند از نظر جا ومکان وسرولباس و فرش وپوشاك ولی ما اهل‌بیت محمد ﷺ خانهایمان سقف ندارد در ندارد نه‌فرشی است برای ما ، نه پوشاکی یك جامه داریم که برای نماز نوبت میگذاریم شب‌وروز را گرسنه بسر میبریم.

وچه بسا چیزی‌ما را آمده از آنچه که خدا بما بخشیده وویژه ماقرار داده سوای غیرما آنطور که‌حال خود راشرح دادم آنچیز را رسول خدا ایثار کرده و بخشیده بصاحبان نعمتها ومالها از جهت مهربانکردن مرآنانراومن از همه سزاوارترم که نگذارم‌این جمعیت

وگروهی که رسولخدا گردهم آورده‌پراکنده شود و نگذارم براهی بروند که نجاتی درآن برای آنان ازآن‌راه جزرسیدن‌بآن‌ویانابودی اجلها نیست .

همانا من اگر خودم را آماده کنم سپس آنانرا بسوی یاری خویش بخوانم در کار من بریکی ازدو کار میشود یاپیروی میکنند ومی‌جنگند یا کشته میشوند اگر تمام پیروی نکنند یا خوار شوند بخواری کافر میشوند اگر دریاریم کوتاهی کنندیااز فرمان‌خود داری کنند درصورتی که میدانند همانا من در مرتبه‌ی هارونم‌نسبت بموسی بآنان در نتیجه مخالفت وخودداری ازیاری‌من میرسد آنچه که بقوم موسی رسید بواسطه‌ی مخالفت و ترك طاعت هارون .

دیدم که جرعه جرعه غصه ها را بچشم و نفس‌ها را بسختی برگردانم برای‌شکیبائی لازم‌است‌تااینکه خدای عزوجل راهی‌بگشاید یاحکم‌فرماید بآنچه که دوست دارد و دربهره وحظ من‌آغاز کند و مدارا کند بگروهیکه من کارشانرا تعریف کردم وفرمان‌خداحتمی است .

اگر این حادثه را نمی‌ترسیدم ایبرادر یهود مسلم حق خودرا میگرفتم ومن سزاوارتر بودم‌بمطالبه‌ی حقم از دیگران بجهت‌دانستن کسیکه گذشت‌ازاصحاب‌رسولخداو کسی که‌درپیش‌تواست‌ازآنان‌بواسطه اینکه من نفرانم‌بیشتر و فامیلم محترم تر ، مردان ما بلند پایه‌تر ، دلیلم روشنتر ، ستایشها و برتریهایم در دین فراوانتر ، اثر و سابقه‌ام بیشتر، قرابت ونزدیکی برسولخدایم نزدیکتر ، وبه‌ارث اواز دیگران مقدمتر علاوه ی‌بآن وصیتی که مردم ناگزیرند از انجام دادن آن د

بیعتی که در گردن آنانست .

همانا رسولخدا درگذشت درحالیکه ولایت مردم بدست اوودر خانه‌ی او بود نه در دست کسی که صاحب شد ولایت را و نه هم در خانه‌ی آنان ، از برای اهلبیت پیامبر آنانکه خدا از ایشان پلیدی رابرده و آنانرا پاك وپاکیزه قرارداده وسزاوار بخلافت‌بعد ازرسول دانسته درتمام‌صفات پسندیده بعد حضرت‌متوجه یارانش گردیدوفرمود: آیا چنین نیست همه عرضکردند آری ای امیر مؤمنان .

واما چهارمی ای‌برادر یهود جانشین بعد از رفیقش در کار- هایش‌با من مشورت میکرد و بدستور من فرمان صادر میکرد و در مشکلات مسائل از من نظر میخواست پس رأی مرا امضا میکردند من سراغ ندارم کسی را جزمن بااو مشورت کرده باشد و جزمن بعداز او کسی درین کار طمع نداشته چون‌ناگهان بآرزوی‌خود رسید بدون مرض که پیش ازآن‌باشد و نه کاری که امضای آن در تندرستی او باشد من تردیدی‌نداشتم که حق‌من باسلامتی وعافیت‌بمن برمیگردد بهمان مقامیکه‌آنرا طلب میکردم وعاقبت خوشی که آنرا میخواستم.

همانا خدای عزّوجل‌بزودی با بهترین آرزوئی که دارم حقم‌را بر گرداند کارخداوندچنین‌باشد که‌با بهترین وجه بپایان رساند و مرا باهیچ‌یك ازآنان برابرنکنند ویادآوری نکنند برای من حال مرا در وراثت رسول وقرابت و نزدیکی اونه هم از جهت دامادی ونسب.

ونمی‌باشد برای هیچ کس از ایشان سابقه‌ای‌از سوابق من‌ونه هم اثری‌از اثرهای من پس واگذار کرد آنکار را شوری میان ماد فرزند خود را برماحا کم‌گرداند وفرمان دادآن شش‌نفر را که امررا

درمیان آنان قرارداد اگر فرمانش را اطاعت نکردند گردن بزنند و کافیست شکیبائی بر این حوادث ای برادر یهود.

سپس آنمردم روزهایشانرا در تنگ کردند هر کسی بسوی خودش دعوت میکرد ولی من خودداری میکردم، از کار من پرسیدند با آنان مناظره کردم در روزگار خودم ودوران آنان و درباره‌ی آثار خود و آثار آنان و آنرا که نمیدانستند برایشان روشن کردم از دلائل سزاوار بودن خودم برای خلافت سوای آنان و عهد وپیمان رسولخدارا برایشان یاد آوری کردم آنچه را که پافشاری برای من از بیعت در گردن آنان کرد تذکر دادم.

ولی آنانرا حب ریاست و دست بازی که در مال بود و زبانبازی در امر ونهی و میل بسوی دنیابخود خواند واقتداء کردن بگذشتگان ونیاکانشان بسوی آنچه را که خدا برایشان قرار نداده آنانرا دعوت کرد هر گاه بایکی از آنان خلوت کردم روزهای خدارا بیادش آوردم واورا ترساندم از آنچه را که بسویش بضرر خود میرود از من شرطی را خواست که خلافت را بعد خودم باو برگردانم.

گفتم از من جز حجتی روشن و حمل کردن بـر کتاب خدای عزوجل ووصیت رسول خدا از بخشیدن هرمردی از ایشان که خدای عزوجل برای اوچیزی قرار داده چیزی نخواهید یافت و یا منع کردن اورا از چیزیکه برایش قرار نداده، او خلافت را از من بسوی عثمان بن عفان برگرداند مردی که حالش بااو واحدی از کسانیکه حاضر بودند مساوی نبود تاچه رسد بآنانکه پست تر از ایشان بود در جنگ بدر که بزرگترین مباهاتشان بود ونه درغیر بدر از آنجاها

که خدای عزوجل رسولش و هر کس را که از اهل بیتش اختصاص باو دارد گرامی داشته .

بعد نمیدانم این مردم آیا روزشانرا بهشب رساندند تا پشیمانی آنان آشکار شد و از کاری که انجام‌دادند برگشتند و گروهی‌ازایشان بگروه دیگر حواله داد و هر کدام خودش و رفیقش را نکوهش میکند بعد دوران استبداد عثمان بن‌عفان طولی نکشید تا اینکه اورا نسبت بکفر دادند واز وی دوری جستند بسوی اصحاب خاصش رفت و اصحاب رسولخدا بیعتش‌را فسخ کردند وبسوی خداتعالی‌برمیگشت ازبی‌فکری و اشتباهش .

پس این حوادث ای برادریهود بزرگتر است‌ازحوادث‌همانندش درسوائی است وسزاوار است که برین‌حوادث شکیبائی‌وصبر نشودبمن از آنحوادث رسید آنچه‌را که نمیتوان وصف کردوچیزی درین کارها جز صبر وشکیبائی نیست، باقی ماندگان ازشش‌نفر همانروز پیش‌من آمدند همه‌ی آنان از نقشه ایکه نسبت بمن داشتند برگشته بودند واز من عزل کردن پسر عفان را خواهش میکردند و نشاندن او را بجایش وگرفتن حق من را میخواستند و دست بیعت تا پای مرگ زیرپرچم من دادند بااینکه خدای عزوجل حق مرا بمن برگرداند.

پس بخدا سوگند ای برادر یهود چیزی مرا مانع ازین حادثه نشد مگر همان‌چیزیکه ازماننده‌آن‌مرا مانع شدپیش از آن و دوام‌را باقی دیدم‌برهر کسی که باقی ماندازطائفه‌حق‌شادمانتر بسرای خودم وبهتر برای قلبم ازفنای آن‌دانستم که‌هما ناا گر بگویم‌زیربار خلافت بابیعت مرگ بروید‌میروند .

اما نفس من دانسته است کسی که حاضر است از کسانیکه تو می‌بینی وآنکس که پنهان است از یاران محمد که مرگ درپیش من بمنزله‌ی آب سردی است در روز بسیار گرم برای تشنه‌ایکه دلش میسوزد وهمانا من باخدای عزوجل ورسولش پیمان بسته‌ام من وعمویم حمزه، برادرم جعفر، پسر عمویم عبیده بفرمایشکه‌داد وفا کردیم آنرا بخدای عزوجل وپیامبرش، سپس یارانم خودرا جلو انداختند ومن بعد از ایشان ماندم چون خدای تعالی اراده کرد سپس درباره‌ما فرو فرستاد: «من المؤمنین رجال صدقوا ماعاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر وما بدّلوا تبدیلا» (۱).

حمزه و عبیده وجعفر مدتشان گذشت ولی من بانتظار پایان مدت هستم ای برادر یهود وتغییری نخواهد کرد ونیست آنچه که مرا ازپس عفان خاموش کرده و وادار بخودداری نموده مگر اینکه من او را از اخلاقش شناختم در آنچه که او را آزمایش کردم دانستم که او را اطرافی‌های دورش وانمیگذارند تااینکه وادار به‌قتل و عزلش کنند چه رسد بنزدیکان و فامیلش.

ولی من درگوشه‌گیری صبر کردم بطوریکه دربن باره حرفی نزدم نه ازلا ونه‌هم ازنعم بعد مردم بسوی من آمدند و من میدانستم خداوند خوش ندارد برای شناختن من آنچه‌را که آنان باهم خوردند از حبس اموال وتکبر راه رفتن و دانستن ایشان به اینکه اینکار برایشان

---

(۱) احزاب ۲۳ از مؤمنان مردانی هستندکه پیمانشانرا باخدا راست گردانیدند پس گروهی ازآنان مدتش‌را بپایان رساند وگروهی بانتظارند وتغییر ندادند تغییر دادنی.

در پیش من نخواهد بود وعادتاً سخت ومشکل است چون در پیش من چیزی نیافتند بهانه جوئی کردند وعلت‌ها آوردند .

بعد حضرت متوجه یارانش گردید و فرمود : آیا چنین نبود همه عرضکردند آری ای امیرالمؤمنین .

واما پنجم ایرادر یهود همانا بیعت کنندگان بمن‌در آن بیعت چیزی از من نفهمیدند چنگ بدامن زنی زدند که اختیارش در دست من بود اورا برشتری سوار کردندو کوچ دادند و بااو روآوردند کوه ودشت وصحرا و بیابان را طی کردند ، سکان حوأب براوحمله کردند برای آنان نشانه های پشیمانی درهرساعت‌وهرحال آشکار شد. درمیان گروهیکه مرابیعت کرده‌بودندآنهابیعتی ثابت وپابرجابکردن داشتند بعد ازبیعت کردنشان در زندگی رسولخدا تا اینکه فریاد کشیدند اهل شهریکه دستهای شان کوتاه ریشهای شان بلند ، رأیشان عاریه اینان همسایگان صحرای پشت دریا بودند آنانرا بیرون آورد بدون اینکه بدانند شمشیر میزدند، تیرهایشانرا بدون فهم و شعور می‌افکندند سپس من بر کار ایشان بدوچیز توقف کردم که هر دوی آن در محله‌ی ناخوشی است از کسی که اگر مانع شودبرنمیگردند و ریشه کن نمیشوند و اگر بهمان حال باقی باشم دچار چیزی میشوم که ناخوشایند من است .

سپس دلیلم راجلو افکندم بوسیله پوزش‌ها وعذرها و ترساندن آن‌زن را دستور دادم بخانه‌اش برگردد وگروهیکه‌اورا آوردندوپیمان وفا بااو برای جنگ من بستندولی پیمان خدای عزوجل را درهم شکستند تا آنجا که امکان داشت باآنان مدارا کردم و با بعضی از

آنان مناظره کردم سپس بر گشت اورا یادآوری کردم سپس با بقیه مردم مانند آنگروه سخن گفتم ولی جزجهل‌ونادانی وسرکشی‌چیزی بر آنان افزوده نشد.

پس چون جز فتنه چیزی را نپذیرفتند سرانجام جنگ در گرفت وپشت کردند وفرار نمودند برایشان حسرت بجا ماندودرآنان نابودی وقتل و کشتن بود ومن آماده شدم بر آنچه که جزآن‌چاره‌ای نداشتم ودست رسی‌بمن نداد زمانیکه این کاررا انجام دادم‌وسرانجام آنرا آشکار کردم مانند آنچیزیکه در اول دست رسی بآن داشتم از خودداری و چشم پوشی.

ومن چنین دیدم که اگر خودداری کنم‌با این عمل آنانرا کمک کرده‌ام‌در کاریکه‌بسوی آن میروندو آنان در این کار بخونریزی و کشتن همه‌ی رعیت میل میکنند وزنان کوتاه‌فکر و کم‌بهره رادرتمام کارها زمامدار قرار میدهند مانند عادت قبیله‌ی بنی اصفر و کسانیکه حکمفرمائی کردند از پادشاهان سبا و امتهای گذشته.

ناچار بر گشتم بسوی آنچه را که‌نه اول‌ونه آخرخوش‌نداشتم ولی آنزن و سپاهش مطلب را سرسری پنداشتند وآنچه‌را بین دوصف گفتم خواب وخیال حسابکردند و کاررا آرام و ساکت نکردند مگر بعد از آنکه پس وپیش گردید وسستی کرد و بر گشت وترسیدوبوزش طلبید سپس خواهش آن گروه را پذیرفتم بعداز آنکه هرچه من از آنان خواهش کردم آنان نپذیرفتند.

چون خواهش مرا نپذیرفتندبرضرر آنان اقدام کردم پس‌خدای

عزوجل در بارهٔ من و آنان انجام داد آنچه را که اراده‌اش بود و خداوند برای من بر آنان گواه است.

بعد متوجه یارانش گردید وفرمود چنین نبود؟ همه عرض کردند آری.

و امّا ششم ای برادر یهود. تعیین کردن آنان حکمین را در جنگ پسر هند جگرخوار که آزاد پسر آزاد شده است از آن روزیکه خدا پیامبر را برانگیخت تاروز فتح مکه او دشمن خدا و رسول و مؤمنان بود رسولخدا روز فتح مکه از او و پدرش برای من بیعت گرفت و در سه جای دیگر نیز از آنان بعد از فتح مکه برای من بیعت گرفت ولی انکار کردند پدرش دیروز اول کسی بود که بر من بامارت مسلمانان و مؤمنان درود فرستاد و مرا وادار بگرفتن حقم میکرد از گذشتگان پیش از من و بیعتش را برای من تازه میکرد.

وشگفت آور ترین شگفتیها اینست که چو ندید پروردگار من حقم را بمن بر گرداند و حق بمرکز خود قرار گرفت و طمع او قطع گردید که چهارمی در دین خدا گردد رو کرد بعاص بن عاص از او تملق نمود و باو میل کرد بعد باو رو آورد پس از آنکه طمع در ریاست مصر کرد و حال اینکه حرام است براو که از فییء مسلمانان از قسمت خود درهمی زیادتر بگیرد و برزمامدار حرام است که یکدرهم از حقش باو بیشتر دهد.

سپس روآورد و در شهرها ظلم و ستم میکرد وحقوقرا غصب می‌نمود سپس هر کس از او پیروی می‌نمود او را خوشنود میکرد و هر کس سر از فرمانش می‌پیچید او را وامی گذاشت.

بعد متوجه من شد درحالیکه پیمانش را شکست و احکام را در

شرق وغرب عوض كرد گذارشات بمن ميرسيد سپس اعور ثقيف پيش من آمدو اشاره كرد كه معويه‌راحاكم شهرهائي كنم كه او در آنجا هست تا بدين وسيله چاره‌ى آن شهرها رابكنم ودر آنچه كه اشاره‌ى به‌آن كرد غرض كار دنيا بود اگر براي حكومت اودر پيشگاه خدا چيزى پيدا ميكردم وبراى خودم عذرى ميديدم درين باره رايم را انجام ميدادم .

ولى مشورت كردم باكسيكه اطمينان‌دارم كه اندرز ونصيحتش براى‌خدا ورسول وخودمن‌ومؤمنانست سپس راى او درباره‌ى پسر هند جگر خوار مانند رأى من بود او مرا ازين‌كار نهى كرد و ترساند كه دست اورا در كار مسلمانان داخل كنم و نميباشد زمانيكه خدا مرا به‌بيند كه گمراهان را بازوى‌خود بگيرم .

سپس فرستادم بسوى او برادر بجيله را يكبارو برادر اشعريين را بارديگر (۱) و هردوى آنان ميل بدنيا كردندوپيروى هوا نمودند درآنچه كه خوشنودى معويه بود سپس چون افزود در آنچه كه هتك شد ازمحارم خداى عزوجل مگر اينكه‌آنرا ادامه داد مشورت كردم كسى را كه همراه من بود از ياران محمد و آنانرا كه خداى عزوجل فرمانشانرا پسنديدوبه بيعتشان خوشنود شدوديگران‌ازمردان شايسته‌ى مؤمنان و مسلمانان پس تمامشان نظرشان موافق نظر من بود در جنگ وپيكار با معويه‌ومانع شدن اورا از آنچه كه دستش بحكومت برسد .

وهمانا من يارانم را بسوى اوفرستادم و ازهر جائى بسوى او

---

(۱) كنايه از دو مردكه اهل دوقبيله ميباشند .

نامه‌هایم را فرستادم وفرستادگانم را متوجه او کردم که از اراده‌اش برگردانم و مانند سایر مردم با من باشد.

سپس نوشت درین باب وسخن گفت واز من امیدها داشت وبامن شرطهائی کرد که‌آن شرطهارا نه خدای عزوجل و نه پیامبر ونه هم مسلمانان راضی میشدند در بعضی از خواسته‌هایش شرط میکرد که گروهی از یارانم را باو واگذارم واین‌یاران‌من گروهی‌ازیاران‌محمداند که نیکانند درمیان ایشان‌عمار یاسر است‌وکجا مانندعمّارپیدامیشود.

بخدا سوگند آنانرا با پیامبر دیدم مقدم‌نمیشد پنج‌نفر مگر ششمی ایشان عمّار بود ونه چهار نفر مگر پنجم او بود معویه بامن شرط کرد ایشان را باوواگذارم تا همه را بکشد و بدار زند و خونخواهی عثمان کند وبخدا سوگند فساد برکشتن عثمان نکرد و مردم‌رابرمرگ او گرد نیاورد مگر معویه و امثال اواز اهل بیت شجره‌ی ملعونه در قرآن.

چون شرائط اورا نپذیرفتم بخودش رو آورد و بلند پروازی میکرد بسرکشی وطغیانش برای یک‌مشت خری که عقل و دیده‌ی بصیرت نداشتند وپیروی او را کردند آنچه‌را که ازدنیاآرزوداشتند بآنان داد.

سپس باایشان مبارزه کردیم ومحاکمه‌ی آنانرا بخدای‌عزوجل از عذر وبیم‌ها واگذاردیم چون اورا جز سرکشی چیزی افزوده نشد اورا چنین یافتیم که دشمنی باخدا میکند بایاری‌دشمنان خدابا اینکه پرچم‌رسول خدا دست ما بود او با ما ستیزه میکرد.

همیشه چنین بوده که خدا حزب شیطانرا میکشدتامرگ برآن

حزب حکومت کند او پرچمدار پدرش بود همان پرچمی که من و رسولخدا درهمه جا بااو می‌جنگیدیم راه نجاتی از مرگ نبود بجز فرار سپس اسبش‌را سوار شد پرچمش را واژگون کرد نمیدانست چه حیله و نیرنگی بکار برد از اندیشه پسر عاص کمك جست.

او بوی اشاره کرد که قرآنهارا برفراز نیزه‌ها بلند کند و مردم را بسوی قرآن دعوت کند گفت پسر ابیطالب وحزب‌او اهل بصیرت و فقهاء میباشند همانا ترا بکتاب خدا خوانِدند و جوابت را در آخر دادند پس‌اورا درین فریب و نیرنگ پیروی کردند زیرا که‌او راه نجاتی از کشتن بجز فرار نداشت.

پس قرآنها را بلند کرد بخیال خودش مردم را باحکام قرآن دعوت می‌نمود پس دلهای گروهی که‌ازیاران من باقیمانده بودند میل بسوی قرآنها کرد پس از نابودی خوبانشان و کوشش ایشان درجهاد باآنان و دشمنان خدا ودشمنان خودشان‌با بینش آنان گمان کردند که پسر هند جگرخواررا وفا ئیست درآنچه که آنانرا به آن‌میخواند گوشها را بدعوت او فرا دادند تمامشان دعوت او را پذیرفتند.

آنان را آگاه کردم که این کار نیرنگ عمرو عاص و معویه است و ایندو پیمان شکنی میکنند سخن مرا نپذیرفتند و اطاعت فرمانم را نکردند پافشاری کردند چه بخواهم و چه نخواهم گفته‌ی معویه را بپذیرم بطوریکه بعضی از آنان به‌بعضی دیگر گفتند اگر علي نپذیرد اورا بعثمان بن عفان ملحق کنید یا دست بسته تحویل معویه دهید.

من کوششها کردم خدا آگاه است‌از کوشش من‌و من چیزی

در خود پنهان نگذاشتم مگر اینکه رساندم آنرا درحالیکه من ورأی مرا واگذاردند و انجام ندادند پس تقاضای صبر و شکیبائی کردم باندازه‌ی صبر دوشیدن شتر یا مانند حرکت دادن اسب جز این پیر مرد مرا از آنان کسی جواب نداد بادست اشاره بسوی اشتر کرد و جز جمعی از اهلبیت من .

بخدا سوگند چیزی مرا مانع نشد براه بینائی خودم بروم مگر ترس از اینکه این دو نفر کشته شوند واشاره کرد آنحضرت بسوی حسن وحسین علیهما السلام که در نتیجه نسل وذریه‌ی رسولخدا قطع میشود از میان امت پیامبر و ترس اینکه این داین کشته شوند و حضرت با دستش بسوی عبدالله جعفر ومحمد بن حنفیه اشاره کرد همانا من میدانم اگر مکان من نبود آندو درین ایستگاه نمی‌ایستادند بدین جهت صبر کردم بر آنچه مردم اراده کردند با آنچه که در آن دانش خدای عزوجل پیشی گرفته رچون شمشیر هایمانرا از فرق مردم برداشتیم زورگوئی در کارها کردند و حکام‌را انتخاب نمودند.

من چنین نمیباشم که‌احدی‌راحکم در دین خدا کنم زیرا حکم قرار دادن در دین خدا خطائیست که شکی و ریبی در آن نیست پس چون انکار کردند مگر رای خودشانرا منهم اراده کردم مردی از اهلبیت خودم‌راحکم قرار دهم یامردیرا که‌من بخرد ورأی او اعتماد دارم و اطمینان به‌نصیحت و دوستی و دین او دارم .

سپس بر کار روآوردم هر کس را که نام‌بردم پسر هندجگر-خوار او رامانع شد وبچیزی از حق اورا دعوت نکردم مگراینکه از او پشت کرد ریسر هند جگرخوار ستم وذلتی را بمامعرضه نمیداشت

مگر بوسیله پیروی یارانم مرا اورادر این ستم پس چون منع کردند مگر اینکه پیروز شوند مرا برحکم دوری جستم از ایشان بسوی خدای عزّ وجل و اینکار را باآنان واگذاردم.

پس کاررا بگردن گرفتند وفریب داد او را پسر عاص فریبی که در شرق و غرب زمین آشکار شد ولی پشیمانی برفریب خورده بزودی آشکار شد.

سپس حضرت بیارانش روآورد و فرمود: آیا چنین نیست همه عرضکردند آری ای امیر مؤمنان.

وامّا هفتم ایبرادر یهود هماثا رسولخدا بامن پیمان بست که مبارزه کنم در آخرالزمان با گروهی ازاصحاب ویارانش که روزهارا روزه میدارند وشب زنده داری میکنندوقرآن راتلاوت مینمایندازدین بیرون میروند آنچنانکه تیر از کمان بیرون میرود وبعضی از آنان ذوالثدیه است که بپایان میرسد برای من کشتن ایشان بخوشبختی.

چون بعد از داستان حکمین بدانجا برگردیدم روآوردند گروهی از آنان بر گروهی بگناهی که بسوی او از حکمین وارد گردید.

راه فراری برخود نیافتند مگر اینکه گفتند برای امیر المؤمنین سزاوارمیباشد که پیروی نکند کسی را که خطا کرده و حکم نکند بحقیقت رأیش بر کشتن خود و کسی که نافرمانی اورا ازطرف ما میکند پس کافر شده است بهسبب بیعت کردنش مارا وپیروی کردن او مارا خطااست اوباین کارش کشتنش را بما حلال کرده و خون خودش را ریخته است.

سپس برای کشتن من گردهم آمدند وجانشانرادر خطر افکندند

باصدای بلند فریاد میزدند فرمانی جز فرمان خدا نیست بعد پراکنده شدند دسته‌ای در نخیله ودسته‌ی دیگر در حروراء جاشانرا در خطر افکندند آندیگر درشرق زمین راه میرفت تااینکه از دجله عبور کرد بمسلمانی نگذشت مگراینکه اورا آزمایش کرد هرکس او را پیروی میکرد آنکس را واگذاشت وهرکس که نافرمانیش کرد او راکشت.

پس بیرون شدم بسوی دوتا یکی پس ازدیگری ایشانرا بسوی طاعت خدا و برگشت بسوی او بخواندم سپس اگر انکار کنند آندو را جز شمشیر چیزی قانع نکند پس چون نیرنگش ناتوان آمد آندورا بسوی خدا محاکمه کردم سپس کشتم این و این را ایبرادر بهود و اگر نبود کرداریرا که انجامدادند مسلم سوار کارانی نیرومند وسدّی بلند بودند سپس خداوندخوش نداشت آنچه‌را که بسوی آن رفتند .

بعد من بسوی گروه سوّم نوشتم و نمایندگانم را بسویشان فرستادم تادیده شود و بودند از جمله‌ی یاران من اهل بندگی وزهد در دنیا پس مانع شد فتنه جز اینکه پیروی از مانندش واقتداء ازمثل آندو کند وشتاب کرد در کشتن هر کس که از مسلمانان نافرمانیش‌را کند دبکردارش پیروی از نیکان مینمایدپس بیرون شدم تااینکه دجله میان ماجدائی افکند .

فرستادم بسوی ایشان سفیران شایسته‌را و جستجو کردم بواسطه کوشش خودسرزنش رابااین مرد مرتبه‌ای و بدین مردبار دیگر وباین مرتبه‌ی دیگر حضرت با دست اشاره‌ی بسوی اشتر و احنف بن قیس و سعید بن ارحبی و اشعث بن قیس کندی کرد، چون‌زیر بار نیامدندو بر آن

فتنه سوار شدند خدا ایشانرا کشت ای برادر یهود از آخرشان وایشان چهار هزارند یابیشتر بطوریکه یکنفر از آنان رها نشد.

سپس حضرت ذوالثدیه را ازمیان کشته‌گان بیرون آورددرپیش کسانیکه اورا میدیدند که‌پستانی دارد مانند پستان زن بعد نشان یارانش داد سپس فرمود آیا چنین نیست عرضکردند آری ای امیر- مؤمنان حضرت، فرمود همانا وفا کردم هفت‌تا وهفت‌تارا ایبرادر یهود و یکی دیگر از آنها بجا مانده بآنهم امیدی دارم.

سپس یاران امیرالمؤمنین ﷺ گریه کردند و مرد یهودی هم اشک ریخت وگفت مارا بآن‌یکی هم خبر ده حضرت فرمود: آن‌یکی این است که رنگین میشود این باین حضرت بادستش بسر ومحاسنش اشاره فرمود: سپس صدای بردم در مسجد جامع بگریه وضجّه بلندشد بطوریکه خانه‌ای درکوفه نماند مگر اینکه ساکن آنخانه هراسان بیرون دوید ولی یهودی بدست علي ﷺ اسلام آورد.

او درکوفه ماند تا هنگامیکه امیر المؤمنین ﷺ کشته شد و ابن ملجم دستگیر شد یهودی آمد تااینکه بخدمت حضرت امام حسن ﷺ رسید دید مردم دور آنحضرت را گرفته‌اند و ابن‌ملجم در برابر آنسرور است یهودی گفت ای ابامحمد بکش اورا که خدا اورا بکشد که همانا من درکتابهائیکه برموسی بن عمران فرود آمده دیدم که این عمل بزرگتر است درپیشگاه خدا از جرم پسر آدم که برادرش راکشت وبزرگتر است از گناه کسی که ناقه‌ی صالح‌را پی کرد.

حدیث تمام شد سپاس از برای خداست و درود برسیّد ما محمد پیامبر وآل پاک و پاکدامنش.

ابن عباس گفته است که چون خلافت بعمر بن خطاب رسید گروهی از دانشمندان آمدند و گفتندایعمر تو بعدازمحمد زمامدار مسلمانانی؟ دمت آری ـ گفتندما اراده داریم که از چند خصلت از تو بپرسیم ـ اگر مارا پاسخ دادی در پرسشهایمان ما بدین اسلام وارد میشویم ومیدانیم که دین اسلام حق است ومحمدهم‌پیامبراست ولی اگر مارا پاسخ ندهی میدانیم که دین اسلام باطل است و نیزمحمد پیامبر نیست..

عمرگفت از هرچه میخواهیدبپرسید و نیروئی جز نیروی خدا نیست پرسید خبرده مارا که قفلهای آسمانها چیست ؟ و خبر ده مارا که کلیدهای این قفلها چیست؟ بما بگو آنگوربکه همیشه‌با صاحبش در حرکت بود چیست ؟ وخبر ده از کسیکه قومش را بیم‌داد ولی نه‌از جن بود و نه از انس؟ خبرده مارا ازپنج‌چیز که روی زمین‌راه‌میرفتند ولی در رحم مادری آفریده نشدند ؟

وبما بگو که مرغ در فریادش چه میگوید ؟ وخروس‌دروقتیکه صدایش‌رابلند میکندچه میگوید؟ وشانه‌سر درصدایش چه میگوید ؟ وقورباغه درفریادش چه میگوید؟ واسب در شیهه‌اش چه میگوید ؟ و الاغ در عرعرش چه میگوید ؟

عمر سرش را پائین افکندبعد سرش‌را بسوی‌علي‌بن ابيطالب‌بلند کرد و عرضکرد ای ابالحسن من جواب اینان را پیش کسی جز تو نمی‌بینم اگر پرسشهای اینان پاسخی دارد پاسخ بده حضرت فرمود از هرچه میخواهید بپرسید ولی من شرطی باشما دارم پرسیدند شرط شما چیست ؟ حضرت فرمود : هرگاه پاسخ سئوالات شما را دادم بآنچه

که در تورات است شمادر دین ماوارد شوید گفتند آری داخل میشویم.

حضرت فرمود یکی یکی بپرسید گفتندخبر ده مارا ازقفل های آسمانها و کلیدهای آنها چیست حضرت فرمود اما قفلهای آسمانهاشرک بخداست زیرا که بنده و کنیز هرگاه مشرک بودند چیزی برای آنها بآسمان بر نمیشود از آنچه برای خدای تعالی عمل میکنند پس اینست قفلهای آسمانها، گفت ازکلیدهای قفلهای آسمان بگو فرمود: کلید هایشان اشهد ان لا اله الاالله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله است.

گفتند خبر ده مارا از آن قبریکه با صاحبش در حرکت بود حضرت فرمود آنماهی بود که یونس پیغمبررا بلعیده بود آنماهی با یونس در دریاهای هفتگانه دور میزد، عرضکرد خبرده ماراازکسیکه قوم خود را ترساند نه از جن بود ونه از انس حضرت فرمود آن مورچه سلیمان بود که گفت «یاایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده» (۱).

عرضکردند خبر ده مارا ازپنج چیز که برزمین راه رفتند و در رحم مادر آفریده نشدند حضرت فرمود: اینها آدم، حوا، ناقه‌ی صالح، قوچ ابراهیم، عصای موسی بود.

عرضکردند بما بفرمائید که مرغ خانگی در فریادش چه میگوید؟ حضرت فرمود: مرغ میگوید الرحمن علی العرش استوی، عرضکردند خروس چه میگوید، فرمود: خروس میگوید خدا رابیاد بیاورید ایغافلان، عرضکردند اسب در شیهه‌ی خود چه میگوید؟

(۱) ایگروه مورچگان داخل لانه‌های خود شوید که سلیمان وسپاهیانش شمارا پایمال نکنند.

فرمود: اسب میگوید: بارإلاها یاری کن بندگان مؤمنت را بر بندگان کافران عرضکردند الاغ درفریادش چه میگوید؟ فرمود حمار نفرین می کند باج بگیرانرا.

عرضکردند قورباغه چه میگوید حضرت فرمود: قورباغه میگوید منزه است پروردگار من که پرستیده شده آنکه در دل دریاها تسبیح میشود، عرضکردند شانه‌سرچه میگوید حضرت فرمودمیگوید بارإلاها نفرین فرست بردشمنان محمد و آل محمد و دشمنان یاران محمد.

دانشمندان یهود سه تابودند سپس دوتا ایستادند وگفتند گواهی میدهیم که خدائی جز خدای یگانه نیست وهماناتمحمد بنده‌ی اووپیامبر اوست ولی یکی ازآن دانشمندان ایستاد باصدای بلندگفت دردلم افتاد آنچه که در دل همراهانم افتاد ولی یک پرسش دیگرمانده مراخبر ده ازمردمیکه در اول زمان بودند سپس سیصد ونود و نه سال مردند بعد خدا آنانرا زنده کرد داستان آنها چیست؟

حضرت شروع کرد به بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمدلله‌الذی انزل علی عبده‌الکتاب (۱) اراده کرد که سوره‌ی کهف رابخواندمردیهودی گفت ازقرآن شما خیلی‌شنیده‌ایم اگر تو دانشمند میباشی از داستان اینگروه مارا آگاه کن نامها وشماره‌ی آنانرا و نام‌سگ‌شانراو نام غار و پادشاهشانرا و شهر آنانرا بگو:

علی علیه‌السلام فرمود لاحول ولا قوة الا بالله ای برادر یهودحدیث کرد مرا حبیب من محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که در زمین روم شهری بود که نامش‌افسوس ودر آنجا پادشاهی بود شایسته پادشاه ایشان مرد امور مملکتی آنان

(۱) درود برخدائی که بر بنده‌اش کتاب فرستاد.

آشفته و پراکنده شد اختلاف آراء پیدا کردند این سخنها بگوش پادشاهی از پادشاهان فارس رسید که نام آنسلطان دقیانوس بود بایکهزار سوار رو آورد تاوارد شهر افسوس شد آنجارا پای تخت خود قرار داد.

کاخی در آنشهر ساخت که درازایش یك فرسخ در یك فرسخ بود درآنکاخ نشستنگاهی اختیار کرد که درازایش یکهزار ذراع بود تمام اطرافش آیینه کاری بود چهار هزار ستون از طلای ناب داشت یکهزار قندیل از طلا بود که زنجیرهای نقره داشت و باخوشبوترین روغنها روشن میشد در طرف شرق آن مجلس هشتاد باغیچه بود و در طرف غربش هشتاد باغیچه چنین بود کههرگاه خورشید می‌تابید در آن مجلس هرجور که دل سلطان میخواست دور میزد.

ودر آن تختی از طلا بود که طولش هشتاد ذراع در چهل بود پایه‌های تخت از طلا بانگین‌هائی از جواهر و برفراز آن بالشهای کوچك بود درطرف راست تخت هشتاد کرسی از طلا بانگین های زبرجد سبز بود که فرماندهانش را نشانده و در طرف چپ آن تخت هشتاد کرسی از طلا بانگین‌های یاقوت سرخ که پادشاهان روم را نشانده بود بعد برفراز تخت میرفت و سپس تاجش‌را برسرمیگذاشت.

یهودي پرسید ای امیرالمؤمنین تاج او از چه بود حضرت فرمود: لاحول ولا قوة الابالله تاجش ازطلای مشبّك بود برای آن‌تاج هفت رکن بود برهر رکنی لؤلؤ سفیدی میدرخشید مانندچراغ درشب تار پنجاه غلام از اولاد پسران پادشاهان روم اختیار کرده بود و گوشواره‌های دیباج درگوش آنان کرده و شلوارهای رنگین درپای

آنان بازوبندها بدستشان خلخالها درپایشان عمودهای طلا بدست آنان داده برفراز سرش ایستاده بودند شش نفر از فرزندان دانشمندان انتخاب کرده وزیران خود قرار داده سه نفر درطرف راست و سه نفر طرف چپش ایستاده بودند.

مرد یهودی گفت نام آنسه که درطرف راستش بودند چه بود حضرت فرمود: نامشان. تملیخا، مکسلمینا ومحسلینا بودندواما آنسه نفر که در طرف چپ او بودند نامشان مرنوس، دیرنوس، شاذرنوس بودند که پادشاه در تمام کارهایش باآنان مشورت میکرد دستور فرمود هر روز در صحن منزل فرماندهان را در طرف راست می‌نشاند فرزندان سلاطین را طرف چپ.

ناگاه سه غلام وارد میشدند که‌جام‌های طلا پراز مشك سابیده در دست داشتند و در دست گروه دیگر جام‌های پر ازآب گل بود ودر دست غلامی مرغی سفید که رنگی سرخ داشت بود هرگاه بآن مرغ نگاه میکرد وصفیر میزد مرغ پرواز میکرد تا برجائی که آب گل داشت می‌نشست و در آن می‌غلطید بعد درجام مشك می‌نشست هرچه در جام بود باپرها وبالش برمیداشت بعد بار دوم اورا صفیر میزد سپس مرغ برفراز تاج پادشاه می‌نشست پس هرچه مشك و آب گل باپر-هایش برداشته بود برسر سلطان میریخت.

چون پادشاه آن تشکیلات را دید سرکشی وطغیانکرد وادعای خدائی نمود در برابر خدای عزوجل بزرگان از قومش‌را بسوی‌بندگی خویش دعوت کرد هرکس او را پرستش میکرداو را بخشش فراوان می‌نمود ولباسها می‌پوشاند وهرکس اطاعت نمیکرد او را میکشت

گروهی از مردم اورا پذیرفتند برای آنان در هر سال یکبار عیدی قرار داد .

یك‌روز که عید آنان فرارسید. فرماندهان در طرف راست و پسران پادشاهان در طرف چپ ناگاه یکی از فرماندهان خبر داد که سپاه فارس اورافرا گرفته‌اند!اندوه‌سختی‌دراوپیدا شد بطوریکه تاجش از سرش افتاد .

یکی ازآن سه نفر که درطرف راست او بودند که تملیخا نام داشت بوی نگاه کرد وباخود گفت اگردقیانوس خدا باشدآنطوریکه خودش گمان می کند نباید بترسد و نه‌باید غمگین شود و نیز نباید ادرار کند ونه هم تغوط نه خواب داشته باشدنه‌بیداری زیرا که اینها کار خدا نیست .

این جوانها شش نفر بودند هر روزی پیش یکی از آنان‌غذا وآب میخوردند ومی‌آشامیدند اتفاقاً درآنروز درپیش تملیخا بودند بهترین غذا و بهترین آشامیدنی برایشان فراهم کرد غذا خوردند و نوشیدنی نوشیدند بعد تملیخا گفت ایبرادران درفکر من چیزی آمده که‌ازخوردن‌وآشامیدن‌وخوابیدن مرا بازداشته پرسیدند آن چیست ؟

گفت فکرم را سرگرم این آسمان کردم باخود گفتم سقف این آسمان را کی برافراشته بدون اینکه از طرف‌بالا بجائی بستگی‌داشته باشد یااز طرف پائین دارای ستونی باشد کیست که خورشید و ماه را درین آسمان بحرکت درآورده و دونشانه‌ی بزرگ قرار داده؟ کیست که این ستارگانرا زینت آسمان قرار داده ؟

بعد فکرم را کشاندم درین زمین گفتم کیست که این زمین‌را

برفراز آب پهن کرده؟ کیست که کوهها را میخ زمین قرار داده؟ باز فکرم را کشاندم گفتم کیست که مرا از کانون رحم مادر بیرون آورده؟ کیست که مرا غذا داده؟ کیست که مرا در رحم مادر تربیت کرده همانا برای اینها سازندهایست ومدبری است غیر از دقیانوس پادشاه سازنده؛ اینها نیست مگر پادشاه پادشاهان و جبّار آسمانها.

ناگاه آن شش نفر برو برزمین افتادند پاهای تملیخا را بوسیدند ومیگفتند خدا بوسیله‌ی‌تو مارا هدایت و رهنمائی کرد بما اشاره کن تملیخا بلند شد سپس خرماخریدبسه هزار درهم در کیسه‌ای ریخت سپس براسبهایشان سوار شدند و از شهر بیرون آمدند چون شش کیلومتر از شهر سیر کردند تملیخا گفت‌ای برادرپادشاه‌آخرت آمد و پادشاه دنیا رفت وفرمان او نابود شد از اسب‌هایتان فرود آئید باپاهایتان بروید شاید خداوند برای کارشما فرجی قرار دهد.

از اسبها پیاده شدند وهفت فرسخ آنروز پیاده رفتندازپاهایشان خون جاری شد چوپانی باستقبال آنان آمد بوی گفتند آب داری شیر داری چوپان گفت آنچه را که دوست دارید پیش من هست ولی چهره‌های شمارا چهره‌ی پادشاهان پندارم و گمان نمی کنم مگر اینکه فراری از دقیانوس هستید گفتند ای‌چوپان دروغ برای ماجایز نیست‌آیا راستگوئی ما مارا از تو نجات میدهدچوپان گفت آری.

اورا از داستان خویش آگاه کردند چوپان خود را بپاهای آنان افکند ومی‌بوسید ومیگفت ایگروه آنچه که در دل شما افتاده هماکنون در دل من افتاد ولی آنقدر بمن مهلت دهیدتا گوسفندانرا بصاحبانشان برگردانم بعد بشما بپیوندم.

سپس برایش ایستادند گوسفندانرا بصاحبانشان رد کرد باسرعت بآنان روآورد سك چوپان هم از او پیروی کرد سپس یهودی عرضکرد یاعلی سگ چوپان چەرنگ بود و اسم آنحیوان چه بود.

حضرت علي علیه السلام فرمود : لاحول ولا قوة الاّ بالله العلیّ العظیم امّا رنگ سك ابلق بود واما نامش قطمیر بودچون جوانان بسك نگاه کردند بعضی از آنان گفت میترسیم این سك باصدایش ما را رسوا کند اورا باسنك دورش کردند.

چون سك نگاه کرد ودید اصرار دارند اورا دور کنند بروی دمش نشست بازبانی روان بسخن آمد وفریاد میزد ایگروه چرا مرا برمیگردانید و حال اینکه من گواهی میدهم که خدائی جز خدای یکتا وجود ندارد شریك برای او نیست مراواگذارید تاشمارانگهبانی کنم ازدشمنانتان‌پس‌اورا برگردنهایشان میکشیدند.

گفت چوپان مرتب آنانرا میبرد تابر فراز کوهی رساندناگهان غاری برایشان پیدا شد که نامش وصید بود ودر برابر غار چشمه و درختان میوه‌دار پیداشد از میوه‌های درختان خوردند، از آب چشمه نوشیدندشب آنانرا فرا گرفت وارد غارشدندخداوندبعزرائیل‌فرشته‌ی مرگ فرمانداد جان آنانرا بگیر.

خدای عزّوجلّ بهریك از آنان فرشته‌ای موکل کرد که آنانرا ازراست بچپ وازچپ‌براست میگرداند و خداوند وحی کرد بخازنین خورشید پس خورشید از غار آنان برمیگشت بطرف راست وبسوی چپ میرفت.

سپس چون دقیانوس ازعید برگشت پرسید که‌جوانان کجا رفتند

باو آگهی داده شده که درحال فرار بیرون‌شدند با هشتاد هزار سواره مرتب دنبال آنان میرفتند تا برفراز کوه رسیدند و بطرف غار رفتند چون آنانرا دیدند درخواب بودند پادشاه گفت اگر بخواهم اینان را مجازات کنم بچیزی مجازات جانی خواهم کرد ولی گروهی بنّاء بیاورید بنّاء و کارگر آوردند در غاررا با ساروج و سنگ بستند بعد بیارانش گفت بایشان بگوئید اگر راست میگویند خدای آسمان اینانرا ازین گرفتاری نجات بدهد و ازین غار بیرونشان آورد.

بعد علی عليه السلام فرمود ای برادر یهود آنان در غار سیصد و نود و نه سال درنگ نمودند سپس چون خدا اراده کرد که آنانرا زنده نماید باسرافیل ملك فرمانداد که روح را درآنان بدمد سپس روح در آنان دمید و آنان از جا حرکت کردند چون خورشید طالع شد بعضی از آنان به‌بعض دگر گفتند مادیشب ازعبادت خدای آسمان غافل ماندیم بلند شدند دیدند آنچشمه دریك شب خشك و درختان نیز خشکیده‌اند بعضی از آنان گفت درکار ما شگفتی است مانند این چشمه بفاصله‌ی یك شب خشکیده آنانرا گرسنگی فرا گرفت.

سپس گفتند یکنفر شما بادرهمش برود بطرف شهر به‌بیند هر-کجا غذای پاکیزه و حلالی است بیاورد از آن غذا و باید نیرنگی بزند که هیچ کس را ازحال ما آگاه نکند تملیخا گفت هیچ کس جز من دنبال کارها نرود ولی ایمرد چوپان لباسهایت رابمن ده چوپان لباسهایش را باو داد بطرف شهر روانشد ولی نگاه میکرد وضع شهررا دیگرگون دید نمیدانست کجا برود راههارا نمی‌شناخت تا بدروازه شهر رسید دید پرچم سبزی برفراز دروازه است و برآن پرچم نوشته

شده لااله الاالله عیسی رسول‌الله وروحه.

نگاهی به‌پرچم کرد آنرا بچشم کشید ومیگفت گویا من‌خوابم بعد وارد شهرشد تاوارد بازار شد ناگاه مرد نانوا را دید پرسید اسم این شهر شما چیست؟ خباز گفت نام این‌شهر افسوس است پرسید نام پادشاه چیست؟ گفت عبدالرحمن تملیخاگفت ایمرد مرا حرکت ده گویا خوابم مرد نانوا گفت مرا ریشخند می کنی تو سخن میگوئی چطور خوابی؟ تملیخا گفت بااین پول مرا نان بده مرد نانوا از سنگینی آن درهم درشگفت آمد.

یهودی ازعلی علیه‌السلام پرسید وزن هردرهمی چقدربود فرمود: بوزن ده درهم و ۲ سوم درهم بود.

مرد نانوا بدو گفت ایمرد گویا توگنجی پیدا کرده‌ای تملیخا گفت این پول بهای خرمائیست که سه‌روز قبل فروخته‌ام و ازین شهر بیرو نشدم ومردم را واگذاشتم که دقیانوس پادشاه را پرستش‌میکردند مردنانوا درخشم‌شد که‌آیا نصف پولهارا نمیدهی؟ مردی باده گسار که ادعای خدا میکرد و بیش از سیصدسال است مرده یادآوری میکنی؟

گفته است که تملیخا ایستاد تاآنکه مردنانوا اورا پیش پادشاه آورد، پادشاه پرسید این جوان چه کرده؟ مرد نانوا گفت گنج‌پیدا نموده پادشاه گفت ایجوان بیمناك مباش زیرا پیامبر ما حضرت عیسی دستور داده که ازگنجها پنج یك بیشتر برنداریم یك پنجم گنج را بمن بده سپس بسلامت برو.

تملیخاگفت ایپادشاه گوش بحرف من بدهمن‌گنجی پیدانکرده‌ام واهل همین شهر هستم پادشاه پرسید تو اهل این شهری؟ جوان گفت

آری گفت آیا از اهل این شهر کسی را می‌شناسی گفت آری پادشاه گفت نام ببر تملیخا بیش از یکهزار نفر نام برد که یك نفر آنانرا نمی‌شناختند پادشاه پرسید نام تو چیست؟ جوان گفت تملیخا پرسید اینها چه اسم است گفت نامهای مردم زمان ماهمین است.

پرسید درین شهر خانه‌ای هم داری؟ گفت آری بامن سوار شو تاخانه‌ام را نشان دهم پادشاه باگروهی از مردم سوار شد آنها را آورد بدر بهترین و بلندترین خانه‌ها گفت این خانه‌ی من است در را کوبیدند پیرمردی بیرون نشد که از پیری ابروهایش بچشمش ریخته بود پرسید چه کار دارید پادشاه گفت کار این جوان شگفت آوراست گمان میکند این خانه‌ی اوست پیرمرد از آنجوان پرسید تو کیستی؟ گفت تملیخایم فرزند قسطین هستم.

پیرمرد خودش را برقدمهای او افکندو بوسید و میگفت بخدای کعبه سوگند اوجد من است سپس گفت ایپادشاه اینها آن شش نفری هستند که از دقیانوس فرار کردند و ازین شهر بیرون شدندپادشاه از اسب فرود آمد و آنجوان را برگردن خود سوار کرد مردم شروع کردند ببوسیدن دست وپای او از تملیخا پرسیدندهمراهانت چه‌شدند گفت در میان غار منتظر من هستند در آنروز دو پادشاه برآنشهر حکومت میکرد یکی مسلمان ودیگری نصرانی‌هر دوسلطان واطرافیانشان سوار شدند بطرف غار روانشدند.

چون نزدیك غار رسیدند تملیخا گفت من میترسم یاران من صدای شما را بشنوند گمان کنند دقیانوس بجستجوی آنان آمده و آنانرا تعقیب میکنند مرا اجازه دهید تاجلوتر بروم و آنانرا از

جريان آگاه كنم.آنان توقف كردند تمليخا جلو آمده تا وارد غار شد تااورا ديدند در بر كشيدند و روبوسي كردند و گفتند سپاس خدائيرا كه ترا از دقيانوس نجات داد.

تمليخا گفت اين‌حرف‌ها و سخن دقيانوس را واگذاريدچندروز است درنگ كرده‌ايد گفتنديكروز واندى تمليخا گفت بلكه‌سيصدونود نه سال است كه درنگ نموده‌ايد دقيانوس مرده آنعصر گذشته‌خداوند پيامبرى برانگيخته كه نامش عيسى بن مريم است خداوند اورابسوى خود بلند كرده هم‌اكنون پادشاه و مردم بسوى شما مى‌آيند گفتند اى تمليخا اراده دارى ما را مورد آزمايش جهانيان قرار دهى او گفت شما چه اراده داريد خدارا بخوانيم باتو كه جانهاى ما را قبض كند وشام مارا دربهشت قرار دهد سپس دستهاى خود رابسوى‌آسمان بلند كرد وعرض نمود بارلاها بحق آنچه كه ما را از دين بخشيدة هم‌اكنون فرمان قبض روح مارا صادر فرما.

خداوند در غاررا ازچشم مردم پنهانكرد آندو سلطان هفت‌روز بر دور آنغار گردش كردند براى آنغار درى نيافتندپادشاه‌مسلمانان گفت اينان بردين اسلام مرده‌اند مسجدى بر درغار بنامى كنم پادشاه نصرانيان گفت نه بلكه بدين مسيح جان سپرده‌اندبر درغار ديرى بنا مى‌كنم جنگ تبليغاتى درگرفت سرانجام مسلمانان‌پيروز شدند و مسجدى در آنجا ساختند.

بعد حضرت علي عليه‌السلام فرموده: اى يهودى از تو ميپرسم ترا بخدا سوگندآنچه را كه گفتم موافق باتوراة است يهودى گفت‌بخداسوگند ازآنچه درتوراة است حرفى زياد وكم نكردى ومن ميگويم اشهد ان

لااله الاالله وان محمداً رسول‌الله وانك امیرالمؤمنین وصیّ رسول‌الله حقاً
این است آنچه را که ما از حدیث اصحاب کهف بپایان رساندیم
والحمدلله رب‌العالمین حقّ حمده وصلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.

چون خلافت بعمر بن خطاب رسید میان مردی از اصحاب که نامش حارث بن سنان ازدی بود و بین مردیکه‌از انصار بود نزاع در-گرفت عمر برای او انصاف نداد حارث ازدین برگشت و بقیصر ملحق شد وتمام قرآنرا فراموش کرد مگر همین آیه‌را ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی‌الاخرة من‌الخاسرین (۱) چون‌قیصر روم این کلام را شنید گفت بزودی نامه‌ای بپادشاه عرب مینویسم از او مسائلی میپرسم اگر پاسخ داد تمام اسیرانی که پیش من است رها می‌کنم و اگر اومرا ازتفسیر مسائل آگاه نکرداسیرانرا بدین‌نصاری دعوت می‌کنم هرکس پذیرفت آزاد وهرکس نپذیرفت‌اورا میکشم.

نامه‌ای بسوی عمر نوشت مسائلی از او درآن نامه پرسیده بود یکی از آنها سؤال از تفسیرِ سوره‌ی فاتحة‌الکتاب ، از آبیکه نه از زمین ونه آسمانست ، ازچیزیکه نفس میکشد وروح ندارد ، از عصای موسی که از کی بود ونامش چه بود و درازایش چقدر بود، از جاریه باکره‌ایکه برای دو برادر بود در دنیاولی در آخرت برای یکی از آنها بود سپس چون این مسائل برعمروارد شد اوپاسخ آنهارا ندانست وجواب نامه را واگذار بعلی بن ابیطالب عليه‌السلام کرد.

حضرت نوشت نامه‌ایست‌بسوی قیصر روم ازعلی‌بن ابیطالب داماد

---

(۱) آل‌عمران۸۹هرکس‌جز‌دین‌اسلام اختیار کندهرگز از اوپذیرفته نمیشود و او در آخرت از زیانکارانست .

محمّدﷺ و وارث دانش اوو نزدیکترین مردم بسوی رسولخدا و وزیر آنحضرت و کسیکه ولایت‌سزاواراوست و امرمردم بدست‌اواست‌فرمان داده‌بدوری از دشمنان او ، روشنی بخش چشم رسولخدا، همسردختر او ،پدرفرزندان‌او .

امّا بعد همانا من ستایش می کنم خدائیرا که جز او خدائی نیست ، دانای نهانهاست ، فروفرستنده‌ی‌برکتها،آنکس‌را که‌اوهدایت کند گمراهی برایش نیست وآنرا که گمراه کند هدایتی برای او نیست ، نامه ات رسید عمربن خطاب برای من خواند امّاپرسش‌تو از نام خدا همانا آن اسمی است که درمان همه‌ی دردهاست، کمك هر داروئی است امّا پرسش تو ازرحمان همانا کمك برای‌هر کسی است که ایمان باو آورده او اسمی است که جزخدای تعالی کسی بآن‌نام نامیده نشده، اما رحیم پس مهربان است بهر کسی که نافرمانی کرده ، توبه نموده، ایمان آورده و کار شایسته انجام داده.

اما گفته‌ی خدای تعالی الحمد لله رب‌العالمین این درودی است ازما بر پروردگارمان بآنچه که از نعمتهایش برما ارزانی داشته واما مالك یوم الدّین همانا اومالك است سرهای مردم را روز قیامت وهرستمگربی‌ایمان‌را وارد دوزخ میکند هیچیك ازاینان را مانع از عذاب نمیشود وهر معصیت کننده‌ای که بخواهد گناهانش را نابود میکند و او را وارد بهشت نعمت می‌نماید .

واما ایاك نعبد وایاك نستعین همانا ما پرستش میکنیم خدارا و برایش شریك قائل نیستم همانا طلب کمك از خدا می کنیم برضرر شیطان که مارا مانند شما گمراه نکند و اما اهدنا الصراط المستقیم

پس این است راه روشن هر کسی در دنیا عمل شایسته انجام دهد او راه روشن را پیماید و براه بهشت رود واما صراط الذین انعمت علیهم پس این نعمتی است که خدای عزوجل به پیشینیان ماپیامبران وراستگویان ارزانی داشته سپس ماازپروردگارمان میخواهیم که این نعمت را بماهم ارزانی فرماید.

اما غیرالمغضوب علیهم پس اینان یهودند که نعمت خدارا از روی کفران تغییر دادند سپس خداوند برآنان خشم کرد گروهی از آنانرا بصورت میمون‌ها و گروهی را بصورت خوکها درآورد سپس ماار خدا میخواهیم که برما خشم نفرماید آنچنانکه بر آنان خشم کرد.

واما ولاالضالین تو ئی و مانند تو ای پرستش کننده‌ی صلیب بعداز عیسی بن مریم گمراه شدید ماار پروردگارمان میخواهیم ما را مانند شما گمراه نکند . اما پرسش تواز آبیکه نه از زمین و نه آسمانست این همانست که بلقیس بسوی سلیمان فرستادو آن عرق اسبها است که درجنگ‌ها جاری میشود .

اما پرسش تو ازچیزیکه نفس میکشد وروح ندارد آن سپیده‌دم صبح است هرگاه تنفس میکند، اما پرسش توازعصای موسی که ازچه بود وطولش چند و نامش چه بود آن عصا برنیه بود ومعنی برنیه زاینده است وچنین بود که هرگاه دراوروح بودزیاد میشدوهرگاه روح از آن بیرون میشد کم میشد وآن عصا ازعوسج بود طول و درازیش ده ذراع بود آنرا جبرئیل برای شعیب از بهشت آورده بود .

واماپرسش تو ازجاریه‌ایکه در دنیا برای دو برادر و در آخرت برای یکی بود آن نخله‌ای است که در دنیا برای مؤمنی مانند من است

دهم برای کافری مانند تو و ماهمه فرزندان آدم هستیم و آن در آخرت برای مسلمانان است سوای مشرکان و آن در بهشت است در دوزخ نیست و گفته خدای تعالی است که فرموده : فیهما فاکهة وانخل ورمان(۱) بعد نامه را پیچید بسوی پادشاه روم فرستاد.

چون قیصر روم نامه را خواند پیمان بست که اسیران را آزاد کند بعد مردم کشورش را خواست و بسوی اسلام و ایمان بمحمد دعوت کرد نصرانیان گرد هم آمدند و تصمیم کشتن او را گرفتند بعد گفت من خواستم شمارا تجربه کنم همانا آنچه را که آشکار کردم خواستم به‌بینم شما چه میکنید مسلم من اکنون ستایش میکنم کارشمارادرین آزمایش همگانی سپس خاموش گردیدند واطمینان پیدا کردندوگفتند گمان ماهم نسبت بتوچنین بود ولی قیصر اسلامش رااز آنان پنهان نکرد تازمانیکه مرد ولی بیاران ویژه‌ی خود میگفت که همانا عیسی بنده‌ی خدا وپیامبر اوست وکلمه‌ایست که خداوند بسوی مریم افکنده ومحمد پیامبریست بعد ازعیسی که‌عیسی بن‌مریم مژده‌ی آمدن محمد را داده و میگفت هر کس محمد رابه‌بیند سلام مرا باو برساند زیرا که‌محمد برادرمن، بنده و پیامبر خداست .

قیصر باحال اسلام در گذشت چون او درگذشت هرقل زمام کاررا بدست گرفت باو گفتند که قیصر مسلمان بوده او گفت این راز را پوشیده دارید وانکار کنید واقرار ننمائیدزیرا که اگر این راز آشکار شود پادشاه عرب طمع در کشورما میکند و در این کار تباهی کشور است هر کس ازیاران خاص و خادمان و ندیمان قیصر براین رازنده

(۱) الرحمن ۶۸ درآندو میوه‌ونخل و اناراست.

پوشیده دارند و هرقل نصرانیت را آشکار کرده ستایش برای خدای یگانه و درود بر محمد و آلش باد .

خبر راهب باخالد با حذف سندهایش

سهل بن حنیف انصاری گفته است باخالدبن ولید مسافرت کردیم درمیان راه شام وعراق بدیری رسیدیم که درآن راهبی بود بما گفت شما چکاره‌اید ؟ گفتیم امت محمد از مسلمانان هستیم‌پرسید بزرگ شما کیست او را پیش خالد آوردیم سپس بر خالد سلام کرد او هم پاسخ سلامش را برگرداند ناگاه پیرمردی بزرگ پیدا شد خالدپرسیدسن تو چقدر است گفت دویست وسی سال‌تمام پرسید چندوقت است که دربن دیری گفت شصت سال پرسید آیا کسی که عیسی بن مریم را ملاقات کرده باشد دیده‌ای عرضکرد آری ملاقات کردم دو مرد را پرسید آندومرد بتو چه گفته‌اند.

گفت یکی از آندو گفته است که عیسی بنده‌ی خدا پیامبر او ، روح خداست اوکلمه ایست که خدا بسوی مریم افکنده همانا عیسی آفریده شده است آفریننده نیست من گفتار او را پذیرفتم و تصدیق کردم دیگری از آنان گفت که عیسی پروردگار اوست سپس‌اورا تکذیب ونفرین کردم خالد گفت امری شگفت‌آور است‌چطور بااینکه هردو عیسی‌را ملاقات کرده‌اند اختلاف درگفتار داشتند.

مرد راهب گفت این‌یك پیروی هوای‌نفس کرده شیطانهم بدی عملش را زینت داده ، آندگرپیروی حق نموده و خدای عزوجل او را هدایت کرده خالدپرسید انجیل راخوانده‌ای؟ گفت‌آری پرسید توراة هم خوانده‌ای گفت آری گفت‌بموسی بن عمران ایمان آورده‌ای گفت

آری خالدگفت آیادلت میخواهد دراسلام‌وارد شوی و گواهی دهی که محمد رسولخداست وبآنچه که اوآورده ایمان بیاوری‌گفت پیش از آنکه تو ایمان بمحمد بیاوری من ایمان آورده‌ام اگرچه نه او را دیده و نه کلام اورا شنیده‌ام .

خالد گفت توهم‌اکنون بمحمدو آنچه راکه آورده ایمان‌داری گفت چطور باو ایمان نیاورم وحال اینکه‌در توراة وانجیل‌خوانده‌ام که موسی و عیسی مژده آمدن اورا داده‌اندپرسید چرا دربن‌دیرایستاده‌ای گفت من پیرمرد کجا بروم وحال اینکه کسی نیست که بسوی او حرکت کنم خبر آمدن شما بمن رسیده بود انتظار شما را داشتم که شمارا دیدار کنم واسلامم را بشما عرضه نمایم‌تاشمارا آگاه کنم که من بر کیش وآئین شما هستم.

بعد پرسید پیامبرتان چه میکند ؟ گفتند او درگذشت راهب بخالد گفت توجانشین و وصی اوهستی؟ خالد گفت نه ولی مردی از یاران وفامیلش‌وصی اومی باشدراهب پرسید کی‌ترا باینجافرستاده وصی پیامبرگفت نه جانشینش مرافرستاده راهب گفت جانشینی‌بدون وصیت گفت آری راهب پرسیداین چطور میشود گفت‌مردم گردآمدند بر‌این مرد در صورتیکه اومردی از فامیل پیامبر و از یاران شایسته اوست .

راهب گفت کار ترا نمی‌بینم مگر شگفت‌آورتر از دومردیکه درباره‌ی عیسی اختلاف داشتند واورا دیدار کردند وما از او شنیدیم آنهم مثل اینست که شما نافرمانی پیامبرتان را کردید و انجام دادید مانند آنچه را که آنمرد انجام داد خالدمتوجه‌پشت سرش گردید وگفت بخدا همین است که ما پیروی‌هوای‌نفس ماترا کردیم

ومردی را بجای مرد دیگر قرار دادیم و اگر نبود بین من وعلی خشونتی در زمان رسولخدا کسی را بر او مقدم نمیداشتم.

مالك اشتر نخعی ومالك بن حارث بخالد گفتند چرا میان تو و علی خشونت بود خالد گفت من در شجاعت باو برتری می‌جستم او بر من وبرای او سابقه‌ی درخشان خویشی بود حمیت عربی مرا وادار میکرد درین باره ام‌سلمه همسر پیامبر مرا نکوهش میکرد و اومرا اندرز میداد ولی از او نمی‌پذیرفتم بعد متوجه راهب شد گفت حدیث رابیاور که به‌بینم چه خبر میدهی.

گفت ترا خبر میدهم که من از اهل دیر تازه‌ای بودم سپس کهنه شد از اهل دیر اهل‌حقی جز دویاسه‌نفر کسی بجا نماند و دین شما هم کهنه شد بطوریکه از اهل حق جز دویاسه نفر کسی نماند بدانید بمرگ محمد پیامبرتان درجه‌ای از اسلام را واگذاشتید و بزودی در مرگ وصی او درجه‌ی دیگر را ترك نمائید زیرا که بجامانده‌است احدی که پیامبر شما یاصحابه‌ی اورا به‌بیند.

بزودی دین شما روبکهنگی نهد بطوریکه نمازتان، حج‌تان، جهادتان، روزه‌تان تباه وفاسد شود، امانت‌داری و زکوة از میان شما رخت بربندد، همیشه در میان شما امت بجامانداآنچه که از کتاب پروردگارتان بجامانده و در شما نماند چیزی از اهلبیت پیامبرتان.

هرگاه این نعمت ازمیان شما برطرف شد بجا نمی‌ماند از دین شما مگر شهادت آنهم شهادت توحید وشهادت اینکه محمد رسولخدااست درین هنگام قیامت شما و دیگران بپا میشود و آنچه را که وعده شده‌اید می‌آید وساعت بپا نشود مگر برشما زیرا که شما آخرین

امتهائید، بشما دنیا بپایان میرسد، برضرر شما ساعت بپا میشود.

خالد بمرد راهب گفت خبرده مرا بشگفت‌آورترین چیزها که در دوران زندگانیت در این دیر دیده‌ای باآنچه‌را که پیش از آمدن درین دیر مشاهده کرده‌ای؟ او گفت من شگفتیهای فراوان دیده‌ام ونابود کرده‌ام مردم بسیاری را خالدگفت برخی ازآنها را بگوگفت آری چنین بودم دلهای‌شب بسوی‌غدیر آبی که بالای کوه بود بیرون میشدم از آب آن وضو میگرفتم وظرفی که داشتم آبمیکردم‌بسوی دیر می‌آوردم ومن‌درین دیر وسط نماز شام وخفتن استراحت‌می‌نمودم.

شبی مردی رادیدم که آمد و سلام کرد جواب سلامش را دادم اوگفت آیا از اینجا گروهی که گوسفندان و چوپان همراهشان بود نگذشتند؟ گفتم‌نه. اوگفت گروهی ازعرب بر گوسفندانمان گذشتند درمیان آنان غلامی ازمن بود که آنرا می‌چراندگله را باخود بردند و رفتند گفتم تو چکاره ای؟ گفت مردی از بنی اسرائیلم او پرسید توچکاره‌ای منهم گفتم مردی ازبنی‌اسرائیلم پرسید دین‌تو چیست؟ من گفتم دین تو چیست اوگفت یهودی هستم من‌گفتم‌نصرانیم صورتم را از او برگرداندم او بمن گفت اشتباه کردی که درین دین داخل شدید نماز را واگذاشتید اوبامن در جدال بود.

باو گفتم حاضری مباهله ونفرین کنیم پس هریك از ما برباطل بود خدارا بخوانیم که از آسمان آتشی فروفرستد واورا بوسزاندسپس دستهایمان را بطرف آسمان بلند کردیم هنوز سخن‌ما تمام نشده بود که باو نگاه کردم که میسوخت چیزی درنك نکردم که‌مرد مسلمانی آمد سلام کرد وجواب دادم سپس گفت ای بنده‌ی خدا مردیکه باین

نشانی بود ندیدی گفتم آری داستانش‌را برای او گفتم او گفت دروغ میگوئی تو برادرم‌را کشته‌ای اومسلمان بود وشروع کرد مرا بفحش دادن اورا باسنك ازخودم دور می کردم بازبمن رومیکردومراوحضرت مسیح و مسیحیان را فحش میداد.

درین میان باو نگاه کردم اورادیدم که میسوزد همان آتشی که برادرش دافرا گرفته اورا نیز در برگرفت پس آتش میل بطرف زمین کرد درین میان که من درشگفت بودم ناگاه مرد سوّمی آمد وسلام کرد وجواب دادم گفت دونفر مرد باین نشانیها دیده‌ای؟ گفتم آری اما خوش نداشتم آنچنان که بمرد پیش از او گذارش‌دادم باو هم گذارش دهمَ تادر نتیجه نزاع ازسر گرفته شود.

گفتم بیا تابرادرانت را بتو نشاندهم با او رفتیم بجائیکه آندو سوخته بودند نگاهی بزمین کرد ودیددود ازپیکر دوبرادرش بیرون میرود گفت این دود چیست. داستانرا برایش گفتم او گفت اگر کس دیگری جزتو این‌سخن‌را بگوید وترا تصدیق کند ترادر دینت‌پیروی می کنم واگر جز این‌باشد ترا میکشم یاتو مرا بکشی.

سپس فریاد کشید ای دانیال آیا آنچه این مرد میگوید حق است اوگفت آری ای‌هارون اورا تصدیق کن آنمرد گفت‌گواهی‌میدهم که عیسی بن مریم رسول‌خداو روح خدا وکلمه‌ی اوو بنده‌ی اوست‌گفتم سپاس خداوندیرا که ترا هدایت کرد گفت همانامن ترا در راه خدا می‌پذیرم ولی برای من فرزند و عیال و گوسفندانی است اگر آنان نمی‌بودند من جهانگردی میکردم‌ولی چه کنم زحمت من درباره‌ی آنان وقیام بکارشان دشوار است وامیدوارم درقیامت همانرا که امید

دارم وشاید هم من‌رها شوم و سببی هم برای آنان ساخته‌شود سپس‌من باتو نزدیك باشم .

راه افتاد وازنظرم چندشب ناپدید شد بعد شبی دیدم‌آمد ومرا صدازدم ناگاه دیدم خود اوست‌با اهل وعیال و گوسفندانش پس در نزدیکی من خیمه‌ای برای اوسرو پاشد همیشه من شبها پیش‌او میرفتم ومی‌نشستیم و صحبت میکردیم او برای من برادری مهربان بود شبی بمن گفت ایبرادر من درتورات‌وانجیل‌چیزهائی‌خواندم که‌معرفی‌پیامبر امین محمدرا میکند منهم گفتم که آنهاراخوانده‌ام وایمان به‌پیامبری او آورده‌ام او را از انجیل آگاه کردم وباو خبر دادم نشانه‌های محمد را در انجیل ، ما و او بمحمد ایمان آوردیم و محمد را دوست داشتیم بطوریکه آرزوی دیدارش‌را داشتیم .

گفت زمانی را بایکدیگر سپری کردیم واو ازبهترین کسانی بود که من درزندگی دیده بودم من کاملا بدو انس گرفته‌بودم‌و از خوبی‌های او این بود که خودش گوسفندانش را میچراند سپس در بیابانی بی‌آب و علف فرودآمد ناگاه‌اطرافش سبز و خرم از علف شد هرگاه باران می‌بارید گوسفندانش‌را دور خود وخیمه‌اش جمع‌میکرد مانند لباسهایش براثر باران از آن‌باران‌باو وخیمه‌اش چیزی‌نمیرسید وهرگاه تابستان میشد هرکجا میرفت‌ابری برفراز سرش بوداوبیشتر اوقات را روزه دار بود ونماز میخواند .

هنگام مردنش رسید بدو گفتم سبب مرضت چیست که من نمیدانم؟ گفت من‌یکی‌ازگناهانم راکه در ایام جوانی انجام داده بودم بخاطر آوردم وغش کردم بهوش آمدم گناه دیگرم‌را خاطرنشان‌ساختم

باز غش کردم سپس گرفتار این مرض شدم خود من هم نمیدانم چه حالی دارم؟ سپس بمن گفت اگر تو محمد پیامبر رحمت را دیدی از طرف من بوی سلام برسان اگر پیامبر را ملاقات نکردی ولی جانشین او را دیدی سلام من را بجانشین وی برسان نیاز من بسوی تو فقط همین است وسفارشی جز این ندارم دیرانی گفت همانا من ترا امانت میسپارم که از طرف من وهمراهانم بر او سلام کنی.

سهل بن حنیف گفت چون بسوی مدینه برگشتیم علی علیه السلام را ملاقات و دیدار کردیم سپس باو داستان خالد و دیرانی را گذارش دادیم سهل میگوید ازعلی علیه السلام شنیدم که میفرمود بر آندو وهر کس مانند آندو باشد سلام باد و من از آنچه گذارش دادی پروا ندارم ای سهل بن حنیف سپس فرمود ای سهل بن حنیف همانا خداوند تبارك و تعالی محمد را برانگیزاند چیزی درزمین بجا نماند مگر اینکه او را رسول وفرستاده خدادانست مگر بدبختان وگناه کاران از آفریدگان.

سهل بن حنیف گفت نیست درروی زمین صاحب حسرتی مگر بدبخت ترین مردم و گناهکارانشان سهل گفت پس مدتی این داستانرا فراموش کردم بعد چون بفرمان علی باو حرکت کردیم و از جنگ صفّین برگشتیم برزمینی بی آب و علف فرود آمدیم که اصلا آب نبود شکایت بی آبی را بعلی علیه السلام کردیم حضرت روانشد وراه افتاد تااینکه بمکانی رسید گویا سابقه داشت فرمانداد همین جا را بشکافید سپس شکافتیم ناگاه سنگ سخت وبزرگی پیدا شد فرمود آنرا از جا بکنید.

هرچه کوشش کردیم نتوانستیم آنسنگ راازجا حرکت دهیم

حضرت لبخندی برلبانش نقش بست بعد بادستش سنگ راحرکت داد وچشمه‌ای پدیدار شد فرمود بنوشید ازین آب و برای خود نیز آب بردارید آب خوردیم و بسوی آنحضرت آمدیم سپس حضرت بدون ردا راه افتاد دوباره سنگ را بادست مبارک برداشت و بجای اول گذارد بعد خاک برفراز سنك ریخت واین چشمه نزدیك چشمه‌ی دیرانی بود و اومارا میدید و کلام مارا می‌شنید.

سهل گفت دیرانی فرودآمد وگفت صاحب‌شما کجا رفت او را خدمت حضرت آوردیم سپس گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله و انك وصی محمد و تو بودی که از طرف من سلام و سلام همراهم برایت فرستاده شد همراهم مرد او مرا سفارش کرد بالشکریکه برای شما بود که درگذشته داستانش چنین وچنان بودسهل بن‌حنیف گفت عرضکردم ای امیرالمؤمنین این همان دیرانیست که ازطرف او و رفیقش برای شما ازطرف اوو یارانش سلام رساندم گفت: ذکر کردم داستان روزی را که باخالد گذشتیم.

علی علیه‌السلام فرمود از کجا فهمیدی که من وصی رسولخدایم گفت پدرم مرا خبر داد براوسالمندی گذشت مانند آنچه که مرا آمد از پدر وجدش از کسیکه بایوشع بن نون وصی حضرت موسی در جنك بوده هنگامیکه رو آورد وبا جباران جنگید چهل روز بعد از موسی بن عمران اوباین سرزمین گذشت اوو یارانش تشنه شدند یارانش باو شکایت از تشنگی کردند فرمود بدانید که چشمه‌ای در نزدیك‌شما است که از بهشت‌فرود آمده که آدم آنرا بزودی بیرون آورد.

یوشع بن نون حرکت کرد وسنك‌را برداشت بعد او و یارانش

آب نوشیدند ویوشع بهمراهانش گفت کسی قدرت ونیروی برداشتن این سنگ را ندارد مگر پیامبر یاوصی و جانشین پیامبر، چند تن از همراهان یوشع پشت سر ماندند و کوشش بسیار کردند تا سنگ را بردارند و چشمه را پیدا کنند متاسفانه پیدا نکردند.

وهمانا این دیر برفراز این چشمه بناشده پربرکت هنگامیکه شما چشمه را بیرون آوردی فهمیدم که همانا تو وصی و جانشین رسولخدائی سپاسگذارم آنخدائیرا که مرا بآرزویم رساند ومسلم دوستدارم که باتو در راه خدابادشمنان خدا بجنگم سپس علی ﷺ اورا براسبی سوار کرد واسلحه‌ی جنگ بدو داد با سایر سربازان بیرون شد واو از شهدائیست که در جنگ نهروان کشته شد و یاران علی ﷺ از داستان نصرانی شادمان شدند.

سهل گفت پس ازآنکه سپاه کوچ کرد گروهی پشت سر ماندند ودر جستجوی چشمه شدند اصلا جای آنرا پیدا نکردند بعدبه سپاه پیوستند صعصعة بن صوحان گفت روزی که دیرانی برما فرود آمد دیدم هنگامیکه علی ﷺ سنگ را برداشت ومردم را سیرآب کرد سخنان اورا باعلی شنیدم و امروز هم که سهل بن حنیف برای من بیانکرد هنگامیکه باخالد میگذشت. درود پروردگار جهانیان برمحمد وآل او تمامشان باد.

ازجعفر بن محمد ﷺ ازپدرش ازپدرانش نقل شده که عمر بن خطاب در برابر پیامبر ایستاد وگفت همیشه شما بعلی میفرمائید که توهمانند هارونی نسبت بموسی برای من بااینکه خداوند درقرآن هارونرا یادآوری کرده ولی نامی ازعلی درقرآن نیست سپس پیامبر فرمود ای

اعرابی (۱) یامرد خشن آیا نشنیده‌ای ؟ گفته‌ی خدای تعالی را هذا صراط علی مستقیم این است راه راست .

باحذف سلسله‌ی سندها بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم از حارث بن اعور روایت شده که گفت در آنمیان که من باحضرت امیرالمؤمنین ﷺ در حیره میرفتم ناگاه دیدیم راهبی ناقوس میزندحارث گفت حضرت علی ﷺ فرمود : ای حارث میدانی آهنك این ناقوس چه‌میگوید ؟ عرضکردم خدا ورسول و پسر عموی رسول خدا داناترند .

حضرت فرمود همانااومثل میزند دنیا وخرابی آنرا و میگوید: لااله‌الاالله حقاً حقا ، صدقاً صدقاً همانا دنیا مارا فریب داده و سرگرم بخود کرده ، مارا پست نموده ، ای فرزند دنیا آهسته آهسته، فرزند دنیا بکوب کوبیدنی ، فرزند دنیا گردآور گردآوردنی ، دنیا عصری پس ازعصری‌نابود میشود، روزی نیست‌از دنیا بگذرد مگراین که‌رکنی ازما سست شود ، همانا سرای‌باقی را تباه کردیم‌در خانه‌ی‌فناونابود جایگرفتیم ، ما نمیدانیم چه‌چیز درین دنیا از دست مارفت‌مگراینکه بمیریم.

حارث عرضکرد ای امیرالمؤمنین‌خود نصرانیان میدانندناقوس چه میگوید؟ حضرت فرمود : اگر میدانستند حضرت مسیح را خدا نمیگرفتند سوای خدای عزّوجل حارث گفت من پیش راهب دیرانی رفتم وگفتم ترا بحق حضرت مسیح یکبار دیگر ناقوس را بصدا آور همانطور که میزد شروع بزدن کردمن هم‌کلمات علی ﷺ رایکی‌یکی

(۱) دراینجاپیامبراورا بکلمه اعرابی‌خطاب کردکنایه ازاینست که ای نادان چنانچه در روایت‌است‌هرکس‌فقه نیاموزداعرابی است مترجم .

گفتم تا بدینجارسیدم که فرموداگر میدانستیم چه‌چیز پیش میفرستیم ناگاه راهب گفت ترا بحق پیامبرتان کسی شمارا باین‌کلمات‌خبرداده؟ گفتم همین مردیکه بامن هست .

راهب گفت آیا میان اوو پیامبر شما نسبتی هست ؟ گفتم آری او پسر عموی پیامبر ماست گفت بحق پیامبرتان از پیامبر این کلمات را شنیده؟ گفتم آری بعد راهب مسلمان شد سپس گفت من در توراة پیدا کردم و دیدم که همانا در پایان و آخر پیامبران پیامبریست که اوهر چه را ناقوس میگوید تفسیر میکند .

و باحذف سلسله‌ی سندها اصبغ بن نباته گفت چون خلافت بعلی علیه‌السلام رسید و مردم باو بیعت کردند حضرت بمسجد آمد و عمامه‌ی رسولخدا برسر و موزه‌ی آنحضرت در پا ، شمشیر آنجنابرا بر کمر بسته برفراز منبر نشست سپس انگشتانشرا از یکدیگر باز کرد و بر شکم مبارکش نهاد و فرمود : ایگروه مردمان از من بپرسید پیش از آنکه مرا درنیابید این سبد دانش و لعاب دهن رسولخدا است این همان علمی است که رسولخدا در کامم فرو ریخت، از من بپرسید که همانا دانش اولین و آخرین درپیش من است.

بدانید بخدا سوگند اگر بالش خلافت پشت سرمن قرار گیرد وبرآن تکیه زنم همانا برای انجیلیان بانجیلشان برای موسویان بتوراتشان وبرای اهل زبور بزبورشان فتوا دهم آنچنانکه انجیل ، توراة ، زبور بسخن آیند و گویند علی راست گفته‌و دروغ نمیگوید همانا بآنچه که ازطرف خدا درباره‌ی ما فرود آمده برای شما فتوی میدهم وهمانا برای اهل قرآن بقرآنشان فتوی میدهم بطوریکه قرآن

به‌سخن آید و گوید علی راست میگوید و دروغ در او راه ندارد .

همانا فتوی دهم شمارا بآنچه که خدا درباره‌ی من فرو فرستاد و اگر نبود یك آیه در کتاب خدا همانا خبر میدادم شما را بآنچه که میباشد و بآنچه که خواهد آمد تاروز قیامت و آن آیه این است یمحوالله مایشاء ویثبت وعنده ام‌الکتاب .

بعد فرمود بپرسید از من پیش از آنکه مرا از دست دهید بآنخدائیکه دانه را می‌شکافد ومردم رامی‌آفریند اگر از آیه آیه‌ی قرآن بپرسید که درشب فرود آمده یاروز ، درمکه‌نازل شده‌یامدینه درسفر یادر حضر نازل شده . ناسخ ومنسوخ محکم و متشابه، تاویل و تنزیل آن آیات را میدانم‌و شمارا خبر میدهم .

سپس مردیکه اورا ذعلب میگفتند او مردی بود زبانی فصیح و بیانی بلیغ داشت‌درسخنرانی، مردی شجاع دل‌بود بلند شدوگفت پسر ابیطالب ادعای بزرگی کرد همانا اورا امروز بوسیله‌پرسشی که از او نمایم اورا شرمنده کنم سپس گفت‌ای‌امیرالمؤمنین‌آیا پروردگارت‌را دیده‌ای؛ حضرت فرمود: وای برتو ای ذعلب‌همانا پروردگاری را که نه بینم پرستش نمی کنم پرسید چطوری اورا دیده‌ای؟ خدایت را برای ماتعریف کن .

حضرت فرمود: وای برتو ، دیدگان اورا بانگاه کردن نمی‌بینه ولی دلها باحقیقتهای ایمان درمی یابند، وای برتو ای ذعلب همانا پروردگار من بدوری ونزدیك ، بحرکت وسکون و ایستادن و نشستن تعریف نمیشود که گفته شود بلندشدونیز برفتن وآمدن‌تعریف‌نمیشود، لطیف است امابلطافت شناخته نمیشود بزرگ است امابه‌خشنی ودرشتی

وصف نمیشود، مهربان است ورحیم اما برقت‌درک نمیشود،مؤمن‌است ولی نه بعبارت ، درک میشود نه‌بحواس و اعضا وجوارح گوینده است نه‌بلفظ (۱) او در اشیاء است ولی نه‌ممزوج در آنها ، از اشیاء بیرون است نه‌بطور جدائی ، برفراز تمام موجودات است چیزی برفراز او نیست پیش همه‌ی موجودات است ولی باو پیش‌گفته نمیشود.داخل در همه‌ی موجودات است ولی نه مانند چیزیکه درچیز دیگر داخل شود، ازهمه چیز بیرون است ولی‌نه مانند چیزهای خارجی .

سپس ذعلب یمانی روی زمین افتاد وغش کرد بعد گفت بخدا سوگند مانند این جواب نشنیده بودم بخدا سوگند دگر ازین پرسشها نمی کنم بعد حضرت فرمود : بپرسید‌ازمن‌پیش از آنکه از میان شما بردم .

اشعث‌بن قیس بلند شد و عرضکرد ای امیر المؤمنین چطور از مجوسیان میشود جزیه گرفت که‌خداوند نه‌پیامبری برآنان فرستاد ونه کتاب آسمانی حضرت فرمود : آری ای اشعث همانا خداوند برآنان کتاب فرستاد وپیامبر مبعوث کرد تا اینکه پادشاه آنان شبی مست شد وبدخترش تجاوز کرد چون بامداد شد سر و صدای مردم را شنید که اطراف کاخ راگرفته اند و اورا تهدید میکنند و میگویند تو دین مارا آلوده کردی بیرون بیا تاترا بوسیله حدود الهی پاك نمائیم پادشاه گفت سخن مرا بشنوید اگر راهی داشت بپذیرید وگرنه هرچه خواهید نسبت بمن انجام دهید جمعیت گرد آمدند .

پادشاه گفت آیا میدانید که خداوند آفریده‌ای بهتر ازپدر ما

---

(۱) ایجاد کلام میکند در خارج .

آدم وحوا خلق نکرده همه گفتندراست گفتی ای پادشاه.سلطان گفت مگر آدم دختراش‌را بازدواج پسراش در نیاورد(۱) گفتندچنین‌است راست گفتی دین همین است که تو داری

بعد از آن این برنامه درمیان آنان‌اجرا شدخداوند هم‌آنچه که ازعلم ودانش درسینه‌ی آنان بود نابود کرد و کتابش‌را از میان آنان برداشت اینان کافرانند که وارد آتش میشوند‌بدون حساب‌ولی‌منافقان عذابشان از اینان مشکلتر است، اشعث بن قیس گفت بخدا سوگند مانند این جواب نشنیده‌ام بخدا سوگند دگر بسوی اینگونه پرسشها برنمیگردم .

بعد حضرت فرمود بپرسید ازمن‌آنچه‌را که میخواهید پیش از آنکه مرا ازدست دهید مردی ازآخر مسجد بلند شد در حالیکه‌بعصا تکیه کرده بود پابر گردن مردم میگذاشت و جلو می‌آمد تا نزدیك امیرالمؤمنین رسید وعرضکرد ای امیر مؤمنان مرا بیك عملی‌راهنمائی کن تاانجام دهم‌و بدانوسیله از آتش نجات پیدا کنم .

حضرت فرمود : بشنو بعد بفهم‌بعد یقین کن که دنیا ثباتش‌به‌سه چیز است .

۱ـ دانشمند گوینده ایکه عمل بعلمش بکند.

۲ـ به‌ثروتمندیکه از انفاق ثروتش باهل دینش و تهی دستان بخل نورزد .

۳ـ به‌تهی دست وفقیریکه صبر درفقرش کند پس هرگاه عالم

(۱) آدم دختراش‌را به‌پسراش ازدواج نکرده بکتب مربوطه مراجعه شود مترجم .

علم ودانش خودرا آشکار نکرد . ثروتمند بخل ورزید . فقیر صبر نکرد در این هنگام هلاکت و نابودی است اینجاست که عارفان بخدا شناخته میشوند اینجاست که اهل دنیا بت پرست میشوند سیر-قهقرائی میکنند بسوی کفر بعد از ایمان.

ای پرسش کننده‌فریب نخوری به‌مسجدهای فراوان و جمعیت بسیاریکه بدنهاشان گردهم ولی دلهایشان از همدیگر جداست.

ای‌پرسش کننده سه‌چیز است زهد ورغبت و صبر و امّا زاهد پس خوشنود نمیشود بچیزی‌از دنیا بیابد اورا وافسرده خاطرهم‌نمیشود برچیزیکه از دستش برود واما صابرپس آرزو میکند بدلش دنیا را هرگاه چیزی از دنیا را درك نماید خودش را از آن دور می‌کند بواسطه‌ی آنچه‌را که از شر عاقبت وسرانجام دنیا میداند واما راغب پس باکی ندارد ازحلال باورسید یا از حرام عرض کردند ای امیر-مؤمنان نشانه‌ی مؤمن درین زمان چیست .

حضرت فرمود نگاه میکند بسوی‌آنچه که خدا بروی واجب کرده ازحق و دوست دارد آنرا و نگاه میکند بسوی آنچه را که خدا مخالفت آنرا کرده سپس از آن دوری و اجتناب میکنداگرچه دوست نزدیکش باشد عرض کرد بخدا راست فرمودی ای امیر مؤمنان بعد آنمرد ناپدید شد اورا ندیدیم مردم هرچه جستجو کردند او را نیافتند .

گفت سپس لبخندی برلبان علي نقش بست بعد فرمود : بپرسید ازمن پیش از آنکه از میان‌شما بروم هیچ کس بلند نشد چیزی ازوی بپرسد .

بعد حضرت بفرزندش امام حسن فرمود: حرکت کن برفراز منبر قرار گیر سخنانی بگو که بعداز ین قریش ترا نسبت بنادانی ندهند که بگویند حسن بن علی چیزی نمیداند حضرت حسن عرض کرد ای پدر چطور برفراز منبر روم درصورتیکه شما در دنیا هستید ومی‌بینید و می‌شنوید حضرت فرمود پدر ومادرم بفدایت با اینکه ترا می بینم بر فراز منبر رو ومرا مبین .

حسن بر منبر قرار گرفت ستایش خدا و درود کوتاهی بروان جدش پیامبر فرستاد و بعد فرمود: شنیدم که جدم رسولخدا فرمود : من شهر علم هستم وعلی در آن شهر است و ممکن نیست وارد شدن در شهرمگر ازدر آن بعد فرود آمد علی اورادر بر گرفت و به‌سینه چسباند

بعد بحسین فرمود بلند شو برفراز منبر رو سخنی بگو که قریش بعدازین گمان نکنند که تو نادانی ونگویندحسین‌بن‌علی چیزی نمی داند ولی کلام‌تو بایددنباله‌ی کلام‌برادرت‌باشد سپس‌حضرت‌حسین بر فراز منبر قرار گرفت ستایش و ثنای خدا نمود ودرود کوتاهی بر پیامبر خدا فرستاد و بعد فرمود : ایگروه مردمان از جدم رسول‌خدا شنیدم که میفرمود : همانا علی شهر هدایت است‌هر که درآن شهر وارد شود نجات می‌یابد و هر کس از آن دوری کند و او را پشت سر اندازد نابودشود سپس علی برجست‌بسوی او اورا به‌سینه چسبانید و بوسید .

بعد فرمود : مردم بدانید که ایندو جوجه‌ی رسولخدایند و این دو امانتی است که بمن سپرده و منهم ایندو را بشما می سپارم ایمردم رسولخدا در باره ی ایندو از شما میپرسد که چه کردید ؟

و نیز با حذف سلسله‌ی سند ها روایت شده که روزی مردم در پیشگاه امیرالمؤمنین علیه السلام گرد آمدند در حالیکه آنحضرت سخنرانی میکرد و میفرمود : از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست دهید که همانا از من پرسشی نمی شود مگر اینکه پاسخ میدهم در آن باره که بعداز من این ادعارا نکند مگر اینکه او دروغگو و افتراء زننده باشد .

مردی از کنار مجلس بلند شد و نامه مانند مصحف درگردنش بود او مردی بلند قامت و موهای مجعد داشت گویااز یهود عرب بود صدایش را برای علی علیه السلام بلند کرد و گفت ای ادعا کننده‌ی مرآنچه را که نمیدانی و ای پیشرومرآنچه را که نمی فهمی من از تومیپرسم مرا پاسخ ده

گفت ناگاه یاران و پیروانش از اطراف مجلس برجستند وقصد آنمرد کردند سپس علی علیه السلام بانگ برآنان زد وفرمود اورااوا گذارید وشتاب نکنید زیرا که شتاب و سخت گیری و سبك شمردن دلیل و برهان حجتهای خدا نیست باشتاب برهانهای خدارا برای پرسش کننده نمیتوان آشکار کرد بعدمتوجه اوشد وفرمود: باهر زبان که‌میخواهی بپرس که من انشاء الله ترا پاسخ میدهم با دانشی که شك در آن خلجان نکند و نا پاکی و ریب هم بآن نرسد نیروئی جز نیرو وقدرت خدا نیست .

مرد پرسید فاصله‌ی بین مشرق و مغرب چقدر است ؟ علي علیه السلام فرمود باندازه‌ی فاصله هوا مرد پرسید مسافت هوا چیست ؟ حضرت

فرمود: چرخیدن فلك مرد پرسید چرخیدن فلك چیست : حضرت فرمود: باندازه گردش یکروز خورشید مرد گفت راست فرمودی یا علی ، قیامت چه زمانیست؟ حضرت فرمود هنگام حاضر شدن مرگ و رسیدن اجل گفت راست گفتی . پرسید عمر دنیا چقدر است؟ فرمود پیش رفتن و تحدید نشدن مرد گفت راست گفتی .

پرسید بکه در کجای مکه است حضرت فرمود : مکه اطراف حرم است ولی بکه همانجای خانه است، مرد گفت راست گفتی سپس گفت چرا مکه نامیده شده‌حضرت فرمود زیرا که خدا زمین را از زیر آن کشید مرد گفت بلی چرا بکّه نامیده شد حضرت فرمود زیرا که پست شد گردنهای جباران و گناهکاران در آنجا گفت راست گفتی .

بعد گفت پس در کجا بود خداوند پیش از آنکه عرشش را بیافریند گفت منزه است کسی که دیدگان او را درك نمی کنند و پایان صفت او را حاملان عرش با قربشان در نمی یابند و نه هم فرشتگان‌از جوش و خروش و تراوش جلالش آگاهند ، وای بر تو گفته نمیشود خدا کجا است و گفته نمی‌شود چرا ودر چه چیز نه‌هم چطور و نه چگونه در باره خداوند گفته نمیشود .

آن مرد گفت راست فرمودید پس چند سال بود که عرش خدا بر فراز آب قرار گرفته پیش از آنکه‌آسمان‌وزمین آفریده شود حضرت فرمود:خوب است‌حساب‌شود‌عرضکرد‌آری حضرت‌فرمود شاید دوست نداری نیکو حساب شود عرضکرد من نیکو میدانم که

حساب شود .

حضرت فرمود چه صلاح میدانی اگر دانه های ریز خردل بر زمین ریخته شود بطوریکه هوا را به بندد مابین زمین وآسمان بسته شود بعد بتو اجازه داده شود بااین ضعف و ناتوانی که داری که دانه دانه ازمشرق بمغرب انتقال دهی در تمام عمرت و نیروی اینکار بتو داده شود تا دانه ها را انتقال دهی و بشماری این کار برای تو آسان تر است از اینکه بدانی چند سال که عرش خدا برفراز آب قرار گرفته پیش از آنکه زمین وآسمان آفریده شود و همانا تعریف کرده ام تا تمامی ده ده را برای یکدهم از جزء یکصدهزار جزء و من طلب آمرزش میکنم از خدا از کم کردن ومحدودنمودن سپس آنمرد سرش را حرکت داد و این اشعار را سرود:

انت اصیل العلم یا ذا الهدی	تخلوا من الشك الغیاهیبا
خرت اقاصی کل علم فما	تبصر ان غولبت مغلوبا
لا تنثنی عن کل اشکوله	تبدی اذا حلت اعاجیبا
لله در العلم من صاحب	یطلب انساناً و مطلوبا

۱ ـ تو ریشه دانشی ای راهنمای هدایت از تیرگیهای شك خالی هستی .

۲ ـ فرو ریخت کاخهای دانش و دیده نشد که تو شکست خورده باشی .

۳ ـ بزانو در نمی آئی ازهیچ مشکل علمی که آشکارمیشود زمانیکه مشکلات‌را باز کنی .

۴ـ خیر کثیر خدا از صاحب دانشی که انسان طلب است .

از پیامبر روایت شده که حلقه‌ی در بهشت از یاقوت سرخ است بر صفحه‌هائی از طلا هرگاه حلقه بر در زده میشود صدائی طنین انداز می شود و میگوید یاعلی .

و از زیدبن ثابت روایت شده که رسولخدا فرمود : همانا من درمیان شما دوچیز گرانبها می گذارم کتاب خدا وعلی بن ابیطالب و همانا علی بن ابیطالب برتر است برای شما از کتاب خدا زیرا که او کتاب خدا را برای شما ترجمه میکند .

خبرخالدبن ولید وطوق در گردن

از جابر بن عبدالله انصاری وعبدالله عباس روایت‌شده آندوگفتند در پیش ابی‌بکر نشسته‌بودیم آفتاب بالاآمده بود ناگاه خالدبن‌ولید مخزومی با سپاهی آمد که‌گرد سپاه حرکت کرده بود صدای‌شیهه‌ی اسبان فراوان بود ناگاه دیدیم میلهٔ آسیائی گردنش را پر کرده گردنش را سخت پیچانده آمد تا اینکه در برابر ابی بکر ازاسبش پیاده شد

دیدگان مردم بسوی او دوخته شده بود منظره ی او مردم را بوحشت وهول افکنده سپس گفت ای پسر ابی‌قحافه برگردازجائیکه مردم ترا قرار داده‌اند وتوهم سزاوار نیستی و باین مکان بالانمیروی مگرمانند ماهی‌مرده ی در آب برفراز آب‌همانا بالامیرودهنگامیکه حرکتی در او نیست ترا به سیاست و فرستادن سپاه چکار تو ماهی این دریا نیستی نسب تو ناقص و ناتوانی تو محکم وکمی تحصیل تو بانگی را خاموش نمی کند و آتشی را برنیافروزد پس پاداش خیر

ندهد ترا خداوند پست شد ثقیف و فرزندان صهاك .

من برگشتم از طایف بسوی جده در جستجوی سر کشان سپس دیدم پسر ابیطالب را که با او دسته از کسانی که با چشم حسد بتو نگاه میکنند و کینه‌ی ترا آشکار می‌نمایند و دیدگانش برای مقام تو مجروح‌شده در میان‌اینانست‌عمار یاسر، مقداد ، ابن جناده ، برادر غفار،فرزند عوام ، دو غلام که یکی از آندو را بچهره اش‌می‌شناسم وغلامی که رنگش سیا وسفید است از پسران‌برادرش عقیل .

از چهره های‌آنان ناراحتی‌آشکاربود . واز چشمان سرخشان حسد میبارید و حالا ینکه علی عليه السلام زره رسولخدا را پوشیده بود ، به مرکب سواریش عقاب سوار بود همانا برسرچشمه ای فرودآمد که اسمش روبة بود تا مرا دید متنفر شد و سرش رادر حالت‌وحشت پائین افکند محاسنش را در دست گرفت من برای‌درامان بودن ازشر او ونگهداشتن از وحشتش پیشی در سلام گرفتم وسلام کردم غنیمت شمردم وسمت خوابگاه شتران و آسانی منزل را باهمراهانم از ترس او فرود آمدیم :

سپس شروع کرد پسریاسر بامن گفتاری بد را ودشمنی خالص سپس مرا با مسخره کوبید بواسطه‌ی‌آنچه باو پیشی گرفت ازطرف من بوسیله‌ی بدی رای‌تو .

سپس آنکه سرش اصلع بود متوجه من شد در حالیکه سخن فراوان رد و بدل شده بود در گلوی او صدای فریاد رعد وبرق‌بود با حالی خشمگین بمن گفت آیا توچنین باشی ای ابا سلیمان گفتم

بخدا سوگند اگر بر سر این حرفش بایستد او را در برابر چشم تو میزنم سخن من علی را بخشم آورده و او را بحالی برگرداند اورا در آنحال من می شناختم هنگام خشم اورا سپس فرمود ای پسر خطا کار مانند تو کسی این قدرت را دارد که بر من جسارت کند اسم مرا در سخنان بیهوده که سابقه ندارد بچرخاند وای بر تو من از آنان نیستم که تو و همراهانت بتوانید مرا بکشید من ترا خوب می‌شناسم که اراده‌ی کشتن مرا داری .

بعد با دستش بزیر گلوی اسبم زد مرا از بالای اسبم چپه کرد مرا کشاند تا نزدیك آسیای حارث بن کلده‌ی ثقفی سپس میله‌ی آهنی آسیارا کند و گردن مرا با دو دستش کشید و آن را بدور گردن من پیچید یاران منهم ایستاده و تماشامیکردند شر اورا ازمن دفع نکردند خداوند آنانرا از طرف من پاداش نیك ندهد زیرا که آنان هنگامیکه بعلی نگاه میکردند گویا بملك الموت تماشا می کردند سوگند به آنکس که آسمانها را بدون ستون برافراشته .

صد نفر از قهرمانان شجاع عرب گرد آمدند که آن میله‌را از دور گردن خالد باز کنند قدرت و نیروی آنرا نداشتند ناتوانی مردم از گشودن آهن مرا دلالت کرد که سحری از اوست یا نیروی فرشته ای با نیروی او مرکب شده هم اکنون بگشا اگر گشاینده هستی و حق مرا از او بگیر اگر گیرنده می‌باشی و گرنه می‌پیوندم بخانه عزّ و قرارگاه گرامی خویش، پسر ابوطالب لباس ننگ بر من پوشید بطوریکه اهل دیار بر من میخندند .

ابوبکر متوجه عمر شد و گفت راهی برای رهائی اینمرد نمی بینی، بخدا سوگند که برمن مانند اهل وکسان او گرانست عمرمتوجه او شد وگفت بخدا سوگند شوخی است وانمیگذارد تا خدمت آنحضرت‌ نزدی این نه‌از روی جهل‌است نه هم ازحسدابوبکر بحاضران گفت بخوانید قیس بن سعد عباده را کسی جز او نمیتواند این میله را بگشاید بلندی قیس دوازده وجب و پهنای او پنج وجب بود او قویترین مردم بعد از امیرالمؤمنین در عصر خودش بود.

قیس حاضر شد ابوبکر گفت ای قیس توآنقدر نیرومندی که باید این میله‌ی آهن را از گردن برادرت خالد بگشائی قیس گفت چرا خود خالد باز نمیکند ابوبکر گفت‌اوراچنین نیرو وقدرتی نیست قیس‌گفت اگر او نمیتواندابوسلیمان که او سردار سپاه هست وشمشیر شما بر دشمن شماست من چگونه قدرت دارم برگشودن‌آن عمر گفت مارا از سر زنش و ریشخند واگذار و کارت را بکن گفت مرا برای مساله ای آورده‌اید که ناخوش دارم و مجبورم.

عمر گفت اگر برضایت و میل باز نمیکنی با اکراه وناخوشی بگشای قیس گفت ای پسر صهاك خوار گرداند خداوند کسی را که تو بزورو‌ادارش کنی همانا شکمت بزرگ و پوستت کلفت است اگر تو این کار را بکنی از تو عجیب نیست سپس عمرشرمنده شد از کلام قیس انگشتش را بدندان میگزید ابوبکر گفت اورا واگذار آنچه فرمان میدهیم انجام ده قیس گفت بخدا سوگند اگر قدرت ونیروی گشودن راهم داشته باشم نخواهم کرد اورا پیش آهنگران مدینه ببرید آنان بدین کار از من نیرومندترند.

گروهی از آهنگران را آوردند همه گفتند گشوده نمی شود مگر این که آهن را با آتش‌سرخ کنیم سپس ابوبکر متوجه قیس شد گفت بخدا سوگند تو از گشودن میله‌آهن ناتوان و عاجز نیستی ولی انجام نمیدهی مبادا امامت حضرت ابی الحسن تورا درین باره نکوهش نماید و این کار توشگفت آور تر از کار پدرت نیست که خلافت را می خواست تا سر کشی اسلام کند بخداسوگند کجرویست سپس خداوند شوکت اورا نابود و باد و نخوتش را برد ، اسلام راهم بوسیله ولیش عزیز کرد ، دین را بواسطه‌ی اطاعت اهلش بلند نمود، توهم اکنون در حال نیرنگ واختلافی .

گفت قیس را خشم‌فرا گرفت لبریز غیظ شد سپس گفت‌ای‌پسر ابی قحافه هما نا برای تو پیش من پاسخی بازبانی‌روان ودلی جریست اگر‌نبود حق بیعتی که در گردن من داری‌آن پاسخ‌را ازمن‌می شنیدی بخدا سوگند اگر دستم ترا بیعت کرد ولی دل و زبان با تو بیعت نکرد .

حجتی برمن در بیعت بعداز روز غدیر نیست ونیست بیعت من برای تومگر مانندآ نکسی که‌بافته‌ی خودرا بصورت اول برگرداند میگویم و گفتن من ترسی نیست نیازمندی بتو را اگر از تو سخن را می شنیدم ابتدا میکردم برای آنچه را که برای تو از طرف من‌باز شد دری صلاح .

اگر پدر من خلافت‌رامی‌خواست سزاوار بود که بخواهد بعداز آنچه برای تو یاد آور شدم زیرا که او مردی بود که سختی های روزگار اورا از پا در نیاورد و عیبجوئی نمیکند اورا مانند عیبجوئی

شرمگاه بخشش کننده‌ی دلاور، گردنکشي عزیز و متکبر.

او بر خلاف تو بپاخاست ای میش لنگ و خروسی که بال‌خود را بحرکت در آورده ای که نه ریشه ونه حسب ونسب داری وبخدا سوگند اگر حرف پدرم‌را تکرار کنی‌افسازی از سخن بدهنت میزنم که از اثر آن خون از دهنت‌موج زند مارا واگذار که در کوری‌تو فرو رویم بر گردیم درگمراهی تو باشناسائی ماترا بواگذاشتن حق و پیروی نمودن از باطل.

و اما سخن تو که‌گفتي علي امام وپیشوای من است‌بخداسوگند امامت‌او را انکار نمی کنم و از دوستی او برنمیگردم چگونه درهم شکنم پیمانی راکه بزمامداری وولایت او بستم می پرسد مرا ازآن پیمان‌اگرمن‌خداوندرا ملاقات وديدار کنم، شکست بیعت تو دوست تر است بسوی من از شکستن پیمان خدا و رسول و جانشین و دوست رسول و تو نیستی مگر امیر قوم خودت اگربخواهند ترا واگذارند وگرنه عزلت کنند برگرد بسوی خدا و توبه کن از این جرمی که بجا آوردی وبیرون شو بسوی‌خدا ازخیانتی که مرتکب شدی‌خلافت را واگذار بآنکس که ازتو سزاوار تراست ازخودت.

هماناکار بزرگی را مرتکب شدی بواسطه نشستن تو درجای او و بواسطه‌ی نام اورا بر خودت نهادن گویا قناعت کردی باندك‌از دنیای خودو مسلم‌پراکنده میشوددنیای‌تو آنسان که‌باد ابررا پراکنده میکند و خواهی دانست که کدام دسته جایگاهشان بهتر وکدام‌یك از نظرسپاه ناتوانند.

اما نکوهش تو مرا باینکه آقایم علي است پس بخدا سوگند آقای من و تو است و آقای تمام مؤمنانست آه آه کجا من استواری قدم علی را دارم کجا ممکن است قدم جای قدم او بگذارم تا اینکه ترا بیندازم آنچنانکه منجنیق سنگ‌را پرت‌میکند و شایدهم اینکار بزودی بشود و بدیدن از شنیدن اکتفا میشود بعدقیس بلند شدلباسش راجمع کرد و رفت .

ابوبکر از کردار خود پشیمان شد خالدهم شروع کرد دور مدینه چرخیدن طوق هم چند روزی در گردنش بود بعد کسی پیش ابی بکر آمدوگفت هم اکنون علی بن ابیطالب از سفرش بازگشت عرق کرده و چهره اش سرخ شده اقرع بن سراقهی باهلی واشرس بن اشج ثقفی را پیش بفرست تادرخواست کنند بیاید مسجد رسولخدا نزد ابی بکر .

آندو شرفیاب محضر آنحضرت‌شدند عرضکردندای ابا الحسن همانا ابابکر شمارا میخواند برای گرفتاریی که او را افسرده خاطر کرده واز شمادرخواست‌می کند که‌بسوی‌اودرمسجد رسولخدا تشریف فرماشویدحضرت پاسخ آندور انداد عرضکردندجواب برنمیگردانی درآنچه که برتو آوردیم فرمود : بخدا سوگند بد ادبی است ادب شما و سزاوار نیست برمردیکه‌بسوي مردم‌خوانده‌میشود و نیازمندی‌هایشان را بر طرف کند مگر اینکه نیازمند بسوی منزل او برود شما اگر نیازی دارید مرا در منزلم برآن آگاه کنید که اگر امکان داشت انشاءالله تعالی برطرف کنم .

بسوی ابی بکر رفتندواو راآگاه کردنداو هم گفت‌حرکت کنیم بریم تمام‌آنگروه بسوی منزل علی ﷺ رفتند ناگاه دیدند حسین بن علی ﷺ در منزل ایستاده شمشیری در دست دارد و میچرخاند ابوبکر گفت ای ابا عبدالله اگر صلاح بدانید مارا اجازه‌دهی بر پدرت وارد شویم سپس بتمام آنها اجازه داد برعلي وارد شدند خالدبن ولید هم با آنان بود .

تمام جمعیت سلام کردند حضرت هم پاسخ داد چون نگاهش بخالد افتاد فرمود : خوش باد بامدادت نیکو گردن بندی است گردن بند تو خالد گفت ای علی از دست من نجات پیدا نمی کنی اگر اجل مرا مهلت دهد حضرت فرمود اف بر تو ای پسر دمیمه (۱) همانابآن خدائیکه دانه را میشکافد و نسیم صبحگاهان را آفریده پست‌ترین چیزهاجان تو در دست من است‌اگر‌بخواهم مانند مگسی است که‌در میان خورش داغ وگرم که از آنجا بردارم این زحمت ها را بخود مده (۲) مارا بگذار بردبار باشیم وگرنه ترا ملحق میکنم بکسی که تو سزاوار تر بکشتنی از او ای ابا سلیمان گذشته ها را واگذار آنچه در پیش است بگیر نمی نوشی از این پیمانه مگر تلخی آنرا بخدا سوگند من‌مرگ‌تومرگ خودم روح تو و روح خودم را ندیدم مگر اینکه روح من در بهشت و روح تو در دوزخ است .

آنگروه بین آندو مانع از مشاجره شدند درخواست قطع

---

(۱) زشت وبدکار.

(۲) ای مگس عرصه سیمرغ نه‌جولانگه تست

عرض خود میبری وزحمت مامیداری

سخنان را کردند ابوبکر عرضکرد ما نیامدیم که با ابا سلیمان نزاع کني بلکه برای غیر اینکار آمدیم و تو ای اباالحسن همیشه کمر مخالفت مرا می بندی و یارانم را برمن جری میکنی ما تو را واگذاشتیم تو ما را واگذار چیزی نگو تا ماهم چیزی نگوئیم که ترا بوحشت اندازد تا زیاد نکند ترا نفرتي بسوی نفرتي که داری .

سپس علي عليه السلام فرمود : که مرا از تو و یاران تو بوحشت افکنده وحال اینکه هر متوحشي بمن انس گرفته و اما پسر ولید زیانکار من داستانش را برایت نقل میکنم اوچون فراوانی سپاه وزیادی جمعیتش را دیدخود نمائی کرد اراده کرد مرا بردارد و در جای دیگر نهد ما آنچه را که در دلش خطور کرده بود برداشتم او بمن حمله کرد بااینکه میشناخت حق مرا و خداهم بکاراو راضي نبود .

ابوبکر گفت ما اینکار را اضافه میکنیم بکوتاهی کردن تو از یاری اسلام و کمی میل تو بجهاد در راه خدا و رسولش ترا فرمان ترك جهاد داده اند یا از پیش خود ترك میکنی سپس علي عليه السلام باو گفت ای ابابکر برمثل من فتوی میدهند نادانان همانا رسولخدا شما را دستور به بیعت من داد وفرمانبرداری مرا برشما واجب کرد ومرا در میان مانند بیت الله الحرام قرار داد که مردم بطواف خانه میروندنه اینکه خانه پیش مردم بیاید .

پیامبر فرمود : ای علي بزودی در بارهٔ تو امتم پس از من نیرنگ بازی کنند آنچنانکه سایر امتان پس از درگذشت پیامبران باجانشینان آنان مکر وفریب کردند مگر اندکی از آنان وزوداست

برای تو و ایشان بعد من گرفتاری بعد از گرفتاری تو بردبار باش مانند خانه ی خدا که هر کس وارد شود درامان باشد و هر کس پشت از آن کند کافر باشدخدای تعالی فرموده «واذجعلناالبیت مثابةللناس و امنا» (۱) من وتو یکسانیم مگر در نبوت همانا من خاتم پیامبرانم و تو خاتم وصیین و جانشینان .

و از طرف پروردگارم بمن دستور رسید که بعد از در گذشت او شمشیر نکشم مگر در سه مورد او فرمود می جنگی با ناکثین وقاسطین ومارقین(۲) وهنوز وقتش نشده‌سپس عرضکردم ای رسولخدا با آنکه بیعت مرا درهم شکنند و حق مرا انکار کنند چکار کنم فرمود صبر کن برمصیبت ها تا آنگاه که مرا دیدار کنی یا تسلیم شو تا آنانکه‌یاوری‌پیدا کنی عرضکردم یا رسول الله آیا میترسی که مرا بکشندفرمود : بخدا سوگند از آنان بر تو بیمی ندارم که ترابکشند یا زخمی برتو وارد آورند من مرگ توو‌سبب مرگت را میدانم .

همانا پروردگارم مرا از مرگ تو آگاه فرموده ولی ترسم از این است که مبادا آنان به شمشیر تو نابود شوند سپس دین باطل گردد وحال اینکه مردم تازه مسلمانند سپس مردم از توحیدبر گردند و اگر این ترس و بیم نبود و حال آنکه پیش گرفته آنچه که آن شدنیست میباشد از برای‌من در آنچه که در آن شانی از شئون است

(۱) بقره ۱۱۹ هنگامیکه قرار دادیم خانه را محل ثواب و امان برای مردم .

(۲) جنگ نهروان وصفین وجمل .

همانا میبینم شمشیر هائی را که تشنه‌ی نوشیدن خونهایند و هنگام خواندن تو صحیفه ات را میشناسی ازما آنچه‌را که پیروزی من است ونیکو غلبه کننده ایست محمد و داور خداست

ابوبکر گفت ما اینها را رد نمی کنیم ولی ماخواهش میکنیم هم اکنون این آهن را از گردن خالد بگشائی که از سنگینی آن خسته است و اثری در گلویش گذاشته و مسلم کینه‌ی دلت را شفادادی علي عليه‌السلام فرمود اگرمیخواستم کینه دلم‌را شفا دهم بهترین دوای درد شمشیر بود و نزدیکتر برای نابودی شمشیر بود بخدا اگر اورا میکشتم ازآنانکه در فتح کشتم بالاتر نبود و شکی ندارم در اینکه خالد بقدر پر پشه ای ایمان در دلش جایگزین ایست اما آهني که در گردنش هست شاید من قدرت ونیروی‌گشودنش را نداشته باشم‌خود خالد بگشاید یا شمااورا راحتش کنیدزیراشماسزاوار ترید بگشودن آن اگر این ادعاها که میکنید درست است .

سپس بریده‌ی‌اسلمی‌وعامر بن اشجم‌بلندشدندو عرضکردند ای‌ابا الحسن بخداسوگند که‌آنرا کسی‌نگشایدمگر آن که درخیبر رایکدستی برداشت و پشت سر افکند در را برداشت پل قرار داد تا مردم ازفراز آن عبور کنند سپس عمار یاسر بلند شد او را نیزمخاطب قرار داد در میان کسانیکه اورا مخاطب قرار داده بودند ولی بهیچ کس جواب مساعدی نداد تا اینکه ابوبکر گفت ترا بخدا و بحق برادرت مصطفی رسولخدا سوگند میدهیم بر او رحم کن وآهن را ازگردنش بگشا.

چون ابوبکر این خواهش را از آنحضرت کرد آنجناب شرم کرد زیرا که او حیاء فروان داشت سپس خالد را بسوی خود کشید

شروع کرد تکه تکه آهن را بکشیدن ودر دستش نرم کردن سپس مانند شمع ملایم میشدبعد تکه‌ی اول را بسر خالد زد بعد تکه‌ی دوم را خالد گفت آه ای امیرالمؤمنین حضرت باو فرمود با اکراه ترا آزاد کردم و اگر رها نمی کردم ترا تکه‌ی سوم از پائین تو بیرون می آمد پی در پی تکه‌های آهن را جدا کرد تا همه را از گردنش برطرف نمود و مردم شروع به‌تکبیر گفتن ولااله‌الاالله خواندن کردند و همه‌بشگفت اندرشدند‌از‌آن نیروئی که‌خدای سبحان بامیرالمؤمنین عطا فرموده . همه برگشتند درصورتیکه از علی سپاسگذاری‌میکردند برای اینکار .

جابرجعفی گفت ابوبکرمردی از قبیله‌ی‌ثقیف که نامش‌اشجع بن مزاحم ثقفی بود بر موقوفات و املاك و فدك‌ودهات مدینه‌گماشت او مردی شجاع وقوی‌پنجه بود علی عليه السلام برادر اورا در غزوه‌ی هوازن وثقیف کشته بود چون آنمرد از مدینه بیرون‌شد اول ملکی را که تصرف کرد ملکی از املاك اهلبیت پیامبر بود که معروف به بانقیا بود آن ملك را باچند قطعه‌ی از املاك علی عليه السلام تصرف کرد و کسی بر آنها گماشت و بر مردم آنجا تکبر کرد او مردی زندیق ومنافق بود .

اهل آن ده بسوی‌علی رسولی‌فرستادند که‌آنحضرت‌را ازغلبه‌ی آنمرد آگاه کنند سپس علی مرکب سواریش را که نامش سابح بود طلب کرد آن مرکب ارمغان سیف بن‌ذی یزن بود آنحضرت عمامه‌ی سیاهی بر سر نهاد دو شمشیر بر کمربست و پسرش حسین عليه السلام ، عمار یاسر ، فضل بن عباس ، عبدالله بن جعفر ، عبدالله عباس را همراه برد

تا بآن ده رسیدند دریکی از دهات بزرگ آنجا درمسجدی که‌معروف بمسجد قضا بود آنمرد فرود آمده بود

بعد امیرالمؤمنین ﷺ فرزندش حسین را فرستاد تا بگوید خدمت حضرت امیر بیاید حضرت حسین ﷺ بسوی اوآمد و فرمود امیرالمؤمنین ترا طلب میکند گفت امیرالمؤمنین کیست؟ فرمود علی علیه‌السّلام ، سپس گفت امیرالمؤمنین ابی‌بکر است که او را در مدینه گذاشتم حضرت حسین ﷺ فرمود: علیّ بن ابیطالب ترا می‌خواهد گفت من سلطانم او یکی از عوام او بمن کار دارد باید پیش من بیاید .

امام حسین ﷺ فرمود: وای برتو آیا مانند پدر من ازعوام است و مثل تو کسی سلطان؟ گفت آری زیرا که پدر تو وارد بیعت ابی‌بکر نشده مگر از روی اکراه ولی ما او را درحال اطاعت بیعت کردیم و اکراهی هم نداریم چقدر دور است بین ما و پدرت ، حسین ابن علي بسوی امیرالمؤمنین برگشت او را از سخنان آنمرد آگاه نمود .

حضرت متوجه عمار یاسر شد و فرمود ای ابا یقظان بسوی این مرد برو ولی با او مهربانی کن از او بخواه پیش من بیاید زیرا که او گمراه است ولی‌ماما نند خانه‌خدائیم بسوی ما می‌آیند ولی ما نباید بسوی کسی برویم عمّار یاسر بسوی او رفت وگفت مرحبا ای برادر ثقیف چه چیز ترا وادار کرد که املاك علي را تصرّف کنی و سر از فرمانش به پیچی برو بسوی او و دلیلت را روشن کن عمار را آزار کرد و دشنام داد عمار هم سخت خشمگین بود بند شمشیرش را

در گردن او انداخت او دست بسوی شمشیر کشید بامیرالمؤمنین گفته شد خود را بعمار برسان که دست آنمرد را جدا میکند امیرالمؤمنین گروهی را بسوی او فرستاد و فرمودند ازو نترسید اورا بسوی من بیاورید .

با آنمرد سی مرد از نیکان قومش بودند و بوی گفتند وای بر تو این علی بن ابیطالب است بخدا تو و یارانت را میکشد تمام مردم از ترس امیرالمؤمنین خاموش گشتند اشجع با صورت بروی زمین کشیده شد تا او را خدمت امیرالمؤمنین آوردند حضرت فرمود : واگذارید او را شتاب مکنید زیرا که شتاب و کم خردی از برهان وحجتهای خدا نیست .

حضرت فرمود وای بر تو چطور مال اهلبیت را حلال دانستی دلیل تو بر تصرف مال مردم چیست ؟ او در جواب امیرالمؤمنین گفت تو چرا کشتن اینمردم را حلال کردی در هر حق و باطل همانا رضایت صاحب من دوست‌تراست بسوی من از اینکه ترا پیروی و موافقت کنم سپس حضرت فرمود : وای برتو من گناهی در خود نمی‌بینم مگر کشتن برادر تـرا در روز هوازن و مانند این‌کار نیست که تو خونخواهی کنی زشت‌گرداند ترا خدا و سبك نماید .

اشجع بحضرت‌گفت بلکه ترا خدا زشت کند و عمرت را قطع نماید زیرا حسادت تو بخلفاء همیشه هست تا زمانیکه ترا به‌نابودی افکند خشم وسرکشی تو برایشانست و خدا ترا بمرادت نرساند .

فضل بن عباس ازگفتار او بخشم آمد بعد شمشیر کشید گردن او را زد و سرش را با دست راست از بدن جدا کرد یاران‌او بر فضل

گرد آمدند امیرالمؤمنین ذوالفقار را ازنیام کشید چون برق دیدگان علي و درخشش شمشیر او را دیدند خلع سلاح کردند و اسلحه‌ی خویش را افکندند عرضکردند فرمانبرداریم امیرالمؤمنین فرمود اف برشما برگردید با سر این یار کوچك تان بسوی یار بزرگ تان پس به چه چیز مانند کشتن‌تان خونخواهی میشود این ناراحتی ها به پایان نمی‌رسد سپس برگشتند بـا سر صاحبشان تا اینکـه سر را دربرابر ابی‌بکر افکندند .

سپس مهاجر و انصار را گرد آورد و گفت ایگروه مردمان همانا برادر ثقفي شما پیروی خدا و رسول و صاحب امرش را کرد او سرپرست صدقات مدینه و اطراف بود او را پسر ابیطالب گرفته با بدترین حالتی کشته و مثله کرده او با چند نفـر از یارانش بسوی دهات حجاز بیرونشده‌اندباید قهرمانان شما بسوی او روند زیرا ازین راه و روش برگردانند و برای او سپاهی مسلح آماده کنند شما او را خوب می‌شناسید که دردی است بی‌دوا ، شجاعی است بی‌مانند .

مردم خاموش ماندند گویا پرنده برفراز سرشان خسبیده بود ابوبکر گفت شما گنگ هستید یا زبان دارید مردی ازعرب کـه نامش حجاج بن صخره بود متوجه ابوبکر شد و گفت اگر تو خودت بسوی علي بروی ما نیز با تو می‌آئیم اما اگر سپاهت را بسوی او فرستـی تمام را مانند شتر نحرمیکند ومیکشد .

بعد مرد دیگری بلند شد و گفت آیا میدانی ما را بسوی کی میفرستي؟همانا تو ما رابسوی کشنده‌ی بزرگی‌میفرستي که‌جانهارا با شمشیرش برق‌آسا میگیرد بخداسوگند،ملاقات‌فرشته‌ی‌مرگ‌برای ما

آسانتر است از ملاقات عليٌ بن ابيطالب، پسر ابی‌قحافه گفت خدا شمارا پاداش نيك از امام و پيشوای‌تان ندهد هرگاه عليٌ بن ابيطالب يادآوری ميشود ديدگانتان بچهرهايتان دور ميزند شما را سكرات مرگ فرا ميگيرد بمانند من شخصی اينچنين سخن ميگويند عمر بن خطّاب توجه كرد و سپس گفت هم‌آورد علي كسی جز خالد بن وليد نيست.

ابوبكر متوجه خالد شد وگفت ای ابی‌سفيان توامروزشمشيری از شمشيرهای خدائی و ستونی از ستونهای او هستی، تو مرگی برای دشمنان خدا عليٌ بن ابيطالب اختلاف درميان اين امت افكنده با گروهی از يارانش بدهات حجاز رفته شيری درنده وپناهگاه بلندی از پيروان مرا كشته هم‌اكنون باگروهی فراوان از مردمت بسوی او برو دبگو دربيعت ما داخل‌شود تا اورا به‌بخشيم اگر باتو سرجنگ داشت اورا اسير پيش‌ما بياور و با خالدبن وليد پانصدنفر ازشجاعان قومش بود غرق دراسلحه بودند تا اينكه براميرالمؤمنين وارد شدند

فضل‌بن عباس از دور نگاهی بگرد سپاه كرد عرضكرد ای اميرالمؤمنين پسر ابی‌قحافه سپاهی فرستاده كه زمين را با سم اسبهايشان ميكوبند حضرت فرمود: ای پسر عباس بخودت آسان شمار اگرچه بزرگان قريش و قبيله های حنين و شجاعان هوازن باشند من‌وحشت نمی كنم مگر ازگمراهی آنان.

سپس اميرالمؤمنين حركت كرد مركبش را آماده كرده بعد بجهت سبك شمردن آنانرا به پشت خوابيد و راحتی كرد تا سپاه رسيدند از شيهه‌ی اسبان آگاه شد سپس فرمود ای ابا سفيان چه‌چيز

ترا بسوی من رجوع داد عرضکرد مرا بسوی تو آورد آنچه که تو ازمن داناتر هستی فرمود ما الان می‌شنویم .

عرضکرد ای اباالحسن تو فهمیده‌ای که کسی تو را یاد نداده و دانشمند بدون آموزگاری این چه‌کاری بود که ازتوسرزد وچه جنبشی است ، تو اینمرد را ناخوش‌داری ولی‌او ترا ناخوش ندارد پس نباید ولایت او بردوش‌تو سنگینی کند و نه گلوگیرتو شود و نیست پس از هجرت میان تو واو اختلافی مردم را بحال‌خود بگذار هر کس را میخواهند ولی و زمامدار خود قرار دهند گمراه شود کسی که گمراهست وهدایت‌شود کسی که هدایت‌شده وجدائی میان کلامیکه جمع است نینداز وآتش‌را پس از خاموشی‌روشن مکن زیرا اگر تو این کاررا انجام‌دهی این‌رای‌را ناپسند می‌یابی .

سپس امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : مرا بخودت و پسر ابی قحافه میترسانی و تهدید میکنی ایخالد تو و او چه هستید که مرا تهدید کنید واگذار از خودت حرفهای باطلی را که من از خود تو بهتر میشناسم مأموریت خودرا انجام ده خالدگفت مرا بسوی تو فرستاده تا روش ترا عوض کنم تو ویژه کرامت وسروری‌میباشی اگر ترا قائم برخلاف حق به‌بینم بسوی ابی‌بکر بحالت‌اسیری میبرم .

علي عليه السلام فرمود ای پسر تو حق را از باطل تشخیص میدهی ؟ مانند تو کسی مرااسیرمی‌کند ای پسر کسی که از اسلام برگشت وای برتو گمان میکنی منهم مالك بن نویره هستم که او را کشتی و بهمسرش تجاوز کردی ای خالد بسوی من با کمی خرد و چهره‌ی درهم کشیده آمدی ، باد به‌بینی می‌اندازی بخدا سوگند اگر دست

بسوی شمشیر برم زمین را ازگوشت شما سیرمیکنم مانند کشتن کفتار ومانند ریختن مگس .

وای برتو ، تو وصاحبت آنکس نیستید که مرا بکشید من همانا کشنده‌امرا می‌شناسم روز و شب درجستجوی مرگم ونمیتواند مانندتو کسی مرا اسیر کند اگر اراده‌ی این‌کار کنی ترا پشت همین مسجد میکشم سپس خالد خشم کرد و گفت مرا مانند شیر تهدید میکنی و مرا مانند روباه میترسانی من باحرف ازتو نمیترسم و نیست مانند تو مگر کسیکه کردارش پیرو گفتارش باشد .

امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود : هرگاه گفته‌ی تو این باشد پس آنچه دلت میخواهد انجام ده و علی شمشیر بروی خالد کشید آهسته براو زد چون خالد نگاه کرد برق دیدگان علی ودرخشش ذوالفقارش را دیدکه در دست او است و آماده مرگ او شده مرگ را آشکارا دید خالد پنهانشد وعرضکرد یا ابا الحسن من تا اینجا حاضر نبودم حضرت با پشت ذوالفقار بردوش خالد زد اورا از اسب چپه کرد علی علیه‌السلام خیال نداشت‌دستش‌را هنگامیکه بلند کرد برگرداند بدین‌جهت بدوش خالد زد تا او را نسبت بترس ندهند .

بیاران خالد ازکار امیرالمؤمنین هولی عجیب وبیمی سخت رخ داد بعد فرمود چه شده شما را از بزرگتان با جان استقبال نمیکنید بخدا سوگند اگر فرمانتان برای من باشد سرهایتان را برگیرم و اینکار برای من آسان‌تر است بدست من از چیدن حنظل بردست بندگان باهمین روش دربار‌ه‌ی غنائم داوری میکنید اف برشما باد .

سپس مردی که مثنی بن صباح و مردی خردمند بود از میان

آنگروه بلند شد وگفت بخدا سوگند ما برای دشمنی نیامده‌ایم میان ما وتو وچنین هم نیست که ترا نشناخته‌باشیم کوچك وبزرگ ما ترا می‌شناسد تو شیر خدائی برفراز زمینش ، تیغی هستی کـه بردشمنان خدا بلا میبارد درمیان ما کسی نیست که بمانند تو باشد وماپیروانی ماموریم مخالف تو نیستیم نابود باد کسی که مارا بسوی‌تو فرستادآیا او ترا روز بدر ، احد ، حنین نشناخت .

امیرالمؤمنین شرم کرد ازگفتار آنمرد و تمام را واگذاشت و سپس شروع کرد باخالد شوخی کردن ولی خالد چون دردی ازضربت عليّ داشت خاموش بود سپس امیرالمؤمنین فرمود : وای برتو ایخالد چه چیز ترا وادار کرد که پیروی خائنان پیمان شکنان را کنی آیا روزغدیر قانع کننده‌ی تو نبود آنگاه که صاحب تو در مسجد آشکار شد بطوریکه نسبت بتو آشکار بود آنچه که بود .

بآنخدائیکـه دل دانه را می‌شکافـد و نسیـم صبحگاهـان را می‌آفریند اگر ازآنچه که تو با دو یارت پسر ابی‌قحافه وپسر صهاك می خواستید برنگردید همانا آندو اول کسی بودند که با شمشیر من کشته شوند تو نیز باآندو کشته میشدی وانجام میدهد خدا آنچه راکه میخواهد همیشه تو خودت را وادار فساد میکنی پیش من مسلم بااینکه حق را شناختی‌آنرا واگذاشتی و پیش من‌آمدی باخیالهای باطل تا مرا اسیر بسوی ابی‌بکر ببری بااینکه می‌شناختی مراکه من کشنده‌ی عمرو بن عبدود ومرحب و کننده‌ی در خیبرم.

من از شما و کمی فکر و خردتان خجالت میکشم آیا گمـان میکنی برمن پوشیده‌است آنچه‌راکه یارت به توگفت (۱) هنگامیکه

۱ـ دستورکشتن علی بود آنچه را که بخالدگفته بود .

ترا بسوی من بیرون فرستاد؟ تو شجاعتهای مرا باو خاطر نشانکردی نسبت بعمرو بن معدیکرب و اسید بن سلمه‌ی مخزومی، سپس پسر ابی‌قحافه بتو گفت همیشه اینها را خاطر نشان میکنی تمام اینها از دعای رسولخدا بود همه‌ی اینها رفته و هم‌اکنون کمتر ازینهاست ایخالد چنین که میگویم نیست اگر نبود سفارش رسولخدا بمن انجام میشد برای‌آندو از طرف من آنچه‌را که خود آندو از تو بهتر میدانند کجا است پسر ابی‌قحافه و حال اینکه تو با من در لجّه های مرگ فرو میروی و یاران تو در بر گشتن پیشی میگیرند مانند گوسفند فراری یا مانند خروسیکه پرهایش ریخته.

بپرهیز خدا را ایخالد رفیق خائنان و پشتیبان ستمگران مباش خالد گفت ای ابا الحسن همانا من می‌شناسم چه میگوئی عرب و بزرگان از تو برنگشتند مگر بواسطه‌ی خونخواهی پدرانشان‌را از قدیم و بزودی سرهایشان پائین افتاد و مانند روباه با تو بازی کردند درمیان بیابان وسیع و تپّه‌ها بواسطه بیرون‌آوردن ملك‌را ازدست تو ونیز ازجهت ترسیدن از شمشیر تو، نپذیرفتند بیعت ابی‌بکر را مگر ازجهت نرمی اخلاق، و ایشان اموال را از اندازه نیازمندیشان بیشتر از او گرفتند.

امروز خیلی کم است کسیکه میل بسوی حق کند، تو هم دنیا را بآخرت فروخته‌ای اگر اخلاق تو مانند اخلاق آنان باشد خالد با تو مخالفت نمیکند سپس امیرالمؤمنین فرمود بخدا سوگند خالد عطا نشد مگر از طرف این خائنان و ستمگران فتنه‌جو پسر صهّاك زیرا که اوهمیشه درمیان قبیله‌ها فساد میکند آنانرا ازمن میترساند

و ما بخششها با آنان مواسات میکند وآنچه را که روزگار از یادشان برده خاطرنشان مینماید و بزودی میداند سستی فرمانش را زمانیکه نفسش بیرون شود .

خالد عرضکرد ابی الحسن بحق برادرت ترا سوگند سخن را بپایان رسان با احترام بطرف منزلت برو درین هنگام که مردم راضی شده‌اند از تو بکفاف حضرت فرمود خدا ایشان‌را نه ازطرف خودشان نه هم از طرف مسلمانان جزای خیر دهد .

بعدحضرت مرکب سواریش‌راخواست‌یاران‌او وخالد هم پشت سرش رواتشدند خالد با حضرت سخن میگفت و شوخی میکرد تا اینکه وارد مدینه شدند خالد بسوی ابی بکر رفت داستانرا گذارش داد .

حضرت امیرالمؤمنین بطرف قبر پیامبر رفت بعد بطرف روضه رفت چهار رکعت نماز خواندودعا کرد وحرکت کرد بطرف منزلش بیاید ابوبکر درمنزل نشسته‌بود ، عباس هم در پهلوی او نشسته بود ابوبکر رو بعباس کرد وگفت ای اباالفضل پسر برادرت علي را بگو بیاید تا او را درباره‌ی‌آنچه که از او سرزده نسبت باشجع نکوهش کنم .

اباالفضل گفت نمیخواهی خالد را نکوهش کنی که خودت فرستادی من‌میترسم بر تو ازعلي هنگامیکه اورا نکوهش کنی ابوبکر گفت ای اباالفضل می‌بینم ترا که مرا از او میترسانی مرا باو واگذار و امّا آنچه را که گفتی چرا خالد را نکوهش نمی کنم او را دیدم که با من سخن میگفت بکلامی که خلاف آنچیزی که باو ماموریت

دادم جای شکی نیست غیراینکه خالد از او بیمناك بود .

سپس عباس گفت هرطور صلاح میدانی ای پسرابی‌قحافه، عباس علی را صدا زد سپس امیرالمؤمنین بسوی او آمد و در کنار عباس نشست عباس باو گفت همانا ابابکر میخواهد داستانرا از تو بپرسد حضرت فرمود : ایعمو اگر او مـرا میخواند نمی‌آمدم ابوبکـر گفت ای اباالحسن مانند توئی باینکار راضی‌میشود حضرت فرمود چکاری ابوبکرگفت مسلمانی‌را بناحق کشتی ازآدمکشی خسته نمیشوی همانا آدمکشی‌را شعارخود قراردادهای ؟ .

امیرالمؤمنین متوجه او شد و گفت امّا نکوهش تو مـرا در کشتن مسلمانان پناه بخدا میبرم اینکه مسلمانی را بغیر حق بکشم زیرا هر کس کشتن براو واجب شد نام اسلام از او برداشته میشود و امّا کشتن من اشجـع را اگرمسلمانی توهـم مانند اسلام اوست کـه فایده‌ی بزرگی برده‌ای میگویم من عذری‌ندارم مگـر از طرف خدا اورا نکشتم مگر بدستور پروردگارم تو بحلال و حرام از من‌آگاه‌تر و داناتر از من نیستی اشجع نبود مگرمردی زندیق ومنافق و همانا در خانه‌ی او بتی است از سنگ که بآن تبرك میجست بعد پیش‌تو می‌آمد از عدالت و دادگری خدا نیست که مرا بازجوئی کند درباره کشتن بت‌پرستان و زندیقان ومنافقان .

امیرالمؤمنین سخنش را گسترش داد سپس مغیرة بن شعبه و عمار یاسر بین‌آندو فاصله افکندند علی‌راسوگند دادندسپس خاموش گردید ابی‌بکررا هم سوگند دادند او هم خودداری کرد .

ابوبکر به فضل بن عباس گفت ، اگرمی‌داستی‌ترا بخون اشجع

میکشم چنین نمیکردی ولی چکنم که تو پسرعم رسول خدائی و تو او راغسل داده‌ای.

سپس عباس متوجه ابی بکرشد و گفت واگذارمارا ماحکماء هستیم بالاتر از شان تو، متعرض پسرمن و پسر برادرم میشوی تو پسر ابی قحافـه دموّه هستی مـا فرزندان عبدالمطلّب بن هاشـم اهل بیت نبوّت وصاحبان خلافت شما خودتانرا بجای ما جازدید حمله کردید برما در سلطنت و پادشاهی تا خویشاوندی ما راگسستید، ارث ما را منع کردید بعد شما گمان کردید که ارثی برای‌ما نیست شماسزاوارتر از ما بدین امـر نیستید هـلاکت و دوری بر شما باد تا کـی دروغ می‌بندید.

بعد مردم پراکنده شدند وعباس دست علي راگرفت و علي علیه السلام شروع کرد و میگفت ترا سوگند میدهم ایعمو که سخن نگوئی و اگرمیخواهی سخن بگوئی جوری سخن بگوکـه او شادمان شود و چاره‌ای برای ایشان پیش من نیست مگر صبر و شکیبائی آنچنانکه پیامبرخدا بمن دستور داده واگذارآنچه‌را که برای ایشاست ایعمو بروز غدیر واگذار ایشانرا که باکوشش خویش مارا ناتوان شمارند زیراکه مولای ما خداست و او بهترین حکم کنندگان و داوراست.

عباس بحضرت امیر عرضکرد آیا ترا من کفایت‌امی کنم؟ اگر بخواهی برگردم بسوی او قدر و جاهش را بوی بشناسانم و سلطنت او را از او برکنم پس او را سوگند دادتا خاموش شد.

خبر وفات ابی‌بکر
و معاذبن جبل وقت مردنش

سند میرسد به عبدالرحمن غنم ازدی هنگامیکه معاذبن جبل درگذشت و او از فقیه ترین و دانا ترین مردمان شام بود و از همه اجتهادش محکمتر بود اوگفت که معاذ بن جبل، بمرض وبا و طاعون مرد من روز مرگش حاضر بودم مردم همه‌گرفتار وبا بودند.

گفت درحال احتضارش شنیدم وحال اینکه درخانه جزمن کسی نبود واین داستان در زمان خلافت عمر بود فهمیدم میگفت وای برمن وای برمن از او پرسیدم چراگفت از دوست داشتن من عتیق‌راوعمررا برعلیه‌خلیفه‌ی رسولخدا و وصی وجانشین رسولخدا علی بن ابیطالب گفتم تو هذیان میگوئی سپس گفت ای پسر غنم این رسولخدا و علی ابن ابیطالب است میگویند مژده باد تو و یارانت را بآتش مگر شما نگفتید اگررسول‌خدا بمیرد خلافت‌را از علی بن‌ابیطالب برمیگردانیم پس هرگز خلافت باو نرسد من و ابی‌بکر، عمر، ابوعبیده، سالم مولا حذیفه گردهم آمدیم.

پسرغنم گفت پرسیدم کی جمع شدید ای معاذ گفت در حجة الوداع گفتیم تظاهر کنیم تا زمانیکه ما زنده‌ایم علی بخلافت نرسد چون رسولخدا درگذشت بآنان‌گفتم شما را فامیل من انصار بس باشد ومرا قریش بس‌باشد بعد برآن پیمانیکه درعهد رسولخدا بسته‌بودیم دعوت کردم بشربن سعد، اسید بن حصین آمدو با من دربن پیمان بیعت کردند پرسیدم معاذ همانا تو هذیان میگوئی صورتش را بزمین

چسبانده ی فریاد زد وای برمن تا اینکه مرد .

پسرغنم گفت بکسی این قصه را نگفتم مگر قیس بن هلال و مگر دخترم همسرمعاذ ومردی دیگر زیرا که من بیمنا کم ازآنچه دیدم وشنیدم ازمعاذ پسرغنم گفت بقصد حج رفتم درآنجا دیدار کردم کسی راکه دم جاندادن ابوعبیده و سالم را دیده بود او مرا خبر داد همانچه‌را که هنگام‌مردن برای معاذ آشکار شده بود برای آندو بدون کم و زیادظاهرشده گویاآندو همانرا که معاذ گفته بودگفتند .

سلیم گفت داستان‌پسر غنم را همین داستانرا تمامش را برای محمد بن ابی‌بکر نقل کردم گفت پوشیده دار برمن ، من حاضر بودم که پدرم دم مرگش گفت مانند آنچه را که گفتند عایشه گفت همانا پدرم هذیان میگفت .

محمد بن ابی‌بکر گفت عبدالله عمر را در زمان خلافت عثمان دیدم باو گذارش دادم آنچه‌شنیده و دیده‌بودم ازپدرم هنگام مرگش و برعبدالله عهد و پیمان‌گرفتم تا پوشیده دارد سپس عبدالله عمر گفت توهم پوشیده دار بخدا سوگند مانندگفتار تو را بدون کم و زیاد پدر من گفت در مرض مرگش بعد عبدالله عمر تمام این‌گفتار بحق را پنهان کرد و ترسید اینکه علی بن ابیطالب ازگفتار او آگاه شود چون دوستی مرا نسبت باو و جدائیم را نسبت بخودش میدانست سپس‌گفت همانا هذیان‌بوده .

بعد خدمت امیرالمومنین رسیدم آنچه‌را شنیده‌بودم باوگذارش دادم آنچه‌را که ازپدرم شنیده‌بودم وآنچه‌را که عبدالله عمر بمن گفته حضرت فرمود : بمن‌گذارش داد از پدرت ، از ابی عبیده ، از سالم ، از

معاذ کسیکه از تو و عبدالله عمر راستگوتر است عرضکردم او کی بود ای امیرمؤمنان سپس فرمود: کسیکه مرا خبر داد می‌شناسی که من چه کس‌را میگویم سپس عرضکردم درست فرمودی گمان میکنم انسانی ترا خبر داده که پدرمن در آنجا حاضر نبود و او میگوید کسی غیرمن نبوده است.

سلیم با بن غنم گفت معاذ بمرض وبا مرد ابوعبیده بچه مرض درگذشت گفت او بمرض دبیله مرد سپس محمد بن ابی‌بکر را دیدار کردم هنگام مردن پدرت کسی غیر تو وبرادرت وعبدالرحمن وعایشه وعمر آنجابود گفت نه‌گفتم ازاو شنیده‌اند آنچه را توشنیده‌ای گفت از او گروهی از مردان کریم شنیدند و گریه کردند وگفتند او هذیان میگوید اما آنچه که من شنیدم نگفتم آنچه را کـه آنان شنیده‌اند چیست؟ گفت خود را بنابودی وهلاکت خواند.

سپس عمر باو گفت ای خلیفه‌ی رسولخدا چرا فریاد وای و هلاکت دادی گفت اینك رسولخداست که با او علي بن ابیطالب است مرا مژده‌ی بآتش میدهند و با رسولخداست نامه‌ایکه درمکه هم‌پیمان و هم سوگند شدیم رسولخدا میگوید: خوب به پیمانت وفا کـردی وهمکاری برضرولی خدا نمودی مژده بادترا ورفیقت را بآتش پائین‌ترین طبقه‌ی دوزخ.

چون عمر این سخن را شنید بیرونشد وگفت هذیان میگوید گفت بخدا سوگند هجو نمیگویم کجا میروی عمر گفت چطورهذیان نمی‌گوئی که تو دومین نفر درغار بودی گفت الان نیز آیا ترا خبر ندهم که همانا محمد (نگفت رسولخدا) بمن گفته است و من بااو در غار

بودم همانا من می‌بینم کشتی جعفر ویارانش‌را در دریا سیر میکند عرضکردم نشان من بده دستش را بصورتم کشید نگاه کردم و دیدم درین هنگام در دلم گفتم که او ساحر است این داستان را برای تو درمدینه یادآوری کردم هردوی مارأیمان این‌شد که‌او ساحر است.

سپس عمر گفت ایمردم ابوبکر هذیان میگوید آنچه را که از او می‌شنوید پوشیده دارید مباد اینکه اهل این بیت شما را نکوهش کنند بعد او بیرون‌شد برادرم نیز باعایشه بیرون‌شدندبرای نمازچیزی من از او شنیدم که از دیگران نشنیدم چون خلوت شد بدو گفتم‌بگو لااله الاالله گفت تا کنون نگفته‌ام ونخواهم گفت‌هیچ گاه‌هم قدرت و نیروی آنرا ندارم تا وقتیکه بآتش وارد شوم وداخل تابوت گردم.

چون نام تابوت را برد گمان کردم هجو میگوید بوی‌گفتم چه تابوتی گفت تابوتی از آتش که بسته شده بقفل آهنین آتشین که در آن تابوت دوازده مرد است ویار وصاحب من که اینجا بودگفتم عمر گفت آری و ده تا درچاهی است ازجهنم که سنگی بالای‌آنچاهست.

گفتم هذیان میگوئی گفت بخدا سوگندهذیان نمیگویم خدا پسر صهّاک را لعنت کند او کسی است که مراگمراه کرد یادآوری میکرد بعد از آنکه پیش من آمدبدرفیقی بودبعدصورتش‌رابرزمین نهاد پی‌در پی میگفت وای وای نابودی تامر که او را فرارسید.

بعد عمروارد شد پرسید بعد از ما چیزی گفت؟ جریانرا بعمر گذارش دادند سپس عمر گفت خدای بیامرزد خلیفه‌ی رسولخدا را اینهارا پوشیده دارید که هذیان است و شما خانواده‌ای هستید خوب می‌شناسید که برای شما هنگام مرگ هذیانست عایشه گفت راست

گفتي عمر بمن گفت مبادا ازآنچه شنيدی چيزی از دهنت بيرون آيد که علي بن ابيطالب وخاندانش سرزنش ميکنند .

گفت بمحمد گفتم تو گمان ميکنی کداميك ازين پنج نفراين راز را برای علي افشا کردند گفت رسولخدا همانا آنحضرت هرشب رسولخدا را درخواب مي‌بيند او را در خواب خبر ميدهد آنچنانکه دردوران حيوتش دربيداری باو ميگفت پيامبر فرمود هر که مرا در خواب به‌بيند خودمرا ديده زيرا شيطان نميتواند بصورت و شکل من درآيد نه در خواب ونه هم بيداري ونيز نميتواند بشکل هيچ يك از جانشينان من تاروز قيامت درآيد .

سليم گفت بمحمد گفتم کی تراخبر داد گفت اميرالمؤمنين علي‌بن ابيطالب گفتم منهم از آنحضرت شنيدم آنچنانکه تو شنيدی بمحمد گفتم شايد فرشته‌ای از فرشتگان اورا خبر داده گفت‌اين‌است پرسيدم آيا فرشتگان بکسی جز انبيا و پيامبران خبر ميدهند گفت آيا در تفسير کتاب خدای عزيز نخوانده‌ای ، وماارسلنا من‌قبلك من رسول‌ولانبي ولامحدّث .

گفتم اميرالمؤمنين محدّث‌است گفت بلی وفاطمه‌هم‌محدث‌است بااينکه پيامبر نيست ، مريم محدث است پيامبر نيست ، مادر موسی محدث است پيامبر نيست، ساره‌همسر ابراهيم‌محدث است‌پيامبر نيست بااينکه فرشتگان را ميديد که اورا مژده‌ی به پسرش اسحق ميدادند وبعد از اسحق يعقوب .

سليم گفت چون محمّدبن ابی‌بکر درمصر کشته شد اميرالمؤمنين

گریه کرد، اورا تسلیت عرضکردم و باآنحضرت خلوت کردم. او را خبر دادم از آنچه محمد بن ابی‌بکر بمن خبر داده بود و از آنچه پسر غنم بمن گفته بود فرمود: محمد درست گفته بدانکه اوشهیدیست زنده وروزی داده شده.

ای سلیم من وجانشینانم یازده نفریم که از نسل مننذ امامان هدایت کننده و هدایت‌شده محدثون، عرضکرد آنان کیانند ای امیرالمؤمنین فرمود؟ دوفرزندم حسن وحسین بعد همین پسرم وحضرت دست علي بن الحسين عليه السلام راگرفت ولی اوهنوز شیرخوار بود بعد هشت نفر از نسل او یکی پس از دیگری و ایشانند که‌خدای تبارک وتعالی بنامشان سوگند یاد کرده ومیفرماید: ووالد و ما ولد(۱).

پس ولد رسولخدا ومن هستیم ماولد یعنی ایشان که یازده نفر جانشینان منند درود برایشان و نفرین همیشگی بردشمنانشان باد عرضکردم ای امیرالمؤمنین دو امام دریکعصر جمع میشوند فرمودنه یکي از آندو ساکت است و سخن نمیگوید تااولي در گذرد و سپاس سزاوار خدای یکتاست و درود برمحمد وآلش باد.

(درکتاب‌فتن ازکتاب سلیم بن قیس است بعد از سخنرانی علي باآن سخنرانی که‌اظهار نفرت از مردم کرد و آنانرا نکوهش نمود بواسطه‌ی نشستنشان ازجنگ، اشعث گفت چرا انجام ندادی آنچه را که عثمان بن عفّان انجام داد.

حضرت در جواب او پاسخ داد که این امت هفتاد و سه گروه میشوند هفتاد و دوگروه درآتشند و بدترین ومبغوض‌ترین و دورترین

۱ـ بلد آیه ۳ سوگند بپدر و آنچه که از او پدید آمده.

آنها گروه سامره ایست که میگویند جنگ نیست وحال اینکه دروغ میگویند مسلم خدا فرمانداده است بجنگ سر کشان در کتابش وسنت پیامبرش ومانند گروه سامره است مارقه.

پسر قیس درحالیکه ازگفتار حضرت خشمگین بود گفت ای پسر ابیطالب چه چیز منع کرد ترا هنگامیکه مردم بفلانی و فلانی بیعت کردند گردنشانرا نزدی سپس پاسخ داد بچیزیکه شبیه همین کلام یاخود آن کلام بود مراجعه‌ی بکتاب فتن کن تا ازحقیقت مطلب آگاه شوی در این عبارت.

اشعث عرضکرد ای امیرالمؤمنین چراشمشیر نکشیدی که حقت را بگیری توهیچ سخنرانیی نکردی مگراینکه درآنسخنرانی فرمودی که همانا من سزاوارترین مردم بمردم هستم و همیشه ستمدیده بودم اززمانیکه رسولخدا درگذشته چه مانع داشتی که در مقابل حقت باشمشیر بجنگی.

علي عليه السلام فرمود بتوگفتم ای پسرقیس بشنو از این کارنه‌جبن و نه کراهت خدایتعالی مانع شدوهمانا من‌داناتر نمیباشم که آنچه در پیشگاه خدایتعالی است بهتر است برای من‌در دنیا و بجا ماندن آن بلکه مانع من از این کاررسولخدا ونهی آنحضرت‌وپیمان‌اواست مرا.

همانا رسولخدا بمن خبرداد که امت بعد ازاوبامن چه میکنند ومن هنگامیکه بچشم دیدم از رسولخداداناتر بآن نیستم وشدت یقینم ازاو پیش ازحادثه‌بیشتر نیست بلکه من میگویم یقین‌رسولخدا بالاتر است از یقین من بآنچه‌را که بدیدگانم دیدم وحاضر بودم عرضکردم ایرسولخدا آنگاه که این حوادث اتفاق افتاد وظیفه من‌چیست؟ فرمود

اگر یاور وهمکاری پیدا نکردی دست نگهدار حفظ خون خویش را کن تاآنگاه که بریاری کتاب خدا وسنّت من یاوری پیدا کنی .

ونیز بمن خبرداد که بزودی مردم مرا خوار کنندوبغیر ازمن بیعت نمایند ونیز مرا خبر داد که نسبت باو همانند هارونم نسبت بموسی و امت ازبعدمن بزودی پیروان گوساله ی‌سامری باشندهنگامی که موسی بهارون گفت : مامنعك اذرايتهم ضلّوا الا تتبعن افعصيت امري قال ياابن ام لاتأخذ بلحيتي و لابرأسي انّي خشيت ان تقول فرّقت بيني و بين بني‌اسرائيل ولم ترقب قولي(۱) .

یعنی موسی هارونرا فرمانداده بود هنگامیکه او را جانشین خود در میان ایشان قرار داده بود اگر گمراه شدند اگر یاوری پیدا کردی باآنان بجنگ واگر یاری نداشتی‌دست نگهدار و حفظ خون خویشرا بکن و در میان ایشان ایجاد پراکندگی نکن ، من ترسیدم که این کلام رابرادر من رسولخدا بگوید چرا میان‌من وامتم‌جدائی افکندی و رعایت حرف مرا ننمودی بااینکه باتو پیمان بستم اگر یاوری نداشتی ازجنگ خودداری کنی‌وخون خودو خونهای‌اهلبیت و پیروان خود را نریزی .

چون رسولخدا بدرود حیوة گفت مردم بسوی ابی‌بکر رفتند و بیعت نمودند من از مردم برای طلب حقم یاری خواستم مرا یاری

---

(۱) طه ۹۵ چه‌چیز مانع توشد هنگامیکه دیدی ایشانرا گمراه شدند پیروی مرا نکردی آیا نافرمانی‌مرا کردی هارون گفت پسرمادرم سر وریش مرا مگیر من ترسیدم که‌توبگوئی میان‌من وبنی‌اسرائیل‌جدائی‌افکندی‌ورعایت سخن مرا نکـردی .

نکرد جز چهار نفر سلمان ، ابی‌ذر، مقداد، زبیربن عوام و نبود هیچ کسی ازاهل‌بیت من که‌جمع آوری کنم‌وبدانواسطه‌نیروئی پیدا نمایم .

اما حمزه که روز جنگ احد کشته شده بود ، جعفر روز جنگ موته شهید شده بود فقط دومرد ترسوی ذلیل باقی مانده بود که‌ایشان تازه مسلمان بودند آندوعباس وعقیل‌اند سپس‌مرااجبار کرداند وبرمن غلبه پیدا کردند سپس گفتم آنچه‌را که‌هارون به‌برادرش موسی گفت یابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی (۱)وبرای من‌درداستان هارون اقتدائیست نیکو و برای من بگفته‌ی رسول مکرم و گرامی حجتی است نیرومند .

اشعث گفت همین طور است عثمان هنگامیکه استغاثه کرد و مردم را بسوی یاری خویش خواند چون یاری پیدا نکرد خودداری کرد تا کشته شد حضرت فرمود : وای برتو ای پسر قیس همانا مردم هنگامیکه برمن غلبه کردند ومرا ناتوان شمردند و نزدیك بود مرا بکشند اگر میگفتند مسلم ترا میخواهیم بکشیم از کشتن ایشان جلوگیری میکردم اگرچه یاوری از غیر خود نداشتم ولی آنان گفتند اگر بیعت کنی دست ازتو برداریم وترا برتروگرامی شماریم‌ومقدم داریم اگر بیعت نکنی ترا میکشیم .

چون یاوری پیدا نکردم بیعت‌نمودم و بیعت من چون حقّی در آن بیعت برایشان نبود سزاوار حقی برای‌آنان نبود و مـرا مجبور نمیکرد برای رضای‌آنان ولی عثمان چون بدوگفتند آستاندارت را

۱ـ اعراف ۱۴۹ گفت ای‌پسر مادرم همانا مردم مرا ناتوان شمردند ونزدیك بود مرا بکشند .

بر کنار کن وگرنه ترا میکشیم سپس خودداری کرد تا اینکه او را کشتند و بجان خودم سوگند عزل کردن آستاندار برای او بهتر بود زیرا که عثمان بیعت را بناحق گرفته بود برای او در خلافت بهره‌ای نبود زیرا که او مدعی بود چیزی‌را که از او نبود .

ای پسر قیس همانا عثمان ناچار بود که یکی از دو مرد باشد یا اینکه مردم را بیاری‌خویش دعوت کند که یاری اورا نکردند و یا اینکه مردم اورا بخوانند تا یاریش کنند سپس او مردم را از یاری خود نهی کند برای عثمان درست نبود که مسلمانانرا نهی کند که پرستش خدا را کنند و خدا را بسبب اطاعت امامشان یاری کنند و بزودی‌رهنمائی کندخدا کسی‌را که‌ایجادنشده بسبب او حادثه‌ای .

بدکاری کرد هنگامیکه مردم را مانع شد و بدکاری کردند هنگامیکه او را پیروی کردند با اینکه از کار او رسیده است حادثه‌ای و بدی سیرت او مگراورا نمیدیدند سزاوار ازبرای یاریش و حال اینکه بخلاف کتاب و سنت فرمانداد و حکم کرد و پشت سر او بود از اهلبیت و دوستان و یارانش بیش از چهارهزار مرد شجاع تا به نیروی‌آنان جلوگیری کند و یارانش‌را ازیاری خود نهی‌نکرد.

و اگر من روزیکه‌بارفیق‌شما بیعت شد چهل نفر میداشتم که فرمانم‌را اجرا کنند مسلم باآنان می‌جنگیدم اما نه روز عمر و عثمان زیرا که من بیعت کرده بودم و مانند من کسی‌بیعتش‌رانمی‌شکند وای بر تو ای پسر قیس چگونه می‌بینی مرا که چکار کردم هنگامیکه عثمان کشته شد و منهم یارانی پیدا کردم از من سستی و بیمی دیدی ؟ یا کوتاهی ملاحظه کردی .

در داستان روز بصـره‌ی من و ایشان تمامشان لعنت شدگانند کسیکه با او است ملعونست کسیکه کشته شده در اطرافش ملعون. کسیکه او را یاری کرد ملعون، کسیکـه او را سوار کـرد ملعون، هر کس بعد از او بجا ماند و توبه نکرد و برنگشت و طلب آمرزش ننمود یاران مرا کشتند، بیعت را شکستند نماینده را مثله کردند، برمن طغیان کردند سپس فرستادم بسوی ایشان دوازده هزار نفر و حال اینکه آنان بیستهزار واندی بودند سپس خدا بدست خودمان ما را یـاری کرد و برآنان پیروز نمود و سینه‌های گروهی از مومنان را شفا داد.

چطور دیدی ای پسر قیس جنگ صفین ما را خداوند پنجاه هزار نفر را بدست ما دریك میدان کشت همه را بآتش برد، ما را روز جنگ نهروان چطور دیدی که مارقین را ملاقات کردیم وحال اینکه ایشان بینایان و متدینان در دنیا بودند. ضلّ سعیهم في الحیوة الدنیا وهم یحسبون انّهم یحسنون صنعاً (۱) سپس خداوند در یکجا چهار هزار از آنانرا کشت و جز ده نفر کسی از آنان بجا نماند درصورتیکه ده نفر ازما کشته نشد ای پسر قیس آیا پرچم مـرا ندیدی درحالیکه برگشت مرا سرزنش میکنی.

ای پسر قیس من یار رسولخدایم در تمام جاها من در تمام سختیها با او حاضر بودم در برابر رسولخدا که نه فرار میکردم و نه بکسی پناه میبردم ونه دشمن پشت سرمن می‌آمد همانا سزاوار نیست پیامبر یا وصیّ پیامبری هنگامیکه در برابر دشمن قرارگرفت برگردد

۱ــ کهف ۱۰۴ آنانکه کوششان در دنیا تباه شد و ایشان پندارند کردارشان نیکوست.

تا اینکه کشته شود یا پیروز گردد.

وای بر تو ای پسر قیس آیا شنیدی که من از صحنه‌ی پیکار فرار کنم ای پسر قیس بآنکسیکه دانه را شکافته اگر یاورانی پیدا کنم مانند همان چهار نفر که دیدم دست نگاه نمیدارم وقیام می کنم ولی پنجمی برای آن چهار نفر نیافتم اشعث گفت آنچهار نفر کیست؟ فرمود: سلمان، مقداد، ابوذر، پسر صفیه ولی پسر صفیه پس از آنکه بامن بیعت کرد برگشت پس از قتل عثمان اما بیعتش آنچنان بیعتی که اول نمود بآن وفا کرد و آن همان بیعت اولی است که بیعت شد در آن عتیق و این همانست که مرا آمد چهل مرد از مهاجر و انصار سپس مرا بیعت کردند درمیان ایشان بود پسر زبیر.

دستور دادم بامداد با سر های تراشیده در منزل مـن حاضر شوند درحالیکه اسلحه‌ی خویش‌را براندام راست کرده باشند از آن چهل تن فقط چهار نفر آمدند امّا دربیعت دیگر پیش من آمدند که زبیر و رفیقش طلحه بود بعد از قتل عثمان پسر عفان اطاعت کننده‌ی بدون اکراه بودند بعد مرتدشدند آندو وازدین‌شان برگشتند بیعت را شکستند سرکشی نمودند و معاند شدند و زیانکار سپس آندو را خدا کشت و بآتش برد که بد جائیست آتش.

اما آن سه نفر ابوذر، مقداد، سلمان بود و بر دین محمد پابرجا ماندند و بر ملتش کـه ملت ابراهیم است استوار بودند تـا خدای را دیدار کردند و خدای ایشانرا رحمت کناد اشعث گفت اگر مطلب همانجوریکه میگوئی باشد امت همه نابود شدند غیر از تو و پیروان تو فرمود: همانا حق با من است همانطوریکه میگویم و از

امت نابود نمیشوند مگر ناصبین ، معاندین ، منکرین .

اما کسیکه چنگ بتوحید بزند و اقرار بمحمد صلی الله علیه و آله و آلش بکند و از جمعیت بیرون نرود و برضرر ما پشتیبانی ستمگرانرا نکند، عداوتی از مادر دلش جایگزین نباشد و شک در خلافت نکند و اهل آنرا بشناسد و انکار دوستی مارا ننماید بعلت اینکه او مسلمانیست ناتوان امید رحمت از پروردگارش برای او دارد و از گناهش بیمناک میگردد .

گفت در آنروز بجا نماند از شیعه‌ی او کسی مگر اینکه چهره‌ی او درخشان گردید و از گفتار او شادمان شد زیرا که امیرالمؤمنین موضوع را شرح داد وروشن کرد و پرده برداشت و تقیّه نکرد و هیچکس از عرب را درحال شك باقی نگذاشت یا اینکه خودداری از ایشان کند وبجا گذارد برائت ایشانرا ورعایت کند مگر اینکه دارای یقین و بینا شدند شك ووقوف درآنرا واگذاشت و باقی نماند از کسانیکه دور اوبودند وبیعت نمودند همانطوریکه بعثمان بیعت کردند مگر اینکه مطلب‌را فهمید وشناخت گفتارش را تمام کرد بعد آنانرا روشن کرد و شك آنان را برد .

ابان از سلیم بن قیس نقل میکند که مردم روزی را ندیدند هرگز در منظر عمومی و همگانی که ثابت‌تر و روشن‌تر در نظرشان از آن‌روز باشد چون پرده برای‌مردم برداشت وآشکار کرد ومطلب راکاملا شرح داد وتقیه را کنار گذاشت و چیزی‌را پوشیده نداشت، و ازآنروز شیعه فراوانشد وتکمیل شدند وکمتر اهل سپاهش بودند که با او می‌جنگیدند بدون علم و آشنائی بمقام ومنزلتش نسبت بخدا ورسولش

وبعد از آنروز شیعه ریشه‌دار شدو درآنمجلس بزرگان مردم بودند.

این داستان پس از جنك نهروان بود که آنحضرت مردم را فرمان آمادگی برای جنك معویه داد قیس گفت چیزی نگذشت ابن‌ملجم که لعنتهای خدا وفرشتگان‌و مردم تمام‌براو باد آنحضرت را کشت.

گفت سپس علی روآوردباطرافیانش و فرمود: آیا برای شما آشکار نشد اندیشه‌ای که از هرطرف‌برما اهلبیت حمل کرد آنانرا وکوتاهی نمیکنند دردوری‌ماوگرفتند‌حقوق‌مارا.

آیاشگفت‌آورنیست بواسطه منع کردن‌اووهمراهانش ازماسهم ذوی‌القربائی را که برای‌ما درقرآن‌واجب کرده‌است‌وخداوند دانسته که اینان‌بزودی درباره‌ی ماستم کنند و حق مارا ازما بگیرند.

خدای‌تعالی فرموده: ان کنتم آمنتم‌بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی‌الجمعان (۱) بعد شگفت آورتر خراب کردن اوست خانه‌ی‌برادرم جعفر را و وارد کردن آنرا درمسجد وبمن از آن‌خانه چیزی نداد نه کم‌ونه زیاد وکسی هم ازمردم‌براوعیب‌نگرفت گویا منزل مردمی از اهل دیلم را میگیرد.

وعجب از نادانی او و امت است که‌بآستاندارانش نوشت همانا جنب اگر آب پیدا نکرد لازم نیست تیمم کند باخاك تازمانیکه آب پیدا کند اگرچه تاهنگامی که‌خدارا‌ملاقات کرد آب پیدا نکند

۱- انفال ۴۲ اگر بخدا وآنچه که‌بربنده‌ی خود فروفرستاده روزتمیز روزیکه آندوجماعت بهمرسیدند ایمان‌آورده‌اید.

مردم جاهل هم این سخن را از اوپذیرفتند و بحرف او راضی شدند و حال اینکه مردم میدانستند که رسولخدا فرمانداد به سلمان و عمار و ابی ذر که تیمم بدل از غسل کنند برای جنابت هنگام این دستور خدمت پیامبر حاضر بودند آنان و غیر ایشان پس از ایشان نپذیرفتند.

وشگفت آور این است هنگامیکه سخن‌درباره جد مختلف شد بدون علم ازروی بیراهه‌وستم ونادانی ادعا کرد وآنچه‌را که‌نمیدانست خبرش را ازطرف خدا و نیز ادعا کرد که‌رسولخدا درباره‌ی‌جد چیزی را حکم نفرموده و آزاد نگذاشت هیچ کس‌را بجد میراث دهد بعد مردم باهمین رای باو بیعت کردند واورا تصدیق نمودندومادران اولاد را آزاد کردند (۱) مردم سخن اورا گرفتند وفرمان خدای تبارک‌وتع‌ ورسول خدا را واگذاشتند.

وعجب کاری که نسبت بنصربن حجاج و خدعه پسر سلیمان وابن زید انجام داد وتماشاتر اینست که چون عبدی پیش او آمد سپس گفت من زنم‌را طلاق دادم در حالتی که غائب بودم خبرطلاق‌باو رسیده بعد در حال عده باو رجوع کردم بوی نامه نوشته‌ام نامه‌ی من باو نرسیده اتفاقا او ازدواج کرده درجواب نوشت‌اگر آنکسی که زن‌ترا گرفته باو دخول کرده که زنش میباشد وگرنه اوزن تو میباشد.

این فتوی را داد ومنهم حاضر بودم نه‌از من پرسید و نه بامن مشورت کرد بواسطه بی‌نیازی بنادانی خودش سپس اراده کردم اورا ازین فتوی منع کنم باکي نداشتم که خدای تعالی‌اورا رسوا کند بعد

---

۱ ـ مراد کنیزان امولدباشند. مترجم

مردم اورا عیب نگرفتندوفتوایش راپذیرفتند وسخنش را نیکوشمردند وفتوی را سنت رسول اختیار کردند وصواب دیدنددرین مسئله حکمی داد که اگر همان حکم را دیوانه‌ای میداد براو عیب میگرفتند.

ونیز حکم اودرباره‌ی زنی که چهار سال تمام همسرش گم شده بود بعد ازدواج کرد پس اگر همسرش آمد مخیر است میان اینکه صداق بپردازد یازنش را بگیرد بعد مردم همین فتوی را پذیرفتند از او از جهت بی‌اطلاعی بکتاب خدا جل جلاله وروشن نبودنشان به‌سنت رسولخدا.

ونیز داستان بیرون کردن او اعجمی را ازمدینه‌وفرستادن اورا بسوی آستاندارانش باطنابی که درازیش پنج وجب بود و فرمان دادن او درباره‌ی هر کس از اعاجم (غیرعرب) قدش بقدر این طناب باشد گردنش را بزنند وبرگرداندن‌اسیران مشرکین بسته‌ی بریسمانهارا مردم نیز این فتوی هارا قبول کردند تماشاتر ازهمه اینکه دروغگوئی را بواسطه دروغ سنگسار کرد که هیچ نادانی این فتوی را قبول نمیکند گمان کردند فرشته بزبان‌او سخن میگوید و او را تلقین میکند ، اسیران اهل یمن‌را آزاد کرد ، اوبارفیقش از سپاه اسامة‌بن زید سر پیچیدند با اینکه با او به امارت سلام می دادند.

بعد شگفت‌آورتر از اینها که اودانسته بود و اطرافیانش که بااوبند دانسته بودند که رسولخدا آندو را فرمانداد بکشتن مردی کافر وآندو سر پیچیدند وگفتند سپاس‌پروردگاری‌را که‌ما رااز کشتن مردی بازداشت فرمان رسولخدا را درین‌باره اجرا نکردند، سپس رسولخدا برآندو بواسطه‌ی‌نافرمانیشان‌خشم کردپس‌از برگشتن آندو

بمن فرمانداد که آنمرد را بکشم سپس رسول خداگفتنی‌هارا در باره‌ی من وایشان گفت هلاکت و نابودی اوورفیقش بیش از آنست که آمارش بدست آیدو شمرده شود این دودرپیش نادانان نقصی ندارند بلکه‌دوست ترین مردمند بسوی نفسهایشان.

همانامردم برای خاطر آندوخشم‌میکنندچیزیرا که‌حاضر نیستند که‌برای رسولخدا خشم کنند وپرهیز میکنند که آندو را بنام بد یادآوری کنند آنچه‌را که‌نسبت برسولخدا پرهیز نمیکنند.

گفته شده که روزی مردی خوش‌هیکل روآورد و برعلي ﷺ امیرالمؤمنین سلام کرد سپس نشست و عرضکرد ای امیرالمومنین سه مسئله از تو می‌پرسم اگرپاسخ دادی میدانم که مردم ترا واگذاشتند از فرقان تو آنچه را که خداوند بر آنان حکم کرده وآنان مومن نیستند در دنیا وآخرتشان وگرنه میدانم که تو وایشان یکسانید سپس امیرالمومنین و امام الموحدین ﷺ فرمود : بپرس از من هرچه برایت آشکار میشود .

عرضکرد ای‌امیرالمومنین خبرده مرا هنگامیکه مرد میخوابد روحش کجا میرود ؟ خبرده مرا ازمرد چطور فراموش‌میکند وچطور بخاطرش می‌آید ؟ خبرده مرا مرد چطورشباهت بعموها و دائی‌هایش پیدا میکند سپس حضرت امیرالمومنین متوجه فرزندش امام حسن شد وفرمود ای ابا محمد او را جواب ده .

امام حسن فرمود اما اینکه گفتی مرد میخوابد و روحش کجا میرود همانا روح چسبیده بباد است و باد آویزان بهواست تاوقتی که صاحب روح بیدار میشود پس اگر خدای عزّوجلّ اجازه دهد به

برگشتن روح این روح باد را میکشد باد هوا را میکشد سپس روح برمیگردد و دربدن صاحبش جا میگیرد واگر خدا اجازه‌ی برگشتن روح را نداد هوا باد را میکشد بادها روح را پس روح بصاحبش برنمیگردد .

و اما آنچه راجع بفراموشی و بخاطر آمدن گفتی هماتا دل مرد در میان حقه ایست و برفراز حقه طبقی است اگر هنگام فراموشی صلوات بر محمد و آل محمد آنهم صلوات کامل بفرستد (۱) آن طبق ازین حقه یکطرف میشود سپس قلب درخشندگی پیدا میکند مرد آنچه را فراموش کرده بخاطرش می‌آید و اگر صلوات نفرستاد یا اینکه صلوات ناقص فرستاد آن طبق برفراز قلب قرار میگیرد سپس دل تاریك میشود بعد مرد آنچه را یاد داشته فراموش میکند .

واما آنچه‌را که پرسیدی درباره‌ی فرزندی که شباهت بعموها و دائی‌ها میرساند هماتا مرد هرگاه نزدیك همسرش بیاید با دلی آرام و رگهائی استراحت کننده و بدنی آرام جماع کند نطفه در رحم قرار میگیرد سپس بیرون میشود فرزند شباهت بپدرش دارد واگر نزدیکی کند با دل منقلب نطفه متزلزل شود وآرام گیرد بریکی از رگها پس اگر بررگ عموها قرار گرفت شباهت میرساند فرزند عموهایش را و اگر بر رگی از رگهای دائی‌ها قرار گرفت شباهت بدائی‌ها میرساند درین هنگام آنمرد گفت سلام ورحمت وبرکت خدا بر تو باد ای امیرالمومنین سپس بلند شد و رفت .

بعد امیرالمومنین بفرزندش فرمودند نگاه کن به‌بین کجا

۱ـ صلوات کامل آنست که آل محمد را هم داخل کنی .

میرود امام حسن بیرونشد دنبال سرش تا پا از مسجد بیرون نهادگفت نفهمیدم بکجای زمین خدای عزّ و جلّ رفت امیرالمؤمنین را آگاه کردم بمن فرمود: ای ابا محمد آیا اورا شناختی؟ عرضکردم خدا و رسولش و امیرالمؤمنین داناترند، حضرت فرمود: او خضر پیغمبر بود.

بابیکه در آن باب داستانهای حد است

روایت شده که مردی امیرالمؤمنین را دیدار کرد عرضکرد ای امیرالمؤمنین حدّ خدارا ازپهلوی من بگیر سپس امیرالمؤمنین فرمود: چکار کرده‌ای؟ گفت به پسری لواط کردم حضرت باوفرمود: داخل نشده عرضکرد داخل کردم حضرت فرمود یکی از سه مجازات را اختیار کن کشتن به‌شمشیر، خراب کردن دیواررابرسرت، سوختن بآتش را.

عرضکرد ای امیرالمؤمنین کدامیك را ازاین سه مرا ازگناهان بهترپاك میکند و مشکلتراست حضرت فرمود: سوختن بآتش عرضکرد من همانرا اختیار کردم امیرالمؤمنین قنبررا صدازد وفرمود برای او آتش برافروز مرد عرضکرد ای امیرالمؤمنین اجازه میدهی دو رکعت نماز بجاآورم و نیکی کنم.

حضرت فرمود نماز بخوان وضو گرفت وتمام کرد بعد دورکعت نماز خواند چون ازنمازآسوده خاطرشد سجده‌ی شکر بجا آورد و شروع بگریه کردن نموددرسجودش تسبیح میگفت وخدارامیخواند که

بارإلهامن بنده وفرزند بنده‌ی تو هستم و پسر کنیز تو میباشم گنه‌کار و خطاکار چنین وچنان گناهی‌را انجام‌دادم اکنون بدر خانه‌ی حجت تو آمده‌ام به پیش خلیفه تو در بلاد تو آمده‌ام برای او پرده از روی جنایتم برداشتم .

او سه مجازات و کیفر را برای من پیشنهاد کرد و مرا مختار بین‌آنها کرده کشتن به شمشیر ، خراب کردن دیوار ، سوختن بآتش من پرسیدم کدامیك سخت‌تراست فرمود سوختن مشکلتر است بارإلاها من‌سوختن‌را انتخاب کردم پس درودبرمحمد وآلش بفرست واین‌سوختن را قرار ده برای‌من سبب خالص شدن از دوزخ .

امیرالمؤمنین گریه کرد بعد توجهی بیارانش کرد فرمود هر کس دوست دارد نگاه شود بمردی از اهل بهشت پس باین مرد نگاه کند بعد فرمود : بلند شو ایمرد خدا گناه ترا آمرزید و حدّ را از تو برداشت یارانش عرضکردند ای امیرالمؤمنین سپاسگذاری کنی خدا را درمقابل اینکه اقامه‌ی حدّ نشده سپس فرمود حدّ یکه براوست برای‌خدای سبحان آن‌حدّ بعهده‌ی امام است که‌اگر بخواهد حدّ میزند وگرنه او را می‌بخشد .

روایت به سلمان فارسی میرسد که گفت درمحضررسول گرامی نشسته بودم ناگاه عباس بن عبدالمطلب بر او وارد شد و سلام کرد پیامبر جواب سلامش‌را داد و او را مرحبا گفت سپس‌عباس عرضکرد ایرسولخدا چرا عليّ بن ابیطالب برما اهلبیت برتری دارد با اینکه سرچشمه یکیست سلمان‌گفت پیامبرگرامی بعباس فرمود : هم‌اکنون ترا خبردهم ایعمو .

همانا خدای تعالی من و علیؑ را آفرید وحال اینکه نه‌آسمانی بود و نه زمینی، نه بهشتی نه دوزخی نه لوحی نه قلمی چون خدا اراده‌ی آفریدن مارا کرد کلامی گفت که نور بود بعد کلامی دیگر فرمود که روح بود سپس نور و روح‌را ممزوج کرد مساوی‌شدند سپس من و علی را ازآندوآفرید.

بعد از نور من نور عرش را آفرید من بالاتر از عرشم بعد از نور علی آسمانهارا آفرید پس علی برتر ازآسمانهاست بعداز نورحسن خورشید را آفرید بعد از نورحسین ماه را آفرید پس حسن و حسین ازماه وخورشید برترند فرشتگان خدارا تسبیح وتقدیس میکردند و در تسبیح خویش میگفتند سبّوح قدّوس از نور هائیکه چقدر در پیشگاه خدای تعالی گرامی هستند.

چون خدا اراده‌ی آزمایش فرشتگانرا نمود ابر تاریکی بر آنان فرستاد فرشتگان چنین بودند که اولی‌ها آخری‌هارا نمیدیدند وآخری‌ها اولی‌هارا سپس فرشتگان عرضکردند خدای‌ما ، بزرگ ما ازآنروزیکه ماراآفریده‌ای این‌چنین ظلمت وتاریکی ندیده‌ایم ازتو خواهش میکنیم بحق این نورها که تاریکی را از ما برطرف کنی سپس خدای تبارك و تعالی فرمود: بعزت وجلالم برطرف می کنم.

سپس نور فاطمه را آفرید آن‌نوردر آنروز مانند قندیل بود او رابرگوشه‌ای ازعرش آویزان کرد.آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه روشن‌شد بدین‌جهت است که فاطمه‌زهرا نامیده‌شد فرشتگان تسبیح و تقدیس خدارا میکردند سپس خدای عزّوجلّ فرمود: ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا قیامت برای دوستان این خانم و پدرش و

شوهرش وفرزندانش قرار میدهم .

سلمان گفت سپس عباس بیرون شد امیرالمؤمنین را دیدار کرد آنحضرت را بسینه جسپانید وپیشانیش را بوسید و گفت پدرم فدای عترت مصطفی از اهلبیتی که چقدر پیش خدا گرامی هستید .

ابوذر گفت شنیدم که رسولخدا فرمود: که اسرافیل برجبرئیل افتخار و مباهات میکرد جبرئیل پرسید چرا تو از من بهتری؟ گفت من صاحب هشت فرشته‌ای هستم که عرش خدا را حمل میکنند من صاحب نفخه‌ی صورم ، من نزدیکترین فرشتگان بخدای‌عزوجل هستم سپس جبرئیل گفت من از تو بهترم اسرافیل پرسید بچه دلیل؟ گفت زیرا که من امین خدایم در وحی ، من رسولخدایم بسوی پیامبران من صاحب خسوف و کسوف باشم ، خداوند هیچ امتی را نابود نکرد مگر بدست توانای من .

مرافعه را بخدای عزوجل عرضکردند خطاب رسید شما ساکت باشید بعزت و جلالم من کسی را آفریدم که ازهر دوی شما برتر است عرضکردند پروردگارا آیا آفریده‌ای کسی‌را که ازما بهترباشد!وحال اینکه ماازنور خدای عزوجل آفریده شده‌ایم خدای تبارك و تعالی فرمود آری اشاره کرد بسوی قدرت که پرده بردار پرده برداشته‌شد ناگاه دیدند برساق عرش طرف راست نوشته‌شدلااله الاالله،محمدرسول‌الله، علي و فاطمه والحسن والحسین علیهم‌السلام دوستان خدا .

جبرئیل عرضکرد پروردگارا همانا من خواهش من کنم بحق اینها که مرا خادم‌اینان قرار دهی‌خدای تبارك و تعالی فرمود : انجام دادم پس جبرئیل از اهلبیت است واو خادم ماست .

محمد بن ثابت گفت رسول خدا بعلي فرمود: من رسول خدا و رساننده‌ی ازطرف اویم و تو چهره‌ی خدائي و اقتدا کننده‌ی باو مرا مانندی جز تو نیست و ترا مانندی جزمن نیست.

و بهمین سند رسولخدا بعلي فرموده ای علی خدا من و ترا از نور خودش آفریده بعد از نور ما برتمام نورهای بعد من پاشیده بس هرآفریده‌ایکه ازین نور رسیده هدایت شده بسوی ما و بهر کس نرسیده این نور گمراه شده از در خانه ما بعد خواند ومن لم یجعل الله له نوراً فماله من نور (۱).

و روایت شد که رسولخدا فرمود: ما خاندانی هستیم که گفته شده درباره‌ی ما هر کس ما را دشمنی کند دشمنی باخدا کرده وهر کس ما را دوست بدارد و اقتدای بما کند و بپذیرد از ما آنچه را که خدای تبارك و تعالي وحي کرده بسوی ما و خدا آنرا بما آموخته و خدا را درباره‌ی ما اطاعت کند مسلم خدا را دوست دارد ما بهترین مردمانیم و فرزندان ما ازمایند و شیعیان ما با مایند هر کس ایشانرا آزار دهد ما را آزار داده و از اهل آتش میباشد و هر کس شیعیان مارا گرامی دارد مارا گرامی‌داشته و از اهل بهشت میباشد.

سند بمحمد بن زیاد میرسد او گفته که پسر مهران از عبدالله ابن عباس پرسید در تفسیر قول خدای تعالي: و انّا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون عبدالله گفت ما در خدمت رسولخدا بودیم سپس امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب آمد چون پیامبر او را دید لبخندی

(۱) نور ۴۰ وکسی که خدا برای او نوری قرار نداد پس برای او روشنی نیست.

برلبانش نقش بست وفرمود مرحبا بکسی که او را خدا آفریده پیش از همه چیز خداوند من و علی را آفرید چهل هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند

من عرضکردم مگر ممکن است پسر پیش از پدر باشد فرمود آری همانا خدای تبارك و تعالی من و علی را آفرید چهلهزار سال پیش از آدم سپس نوری آفرید و آنرا دو نصف کرد من را از نصفی و علی را از نصف دیگر آفرید پیش از همه چیز پس نور اشیاء از نور من و علی است.

بعد ما را بطرف راست عرش قرار داد سپس فرشتگانرا آفرید ما تسبیح گفتیم فرشتگان تسبیح گفتند لا اله الاّ الله گفتیم فرشتگان گفتند تکبیر گفتیم آنان نیز گفتند و عبادت فرشتگان را من و علی بآنها آموختیم ودرعلم پیشین الهی گذشته که دوست من وعلی وارد دوزخ نمیشود و نیز درعلم خداگذشته که دشمن من و علی واردبهشت نشوند.

آگاه باش که خدای عزّ وجلّ فرشتگانرا آفرید و دردست‌های آنان تنگ‌هائی پر از آب بهشت فردوس بود پس هیچ کس از شیعه‌ی علی نیست مگر اینکه پدر و مادرش پاکدامن وپرهیزکار و مؤمن بخدا بوده هرگاه یکی از شیعیان اراده‌ی نزدیکی با همسرش‌را کند یکی از آن فرشتگان که تنگ آب بهشتی در دست دارد می‌آید و از آن آب بهشتی درظرف آبیکه آنشیعه می‌نوشد می‌ریزد سپس آن آبرا می‌آشامد نور ایمان در دلش می‌روید آنچنانکه زراعت می‌روید.

پس شیعیان برهانی وحجتی از پروردگار و از پیامبر و از وصی

پیامبر علی بن ابیطالب و از دخترم فاطمه و بعد حسن بعد حسین بعد ائمه از فرزندان حسین صلوات‌الله علیهم اجمعین باشند عرضکردم ایرسول خدا شماره‌ی ائمه چند تاست فرمود: یازده تا پدر ایشان علی بن ابیطالب است.

بعد پیامبر فرمود: سپاس خداوندی را که دوستی علی و ایمانرا دو سبب قرار داده.

مسعده نقل میکند که خدمت مولایم امام صادق بودم ناگاه پیرمردی بزرگ که قامتش کمانشده‌بود و تکیه برعصائی نموده وارد شد سپس برآنحضرت سلام کرد امام جواب سلامش را داد پیرمرد عرضکرد ای پسررسولخدا دستت را بده تا ببوسم سپس حضرت دستش را داد و پیرمرد بوسید بعد گریه کرد.

حضرت ابیعبدالله پرسید پیرمرد چرا گریه میکنی؟ عرضکرد قربانت شوم ایستاده‌ام و صدسال است که انتظار قائم شما را دارم هی میگویم درین ماه و این ماه و این سال و این سال هماتا عمر من زیاده شد و استخوانم کوبیده، مرگم نزدیك شده و در میان شما نمی‌بینم آنچه را که دوست دارم، می‌بینم شما را کشته‌شده و دوراز وطن ولی دشمنانتانرا می‌بینم که پرواز میکنند با پرها چرا گریه نکنم.

دیدگان حضرت ابیعبدالله اشك‌آلود شد و فرمود: ای پیرمرد اگرخدا ترا باقی بگذارد تا اینکه به‌بینی قائم مارا تومقام ودرجه‌ی بلندی داری واگرمرگ تو فرارسد وآنحضرترا نه‌بینی می‌آیی روز قیامت باگوهر گرانبهای محمد که فرمود: من دو گوهر گرانبها درمیان

شما میگذارم اگر چنگ بآندو بزنید هرگز گمراه نمیشوید آندو کتاب خدا و اهل بیت منند پیرمرد گفت دراین هنگام باکی ندارم پس از آنکه این خبر را شنیدم بعد پرسید آقای من بعضی ازشما از بعضی دیگرتان برترند؟

حضرت فرمود: نه ماهمه یکسانیم در فضل ولی بعضی از ما دانشمندترند از بعض دیگر بعدفرمود: ای پیر مرد بدانکه شیعیان ما در فتنه و حیرت واقع میشوند در زمان غیبت قائم درین هنگام خواص از شیعه در هدایت پا برجا میمانند بارالها شیعیان را درین امتحان و آزمایش کمك فرما.

محمد بن یعقوب نهشلی گفت حدیث کردمرا امام علي بن موسی الرضا عليه السلام از پدران گرامش از پیامبر ازجبرئیل ازمیکائیل از اسرافیل از خدای تبارك وتعالی که فرمود: من خدائی هستم که جزمن خدائی نیست بنیروی خود میآفرینم مردمرا و ازمیان مردم هرکس رابخواهم بهپیامبری اختیار میکنم وازمیان تمام پیامبران اختیار کردم محمد را حبیب، خلیل، صفی، پس اورا بعنوان رسول بسوی سایرخلق خود برانگیختم و او را سید و بزرگ و بهترین ایشان ودوست تر آنان قراردادم بسوی خودم،

سپس علي را اختیار کردم او را برادر او، وزیر، وصی و ادب کنندهٔ بعداو بسوی آفریدگانم و خلیفه بربندگانم قرار دادم که برای بندگانم کتابم را بیان کند ودرمیان آنان با حجت من حرکت کند و اورا نشانهٔ رهنمائی ازگمراهی قراردادم علي درخانهٔ من است که بوسیلهٔ او باید وارد شد وهرکس بخانهٔ من وارد شود ایمن میباشد

از آتش من ، او حصار من است حصاری که هر که بسوی او پناه آورد از ناراحتیهای دنیا و آخرت نگاهش دارد ، او چهرهٔ من است آنچهره ایکه هر کس باو رو آورد من از او رو گردان نیستم .

او حجت من است میان اهل آسمانها و زمین برهر کس که در آسمان و زمین است از خلق من عمل هیچ بنده ای را نمیپذیرم مگر اینکه اقرار بولایت و دوستی او کند با نبوت احمد .

او دست گشادهٔ من است بر بندگانم ، چشم نگاه کنندهٔ من است برحمت ، او نعمتی است که بخشیدم آنرا برهر کس که از بندگانم دوست دارم پس هر کس او را دوست داشته باشد بواسطهٔ ولایت وشناسائی او نعمتم را بوی ارزانی دارم ، سوگند بعزت وجلالم سوگند یاد میکنم هر بنده ایکه اورا دوست داشته باشد آتش را براو حرام واو را وارد بهشت میکنم وهر کس اورا دشمن داشته باشد از بندگانم یا از دوستی او سر بپیچد اورا دشمن دارم ووارد دوزخ میکنم .

امام موسی بن جعفر عليه‌السلام فرمود : حدیث کرد مرا پدرم از پدرش حضرت باقر عليه‌السلام اوفرمود حدیث کرد مراپدرم علي اوفرموده حدیث کرد مرا پدرم حسین بن علي بن ابیطالب که آنحضرت فرموده در آنمیان که بعداز وفات رسول خدا یارانش در مسجد آن حضرت نشسته بودند سخن از فضل و برتری آنحضرت میگفتند ناگاه دانشمندی از دانشمندان یهود که اهل شام بود وارد شد او تورات زبور ، صحف ابراهیم ، صحف انبیاء را همه خوانده بود و خوب هم فهمیده بود برما واردشد وسلام کرد و نشست.

بعد مدت کمی درنگ نمود بعدگفت ای امت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله درجه ای

ازپیامبری بجا نیماند وبرتری برای فرستاده ای نیست مگر اینکه آنرا بشما و محمد پیامبرتان بخشیده آیا اگر پرسشی کنم پاسخ میدهید؟

امیرالمؤمنین علي بن ابیطالب فرمود: ایبرادر یهودی بپرس هرچه دوست‌داری که‌من از هرچه بپرسی بیاری خدا جواب میدهم بخدا سوگند خدای عزوجل نه‌بخشید پیامبری را و مرسلی را درجه و فضیلتی مگر اینکه تمام آنها را به محمد بلکه بیشتر از آنها بوی عطا فرمود و همانا رسول‌خدا بود که‌هرگاه فضیلتی برای خود نقل‌میکرد میگفت مباهاتی برای من نیست ومن امروز فضائل‌اورا برای توخاطر نشان میکنم بدون اینکه بیکی از انبیاء جسارتی شود نقل میکنم آنچه‌را که خدا روشن کرده بواسطهٔ آن چشم مؤمنان‌را سپاس مر خدا را بر آنچه که بمحمد ﷺ بخشیده و بیشتر ازانبیاء باو داده است.

بدان ای برادر یهودی همانا ازفضل پیامبراست‌پیش‌پروردگارش که سزاوار آمرزش است کسیکه دربرابر او صدایش را پست کند خدای جلّ ثناؤه فرمود: ان الّذین یغضّون اصواتهم عند رسول الله اولئك الّذین امتحن‌الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم (۱)

بعد خدا طاعت‌رسولش‌راهمدوش طاعت خودش قرار داده پس فرموده هرکس اطاعت کند رسول‌را همانا خدا را اطاعت کرده بعد اورا بدل‌های مؤمنان نزدیك ومهرش‌را دردل آنان جایگزین کرده

---

(۱)حجرات ۳ همانا آنانکه صداهایشان را در پیش رسولخدا پست می‌کنند ایشانند کسانیکه دلهایشان را بپرهیزکاری‌آزمایش‌کرده برای‌آنان آمرزش و اجر بزرگی است.

وچنین بود که رسول‌خدا میفرمود: دوستی‌من با خون امتم آمیخته شده زیرا که آنان من‌را بر پدران ومادران وجان‌خویش مقدم میدارند همانا پیامبر مهربانترین‌مردم‌بود.

خدای تبارك وتعالی فرموده: لقدجائكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ماعنتّم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم همانا آمد شما را فرستاده‌ای از خودتان که دشوار است بر او رنج کشیدنتان بمؤمنان مهربانست (توبه ۱۲۹).

و نیز خدای تعالی فرموده است: النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم پیامبر سزاوارتر است بمؤمنان ازخودشان وزنهای او مادران آنانند خداوندرسانده‌است فضائل پیامبر دادردنیا و آخرت بجائی که تو قاصری ازصفات‌او ولی بآن‌اندازه که دل‌تو پذیرش دارد وعقلت‌باور میکند بتوخبر میدهم که‌با هیچ علمی‌قابل‌انکارنباشد وازفضل‌اورسید که اهل آتش فریاد میزنند و داد میکشند که چرابه ندای‌او جواب ندادند در دنیا.

خدای‌تعالی فرموده: يوم تقلب وجوههم في‌النار فيقولون ياليتنا اطعناالله واطعنا الرسولا (۱) وخدای‌متعال یادآوری فرمود پیامبرانرا سپس شروع بنام آنحضرت کرده و او آخر ایشانست بجهت گرامی داشتن او را سپس خدای جل ثناؤه فرمود: و إذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح(۲) وهنگامیکه گرفتیم ازپیامبران پیمانشانرا

---

(۱) روزیکه برگردانیده شود چهره هایشان در آتش‌میگویند ایکاش مافرمان بردادخدا و رسولش بودیم احزاب ۶۶.

(۲) احزاب ۷ .

ونیز ازنو ح نوح .

ونیز خدای تعالی فرموده‌است انا أوحینا الیك کما أوحینا الی‌نوح والنبیین من‌بعده (۱) پس خدا درین‌آیه آغازسخن بنام‌پیامبر فرموده واو آخرین پیامبر است ونیزامت‌اورابر تمام‌امتها برتری داده وفرموده : کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن‌المنکر(۲).

مردیهودی گفت بفرمان خدا فرشتگان بر آدم سجده کردند آیا برای محمد یك چنین فضیلتی هست ؟ علی علیه السلام فرمود علت اینکه فرشتگان بر آدم سجده کردند این بود که نور پیامبر و فرزندانش در صلب او بامانت گذاشته شده بود زیرا که صلب آدم ظرف بود و سجدهٔ فرشتگان عبادت وپرستش آدم نبود وهمانا سجدهٔ آنان فرمانبرداری خدابود وتحیت وثنا بود و مانند سلام انسانی بانسان دیگر واقرار فرشتگان بود بفضیلت وبرتری آدم .

ولی خداوند بمحمد بالاتر ازاین عنایت فرموده وآن مقام این است که‌خداخود درود براو فرستاد و فرمان داد که فرشتگان هم براو درودبفرستند وتمام بندگانش‌راوادارباینکار کرده تا روز قیامت بر اودرودبفرستند .

خدای جل ثناؤه فرموده : ان‌الله وملائکته یصلون علی‌النبی یا

---

(۱) نساء ۱۶۲ همانا بسوی تووحی فرستادیم‌همانطور که‌بسوی نوح‌و به پیامبران بعدازوحی فرستادیم .

(۲) آل عمران ۱۰۶ شما بهترین جمعیت برای‌مردم هستیدکه امر بمعروف و نهی از منکر میکنید.

أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليماً(۱) پس هر کس در زندگی وبعد حیوتش بر او درود بفرستد خداوند ده مرتبه بر او درود فرستد وده حسنه در برابر هر درودی به او عطا فرماید و هر کس بعد از وفات پیامبر بر او درود فرستد مانند همان درود و سلام بر درود فرستنده بر میگردد .

خداوند دعای امت پیغمبر آخر الزمان را مستجاب نمیکند مگر این که پیش از دعا بر پیامبرشان درود بفرستند و این مقام وپایه بالاتر وبزرگتر است از مقامیکه خدا بآدم داده و خداوند زبان سنگ سخت ودرختانرا برای درود بر او گویا قرارداده وما هر گاه با پیامبر بودیم از هر گیاه ودرختی که میگذشتیم بواسطهٔ بزرگداشت ونبوت او میگفتند السلام علیك یا رسول‌الله .

وخداوند بواسطهٔ بزرگداشت او از پیامبران پیش از او عهد وپیمان به‌تسلیم شدن وتصدیق کردن اوگرفته در آنجا که فرموده : واذ أخذنا من النبیین میثاقهم ومنك ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم (۲) هنگامیکه از پیامبران واز نوح واز ابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم پیمانگرفتیم که بمن ورسولم ایمان بیاورید .

و نیز فرموده : النبی اولی بالمؤمنین من أنفسهم (۳) پیامبر بمؤمنان از خودشان مقدم‌ترند ونیز فرمود : ورفعنا لك ذکرك(۴) ما

(۱) احزاب ۵۶ همانا خدا و فرشتگان درود بر پیامبر میفرستند ای مؤمنان شما هم سلام و درود بفرستید.

(۲) احزاب ۸ (۳) احزاب ۶

(۴) انشراح ۴

نام و آوازه‌ات‌را بلند کردیم پس هیچ مسلمانی صدایش‌را بلندنمیکند بکلمهٔ اخلاص بشهادة لاإله إلاالله مگر اینکه باآنکلمه صدایش‌را بأنّ محمّداً رسول‌الله در اذان واقامه ونمازهای عید وجماعت وموسم حج ودر هر خطبه‌ای حتی خطبهٔ نکاح و در دعاها بلند میکند بعد مرد یهود مناقب وستایش انبیاء را یکی‌یکی یادآوری کرد و امیرالمؤمنین مقام بالاتر ازآنهارا برای پیامبر گرامی‌ثابت نمود ولی ماهمه‌را یادآوری نکردیم بجهت کوتاهی کلام، یهودی گفت همانا خدای تبارك و تعالی باموسی در طور سینا سخن گفت ویکصد وسیزده کلمه‌سخن‌گفت باهر یك از این سخنان میفرمود : ای‌موسی همانا من‌خدایم آیا بامحمّد یك کلمه سخن‌گفته ؟

امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود : آری چنین است ولی‌محمّد هم با خدا سخن گفته آنگاه که‌خدا اورا برفراز هفت آسمان بلندکرد در دو جای حساس خدا بااو سخن گفته یکی‌در سدرةالمنتهی ودرآنجابرای محمّد مقامی پسندیده بود بعداورا پرواز داد تااو را بساق عرش رسانید چنانچه خدای‌تعالی فرموده : ثمّ دنی فتدلّی (۱).

برای‌او سفینه‌ای بود که بر فراز او میرفت نوری درخشنده وبزرگ داشت تااینکه بقاب قوسین رسید یعنی جائیکه فاصلهٔ او با مبدء باندازهٔ فاصلهٔ دوابرو از یکدیگر بود و مناجات باآنچه خدای تعالی درقرآنش درسورهٔ بقره یادآوری کرده لله ما فی السموات و ما فی‌الارض وان تبدو مافی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به‌الله و یغفرلمن

(۱) نجم۸ بعد نزدیك شد و فروتنی نمود .

يشاء ويعذب من يشاء (۱).

اين آيه بود كه خداوند برساير امتها از زمان آدم تا هنگام مبعث نبى معظم محمد صلى الله عليه و آله پيشنهاد كرد و تمام از زير بارشانه خالى كردند ونپذيرفتند محمد وامتش قبول كردند وپذيرفتند .

چون خداى‌تعالى ديد كه محمد و امتش پذيرفتند سنگينى باررا ازدوش آنان برداشت سپس خداى‌تعالى براى محمد فرمود : آمن الرسول بما انزل اليه من ربه ايمان آورده است رسول بآنچه كه بسوى او از طرف پروردگارش فروفرستاده شده (بقره ۲۸۶) .

بعدهما نا خداى‌تعالى گرامى داشت محمد را و مهربانى كرد براو ازسختى وظيفه‌اى كه با امتش بدوش گرفت وپذيرفتند پس از طرف پيامبر وامتش پاسخ داد وفرمود والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه و رسله(۲) سپس خداى تعالى فرمود : براى ايشان آمرزش وبهشت است هنگاميكه انجام وظيفه كنند پس پيامبر فرمود : سمعنا و أطعنا غفرانك ربنا و اليك المصير(۳) يعنى برگشت ما در آخرت بسوى تو است .

خداى‌تعالى اورا جواب داد وفرمود انجام وظيفه كردى امت تو

---

(۱) بقره ۱۸۶ براى‌خدا است آنچه در آسمان وزمين است اگر آنچه در درون‌شما است آشكاركنيدويا پنهان نمائيد خدابدان شمارا حساب مى‌كند ميآمرزد هركس را بخواهد وعذاب ميكند هركه را بخواهد.

(۲) بقره ۲۸۶ ومؤمنان تمامشان ايمان آوردند بخدا و فرشتگان وكتابهاى‌آسمانى و پيامبران

(۳) شنيديم‌وپيروى‌كرديم پروردگارا بسوى تواست برگشت ما .

بر تمام امت‌ها نازش میکنند من هم آمرزشم را بر ایشان واجب کردم خدای تعالی فرمود درین هنگام تو و امتت پذیرفتید آیه‌را که من پیش ازین برسایر پیامبران وامت‌هایشان پیشنهاد وعرضه داشتم نپذیرفتند پس سزاوار این‌است که بار سنگین را ازدوش امت تو بردارم .

سپس خدای تعالی فرمود : لا یکلف‌الله نفساً الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت خداوند برای‌هر کس باندازۀ قدرت‌و نیرویش وظیفه تعیین میکنند بر آن نفس است آنچه را انجام دهد از خیر و شر .

سپس بپیامبرش‌الهام کرد که بگوید : ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا أو أخطأنا پروردگارا اشتباه وفراموشی را برمامگیرسپس خدای تعالی فرمود بواسطۀ گرامی داشتن تو ای‌محمد بر امتهای پیشین که بودند هرگاه چیزی‌را یادآوری می‌شدند وفراموش میکردندبرویشان درهای عذاب را میکشودم این کیفررا ازامت تو برداشتم .

سپس رسول‌خدا فرمود : ربنا ولاتحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من‌قبلنا پروردگارابرما بـارمکن سختی را آنچنانکه بر پیشینیان ما بار کردی یعنی سختی‌هائی را که برامتهای‌پیش ازامت‌محمد بود سپس خدای‌تعالی فرمود : سختی‌هائی که بردوش امت‌هـای‌پیشین بودازگردن امت‌توبرداشتم وآن سختی این بود که کردار کسی از امت‌هارا نپذیرفتم مگر آنکه درجـاهائیکه بر ایشان انتخاب کرده بودم انجام دهند ولی برای تو و امتت تمام زمین را پـاکیزه و محل سجود قرار دادم این یکی از سختی ها بود که از دوش امت توبرداشتم .

ودر امت‌های پیش دستور چنین بود که قربانیانشان‌را بگردن میگرفتند وبه بیت‌المقدس می‌بردند هر کس قربانیش پذیرفته‌می‌شد آتشی میفرستادم وقربانی‌را میسوخت واگر قبول نمی‌شد آتش آسیبی بآن‌قربانی نمی‌رساند ولی قربانیان امت‌ترا درشکم فقرا وبینوایانشان قراردادم ازهر کس قبول‌شود پاداش اورا چندین برابر قراردادم‌واگر قبول نمیشد سختیهای دنیارا ازاو برمیداشتم واین مشکل را از امت تو برداشتم واین از مشکلات پیشینیان بود .

وبر امتان گذشته نماز درنیمه‌های‌شب ونیمهٔ روز واجب شده بود واین از مشکلات آنان بود ولی ازامت توبرداشتم و بر آنـان واجب کردم درهروقت روز که بخواهند بخوانند در حال نشاط و بر امتان گذشته پنجاه‌رکعت نماز درپنج‌وقت واجب‌شده بود که این‌عمل‌برآنان دشوار بود ولی ازامت تو برداشتم .

امت گذشته کار نیکشان یك عمل نیك‌یکی نوشته‌میشد و کیفر یك‌عمل بد یکی بودولی پاداش یکعمل نیك‌امت ترا ده تا و کیفر یك کار بدرا یکی قرار دادم .

درامت گذشته هرگاه کـار خیری را نیت میکردند چیزی برایشان نوشته نمیشد و هر گاه ارادهٔ گناه میکردند برایشان گناه نوشته میشد اگرچه عمل را انجام نمیدادولی این قانون را از میان امت تو برداشتم پس هرگاه اراده گناه کنندولی انجام ندهندبرآنان چیزی نوشته نمیشود ولی اگر یکنفر ازامت تو اراده کار نیك نماید برایش پاداش نوشته می‌شود .

برنامه درامت گذشته این بود که هرگـاه گناهی انجام داده

میشد بر در خانهاشان نوشته می‌شد که‌مثلا دیشب چنین گناهی‌راانجام دادموتوبهٔ آنان‌ازگناه چنین‌قرارمی‌دادم که هرغذائی که‌ازغذاهابهتر دوست دارند بر آنان حرام میکردم .

برنامه در امت‌های گذشته چنین بود که یکی از آنان صدسال دویست‌سال ازیك‌گناه توبه‌میکرد بعدهم من‌بدون کیفرکردارش توبهٔ اورا قبول نمیکردم این بارگران را هم ازدوش امت توبرداشتم همانا مردی ازامت‌تو صدسال گناه‌میکند بعد بیك چشم بهم‌زدن توبه میکند من‌تمام گناهانش‌را می‌بخشم وتوبه‌اش رامی‌پذیرم .

برنامه درامت‌های پیشین چنین بود که هرگاه لباسشان نجس میشد می‌بایست قطع کنند ولی آبرا برای امت‌تو پاك کننده ازجمیع ناپاکیها قرار دادم وخاك را در اوقات معین واین نیز ازسختی های مربوط بامت های گذشته بود که ازامت تو برطرف کردم سپس رسول خدا عرض کرد اکنون که امت من‌مشمول لطف و رحمت توقرار گرفته‌اند بر این مرحمت‌هاافزوده فرما .

خدای تعالی بپیامبر الهام کرد که بگوید ربنا ولاتحملنامالا طاقة لنابه واعف‌عنّا(۱)سپس خدای تعالی فرمود انجام دادم آنچه خواستی برای امتانت همانا بلاهای بزرگ امتان گذشته را ازامت تو برداشتم واین‌فرمان وحکم من‌است درتمام امت‌ها که بر کسی تکلیف از اندازهٔ قدرتش بیشتر بار نکنم .

بعد پیامبر عرض کرد : واعف عنّا واغفر لنا وارحمنا انت‌مولینا

---

(۱) آیه آخر بقره پروردگار ما برما بار مکن آنچه را که طاقت نداریم و از ما درگذر .

مارا به‌بخش ، مارا بیامرز ، برما رحم فرما تو سید ما هستی خدای تعالی فرمود : انجام دادم آنچه‌را خواستی که امت‌تو برسایر امت ها فخر ونازش کنند بعد پیامبر عرض کرد فانصرنا علی‌القوم الکافرین مارا بر کافران پیروزی ده .

خدای تعالی فرمود انجام دادم ای احمد و قراردادم امت ترا مانند خالی سفید در بدن گاوی سیاه اینان نیرومنداند ، پیروز شوندگانند ، همه‌خدمتکارشان وخود خدمت کسی رانمیکنندبواسطهٔ کرامت توبرمن وسزاوار است که من‌دین ترا آشکارا کنم‌برسایر ادیان بطوریکه درشرق وغرب جهان دینی‌جز دین‌تو باقی نماند که همه باهل دین‌تو جزیه بپردازند درحالت ذلت وپستی و لقد رآه نزلة اخری عند سدرةالمنتهی عندها جنة المأوی اذیغشی السدرة مایغشی مازاغ‌البصر وماطغی لقد رای من آیات ربه الکبری(۱) .

این‌ها بزرگتراست ای‌برادر یهودی ازمناجات‌های خداباموسی درطورسینا بعد خداوند اضافه کرد برای‌محمد که‌تمام پیامبران پشت‌سر او نماز خواندند وبوی اقتدا کردند .

درآنشب بهشت وجهنم رادید اورا برفراز آسمانها یکی پس‌از دیگری برد ، فرشتگان همه بر وی سلام و درود فرستادند این ها بیشتر است ازآنچه که‌خدا بموسی عنایت فرموده یهودی عرضکرد موسی‌مورد محبت خدا قرار گرفت حضرت‌فرمود، : درست‌است‌محمد نیز

---

(۱) النجم ۶ همانا که دیدش بار دیگر پیش سدرةالمنتهی، آنجاست آرامگاه‌بهشتی ،هنگامیکه پوشیدسدره‌راآنچه که پوشید ، دیده بجانبی‌نگردید وتجاوزنکرد ، همانا نشانه های بزرگ پروردگارش‌را مشاهده کرد .

مورد محبت خدا قرار گرفت سپس اورا حبیب خودنامید .

بیان مطلب چنین که همانا خدای تبارك وتعالی صورت پیامبر وامتانش رابابراهیم نشان‌داد ابراهیم عرضکرد: پروردگارا در میان امت‌های پیامبران امتی نورانی تر ازاین امت ندیدم ندائی رسید که این محمد حبیب من است که در میان آفریدگانم حبیب و دوستی غیراو اختیار نکردم پیش‌از آنکه آسمان و زمین را بیافرینم او را پیامبر نامیدم آنگاه که‌پدرت آدم گل بود وروحی دراو جاری نکردم(۱) در کتاب‌خودبجان‌اوسوگندیاد کرده وسپس فرموده‌است لعمرك انهم لفی سکرتهم یعمهون (۲) . کافیست برای پیامبر این درجه وشرف و رتبه از طرف خدای عزوجل.

یهودی عرضکرد مراخبرده بچه‌چیز خدای‌تعالی امت‌اورا بر سایر امت‌ها برتری‌داده ، علی عليه السلام فرمود : همانا بچند چیز امت‌اورا بسایر امت‌ها برتری‌داده که‌من اندکی ازآن برتری را برایت بیان میکنم ازآن برتری‌هاست گفتهٔ خدای تعالی که‌فرمود : کنتم‌خیرامة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر شما بهترین امتانید که‌برای مردم بیرون آمدید که‌امر به‌نیکی و پرهیز از بدی میدهید وازآن فضیلت‌هاست که‌روز قیامت خداوند تمام مردم را در یکجا گردآورد .

سپس خدا ازپیامبران‌میپرسدرسالت‌رارسانیدید‌عرضکنند آری سپس از امت‌ها پرسیده‌شود میگویند مارا مژده‌دهنده و بیم دهنده‌ای

---

(۱) بگفته‌ی حاج میرزا حبیب خراسانی .

آدم زدمش زاده و او زاده زآدم   گاهی پدر وگه پسرش نام نهادند

(۲) الحجر ۷۲ بجان توسوگندکه ایشان‌در مستیشان‌بحیرت‌اندرند .

نیامده سپس خدای عزوجل که خودش دانا تر است باین مطلب به پیامبران میگوید گواهان شما کیست ؟ سپس همه میگویند محمد و امت او پس گواهی میدهند امت محمد برساندن رسالت پیامبران و گواهی ایشانرا محمد امضا میکند .

درین هنگام همه ایمان میآورند چنانچه خدای عزوجل فرموده لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیداً (۱) میگوید محمد برشما گواه میباشد که رسالت را رساندید و بعض دگر از آنفضائل این است که پیامبر اولین کسیست که حساب او وامتش کشیده میشود وزودتر ازهمهٔ پیامبران وامت‌ها وارد بهشت می شوند .

فضیلت دیگر اینکه خدای عزوجل پنج نمازرا درپنج وقت بر آنان واجب کرده دو نماز درشب و سه نماز درروز بعد واین نماز های پنجگانه را برابر پنجاه نماز قرار داده و آنها را کفارهٔ خطاهایشان قرارداده سپس خدای تعالی فرموده «همانا کردار نیك عملهای بد را نابود میکند» .

فضیلت وبرتری دیگر اینکه اگر بنده‌ای اراده کرد نیکی نماید ولی بسرحدعمل نرسد یك حسنه برایش نوشته میشود ولی اگر آنعمل را انجام داد خداوند آنرا ده برابر مینویسد تاهفتاد برابر بلکه بیشتر، برتری دیگر اینکه خدای عزوجل هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت میکند که صورتهایشان مانندماه شب چهارده است دسته دیگر کسانیکه برابری میکنند نورشان بردرخشنده ترین ستارگان در آسمان اینان امینان خدایند درمیانشان اختلاف ودشمنی وجودندارد .

---

(۱) بقره ۱۴۳ تا گواهان برمردم باشید و گواه شما باشد رسول.

برتری دیگر اینست که قاتل عمدی امت پیغمبر آخر الزمان اگر اولیاء مقتول بخواهند از او بگذرند و اگر هم بخواهند دیه بگیرند ولی اهل توراة که اهل دین شما هستند قاتل را در برابر قتل میکشند و از او حق در گذشتن و دیه گرفتن ندارند خدای تعالی میفرماید: ذلك تخفيف من ربكم ورحمة (۱) .

فضیلت دیگر این است که خدای تعالی فاتحة الكتاب (۲) را نصفش را برای خود و نصفش را برای بنده‌اش قرار داده خدای تعالی فرموده این سوره را بین خود و بنده‌ام تقسیم کردم هرگاه یکی از آنان بگوید الحمدلله مسلم مرا ستایش کرده و هرگاه بگوید رب العالمین مسلم مرا شناخته و هرگاه بگوید الرحمن الرحیم مسلم مرا ستایش کرده و هرگاه بگوید مالك يوم الدين همانا درود بر من فرستاده و هر گاه بگوید اياك نعبد و اياك نستعين همانا بنده ام در عبادتش بعد از آنکه از من خواهش کرده راست گفته و باقیمانده این سوره برای اوست .

فضیلت دیگر این است که خداوند تعالی جبرئیل را بسوی پیامبر فرستاده که امتت را مژده بخش به زینت و زنان و کرامت و بلندی درجه ، بعضی دیگر از فضائل این است که صدقاتشانرا بر آنان مباح قرارداده که بخورند و در شکم فقیران قراردهند ولی امت‌های پیش از آنان صدقات را بجای دوری میبردند و میسوختند .

فضیلت دیگر اینکه خداوند شفاعت را ویژهٔ امت محمد قرارداده

---

(۱) بقره ۱۷۴ آن تخفیف ورحمتی است ازطرف پروردگارتان.

(۲) مراد سوره‌ی حمد است .

سوای امت‌های دیگر وخدای تبارك وتعالی میگذرد از گناهان بزرگشان بواسطهٔ شفاعت پیامبرشان .

فضیلت دیگر اینکه روزقیامت گفته‌می‌شود حامدان جلو آیند امت محمد پیش ازامتان دیگر جلوآیند و آن نوشته ایست امة محمد هم الحامدون امت محمد ایشان سپاسگذاران خدای تعالی هستند برهرمقام وتکبیر گویندگانند درهرحالی ندای آنان در دل آسمانهاست برای ایشان زمزمه‌ای مانند زمزمهٔزنبور عسل است .

ونیز ازبرتری‌های آن‌امت است که‌ازگرسنگی نابودنمیشوند اجتماع بـر گمراهی نمیکنند ، ازدشمنانشان پیروی نمیکنند ، شهرستانهایشان بزمین فرو نمیرود ، گرفتار وبـا نمیشوند ، و از برتری‌هایشان این‌است که‌همانا خدای‌عزوجل قرار داده برای‌هر کس که‌یك‌درود بر پیامبر فرستد ده‌حسنه وبرطرف کند ازاو ده‌گناه‌وخدا باو برگرداند مانند درودی که برپیامبرش فرستاده .

واز برتری‌های آنانست که خدا ایشانرا ازواج سه گانه قرار داده ، گروهی ازآنان برخود ستم کنند ، گروهی میانه‌رواست،گروهی پیشی‌گیرنده بنیکیهابند اما پیشی‌گیرندهٔ به‌نیکی وارد بهشت میشوند بدون‌حساب ، میانه‌روها حسابشان آسانست آنها که‌بخودستم‌میکنند انشاءالله آمرزیده‌اند.

فضیلت دیگر اینکه خـدا توبه و برگشت آنانراپشیمانی وطلب آمرزش و ترك گناه قرارداده اما توبهٔ دربنی اسرائیل کشتن خودشان بود.

و نیز از برتری‌های امت پیامبر گفتهٔ خدای عزوجل است بپیامبرش که این امت مرحومه عذابشان دردنیاست بزلزله و فقر واز فضائل آنهاست که در نامهٔ عمل مریض آنان حسنه‌ای بزرگ نوشته میشود طبق آنچه که دردوران جوانی انجام می‌داده‌اند باتندرستی از عمل خیر خدای تبارك و تعالی میگوید بفرشتگانش بنویسید برای بنده‌ام مانند کردارنیك او درزمان تندرستی اوتازمانیکه در اطمینان من‌است واز آنهاست که خداوند برامت محمد کلمهٔ تقوی را واجب قرار داده و ابتدای شفاعت برای او درآخرت است .

واز آنجمله‌است که پیامبر شب معراج دید فرشتگانی درحال قیام ، فرشتگانی درحال رکوع از روزی که آفریده شده‌اند درحال قیام ور کوعند سپس فرمود ، ای جبرئیل عبادت این‌است جبرئیل عرض کرد راست فرمودی ای محمد از پروردگارت بخواه که بتوقنوت . قیام رکوع ، سجود عنایت فرماید درنمازهایشان سپس خداوندعزوجل باو عطافرمود پس امت محمد اقتدا میکنند بفرشتگانیکه در آسمانهایند .

رسول اکرم فرمود همانا یهود حسادت‌میورزند برنمازورکوع وسجود شما سپاس خدائیرا که این کرامت راویژهٔ امت محمد قرارداده که بسوی آنان فرستاد بهترین پیامبرانرا و ایشانرا توفیق اقتدای بفرشتگانیکه درآسمانند عنایت فرمود و تمام کتابهای آسمانی‌را باکتابشان نسخ کرد وآنراشاهد برسایر کتابها قرارداد و ایشانرا پیش ازهمهٔ امت‌ها وارد بهشت میکنند بواسطهٔ کرامت ورحمت‌خدای عزوجل که بایشان اختصاص‌داده .

مفید اززید شهید نقلکرده‌است که احمد بن بکر بر زیدبن‌علي

واردشد عرضکرد ای پسر رسول‌خدا مراحدیث کن ازفضلیکه‌خدای تعالی برشما ارزانی داشته فرمود: بلی حدیث کردمرا پدرم ازپدرش ازجدش که‌رسول‌خدا فرمود: هر کس ما اهلبیت رادوست دارد ماروز قیامت شفیعان اوهستیم ای‌پسر بکر هر کس مارادوست‌دارد برای خدا باما محشور شود وباخود اورا وارد بهشت کنیم، ای‌پسر بکر هر کس بدامن ما چنگ زند اوباماست دردرجات بلند ای‌پسر بکر همانا خدای تبارك وتعالی محمدرا انتخاب کرد مارانیز فرزندان‌ونسل اواختیار کرد اگر مانبودیم خدا دنیا وآخرت‌را نمیآفرید .

ای‌پسر بکر بوسیلهٔ ماخدا شناخته‌شد ، بواسطهٔ ماخداپرستش شد ما طریق وراه بسوی خدائیم ، مصطفی ومرتضی‌نیست مگر از مـا ازما می‌باشد مهدی قائم این‌امت، احمد بن‌بکر میگوید عرضکردم اینها که‌تومیگوئی ازخودت‌هست یا ازرسول‌خدا فرمودبلکه‌پیمانیست که‌رسول‌خدا باما‌بسته .

عبدالله عباس نقلکرده که‌رسول‌خدا فرموده همانا خدای تعالی توجهی باهل‌زمین فرمود سپس‌مرا ازاهل‌زمین اختیار کرد و پیامبر قرارداد ، مرتبهٔ دوم توجه کرد از اهل‌زمین علی رابرگزید او را امـام قرارداد وبمن فرمانداد که‌اورا وزیر وبرادر وخلیفهٔ خودبگیرم پس علی از من است ، همسر دختر من است ، پدر دودختر زادهٔ من حسن وحسین است آگاه باشید که‌همانا خدای‌عزوجل من‌وایشانرا حجت‌ها بربندگانش قرارداد وقرارداد ازنسل حسین امامانی کـه‌بفرمان من قیام میکنند سفارش مرا نگهداری می کنند نهم از آن امامان قائم ایشانست .

انس بن‌مالك گفت که‌من و ابوذر ، سلمان ، زیدبن‌ارقم‌خدمت پیامبر بودیم ناگاه حسن وحسین برآنحضرت وارد شدند رسول خدا آندورا بوسید سپس ابوذر حرکت کرد وخودش‌را بروی آندوافکند و دست‌هایشانرا بوسید بعد برگشت بجای خود با ما نشست سپس ما گفتیم ای اباذر برو تو مردپیری ازاصحاب و یاران رسول خدا برای دوتا بچهٔ ازبنی‌هاشم بلند می‌شوی ودست آندورا می‌بوسی .

ابوذر گفت آری اگر آنچه را که‌من ازرسول‌خدا در بارهٔ‌ایندو شنیدم شما می‌شنیدید شماهم این‌کارمرا انجام میدادید بلکه بیشتر از آنچه من انجام دادم شما انجام میدادید گفتم ای‌اباذر آنچه شنیده‌ای چیست ؟ گفت شنیدم به‌علي میفرمود ای‌علي بخداسوگند اگر مردی نماز بگزارد وروزه بگیرد تامانند مشك خشکیده‌شود نماز وروزه‌اش فائده‌ای ندارد مگر بدوستی شما ، ای علي هر کس متوسل بخدا شود بواسطهٔ دوستي شما بر خدا سزاوار است که اورا نا امید برنگرداند یا علي هر کس شمارا دوست‌دارد وچنگ بدامن شما بزند بدستگیرهٔ محکمی چنگ زده گفت بعدابوذر ایستاد وسپس بیرون‌شد .

پیش رسول‌خدا رفتیم عرضکردیم که ابی‌ذر ازربان شما چنین وچنان بما گزارش داد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : راست گفته است ابوذر، آسمان‌برمردی سایه نیفکنده زمین مردی بر روی خود حمل نکرده که‌راست گوتر از ابی‌ذر باشد سپس پیامبر فرمود: خدا من واهل‌بیت‌مرا ازیك‌نور آفرید هفت‌هزارسال پیش ازآدم بعد ما را به پشت آدم انتقال‌داد بعداز پشت‌او بسوی پشت‌های پاك و پاکیزه .

عرضکردیم شما در کجا وبچه‌شکلی بودید ایرسولخدا فرمودما

درنماهائی از نور بودیم درزیر عرش، خدای‌را تسبیح وتقدیس و تمجید میکردیم بعد پیامبر فرمود: چون مرا بآسمان بردند و بسدةالمنتهی رسیدم جبرئیل مرا واگذاشت گفتم دوست من جبرئیل در این مکان ازمن جدا میشوی؟ گفت من اگر بیایم پرهایم میسوزد .

بعد پیامبر فرمود غرق در نور گردیدم و خدای تبارك و تعالی بسوی من وحی فرستاد که‌ای محمد من برزمین توجه کردم ترا اختیار کردم سپس ترا پیامبر قرار دادم بعد مرتبهٔ دوم بر زمین اطلاع پیدا کردم سپس علی‌را اختیار کردم اورا وصی‌تو، ووارث علم تو و امام بعداز تو قرار دادم وازنسل شما ذریهٔ پاك، امامان پاکدامن، گنجینه‌های علم خودم‌را بیرون آوردم اگرشما نبودید دنیا و آخرت بهشت و جهنم را نمی آفریدم .

ای محمد دوست‌داری آنانرا به‌بینی عرضکردم آری سپس ندائی شنیدم که‌ای محمد سرت‌را بلند کن سپس سرم‌را بلند کردم ناگاه نورهای علی، فاطمه، حسن، حسین، علی‌بن‌الحسین، محمدبن‌علی، جعفربن محمد موسی‌بن‌جعفر، علی‌بن‌موسی، محمدبن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، حجةبن‌الحسن رادیدم که چهرهٔ او از میان ایشان میدرخشد گویا ستارهٔ درخشانست .

عرضکردم پروردگارا اینان کیستند واین چهرهٔ نورانی کیست فرمود: ای‌محمداینان امامان پاکدامن ازنسل‌تو واین‌حجتیست که‌زمین را پراز عدل‌وداد میکند و دل های مؤمنانرا شفا میدهد همه گفتیم ای‌رسول خدا پدران ومادران ما فدای شما سخنی شگفت آور گفتی سپس رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

شگفت‌آورتر ازین کلام این‌است که‌گروهی ازمن‌این سخن‌را می شنوند پس از آنکه خدا آنانرا هدایت میکند عقب گرد می‌نمایند مرا دربارهٔ فرزندانم آزار میدهند خدا شفاعت مرا بآنان نرساند .

سلمان فارسی گفت که امیرالمؤمنین علي بن‌ابیطالب بمن فرمود وای تمام وای‌بر آنکس که‌مارا نشناسد حق معرفت ما وفضیلت مارا انکار کند ای‌سلمان کدامیك برتر است محمد یا سلیمان بن داود عرضکرد بلکه محمد برتر وبالاتر است سپس فرمود اینك آصف‌برخیا قدرت دارد که‌دریکچشم بهم‌زدن تخت بلقیس‌را از فارس بکشورسبا حمل کند ودرپیش اوست‌اندکی ازعلم کتاب.

هما نا منهم انجام میدهم اگر این‌کار بمن نسبت داده شود . و در پیش منست یکهزار کتاب که خدا فرو فرستاده بر شیث پسر آدم پنجاه صحیفه و بر ادریس پیامبر سی‌صحیفه ،برابراهیم‌خلیل بیست‌تا ، و تورات است و انجیل و زبور و فرقان عرضکردم راست فرمودی ای بزرگ وآقای‌من سپس امام فرمود :بدان ای‌سلمان‌هما نا شك کنندهٔ در کارهای‌ما مانند کسی‌است که شك و ریب در معرفت ماوحق‌ما دارد هما نا خدای تبارك وتعالي ولایت ودوستی مارادر کتابش واجب کرده ودرآنجا بیان فرموده آنچه‌را که واجب است عملکردن بآن وآنهم پوشیده نیست .

اسماعیل بن‌جابر ازحضرت ابیعبدالله علیه السلام که‌آنحضرت بسوی اصحابش آنها که ایمان باین‌رساله دارند نوشت که هر کس خوشحال است خدارادیدار کند وحال اینکه‌اومؤمن باشد واقعاً باید تولاً بخدا

ورسول‌خدا و آنانکه ایمان آوردندداشته‌باشد واز دشمنان ایشان دوری جوید وتسلیم شود بفضل وبرتری آنان زیرا که برتری و فضلشانرا نمیرسد فرشتهٔ مقرب و نه هم پیامبری مرسل و نه مؤمنی در برابر آن فضل .

مگر نشنیده‌اید آنچه‌راخدای‌تعالی ازفضل‌پیروان ائمه‌یادآوری کرده و ایشان مؤمنانند خدای تعالی فرموده : اولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئک رفيقاً (۱) .

این‌وجهی‌است ازوجوه برتری پیروان‌ائمه، اما فضل خودشان چطورخواهد بود بدانکه‌هیچکس ازآفریدگان خدا بخشنودی‌خدای نمیرسد مگر بطاعت خدا ورسول‌خدا و صاحبان امر از آل محمد صلواته وسلامه عليه وعليهم اجمعين نافرمانی ایشان نافرمانی خداست و فضل ایشانرا نباید انکار کرد چه‌فضلی بزرک وچه کوچک‌باشد .

ابراهیم بن ابی‌محمود گفت که امام هشتم حضرت رضا عليه السلام فرموده ماحجت‌های خدائیم درزمین وجانشینان او در میان بندگان وامینان سرّ او مائیم کلمهٔ تقوی ودستگیرهٔ محکم ، ماشهیدان خدائیم ونشانه‌های اودر میان مردم ، بواسطهٔ ما آسمان فرود نمی‌آید و زمین نابود نمی‌شود ، بوسیلهٔ ما خداباران فرومیفرستدورحمتش‌راپراکنده میکند زمین هیچگاه‌ازقائمی ازما که آشکارباشدیاخائف‌خالی‌نیست واگر زمین روزی بدون حجت‌باشد اهلش‌را فرومیبرد آنچنانکه‌دریا

(۱) نساء ۶۹ ایشان‌آنانند که‌خدا برآنان نعمتش را ارزانی داشته از پیامبران و دانشگویان وشهدا و شایستگان وایشان از جهت رفاقت خوبند .

اهلش را غرق میکند ودرین باب شعری گفته شده :

سوی الله لم یعرفکم یا بنی الهدی وماعرف الله العلی سواکم (۱)

و ما عرف الاملاك من عظم قدرکم
و جبریل یعلو رفعة لعلاکم (۲)

فمن فوه مثلی أن یفوه بفضلکم
و من للسان ان یعد علاکم (۳)

خذوا بیدی یوم القیمة و اغفروا
ذنوبی فما للعبد الا ولاکم (۴)

فان تغفروا فالله راض وغافر لان رضی الله العلی رضاکم (۵)

۱- بجز خدا شمارا کسی نمی‌شناسد ونشناخته است خدای علی را غیر از شمارا .

۲- شمارا فرشتگان از بزرگی مقام نشناخته‌اند ودرجهٔ جبرئیل بواسطهٔ بلندی درجهٔ شما بلند میشود .

۳- کدام دهن آنهم مانند دهن من میتواند برتری شمارا بگوید کدام زبان می‌تواند بلندی مقام شمارا بشمارد .

۴- دست مرا روز قیامت بگیرید و بیامرزید گناهان مرا زیرا چیزی برای بنده جز دوستی شما نیست .

۵- اگر شما به بخشید خدا خوشنود است و بخشنده زیرا که رضای خدا رضای شماست .

خیثمهٔ جعفی ازحضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که گفت شنیدم میفرمود ماجنب‌الله هستیم مااختیار شدگان وبرگزیدگان خدائیم ما کانون ارثهای پیمبرانیم ، ما امینهای خدای تبارك و تعالی وحجت‌های اوییم ، ما پایه های ایمانیم ، ما تکیه گاه های اسلامیم ،

مارحمت خدا بر آفریدگان او هستیم ، بواسطه‌ی ماخدا گشایش دهد وبما سرانجام وپایان دهد، ماامامان هدایت کننده‌ایم ، ما چراغهای تاریکی باشیم ، و ما روشنگران هدایتیم ، ما پیش از همه بودیم ، ما آخر همه هستیم ، ما نشانه‌های بلندشده برای آفریدگانیم ، هر کس بدامن‌ماچنگ زند بما پیوندد ،هر کس از ما دوری کند غرق شود ، ما جلوداران چهره سفید هستیم ، ما برگزیدگان خدائیم ، ما راه روشن باشیم .

ماراه راستیم بسوی خدای عزوجل ، ما آن‌نعمت ها هستیم که خدا بآفریدگانش ارزانی داشته ، ما کان نبوتیم ، محل رفت و آمد فرشتگانیم ، جایگاه رسالتیم ، دین‌مائیم ،خبربزرگ مائیم ،چراغیکه کسب نور کنندمائیم ، ما راهی باشیم برای کسیکه بما اقتدا کند ما رهنمایان بسوی بهشت باشیم ، ماعزت اسلامیم .

ماپلها وجسرهائیم هر کسیکه ازطرف‌ما بگذرد ، عقب‌نمیماند وهر کس سرپیچی کندنابود شود، بلندمرتبه‌های‌بزرگیم ، آنانیم که خدا رحمتش‌را بواسطهٔ ما فرو میفرستد وباران می بارد ، آنانیم که خدا بواسطهٔ ما عذابش را برمیدارد ، پس کسیکه ما را بشناسد و بینای ما باشد وحق مارا بشناسد فرمان مارا اطاعت کند او از ماست وبرگشتنش بسوی ماخواهد بود .

حسین بن ابی‌العلاء میگوید ، بحضرت ابیعبدالله عرضکردم ممکن است زمین بدون امام وحجت باشد فرمود نه عرض کردم‌ممکن است دوامام در یکوقت‌باشند فرمود نه مگراینکه یکی‌ازآندوساکت باشد وسخن نگویدعرضکردم امام امام بعدش‌را می‌شناسدفرمود آری

عرض کردم قائم امام است فرمود امام پسر امام است که پیش از او امامی بوده تااقتدای باو کنند.

ازحضرت صادق از پدرش محمد از پدرانش نقل فرموده که رسولخدا فرمود مرا حدیث کرد جبرئیل از پروردگار جهانیان تبارک وتعالی که فرمود: کسیکه بداند جز من خدائي نیست من یکتایم و محمد بنده ورسول من است وهمانا علی بن ابیطالب خلیفهٔ من و امامان از نسل او حجت‌های منند بر مردم ، او را وارد بهشت میکنم و بعفو وبخششم اورا از آتش نجات میدهم همسایکی خودرا براو مهیا کردم کرامتم‌را برایش واجب نمودم ، نعمتم‌را براو ارزانی داشتم ، اورااز خاصانم قرار دادم.

هرگاه مرا صدا کند جواب میدهم ، اگر مرا بخواند اجابت میکنم ، اگر ازمن خواهش کند می‌بخشم ، اگر او خاموش بماند من آغاز بسخن میکنم ، اگربدی کند براو رحم کنم ، اگر ازمن فرار کند اورا میخوانم ، اگربسوی من برگردد او را میپذیرم ، اگر در مرا بکوبد میگشایم .

هر کس گواهی ندهد که‌جزمن خدای یکتائی نیست یا اگر گواهی بیکانگی من‌داد ولی گواهی نداد که همانا محمد بنده و رسول من است یااگر این گواهی را داد ولی‌شهادت نداد که علی بن‌ابیطالب خلیفهٔ من‌است واگر این گواهی راداد ولی گواهی نداد که امامان بعد ازعلي حجت‌های‌منندمسلم نعمت‌مرا انکار کرده‌ومرا کوچك‌شمرده وآیات وکتابهای مرا انکار کرده اگر قصد من کند اورامانع‌میشوم واگر از من خواهش کند ناامیدش می کنم‌اگر مرا صدا کند گوش

بصدایش نمیدهم، اگر امیدوار بمن باشد تا امیدش کنم، اینست پاداش او ازطرف من ومن نسبت به‌بندگانم ستمکار نیستم .

سلمان‌فارسي گفت در برابر رسول‌خدا نشسته‌بودم درآنمرضیکه بدرود حیوة گفت ناگاه فاطمه واردشد چون ضعف وناتوانی پدرش را دید بطوری گریه کرد که اشکهایش برصورتش جاری‌شد رسولخدا فرمود : چرا گریه‌میکنی ای فاطمه؟ عرضکرد ای‌رسولخدا بیمنا کم نابودی خود وفرزندانم را بعد ازشما ، دیدگان پیامبر اشك‌آلود شد وبعد فرمود : ای‌فاطمه آیا نمیدانی مااهلبیت را خدا برای آخرت انتخاب کرده وهمانافناونابودی را برای آفریدگانش واجب کرده .

وهمانا خدای تبارك وتعالی برزمین آگهی پیدا کرد واز اهل زمین پدر ترا اختیار کرد بعد همسر ترا انتخاب کرد سپس بمن‌وحی فرستاد که ترا بازدواج او درآرم و اورا ولیّ ووزیر وخلیفهٔ‌خود در میان امتم قرار دهم پس‌پدر تو بهترین پیامبران خداست ، شوهرت بهترین جانشینان ، تو اول کسی هستی از اهلبیتم که بمن می‌پیوندی بعد خدا تو وفرزندانت را اختیار کرد .

تو بزرگ زنان جهان واهل‌بهشت هستی ،وفرزندانت دوفرزندت حسن وحسین بزرگ جوانان بهشتند وفرزند شوهر تو جانشینان من تا روز قیامت باشند تمامشان هدایت شده و هدایت کننده اند پس جانشینان بعد من برادرم علي بعدحسن بعد حسین بعد فرزندان‌حسین همه دردرجهٔ منند و در بهشت درجه‌ای نزدیکتر بخدا از درجهٔ پدرم ابراهیم نیست .

آیا نمیدانی ای‌دخترك من از کرامت و لطف خداست نسبت

بتو که با بهترین امت ازدواج کرده‌ای و بهترین اهلبیت من ، اول کسیکه اسلام آورده ، دانشمندترین و بردبارترین همه است سپس فاطمه شادمان شد بآنچه که رسولخدا فرمود .

بعد رسولخدا فرمود ای دخترکم من برای شوهر تو منقبت هائیست او پیش از همهٔ مردم بخدا و رسولش ایمان آورد و هیچکس از امت من دراینکار بر او مقدم نشد ، دانش او بکتاب و سنت منست غیر علی کسی درمیان امت من نیست که دارای علم من بباشد همانا خدای عزوجل دانشی بمن آموخت که بغیر من نیاموخت ، فرشتگان و رسولانش را دانش آموخت و هرچه بآنان آموخت بمن آموخت و فرمانداد که به علی بیاموزم .

پس در میان امت من کسی جز علی نیست که علم ، فهم ، حکمت مرا بداند و تو ای دخترکم همسر او و فرزندانت دوسبط من حسن و حسین است ، خداوند تعالی به علی حکمت و فصل الخطاب عنایت فرموده ای دخترکم مااهلبیتی هستیم که خدای تعالی شش خصلت بما عنایت فرموده که باحدی ازاولین وآخرین نداده ، پیامبر ما بهترین پیامبران و مرسلین و او پدر توست ، و جانشین ما بهترین جانشینان و او شوهر توست ، شهید تو بهترین شهیدان او حمزه پسر عبدالمطلب عموی پدر توست .

فاطمه عرضکرد ای رسولخدا او سید و آقای شهیدانی است که با او کشته شدند فرمود : نه بلکه سید شهدای اولین و آخرین بجز انبیا و جانشینان انبیا ، وجعفر بن ابیطالب صاحب دوبال که در بهشت پرواز میکند با فرشتگان ودوفرزندم حسن وحسین دوسبط من بزرگ جوانان اهل بهشت بخدائیکه جان من در دست اوست مهدی امت آنکسیکه خدا بواسطهٔ او زمین را پر از عدل و داد میکند همچنانکه

پر از ستم و بیداد شود از ماست .

فاطمه عرضکرد ازینان که نام بردی کدام برتر است پیامبر فرمود: علي ﷺ پس از من افضل و برتر امت است، حمزه و جعفر افضل اهلبیت منند بعداز علی وتوحسن وحسین و بعدجانشینان از نسل پسرم حسین واز ایشانست مهدی ما اهلبیتی هستیم که خدا آخرت را برای ما بر دنیا مقدم داشته‌واختیار کرده بعدرسولخدا بفاطمه‌وهمسرش و دو فرزندش نگاه کرد وفرمود: ای‌سلمان گواه‌باش که من تسلیم هستم بکسیکه‌تسلیم آنان باشد، میجنگم باهر کسیکه‌باایشان‌بجنگد آگاه‌باش که‌همانا ایشان بامن در بهشتند.

بعد به‌علي ﷺ روآورد وفرمود، ای برادرم توپس ازمن‌میمانی واز قریش سختیهامی‌بینی ازپشتیبانی آنان بایکدگر برای‌ستم کردن برتو اگر یاوری پیدا کردی با آنکه نافرمانی ترا کند پیکار کن بوسیله آنان که موافقت واطاعت ترا کنند، اگر یاری پیدانکردی صبر کن و خودداری نما و خودت را بهلاکت میانداز زیرا که تو نسبت بمن بمنزلهٔ هارونی از موسی و ترا بهارون اقتدائیست نیکو هنگامیکه هارون‌را قومش ناتوان شمردند و نزدیك بود او را بکشند صبر کن برای ظلم و ستم قریش نسبت بتو و همدست شدن آنان علیه تو .

همانا جدائی واختلاف این امت در قضا وقدرالهی گذشته‌واگر بخواهد آنانرا برستگاری گردآورد بطوریکه دونفر از این‌امت‌باهم اختلاف نکنندودر هیچ‌چیز ازفرمان خدا نزاع ننمایند وفضل‌وبرتری کسی که خدا برتری داده انکار نشود واگر بخواهد بزودی نقمت

فرستد بطوریکه ستمکار را تکذیب نماید و حق را اعلام کند که مسیر و راهش کجاست ولی خدا دنیا را سرای اعمال قرار داده آخرت‌را سرای قرار لیجزی الذین اساؤا بما عملوا و یجزی الذین احسنوابالحسنی (۱) سپس‌حضرت فرمود: سپاس مر خدارا وشکر بر نعمت‌های او وصبر بر بلایش.

اعمش روایت کند که ازحضرت صادق ﷺ پرسیدم برترین خلق بعد از رسولخدا و سزاوارترین آنان بخلافت کیست؟ فرمود علی بن ابیطالب ﷺ بعداز او حسن بعد او حسین دو سبط رسولخدا ودو فرزند بهترین زنان بعد علی بن‌الحسین، بعد محمد بن علی، جعفر ابن محمد پس از او امامان هدایت کننده وهدایت شده ﷺ زیرا که درایشان است ورع وعفت و راستی، صلاح واجتهاد، پرداختن امانت بسوی نیك وبد، طول سجود، شب‌زنده‌داری، دوری ازحرام،انتظار فرج، خوشرفتاری، همسایه داری.

مفضل بن‌عمر گفت از حضرت صادق پرسیدم از گفتهٔ خدای تعالی: و اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات (۲) اینکلمات چیست؟ فرمود همان کلماتیست که آدم از پروردگارش یاد گرفت‌توبه کرد وتوبه‌اش پذیرفته شد وآن‌این است گفت پروردگارا از تو میپرسم بحق محمد علی، فاطمه، حسن، حسین که توبهٔ مرا بپذیری خدا توبه‌اش را قبول کرد همانا او توّاب و رحیم است.

---

(۱) النجم ۳۲ تا کیفر داده شوند آنانکه بد کردند باکردارشان وپاداش داده شوند آنانکه نیکی کردند به نیکی شان.

(۲)بقره ۱۱۸ وهنگامیکه آنمود ابراهیم را پروردگارش بسخنانی.

عرضکردم ای‌پسر رسولخدا معنی گفتهٔ خدای عزوجل چیست که فرمود : فاتمهن ؟ فرمود : یعنی تمام کرد ایشانرا تاقائم بعدد دوازده امام که نه‌تا ازنسل حسین علیه السلام است مفضل عرضکرد ای پسر رسولخدا چطور امامت درنسل حسین قرار گرفت‌سوای فرزندان‌حسن زیرا که تمامشان فرزند رسولخدایند و دو سبط اویند و بزرگ وآقای جوانان‌بهشتند .

حضرت فرمود ، همانا موسی و هرون دو پیامبر مرسلی بودند خدای تعالی نبوت را درنسل هرون قرار داد سوای نسل موسی علیه السلام وکسی حق ندارد بگوید چرا امامت در فرزندان امام حسین قرار داده شد ، سوای فرزندان امام حسن زیرا که‌خدای عزوجل‌حکیم‌است در کارهایش ازآنچه که انجام میدهد کسی حق پرسیدن ندارد ولی او از کارهای مردم میپرسد .

سعد بن‌عبدالله قمی گفت چهل وچند مسئله ازمشکلات‌مسائل آماده کرده‌بودم وهیچکس‌را پیدانکرده‌بودم پاسخ دهد سپس قصدآقا ومولایم ابی‌محمد امام حسن عسکری نمودم بسر من‌رآی رفتم چون‌بدر خانهٔ آن‌حضرت رسیدم اجازهٔ ورود خواستم اجازه فرمودند که وارد شوم سعد گفت نور آنحضرت هنگامیکه مرا فرا گرفت او را تشبیه بماه شب چهارده کردم وبرروی زانوی راست آنحضرت پسر بچه‌ای‌بود در زیبائی چهره مانند مشتری بود .

بر آنحضرت سلام کردیم در جواب سلام بما لطف و مرحمت فرمود و اشاره کرد و دستور نشستن صادر فرمود سپس شیعیانش از کارها ومسائل دینی وارمغانهایشان از او میپرسیدند حضرت ابو محمد

امام‌حسن علیه السلام نگاهی بآن پسربچه کرد وفرمود :پسرك من‌شیعیانت را جواب ده ، واو یك یك‌را جواب‌داد و نیازمندیهایشان را پیش از آنکه بپرسند جوابی نیکو و روشن داد بطوریکه عقلهای ما از علم فراوان وخبرهای غیبی او سرگردان وحیران‌شد .

بعد حضرت ابومحمد متوجه من‌شد و فرمود چه چیز ترا بدینجا آورد ای‌سعدعرضکردم اشتیاقم‌بسوی آقایمان سپس‌فرمود :مسئله‌هائی که ارادهٔ پرسیدن کردی چه شد عرضکردم بحال خود باقی هستند ای‌مولای من، اشاره بسوی‌همان پسربچه کردوفرمودبپرس‌ازنورچشمم هرچه برایت ظاهر میشود .

بعضی از آنمسائل این بود که عرضکردم ای آقای من پسر رسولخدا! مرا از کهیعص خبر ده فرمود : این حرف‌ها از خبرهای غیبی‌است خداوند بنده‌اش زکریا را برآن اطلاع داد وآگاه کردبعد داستانرا برای‌محمد صلی الله علیه وآله نقلکرد وداستانش اینست که‌زکریا ازخدایت خواهش کرد که نامهای پنجگانه را باو بیاموزد سپس جبرئیل بر زکریا نازل‌شد آن اسمها را باوآموخت .

زکریا چنین بود که هرگاه یاد محمد، علی ، فاطمه ، حسن میکرد اندوهش برطرف میشد و هرگاه یاد حسین میکرد گریه وعقده گلوگیرش میشد ونفسش قطع میگردید .

روزی عرضکرد الها چرا هرگاه چهارنفر از اینان را یاد میکنم نامشان خاطرم را ازغمها آرامش میدهد و هرگاه حسین را یادآوری میکنم اشکم جاری میشود نفسم بند میآید سپس خداوند اورا خبر داد از داستان کهیعص کاف اسم کربلاست هاء نابودی و

هلاکت عترة طاهره ی ، یزید ستم کنندهٔ بر حسین عليه السلام ع عطش و تشنگی امام حسین ص صبر وبردباری اوست .

چون زکریا این داستان راشنید سه شبانه روز از مسجد و سجده گاهش جدانشد و مردم‌را مانع‌از ورود شد شروع کردبگریه و نوحه گریه اش این بود که میگفت الهی افسرده خاطر میشود بهترین آفریدگانت بواسطهٔ فرزندش الهی آیا این مصیبت بزرگ را فرو میفرستی برای نابودیش ؟ خدایا علي وفاطمه لباس این مصیبت را میپوشند ؟ بساحت وپیشگاهشان این‌مصیبت دردناك میرسد .

بعد عرضکرد خدای من درین دوران پیری پسری بمن به‌بخش وچشم‌را بدو روشن فرما او را وارث من‌وارثی‌پسندیده قرار ده او را برابر جایگاه حسین قرارده هرگاه چنین فرزندی بمن‌بخشیدی مرا گرفتار دوستی او کن سپس دلم را بمرگ او بدرد آور آنچنانکه دل محمد حبیبت را بدرد میآوری ، مدت حمل یحیی و امام حسین ششماه بود .

ابن‌عباس نقل کند که رسولخدا صلى الله عليه وآله به علي عليه السلام فرمود : شیعیان تو روز قیامت پیروزند هرکس‌بیکی ازآنان‌جسارت کند بتو جسارت کرده وهرکس بتو جسارت کند مسلم بمن جسارت کرده و هرکس بمن جسارت کند خدا اورا درآتش جهنم وارد کند و برای همیشه درآنجا باشد وبد جائیست دوزخ ای‌علي تو از منی منهم از تو روح تو روح من ، سرشت‌تو سرشت من شیعیان تو اززیادی گل ما آفریده شده‌اند هرکس ایشانرا دوست‌دارد ما را دوست داشته ، هر کس آنانرا دشمن دارد ما را دشمن داشته ، هرکس آنانرا رد کند

مارا رد کرده .

ای‌علی گناهان شیعیانت آمرزیده شده ای‌علی من شفیع برای شیعیان تو هستم هرگاه برجایگاه پسندیده ایستادم آنان را مژده باین کرامت ، ای علی خوشبخت است کسی که ترا دوست دارد بدبخت است کسی که‌ترا دشمن دارد ای‌علی برای‌تو گنجی است در بهشت و تو صاحب آن هستی حسین بن علی فرمود که رسولخدا فرموده فاطمه سبب شادی دل من است دو فرزندش میوهٔ قلب من ، شوهرش روشنی بخش چشم‌من ، امامان از نسل‌او امین‌های پروردگار من وریسمان کشیدهٔ خدایند بین او و مخلوقش هرکس بآنان چنگ زند نجات پیدا میکند ، هرکس نافرمانی کند سقوط میکند .

از امیرالمؤمنین عليه السلام در خبری طولانی که از آنجمله است اینکه برای حضرت محمد صلى الله عليه وآله روز قیامت مقامی‌است در آن میایستد وآنجایگاه پسندیده ای‌است که خدای‌تعالی یادآوری فرموده .

درآنجا میایستد وثنای خدای تعالی را میگوید بطوریکه پیش از او کسی اینچنین ثنایش را نگفته بعد درود برفرشتگان میفرستد سپس بیجا نمیماند فرشته‌ای مگراینکه درود برمحمد وآل‌محمد میفرستد بعد درود برپیامبران میفرستد بعد درود برهرچه مؤمن ومؤمنه‌ایست میفرستد بعد آغاز میکند براستگویان ، شهیدان ، شایستگان بعد سپاسگزاری‌میکنند او را اهل‌آسمانها و زمین و بیان اینمطلب است گفتهٔ خدای‌تعالی : عسى أن يبعثك ربك مقاماً محموداً (۱) خوشا بحال آنکس که برای او درین مقام بهره‌ایست ووای برآنکس که

(۱) الاسراء ۸۱ امید است جای دهدتراپروردگارت جایگاهی‌ستوده

برای او درین مقام بهره‌ای نیست .

ابی‌حمزه روایت کند که قتاده برحضرت ابیجعفر واردشد در اطراف حضرت گروهی از خراسانیان و غیر ایشان بودند از حضرت مناسك حج و مسائل دیگر میپرسیدند سپس قتاده نزدیك آنحضرت نشست چون حضرت نیازمندیهای مردم‌را برآورد و جمعیت پراکنده شدند بسوی آنمرد توجه فرمود وپرسید چکاره‌ای تو ؟ عرضکرد من قتاده فرزند دعامهٔ سدوسی بصری هستم ، حضرت ابو جعفر فرمود : فقیه اهل‌بصره ، عرضکرد آری .

فرمود : وای بر تو ای قتاده همانا خداوند گروهی از آفریدگانش راآفرید سپس آنانرا حجتهای بربندگانش قرار داد که میخهای زمینند ، قیام کنندگان بفرمان خدایند ، برگزیدگان درعلم خدایند ، پیش از آفرینش آنانرا بصورت سایه‌ها اختیار و انتخاب کرد درطرف راست عرش خود ، گفت مدتی طولانی قتاده خاموش گردید .

بعد عرضکرد خدای ترا اصلاح کند بخدا سوگند که من‌در برابر دانشمندان و فقیهان و در برابر پسر عباس نشستم در برابر هیچیك ازآنان دلم مضطرب ودگرگون نشد آنطور که در برابر شما دلم دگرگون شد حضرت ابوجعفر فرمود وای برتو میدانی تودربرابر که هستی ؟

تو دربرابر خانه‌هائی باشی که‌خداوند دستور بلندی آنهارا داده ودرین خانه‌ها نام‌خدا برده میشود خداوند در اینخانه‌ها صبح و شام تسبیح میشود رجال لا تلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله واقام‌الصلوة

وایتاءالزکوة یخافون یوم‌تتقلب فیه‌القلوب‌والابصار(۱) قتاده عرضکرد راست فرمودی خدامرا فدای تو گرداند ای‌پسر رسولخدا اینخانه‌ها سنگ وگل نیست .

حسین بن خالد ازحضرت ابی الحسن علی بن‌موسی الرضا از پدرانش علیهم السلام روایت کند که رسولخدا فرمود هر کس دوست دارد که بر کشتی نجات سوار شود و بدستگیرهٔ محکم چنگ بزند و ریسمانرا محکم بگیرد باید امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب‌را بعدازمن دوست دارد و دشمنان او را دشمن بدارد بعد اقتدا کند باامامان هدایت کننده ازنسل علی همانا اینان خلیفه‌ها واوصیا و حجت های خدای تبارك وتعالی پس از من بر مردمند اینان سادات وبزرگان‌امت منند کشانندگان پرهیزکارانند بسوی بهشت ، گروه اینان گروه منند وگروه من گروه خدایند وگروه دشمنانشان گروه شیطانند .

سلمان فارسی گفت ازرسولخدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود خدای‌عزوجل میفرماید آیاچنین‌نیست کسی‌که بسوی‌شماحاجتی از حاجتهای بزرگ داشته باشد روانمیکنیدآن حاجت را مگر اینکه دوست‌ترین خلق‌را واسطه پیش شما بیاورد وشما حاجتش‌را بواسطهٔآن شفیع وپارتی برآورید .

آگاه باشید بدانید که‌همانا گرامی‌ترین آفریدگان ودوستترین آنان پیش من محمد است وبرترشان درنزد من محمد وبرادرش‌علی بعد او و

---

(۱) نود ۳۷ مردانی که بازرگانی وخرید وفروش ایشانرا از یادخدا باز نمیدارد واذبرپاداشتن‌نمازو دادن زکاة، بیمناکند روزی راکه‌میلرزند در آنروز دلها دیدگان.

ائمه آنانکه وسیلة‌الله باید مرا بخواند هر کس را که حاجتی است وخیال نفع آنرا دارد یا مصیبتی بزرگ باو برسد وبخواهد زیانش را برطرف کند بوسیلهٔ محمد برآورده‌شود بهتر از آنچه برآورند پاریها که‌بهترین خلق بسوی اویند.

سپس گروهی ازمنافقان ومشرکان گفتند درحالیکه ریشخند میکردند اورا ای سلمان نسبت این حکم‌را بخدا مده وچنگ‌بدامن آنان بزن بقراردادن خودت‌را بی‌نیازترین مردم مدینه.

سلمان بآنان گفت خدای تبارك و تعالی‌را خواندم وبواسطهٔ اینان ازاو درخواست نمودم چیزی‌را که بزرگتر و نافع‌تر وبرتراست درتمام ملك دنیا ازخدا خواستم که‌زبانی سپاسگزار برثنا و ذکرش بمن به‌بخشد وقلبی سپاسگزار برای نعمانش و بدنی بردبار در برابر مصایب عنایت فرماید و او عزوجل خواسته‌های مرا اجابت فرموده که آن‌خواسته‌ها بالاتر از تمام ملك دنیا و آنچه را فرا گیرد بر او خوبیها یکملیون مرتبه.

واز امام‌حسن عسکری علیه‌السلام که فرمود: حدیث کردمرا پدرم از پدرش ازپدرانش علیهم‌السلام که همانا ابوذر غفاری روزی خدمت رسولخدا آمد ابوذر ازبرگزیدگان یاران آنحضرت بود عرضکرد ای‌رسولخدا شصت تاگوسفند‌دارم‌ناخوش‌دارم که‌دربیابان‌باشم و ازمحضر شما جدا باشم ونیز خوش ندارم بچوپان واگذارم که‌دربارهٔ آنها ستم کند آنهارا خوب بچراند وکوتاهی نماید پس چکار کنم؟

فرمود خود شروع بکار کن ابی‌ذر سرگرم چراندن شد روز

هفتم خدمت رسولخدا آمد حضرت فرمود با گوسفندانت چه کردی ؟ عرضکرد ای رسول‌خدا داستان شگفت‌آوری برای آنهاست حضرت فرمود چه قصه‌ای ؟ عرضکرد ای رسولخدا درآنمیان که بنماز ایستاده بودم ناگاه گرگی بر گوسفندان حمله کرد بخود گفتم پروردگارا نمازم ، گوسفندانم ، شیطان بدلم افکند که‌ای اباذر کجائی تو اگر گرگها بر گوسفندانت حمله کنند تو در نماز باشی تمام‌را نابود کنند چیزی برای زندگی تو دردنیا بجا نماند .

به‌شیطان گفتم توحیدخدا و ایمان بمحمد رسول‌خدا و دوستی برادرش آقای مردم علي بن ابيطالب ودوستی امامان طاهرین وپاکیزگان از نسل علي ودشمني دشمنانشان برای من باقی میماند و هرچه که از دنیا از دست رود بعد ازین باطل است سپس مشغول نمازم شدم سپس گرگ آمد گوسفندی‌را گرفت ورفت بطوریکه من میدیدم ناگاه‌شیری بگرگ روآورد واورا پاره کرد ودونیم نمود و گوسفندرا خلاص کرد وبگله برگرداند بعد فریاد زد ای‌اباذر سرگرم نمازت شو که همانا خدای سبحان مرامأمور نگهداری گوسفندان تو کرده تا زمانیکه نمازت‌را بخوانی، من‌مشغول نمازشدم.

شگفتی مرا فراگرفت که جز خدای سبحان کسی نمیدانست سپس شیر آمد وگفت برو بسوی‌محمد وازطرف‌من باو سلام برسان و باو خبرده که همراه وصحابه‌ات را خدا گرامی داشت شیری را موکل کرد برای نگهداری گوسفندانش ، سپس رسولخدا شادمان شد و اطرافیانش از شنیدن این‌قصه تعجب کردند .

سماعه گفت حضرت ابی الحسن فرمود : ای سماعه هرگاه ترا

حاجتي بسوی خداباشد بگو : اللّهم إني اسئلك بحق محمد وعلي فان لهما عندك شاناً من الشأن وقدراً من القدر فبحق ذلك الشأن و بحق ذلك القدر ان تصلي علي محمد و آل محمد وان تفعل بی کذاو کذا (۱) زیرا که روز قیامت فرشتگان ، پیامبران مرسل ، مؤمنی که دلش آزمایش بایمان شده نیازمند بآندو ومحتاجند درین روز.

از امام عسکری روایت شده که خدای تعالی فرمود ای بندگان من بهترین اطاعت‌ها و بزرگترین اعمال را بجاآورید که اگر در غیر آنها کوتاهی کردید من باشما آسان بگیرم ، بزرگترین گناهانرا واگذارید که درغیر آنها باشما سخت نگیرم همانا بزرگترین عبادتها توحید من ، تصدیق پیامبرم ، تسلیم بجانشین بعد او علي بن ابيطالب وامامان یا کدامن از نسل اوست.

همانا بزرگترین گناهان در پیش من کفر بمن وپیامبرمن است و دورافکندن ولی محمد علي بن ابيطالب است بعد ازاو وائمهٔ بعد از علي و اگر اراده دارید که شما بامن درمقامی بزرگ و شرفی نیکو باشید پس نباشد هیچکس از بندگان را اثری درپیش شما غیر از محمد وبعد محمد از علي وبعد آندو فرزندان آندو که بعد آندو زمام‌دار بندگانم باشند همانا کسیکه نشانه‌ای از اینان دراو باشد وعقیده‌اش این است او را دربهترین جایگاه بهشت‌هایم قراردهم.

بدانید که دشمنترین بندگانم از آفریدگان بسوی من کسی

---

(۱) بارالاها بآبروی محمد و علي از تو میخواهم زیرا که برای آندو در پیشگاه تو مقامی است بزرگ و منزلتی شایسته به همین شأن ومقام سوگند که درود فرستی بر محمد آلش وحاجت مرا برآوری.

است که ادعای نبوت کند وخودرا شبیه محمد نماید وبرای محل وشرف ومقام او باوی بجنگد و آندو مقام را ادعا نماید و دشمنترین خلق اینانند که ادعا کنند گانند مقامی را که آل محمد دارایند و متعرض خشم میشوند وکسیکه برای آنان ازهمکاراست ودشمن ترین خلق بسوی من بعد ایشان کسانی باشند که راضی بعمل دشمنانند اگر چه کمك کار وهمکار آنان نباشند .

هم چنین دوست ترین مردم بسوی من آنانند که قیام بحق من میکنند ، برترین آنها درپیش من گرامی ترین آنان بزرگ وآقای مردمان محمد است وگرامیتر وبرترین ایشان بعدازاو علی بن ابیطالب برادر مصطفی مرتضی است بعدازاو قیام کنندگان بعدازائمهٔ راستین وبرترین مردم، بعد ایشان کسی است که آنانرا بحقشان یاری کند ودوست ترین آفریدگان بسوی، من کسی است که آنانرا دوست دارد ودشمن دارد دشمنانشانرا وانکار شناسائی ومعرفتشانرا نکند .

بعد امام عسکری فرمود : که همانا مردی بامام صادق عرض کرد ای پسر رسولخدا بنیهٔ بدنی من ناتوان از کمك شماست ولی دشمنان شمارا نفرین میکنم پس حال من چگونه خواهد بود .

سپس امام صادق فرمود : پدرم مرا حدیث کرد ازپدرش ازجدش از رسولخدا که فرمود هر کس از یاری ما اهلبیت ناتوان باشد ولی در نمازش دشمنان مارا نفرین کند خداوند صدایش را بتمام فرشتگان از زمین تاعرش برساند و هر چه اینمرد دشمنان ما را نفرین کند فرشتگان اورا کمك نمایند بااو ونفرین کنند آنکس را که او نفرین کند بعد درود فرستند وبگویند بارالها درود بربندهٔ تو این بنده بذل

کرد آنچه را که درخور توانائیش بود و اگر بیشتر از این قدرت میداشت انجام میداد ..

ناگاه صدائی ازطرف خدای عزوجل شنیده میشود که من دعای شمارا دوست دارم وصدای شمارا شنیدم ودرود بر روح اودرمیان روحها فرستادم واورا درپیشگاهم از نیکان قرار دادم .

تمام اینروایات دلالت دارد براینکه آل محمد اشرف خلق خدای تعالی باشند وایشان وسیلهٔ بسوی اویند خدا کردار کسی را نمیپذیرد مگر بدوستی ایشان ودوری از دشمنانشان حتی کردار فرشتگان ، وپیامبران آبرو و شرفی ندارند مگر بواسطهٔ ولایت آنان .

و همانا برتری اینخاندان از حد بیرونست آنچنانکه از خودشان وارد شده مارا ازمقام خدائی دور کنید ولی دربارهٔ برتری ما هر چه میخواهید بگوئید ، بویژه دربارهٔ علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام زیراکه برتریهای اورا بشر نمیتواند بشمار آورد ما دربن باب بهمین اندازه اکتفا می کنیم .

من رام ان یحصی فضائلکم رام المحال وحاول التلفا
انی و فضل الله لیس له عد وانتم فضله و کفی

هر کس بخواهد فضائل شمارا بشمارد خیال محال کرده و وقت را تلف نموده کجاست فضل خدا که برایش اندازه و حسابی نیست وشمائید برخوردارازفضل خدا که شمارا کافی است وهمانا مایادآوری کردیم در کتاب آنچه‌را که در بر دارد حاصلش فضائل او را پیش از وجود و ولادت بازهم یادآوری میکنیم قسمتی از فضائل او را بعد از

درگذشتش وبعد زندگیش .

نقل‌شده از کتاب اربعین شیخ قدوه اخطب الخطبا موفق الدین ابن احمد مکی با سندها از سلیمان بن مهران اعمش ره گفت در آنمیانکه من شبی‌خوابیده بودم‌ازصدای‌پاسبانان‌وکوبیدن‌دربیدار شدم بیمناك حرکت کردم غلام‌را صدا زدم که چه خبر است گفت‌فرستادهٔ ابی جعفر منصور است سپس گفتم انا لله و انا الیه راجعون بعد در را باز کردم .

فرستادهٔ منصور گفت خلیفه ترا می‌طلبد اورا اجابت کن رفتم لباسم‌را بپوشم باخود میگفتم بسوی من نفرستاده این ستمگر درین وقت شب مگر اینکه فضیلتی از فضائل امیرالمؤمنین را میخواهد از من بپرسد واگر آنچه از حقایق میدانم بگویم ناچارمرا میکشد واگر خودداری از گفتن کنم و بمیل او بگویم جایگاهم دوزخ است سپس اززندگی‌ناامید شدم مأمورین‌هم‌مرا وادار برفتن میکردند سپس زیر لباسهایم کفن پوشیدم وحنوط کردم کمر برای‌مردن‌بستم اهل وعیال وفرزندانرا وداع نمودم باماًمورین بیرون‌شدم عقل و خردم چیزی‌را نمیفهمید تااینکه برمنصور وارد شدم .

سلام کردم بیمناك وپنهان کنندهٔ خود بودم بسوی من اشاره کرد ودستور نشستن داد از ترس‌او نه‌نشستم ونگاه کردم ناگاه دیدم عمروبن عبید درپیش اوست وقتی اورا دیدم فکری کردم بعد مرتبهٔ دوم سلام کردم ونشستم .

منصور دانست که درمن بیمی ازاوست بمن‌گفت نزدیك‌من بیا نزدیك او شدم بوی حنوط ازمن شنید سپس گفت وای ،وای برتو ای

پسر مهران باید مرا تصدیق کنی وگرنه فرمان دربارهٔ تو صادر میکنم گفتم بپرس بخدا سوگند بتو دروغ نمیگویم سپس گفت وای برتو این حنوط چیست؟ باخودت چه میگفتی تااینجا؟ سپس عرض کردم ای امیرالمؤمنین بهترین وسیله‌ی نجات راستگوئیست ترا خبر دهم بآنچه دردلم گذشته باخود چیزی نگفتم، تاوقتیکه کفن پوشیدم بازن وفرزندانم وداع کردم وصیت نمودم چون، سخن مرا شنید وثابت شد برایش راستی من گفت لاحولم ولاقوةالاباللهالعلی العظیم.

چون لاحول ولای اورا شنیدم دل آرام گرفت، ترسم رفت وآنچه که ازهیبت او برمن وارد‌شده بود رفت بعد گفت ای سلیمان خبرده مرا چند حدیث میتوانی در فضیلت های امیرالمؤمنین عليه‌السلام روایت کنی؟ گفتم ده‌هزار حدیث گفت بخداسوگند همانا دو حدیث برای تو درفضیلت علی بن‌ابیطالب بگویم بهترین حدیثی باشد که شنیده‌ای و روایت کرده‌ای، یا مرا بشناسان و گرنه باید از طرف من روایت کنی.

عرضکردم بلی یا امیرالمؤمنین گفت بلی من مدتی از بنی مروان بیمناك بودم شهرها برایم تنگ بود آرام و قرار نداشتم بهر شهری که وارد میشدم بامردم آنجا بمیل دلشان راه میرفتم از طعام آنان بهره‌ای میبردم هرگاه از آنشهر بیرون میشدم زاد و توشه راه بمن میدادند تا بی‌خبر وارد شهر شام شدم عبائی بدوشم بود که غیر آن‌عبا مرا نمی‌پوشاند.

در آنمیان که دور میزدم ناگاه صدای اذانرا در مسجدی شنیدم وارد آن‌مسجد شدم دورکعت نماز خواندم اماز بپاشد و نماز

عصررا بایشان خواندم درهمانحال که نماز میخواندم باخود میگفتم کسی از مردم مرا امشب جائی‌دهد چون امام نمازرا سلام‌داد و نشست ناگاه‌دیدم اوپیرمردی است صاحب وقار ونعمتی آشکار سپس دو بچهٔ صاحب‌جمال باو روآوردند وسلام کردند سپس پیرمرد گفت مرحبا بشما وبکسانیکه شما هم‌نام‌آنهائید .

درپهلوی من‌جوانی بود پرسیدم ایندو بچه کیستند واینپیرمرد چکاره است جوان گفت اینمرد جد آندو بچه است و در شهر کسی نیست که علی بن‌ابیطالب‌را دوست داشته باشد جزهمین پیرمرد بس که علی را دوست دارد دو نوهٔ خودرا بنام حسن وحسین نام گذاری کرده باخودم گفتم الله اکبر شادمان ازجا بلند شدم نزدیك او رفتم و گفتم مایلی ترا حدیثی بگویم بآنحدیث چشم تو روشن شود گفت آری .

گفتم خبرداد مرا پدرم ازپدرش ازجدش که گفت مادر خدمت رسول‌خدا نشسته بودیم ناگاه فضه کلفت حضرت زهراآمد در حالیکه گریه میکرد گفت که همانا حسن وحسین ازخدمت خانم فاطمه بیرونشدند نمیدانم کجا رفته‌اند خانم فاطمه‌گریه‌میکند.

همانده رسولخدا حرکت کرد تا اینکه وارد منزل فاطمه شد اورا افسرده‌خاطر وگریاندید سپس بدخترش فرمود : ای فاطمه گریه نکن وافسرده‌خاطر مباش بآنخدائیکه جانم بدست قدرت اوست همانا خدای‌تعالی بآندو از تومهربانتر است .

دستش‌را بسوی آسمان بلند کرد وعرضکرد بارالها ایندو فرزندان منند ، روشنی بخش چشمانم باشند ، میوهٔدل من هستند تو

آگاهی که در کجایند ای لطیف لطف‌فرما بلطف خودت نگهداری کن وسالم نگهدار آندورا درهر کجای زمین باشند هنوز سخنش بپایان نرسیده‌بود که‌جبرئیل‌امین نازل‌شد و گفت ای‌محمد افسرده‌خاطر و غمگین مباش زیرا که دوفرزندان‌تو در پیشگاه خدای تبارك وتعالی دردنیا وآخرت آبرومندند وپدر آندو بهتر ازآنانست و هم اکنون آندو درباغستان بنی‌نجار خوابند وخدا برای‌نگهداری آنان‌فرشته‌ای را موکل‌نموده .

چون رسول‌خدا شنید او و کسانیکه حاضر بودند رفتند تاحسن و حسین را پیدا کردنددیدند که دستهارا بگردن‌یکدیگر افکنده‌اند وخوابند وفرشتهٔ موکلی بایری آنانرا سایه و بایردیگر از حرارت خورشید مانع میشود رسولخدا میلی بآندو کرد یکی را پس از دیگر بوسید و دست به سر و صورتشان کشید تـا از خواب بیدار شدند پیامبر حسن را وجبرئیل حسین‌را برداشتند تا از باغستان بنی‌النجار بیرونشدند .

پیامبر فرمود : امروز خدا بشما شرفی داده ازطرف خودش که بکسی جز شما نداده جبرئیل همیشه بصورت دحیهٔ کلبی میبود سپس ابربکر باآندو برخورد نمود عرضکرد یارسول‌الله یکی از ایندو بچه را بمن‌بده تا بارت‌راسبك نمایم بارفیقت بچه‌را بمن‌دهد سپس‌پیامبر فرمود : واگذارشان که‌خوب‌حمل کنندگانی دارند ونیکومر کبهائی دراختیارشان هست ولی پدرشان از اینان‌برتراست .

رفتند,تا وارد مسجد شدند بعد رسول‌خدا به‌بلال فرمود :مردم را بگو بیایند بلال فریاد زد ومردم‌را گرد آورد بعد پیامبر سرپـا

ایستاده بـرای‌مردم سخنرانی کرد وحمد و ثنای خدا را آنچنانکه سزاوار بود بجای آورد .

فرمود ایگروه مسلمانان آیا شمارا رهنمائی کنم بسوی‌بهترین مردم از نظر جد و جده عرضکردند آری ای رسول خدا فرمود حسن وحسین جدشان رسولخدا وجده‌شان خدیجه بزرگ زنان‌بهشت و اول کسیکه بطرف ایمان بخدای تعالی وتصدیق آنچه‌را که خدای تعالی برپیامبرش نازل کرده شتاب نمود .

فرمود : آیارهنمائی کنم شمارا بسوی بهترین‌مردم از نظرپدر و مادر عرضکردند آری ای‌رسول‌خدا فرمود : حسن و حسین پدرشان علی بن ابیطالب امام پرهیز کاران و کسی است که پیروی او بر تمام مردمان واجب است ومادرشان فاطمه پارهٔ تن رسول‌خدا که خداوند درزمین وآسمان اورا شرافت‌داده خوشنودی‌او خوشنودی خدا وخشم اوخشم خداست.

بعد فرمود : آیا شمارا دلالت کنم به‌سوی بهترین‌مردم ازنظر دائی وخـاله عرضکردند بلی ای رسول خدا فرمود : حسن و حسین دائیشان قاسم پسر رسول‌خدا وخاله‌شان زینب دختر رسول‌خدا فرمود رهنمائی کنم شمارا به‌سوی بهترین‌مردم ازحیث‌عمو وعمه‌عرضکردند بلی ای‌رسول‌خدا فرمود: حسن وحسین عمویشان جعفر طیّار صاحب دوبال که دربهشت بافرشتگان بهرکجا کـه بخواهد پرواز میکند وعمه‌شان ام‌هانی دختر ابیطالب که ایمانراپذیرفت .

بعد فرمود : بارالها تو میدانی که حسن وحسین در بهشتند ، پدر ومادرشان دربهشت ، دائی وخاله‌شان در بهشت ، عمو و عمه شان

دربهشت دوستانشان در بهشت ودشمنانشان در آتش .

منصور گفت صورت پیرمرد روشن شد وگفت ترا بخدای تعالی سوگند تو کیستی ؟ گفت مردی از اهل کوفه بساشم گفت در عرب متولد شده‌ای گفتم آری عربی شریف گفت مانند اینحدیث‌راحدیث میکنی وعبایت اینقدر کهنه‌است .

گفتم بااین قیافه وحالت که‌تغییر داده‌ام از بنی‌مروان فراری هستم اگر وضعم‌را تغییر دهم شناخته میشوم ایمن بر خودم نیستم از کشتن گفت ترسی برتونیست انشاءالله‌تعالی، مرا دو حلّه پوشید و بر استری سوار کرد به‌سوی منزلش برد وگفت خدا دو دیدهٔ ترا روشن کندهمانطور که‌چشم‌مرا روشن کردی بنقل روایت وخدا ترابنابودی گرفتار نکند انشاءالله چشمت روشن شود .

بعد از پذیرائی ومهمانداری گرم مرا بامردی فرستاد آنمرد مرا به‌سوی در منزلی آورد کوبه‌را به‌در آشنا کرد واجازهٔ ورود برای من خواست خادمی به‌سویم بیرون آمد و مرا وارد خانه کرد ناگاه دیدم جوانی نشسته سلام کردم بخوبی جواب‌داد سپس‌دست مرا گرفت ومرا نزدیك خودش نشاند جوانی خوش چهره وخوش‌قیافه بود پس از آنکه بلباسهای من‌نگاه کرد وگفت این لباسها و این قاطر را شناختم ابومحمد تراخلعت نداد و بر استرش سوار نکرد مگر بواسطهٔ اینکه‌تو ازدوستان اهل‌بیت پیامبری .

اینك من دوست دارم خدای‌ترا رحمت کند که‌مراحدیث کنی بچیزی از فضائل حجت‌خدا برتمام مردم امیرالمؤمنین‌علی‌بن ابیطالب عرض کردم بلی‌حدیث کرد مراپدرم ازپدرش ازجدش ازپیامبر گرامی

که‌فرمود روزی برفاطمه واردشدم بلندشد برایم وحال آنکه فرزندش حسن بدوشش و اشکهایش جاری بود گفتم چرا گریه میکنی خدا دیدگانت‌را نگریاند عرضکرد پدرم من از زنان قریش طعنه‌ها شنیدم‌مرا نکوهش میکردند درانجمنها ومیگفتند پدرش‌اورا بمردی نادار که مالی ندارد تزویج کرده .

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود تااینکه چشمت روشن‌شود ایفاطمه من‌ترا باو تزویج نکردم ولی خداوند از فراز هفت آسمان ترا بعقد او درآورده وجبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل علیهم السلام گواه بودند وخدای عزوجل برزمین آگهی پیداکرد ازمیان آفریدگان پدرترا برگزید مرتبهٔ دوم آگهی پیداکرد سپس علی‌را انتخاب کرد وبرگزید برای ولایتش و ترا بازدواج او درآورد سپس من اورا وصی خویش گرفتم پس‌علی ازمن‌است منهم ازعلی .

همانا دانش علی ازتمام مردم فراوانتر است ، او بردبارترین مردم‌است ، او اول کسی است که اسلام آورد ، حسن و حسین دو فرزند او آقایان جوانان اهل بهشتند ازاولین وآخرین پس خدای تعالی حسن وحسین را درتورات بزبان موسی شبر و شبیر نامیده ای فاطمه ترا مژده‌باد همانا فردا که‌من به‌سوی پروردگار جهانیان‌دعوت شوم علی بامن است اوصاحب پرچم حمداست درجای من .

ایفاطمه‌همانا علی وشیعیانش روزقیامت دربهشت میروندروزیکه مال وفرزند فائده‌ای ندارد منصور گفت چون جوان حدیث مراشنید چهره‌اش درخشان ونشانهٔ‌شادی ازاو آشکارشد وگفت ترابخداسوگند

تو کیستی؟ گفتم مردی از اهل کوفه بیش‌ازین از من نپرسید دستور داد سی‌دست لباس با ده‌هزار درهم بمن دادند بعد گفت خدادیدگانت‌را روشن کند آنچنانکه مارا مژده‌دادی.

بعد گفت مرا حاجتی بسوی تو باشد گفتم انشاء الله بر آورده میکنم گفت هرگاه‌صبح طلوع شد بفلان‌مسجد‌برو تا برادرم‌ترا ببیند گفت آنشب را از ناراحتی تا صبح نخوابیدم تا اینکه برادر اورا ببینم‌چون صبح شد بآن‌مسجد آمدم برای نماز در صف اول قرار گرفتم چون نماز بپایان رسید نگاه کردم ناگاه‌در کنارم جوانی‌معمم دیدم به‌سجود رفت تا به سجود رفت از نصف‌سرش عمامه یکطرف شد ناگاه‌دیدم‌سرش مانند سر خوك است چهره‌اش مانند چهرهٔ خوك است .

بیمناك شدم ازآنچه‌دیدم بطوریکه نمیفهمیدم خوابم یا بیدار ولی مرد بزودی عمامه‌اش‌را به‌سر گذاشت متوجه من‌شد فهمید که‌او را دیده‌ام سپس گفتم ای‌جوان اینحالت که ازتو دیدم چیست ؟اودست مراگرفت وگفت گمان میکنم توغریب هستی بامن‌بیا بمنزلم تا ترا مهمانی وپذیرائی کنم وداستانم را برایت بگویم .

مرا بمنزلش برد در کنار منزلش دکان خرابه‌ای بود به سوی آن اشاره کرد وگفت دیدی گفتم آری مرا واردخانه کرد و نشستیم خوردنی خواست آوردند وخوردیم بعد گفتم بمن‌خبر میدهی ؟ نفسی عمیق وطولانی کشید وگریه کرد نزدیك بود نفسش بیرون آید بعد گفت بدانکه من مؤذن مسجد بودم درین دکان و در مسجد امامت میکردم وعلی را پس‌از هراذانی صدمرتبه فحش میدادم زمانیکه روز

جمعه می‌شد اذان واقامه می‌گفتم و در بین اذان‌واقامه‌یکهزار بارعلی‌را لعن‌می کردم.

چون از مسجد بیرون‌شدم بهمان دکانیکه دیدی آمدم‌در کنار دکان نشستم بر دیوار تکیه‌دادم ناگاه مرا خوابی‌فراگرفت در خواب دیدم گویا دری از درهای بهشت گشوده شد برابر این دکـان سپس قبه‌ای سبزرنگ که‌باستبرق ودیبا پوشیده شده‌بوددیدم که‌پیامبروعلی وحسن وحسین رو آوردند ودرآن قبه‌واردشدند جبرئیل ازطرف‌راست رسول‌خدا دردستش کاسه‌ای بود که میدرخشید بحسین گفت این کاسه را بگیر پدرت را سیراب کن سپس او را آب داد بعد پیامبر و هر کس‌را که بااو بود آب‌داد.

گویا پیامبر فرمود اینکس که دردکان است آبش بده اشك امام‌حسین جاری‌شد وعرضکرد ایجد بزرگوار بمن فرمـان میدهی کسی‌راکه هرروز بعداز اذان صدمرتبه پدرم را لعن میکند و امروز جمعه یکهزاربار لعن کرده‌آب‌دهم ناگاه دیدم که نبی‌مکرم با صدای بلند میفرمود ترا چه‌میشود لعنت خدا بر تو سه‌بار فرمود: وای بر تو علی‌را فحش میدهی وحال‌اینکه علی از من است سه‌مرتبه فرمود: ترا چه‌میشود خشم خدا برتوباد سه‌مرتبه فرمود: علی را فحش میدهی و حال اینکه او از من‌است بعد آب دهنش‌را بطرف من‌افکند وفرمود: خدای‌تعالی خلقتت‌راتغییردهد چهره‌ات را سیاه کند تراعبرت‌دیگران قراردهد.

گفت بخدا درسرم احساس کردم که گویا شق شد بیمناك از خواب پریدم ناگاه سروصورتم‌را اینسان که می‌بینی دیدم بعدمنصور

گفت ای پسر مهران ایندو حدیث را در احادیثی که روایت میکنی روایت کرده‌ای ؟

عرض کردم نه بخدا ای‌امیرالمؤمنین گفت این از گنجینه‌های احادیث است و کمیاب است بعد گفت دوستی علی ایمان و دشمنی او نفاق‌است ، سپس گفتم امان میخواهم گفت ترا امان دادم گفتم چه میگوئی دربارهٔ قاتل امام‌حسین علیه‌السلام گفت در آتش است وذلیل وپست است گفتم همینطور است کسیکه یکی از فرزندان ایشانرا بکشد گفت اندکی سرش حرکت‌داد بعد گفت وای‌بر توای‌سلیمان ملك تازا است سه‌باراین‌سخن راگفت .

خبر بپایان رسید وسپاس برای پروردگار جهانیان است

واما فضیلتهای پس از درگذشتش فراوان وبسیاراست یاد آوری همه کتاب‌را طولانی میکند ما اندکی از آنها را یاد آوری میکنیم روایت شده که‌همانا شاعر ببغاء بربعضی از پادشاهان وارد شد چنین بود کـه هرسال براو وارد میشد ، او را در شکار دید سپس وزیر پادشاه نوشت که فلان‌شاعر آمده‌فرمان صادرشد که دریکی‌ازخانه‌ها جابش دهند .

جلو در آن‌منزل اتاقی بود که ببغاء درآنجا میخوابید وبرای آنخانه جائی بود که مشرف بر سکوی جلو در بود نگهبانی آنجا بود هرشب پس از نیمهٔ شب بیرون میشد باصدای بلند فریادمیزد ای غافلان خدارا یادآوری کنید بردشمن دارندهٔ معاویه ببغاءازصدای او از جا می پرید .

دریکی از شبها اتفاق افتاد که آن‌شاعر پیامبر را درخواب‌دید
که اوباعلي بن ابیطالب آمده‌اند به‌سوی سکوی‌این‌خانه سپس نگهبان
را پیدا کردندسپس پیامبر به‌علي فرمود : اورا از پشت سر بزن که
ترا فحش میدهد امیرالمؤمنین میان دوشانهٔ اوزد شاعر ترسان‌ولرزان
ازخواب بیدارشد بعد انتظار صدائی‌را که‌هرشب از نگهبان میشنید
داشت صدارا نشنید بشگفت اندر شد ازین داستان .

بعد صدائی راشنید مردانی‌را دید مضطربندبطرف خانهٔنگهبان
آمدند از قصه پرسیدند گفتند نگهبان ضربتی میان دو شانه‌اش پیدا
شده باندازهٔ کف‌دستی او آرام وقرار ندارد هنوزصبح نشده بود که
درگذشت این قصه‌را چهل نفر بچشم خود دیدند وحاضر بودند.

ونیز روایت شده که ابی‌دلف را فرزندی بود یارانش دربارهٔ
دوستی علي ودشمنی آنحضرت صحبت میکردند سپس بعضی از پیامبر
روایت میکردند که‌فرموده است ای‌علي ترا دوست ندارد مگرمؤمن
پرهیزکار ودشمن ندارد مگر کافر بدکیش وبدبخت فرزند زنا یا
حیض فرزند ابی‌دلف گفت چه میگوئید دربارهٔ امیر آیا همسرش زنا
کرده کسی جرئت داشته باو نزدیک‌شود گفتند نه سپس گفت من‌علي‌را
دشمن‌دارم وآنطور هم که‌شما میگوئید واین مرد روایت کرده‌است
نیست ، سپس پدراو بیرون آمد در حالیکه ایشان سرگرم مشاجره
وبحث بودند پرسید چه‌میگوئید ؟ گفتند چنین وچنان وسخن پسرش
را برایش نقلکردند .

گفت بخدا این خبر درست‌است وهما نا فرزندش هم فرزندزنا
وهم‌حیض است‌من‌بیمار بودم درخانهٔبرادرم میلی پیدا کردم‌ وبر کنیزی

واردشدم برای برآوردن حاجتی، نفس‌مرا به‌سوی اوخواند او گفت من درحال حیضم گوش‌ندادم و بااو نزدیک‌شدم سپس او بهمین فرزند حامله‌شد که‌علی‌را دشمن دارد و او فرزند زناوحیض‌است.

ونیز روایت شده که‌در شهر موصل پیرمردی که‌نامش احمدبن حمدون عدوی است بود اورا عناد وبغض‌سخت نسبت‌به‌علی بن‌ابیطالب بود یکی از بزرگان موصل ارادهٔ حج داشت پیش اوبرای خداحافظی آمد وگفت عازم سفر حج هستم اگر ترا درآنجا حاجتی‌است بگوتا برایت انجام دهم.

پیرمرد گفت مرا بتو حاجتی بزرگ ومهم‌است ولی بـرای تو آسان‌است گفت امرفرما تااجرا کنم گفت هر گاه وارد مدینه شدی وپیامبررازیارت کردی ازطرف‌من باوبگو: چه چیز ازعلی‌بن‌ابیطالب ترا بشگفت آورد بطوریکه دخترت‌را باودادی؟ بزرگی شکمش یـا باریکی ساق پاهایش یا سر اصلعش؟ اوراسوگندداد ووادار کرد که این کلام‌را بپیامبر برساند چون آنمرد وارد مدینه شد کارش تمام‌شد اما این سفارش‌را فراموش کرد.

سپس امیرالمؤمنین را درخواب دید که آنحضرت میفرماید چرا سفارش فلانی را نرساندی ازخواب بیدار شد همان ساعت بطرف قبر شریف رفت ورسول‌خدا را مخاطب قرار داد باتچه آنمردسفارش کرده بود، بعدخوابید امیرالمؤمنین ﷺ را در خواب دید کـه امیرالمؤمنین دست اوراگرفت وراه افتادند بطرف منزل آنشخص دررا کشود کاردی‌گرفت واوراکشت بعد کارد را با ملافه پاك نمود بعد آمدبطرف سقف درخانه سقفـرا بلند کرد کارد را زیر سقف نهاد و

بیرون آمد .

مردحاجی بیمناك ازخواب بیدارشد سپس خوابش‌را اوویارانش نوشتند این‌خبر قتل به‌سلطان موصل‌رسید همسایه‌هارا گرفتندوزندانی نمودندمردم موصل‌ازمرگ او تعجب کردندزیرا که‌اثریکه‌وارد منزل او شوند بر در و دیوار منزلش ندیدند سلطان در کار او حیران وسرگردان ماند نمیدانست دراین‌داستان چه کند ؟ همسایگان و متهمین درزندان بودند تاحاجیان از مکه وارد شدند و همسایگانرا درزندان یافتندازسبب‌زندان پرسیدند گفته شد که فلانی‌رادر فلانشب درخانه‌اش کشته‌.دیدند قاتل هم شناخته نشده .

آنمرد ورفیقانش صدارا بالله‌اکبر‌بلند کردند بعد گفت صورت خوابی راکه نوشتید بیرون‌آوریدنوشته‌هارا بیرون‌آوردند شب‌خواب را مطابق باشب قتل دیدند بعد آنمرد و همراهانش بخانه مقتول آمدند دستور دادند ملافه را بیرون آوردند ایشانرا از خون ملافه آگاه‌کردند همان طوریکه گفته بودند همانجور بود .

بعد دستورداد که سقف‌را برداشتند و کارد را زیرسقف دیدند شناختند که‌خواب راست است زندانیانرا آزاد کردند بازماندگـان مقتول وبسیاری از اهل آن‌شهر به‌سوی ایمان بر گشتند واین‌داستان ازلطف خدای تبارك و تعالی در بارهٔ این خاندان‌است و این داستان مشهوراست واز عجائب است پس چه میگوئی درفضل اینمردوبزرگی مقامش و بلندی مکانش .

واز فضیلت‌های آنحضرت است آنچه‌را کـه خدای تعالی‌ویژهٔ قبر شریف وحرم مقدس او از فضل کرده وبرتریی که برای‌مکانهای

دیگر از مکانهای شریف نیست و آنچه درفضیلت زیارت او آمده .

اول دریادآوری قبر وچگونگی دفن و آنچه که مربوط باینهاست بحث میکنیم ، بدانکه سن شریف آنحضرت شصت وسه‌سال است در کوفه شب جمعه بیست ویکم ازماه رمضان سنهٔ چهلم هجرت بشمشیر کشته شده اورا لعین پسر لعین ابن‌ملجم مرادی در مسجد کوفه در حال نماز کشته جنازه بسوی نجف حمل ودرآنجا دفن گردید همانجا که هم اکنون قبر شریف آنحضرت است در نجف که غری هم می گویندغری‌هم بتشدید خوانده میشود هم به تخفیف ولی غریان‌هم شنیده شده .

واما چگونگی دفن، آنحضرت چون بدرودحیاة گفت غسل‌داده شد و کفن‌شد چهارتابوت به‌سوی مسجد کوفه بیرون آمد بر آنحضرت نماز خوانده شد بعد یك‌تابوت را وارد خانه کردند وسه تابوت دیگر یکی به‌سوی بیت‌المقدس برده‌شد یکی به‌سوی خانهٔ خدا ، یکی به‌سوی مدینهٔ‌رسول ،اینکاررا کردندبجهت پنهانکردن قبر آنحضرت وبزودی سببش میآید .

وچنین بود که حضرت بدو فرزندش حسن و حسین فرمود : هرگاه‌من درگذشتم مرا بر سریری حمل کنید منتظر باشید که جلو سریر بلند شود شما دنبال آنرا برداريد چون یك چهارم شب گذشت امام حسن وامام حسین علیهماالسلام وخواص ازاصحابشان دیدند جلو سریر بلندشد آندوهم دنبال آنرا گرفتند .

یکی از اصحاب خاصشان گفت ما هنگام حمل جنازه زمزمهٔ

فرشتگانرا میشنیدم که به‌تسبیح وتهلیل وتکبیر بلند بود ومارا تعزیت میگفتند ومیگفتند نیکو باد پاداش عزای شما در مصیبت سیدو بزرگتان وحجت‌خدا بر آفریدگانش درروی‌زمین تااینکه بغریین آمدیم ناگاه سنگی سفیدرا دیدیم که میدرخشد سپس جلو تابوت پیش آن سنگ گذاشته‌شد سپس ماهم دنبال تابوترا بزمین نهادیم وحفر کردیم ناگاه چوبی‌را دیدند براو نوشته‌شده این‌قبریست که نوح پیامبر ذخیره کرده برای جانشین محمد هفتصدسال پیش از طوفان سپس آنحضرت را درآنجا دفن کردیم قبر شریفش پنهان‌شد تا زمان هارون الرشید پوشیده ماند ودر زمان‌او آشکارشد.

چگونگی آشکارا شدن قبر-پس آنچه که‌روایت‌شده ازعبدالله ابن‌حازم گفت روزی با هارون‌الرشید از کوفه بیرون‌شدیم و او در جستجوی‌شکار بود سپس به‌غریین رفتیم آهوانی دیدیم بازهاوسگهای شکاری را به‌سوی آنها فرستادیم ساعتی آنها در جولان آمدندبعد آهوان پناه به‌تپه‌ای آوردند سگها و بازها برگشتند.

هارون الرشید تعجب کرد ازین داستان بعد آهوها از فراز تپه بزیر آمدند سگها وبازها برآنها حمله کردند بازآهوان به‌سوی تپه برگشتند مرتبهٔ دوم سگها وبازها برگشتند باز مرتبهٔ دیگر این عمل تکرار شد هارون‌الرشید گفت بروید بکوفه پیرمردی بیاورید پیرمردی از بنی‌اسد آوردند هارون الرشید گفت از داستان این تپه مرا خبر ده.

گفت پدرم مرا خبرداد از پدرانشان که آنان میگفتند این بلندی، قبرعلی بن‌ابیطالب (ع) است خدای‌عزوجل آنرا حرمی قرار

داده که چیزی باو پناه نمیآورد مگر اینکه درامان باشد .

هارون‌الرشید فرود آمد آب خواست ودضو گرفت چهار رکعت نمازخواند سپس بارگاهی بنا کرد که تازمان سلطان عضدالدوله‌دیلمی بجابود سپس اوآمد ونزدیك قبر باسپاهش يك‌سال ماند سپس فرستاد ومعماران وبناها ازاطراف آمدند وآن‌عمارت‌را خراب کردند ومال فراوانی خرج کرد وعمارتی مجلل وباشکوه بنا کردند واین‌بنا همان بنائی‌است که پیش ازبنای امروز بنا‌شده .

واما دلیل اینکه قبر شریف آنحضرت درغری‌است چند وجه است‌اول‌تواتر‌خبرهای‌دوازده‌امامی‌هاست که‌بعدی‌ها‌ازگذشتگان‌روایت کرده‌اند دلیل دوم اجماع شیعه‌است واجماع حجت است .

سوم معجزات ونشانه‌هائیست که ازآن‌قبر بظهور رسیده که‌از آنجمله‌است چگونگی پیدایش آنقبر درزمان هارون‌الرشید واز آن جمله‌است برگشتن چشم کور .

واز آنجمله‌است آنچه که ازگروهی حکایت شده که‌پنهانی در شب به‌سوی غری بزیارت امیرالمؤمنین بیرون‌شدند گفت چون بمزار شریف آنحضرت رسیدیم درآن‌روزگار اطراف آنقبر نه‌سنگی و نه بنائی بود واین داستان بعدازاین بود که برای هارون آشکار شده‌بود ولی هنوز ساختمانی نشده بود درین میان که گروهی از ما قرائت میخواندند گروهی نماز میخواندند ، گروهی زیارت‌میکردند .

ناگاه دیدیم شیری بسوی ما میآید چون نگاه کردیم دیدیم شیر باندازه نیزه‌ای بما نزدیك‌شد بعضی ازما بدیگران گفتند از

قبر شریف دور شوید سپس شیر آمـد دستهایش را روی قبر گذاشت مردی از ما جلو رفت مشاهده کرد و برگشت ما را اطلاع داد سپس بیم ازما برداشته شد همه آمدیم ومشاهده کردیم که آنحیوان دستها را روی قبر میگذارد دیدیم دست او مجروح است پی در پی دست را بقبر میکشد تااینکه دست ازقبر کشید ورفت.

ما دوباره برگشتیم بکنار قبر برای تمام کردن زیارت و نماز وخواندن قرآن.

واز آن‌معجزات است آنچه که روایت‌شده‌از جمال‌الدین غیاث قمی که گفت واردبر روضهٔ‌حضرت امیرالمؤمنین شدم بعدبلندشدم‌سپس میخی از ضریح مقدس بقبایم بند آمد قبا را پـاره کرد سپس امیرالمؤمنین‌را مخاطب قرادادم و گفتم من‌عوض این قبا را جز از تو نمیخواهم.

در پهلوی من مردی بود که عقیدهٔ او غیر از عقیدهٔ من بود بمن ازروی‌ریشخند گفت‌بتو نداد عوض‌آن‌قبارامگر قبائی‌سرخ‌اززیارت فارغ شدیم وبسوی حله آمدیم و کمال‌الدین بن قشم ناصری آمـاده کرده‌بود قبائی‌برای شخصی که بسوی بغداد میخواست روانه کند سپس خادم بیرون‌آمد بابیان‌ابن قشم وگفت‌جستجو کنید کمال‌الدین قمی را سپس من‌آمدم ودست‌مرا گرفت بسوی خزانه بردمرا قبائی سرخ رنگ مایل بزردی پوشاند سپس بیرون‌شدم تا اینکه سلام کرد برمن ابن قشم و کف خودرا جلو آورد سپس بـسوی من نگـاهی کرد که ازآن کراهت وناخوشی در چهرهٔ او دیدم.

بعد متوجه خادم‌شدباو گفت کمال‌الدین‌قشمی‌را جستجو کردی؟

خادم گفت‌همانا تو درجستجوی کمال‌الدین قمی بودی وتمام اطرافیان امیر گواهی‌دادند که‌اودرپیش کمال‌الدین‌قمی‌مذکورنموده سپس گفتم‌ای امیر تواین‌خلعت‌را بمن نداده‌ای بلکه حضرت‌امیرالمؤمنین مراخلعت پوشیده، جریانرا ازمن خواست سپس داستانرا برایش حکایت کردم‌برو درسجده افتاد و گفت الحمدلله رب العالمین زیرا که خلعت بدست من بود .

واز آنجمله‌است که روایت شده از یحیی بن طحّال مقدادی که گفته‌است خبرداد مرا پدرم ازپدرش از جدش که‌او از ملازمان قبهٔ شریفه صلوات‌الله علی مشرفها بود که مردی غمگین چهره که لباسهای تمیزداشت به‌سوی قبه‌آمد ودو دینار بمن‌داد و گفت درهای حرم‌را بروی من به‌بند مرا تنها بگذار خدای‌را عبادت کنم دو دینار را ازاو گرفتم ودر را برویش‌بستم وخوابیدم.

حضرت امیرالمؤمنین‌را درخواب‌دید که‌مولا میفرماید بلندشو و اورا ازحرم من بیرون کن که اونصرانی‌است سپس علي بن طحال حرکت کرد ریسمان برداشت و بگردن آنمرد افکند و گفت بیرون بیا، تو بادو دینارت مرا فریب‌دادی تونصرانی هستی سپس‌او گفت من نصرانی نیستم گفت چراتو نصرانی هستی همانا امیرالمؤمنین عليه السلام بخواب من‌آمد ومرا خبرداد که تونصرانی هستی وفرمود اوراازحرم من‌بیرون کن آنمرد گفت دستت رابده ومن‌گواهی میدهم که خدائی جز خدای یکتا وجود ندارد و محمّد رسول‌خدا و علي امیر المؤمنین خلیفهٔ خداست بخدا سوگند هیچ کس آگاه نیست به بیرون

آمدن من از شام و هیچکس از اهل عراق مرا نمیشناسد بعد نیکو اسلام آورد .

وازجملهٔ معجزات آنست که حکایت کرده عمران بن شاهین ازاهل عراق که نافرمانی عضدالدوله را کرد سلطان اورا خواست ازاو پنهانی بطرف مشهد شریف آمد وقصد امیرالمؤمنین کرد و در کنار قبرش دعا کرد وازاو سلامتی درخواست نمود سپس حضرت امیرالمؤمنین را خواب دید که میفرمود : ای عمران فردا فنا خسرو به سوی قبر من میآید برای زیارت تو در آنجامیا بستی حضرت بادستش به سوی گوشه‌ای از گوشه‌های قبه اشاره کرد ایشان ترا نمیبینند اوبه‌سوی ضریح داخل میشود وزیارت میکند و نماز میخواند وابتهال مینماید وخدا را به محمد وآل محمد سوگند میدهد که برتو پیروزی بیابد بنزدیك او برو و بگو ای پادشاه آنکه اینقدر خدارا برای پیروزشدن باو سوگند میدهی کیست ؟ میگوید مردیست که نافرمانی مرا کرده وبامن ستیزه نموده در پادشاهیم سپس بگو اگر کسی ترا بر او مسلط کند چه میدهی میگوید اگر از من بخشش بخواهد ازاو می‌پذیرم سپس خودت را باو معرفی کن همانا تو پیدا میکنی ازاو آنچه را بخواهی .

گفت همان‌طوری که امیرالمؤمنین فرموده بود همان‌شد سپس گفت من عمران بن‌شاهین هستم پرسید کی ترا دراینجا متوقف کرد عرض نمودم آقایم امیرالمؤمنین مرا دراینجا نگهداشت بمن در خواب فرمود ، که‌فردا دراینجا فناخسرو حاضر میشود جریانرا باو گفت سلطان پرسید بحقی که علی عليه السلام برتو دارد حضرت بتو فرمود: فنا خسرو گفتم آری بحق او برمن سپس عضدالدوله گفت همانا این‌سخن

حق است هیچکس نشناخته که اسم من فنا خسرو است بجز مادرم و قابله و خودم بعد بر عمران خلعت وزارت پوشید و پیشاپیش او قصد کوفه کرد.

واین عمران نذر کرده بود کـه هرزمان مورد عفو قرارگرفت وعضدالدوله اورا بخشید پای برهنه بزیارت قبر امیرالمؤمنین بیاید چون تاریکی شب جهانرا فروگرفت از کوفه بیرون شد بتنهائی سپس دید بعضی کسانیکه درحرم شریف بودند از بزرگان و او علي بن طحال بود که حضرت امیرالمؤمنین را درخواب دید که میفرمود: حرکت کن دررا برای دوست ما عمران بن شاهین باز کن سپس بلندشد و در راباز کرد.

ناگاه دید مردی روآورد چون بحرم رسید بارگفت بسم‌الله ای آقای مـا او گفت من کیستم؟ گفت عمران بن شاهین پرسید از کجا دانستی کـه من عمران بن شاهینم؟ گفت حضرت امیرالمؤمنین در خواب بمن فرمود: دررا برای دوست ما عمران بن شاهین باز کن، گفت بحق خودش او بتو فرمود؟ گفت آری بحق اوسوگند کـه او بمن فرمود سپس خودش را برعتبهٔ شریف افکند ومیبوسید و گریه میکرد ومبلغ شصت دینار برای آنمرد حواله نوشت وهمان رواق کـه معروف برواق عمران بن شاهین است ساخت در دومشهد شریف غروی و حائر حسین برآنانکه مشرف میشوند بهترین درود وسلام باد ـ خبرهای وارد درین باره فراوان است.

واما جهت پنهان بودن قبرعلي عليه‌السلام اینست کـه مسلم ثابت و آشکار است آنچه بر امیرالمؤمنین گذشت از داستانهای بزرگ

وجنگهای بسیار درزمان پیامبر بزرگوار و بعدازدوران رسول‌خداواین جنگهاسبب کینهٔ منافقان ومارقین ونهروانیانشد برآنحضرت بطوریکه چون ابن‌ملجم‌را گرفتند تابکشند بامام‌حسن گفت من‌میخواهم‌سخنی بگوش تو بگویم‌ای پسر رسول‌خدا حضرت امام‌حسن‌امتناع کرد فرمود میخواهد گوش‌مرا بدندان‌بگیرد، هرگاه که کار این‌کافر خبیث‌چنین باشد و کینهٔ او باین اندازه باشد آنهم دربنحال که اورابرای کشتن آورده‌اندپس‌چطورخواهدبود حال معاویه‌واصحاب ویارانش‌ازبنی امیه ویارانشان که سلطنت ودولت برای آنان وبدست آنهابود.

چنین بودند که اصرار داشتند بخاموشی نور اهلبیت و پنهان کردن نشانه‌های آنان وبدین جهت حضرت سفارش کرد کـه‌سری ونهان دفن شود از بیم بنی‌امیه ویـارانشان از خوارج نهروان وامثال آنان که مبادا برقبرش حمله‌آورند وچه بسا آن‌قبررا نبش کننداگر بدانند در کجاست ووادار کنند بنی هاشم را بجنگ و دعوائیکه ازآن درحال حیوة وزندگیش صبر کرد، پس چطور راضی امیشود بترك آنچه که درآن ریشهٔ نزاع است بعداز وفاتش و چون دانستند اهلبیت آنحضرت کـه اگر ایشان قبررا آشکار کنند، متوجه نمیشود بآن قبرمگر تعظیم واحترام ناچار ایشان رهنمائی برآن‌قبر کردند و آشکار نمودند .

دوم در فضیلت مشهد شریف غروی بر زائرانش درود وسلام باد وآنچه که برای خاك و دفن در آنمکان است از برتری و شرف از ابن عباس روایت شده که‌غری تکه‌ایست ازآنکوهیکه خدای‌جل شأنه باموسی بن عمران سخن میگفت وخدا را در آنجا تقدیس میکرد

و محمد را درآنجا خلیل وحبیب خودگرفت و آن را جایگاه پیامبران قرار داد .

وروایت شده که همانا حضرت امیرالمؤمنین بپشت کوفه نگاهی کرد وفرمودچقدر چهرهٔ توزمین نیکوست ، چقدر دل توزمین خوش بو است بارالها قبرمرا درینجا قرارده واز ویژگیهای آن تربت است که عذاب بـرداشته شده در آنجا ، محاسبهٔ نکیر و منکر نیست برای کسیکه در آنزمین دفن شود. درآنچه که روایات صحیح واردشده از اهل بیت .

وروایت شده از قاضی ابن زید همدانی کوفی کـه او مردی شایسته وعابد بود گفته است کهشبی من در مسجدجامع کوفه بودم شب باران و بادی بود دری کهمعروف بهباب مسلم بود گروهی زدنددربرایشان باز شد باآن جنازه‌ای بود جنازه‌را وارد کردند بر صفه‌ایکه معروف به‌باب مسلم بن‌عقیل بود نهادند بعد یکی از آنان خوابید ودر خواب دید گوینده‌ای بدیگری میگوید نمی‌بینم‌اوراتا اینکه بدانم برای‌ما بااو حسابی است یانه سپس روی میت‌را باز کرد وبرفیقش گفت بلکه‌برای ما بااو حسابی است سزاوار است درین‌هنگام باشتاب از اوگرفته شود پیش ازآنکه از اینجا تجاوز کند پس‌باقی نماند برای‌ماراهی،ازخواب بیدارشد خواب‌را برای دیگران حکایت کـرد وسپس‌آن جنازه‌را برداشتند بسوی مشهد شریف آوردند .

اذامت فادفنی الی جنب حیدر   ابی شبر اکرم به وشبیر

فلست اخاف النار عندجواره   ولا اتقی من منکر ونکیر

فعار علي حـامي الحمى وهو في الحمى
اذا ضـاع في المرعى عقـال بعير

هرگاه مردم مرا در کنار حیدر دفن کنید پدر شبر وشبیر چه گرامی شده‌اند.

من در کناراوازآتش نمیترسم ونه‌هم از نکیر ومنکر پرهیزی‌دارم ننگ است بر کسی که حمایت کننده دارد و عقال شترش درچراگاه گم شود.

و روایت‌شده که‌گروهی از شایستگان مشهد شریف غروی در خواب دیدند که‌همانا هریك از قبرهائیکه در مشهد شریف است از هریك ریسمانی بیرون‌شده وکشیده شده و متصل بقبهٔ شریفه شده و روایت‌شده‌ازحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هرگاه میخواست بـا خودش خلوت کند به‌طرف غری میآمد درآنمیان که روزی درآنجابودناگاه دید سواره‌ای ازبیان روآورد وجلوش جنازه‌ای بوددرآنهنگام که‌علي را دید قصداو کرد تا بوی رسیدوسلام کرد.

حضرت جواب داد پرسید از کجائی عرضکرداز یمن‌پرسید این جنازه چیست که باتواست؟ گفت جنازهٔ پدرم هست آورده‌ام درین زمین دفن کنم حضرت فرمود چرا درزمین خودتان اورا دفن نکردی گفت وصیت کرده‌مرا درین‌جا دفن کنید وپدرم گفته که‌درین‌زمین مردی دفن میشود که مانند قبیلهٔ ربیعه ومضرراشفاعت میکندحضرت فرمود: آنمردرا می‌شناسی عرضکرد نه حضرت فرمود بخدا آنمرد منم بخدا آنمردمنم بلندشو پدرت‌را دفن کن بلندشد وپدرش را دفن کرد واز ویژگیهای این حرم‌شریف‌است که تمام مؤمنین درآن زمین

برانگیخته میشوند .

واز حضرت ابیعبدالله روایت شده که فرمود : هرمؤمن که در شرق یاغرب زمین بمیرد خدای تعالی روح اورا در وادی السلام محشور کند و برانگیزاند پرسیده شد وادی السلام کجاست فرمود میان نجف و کوفه گویا می بینم گروه فراوانی نشسته اند برفراز منبرهائی از نور حدیث میکنند، خبرها درین معنی فراوانست .

سوم درفضیلت زیارت آن حضرت وآنچه که ازاخبار وآثاردرین باب آمده .

از رسولخدا روایت شده که آن حضرت بامام حسین فرمود : شما را گروهی از امتم زیارت میکنند ارادهٔ نیکی وپیوند مرا دارند هرگاه روز قیامت شود آنان را زیارت میکنم وبازویشان را میگیرم ازهولها و سختیهای قیامت نجات میدهم و از آن حضرت استکه به علی بن ابیطالب عليه‌السلام فرمود : بخدا سوگند کشته میشوید در زمین عراق ودر آنجا دفن می شوید عرضکردم یارسول‌الله پاداش زیارت قبرهای ماچیست هرکس آنهارا آباد کند جزایش چیست ؟

سپس بمن فرمود : ای اباالحسن‌همانا خدای تعالی قبر تو و قبرهای فرزندانت را بقعه‌ای از بقعه‌ها و میدان های بهشت قرارداده و خدا دلهائی را از آفریدگان وبرگزیدگانش قرار داده که بسوی شما میل میکنند ودربارهٔ شما اذیت وآزارها را تحمل میکنند سپس قبرهای شمارا آبادمیکنندبواسطهٔ نزدیکی آنان بخداوند جل و علا ودوستی برای رسول‌خدا یاعلی اینان ویژگان ومخصوصین بشفاعت منند واینان فردا در بهشت مرا زیارت میکنند .

ای‌علی‌هر کس‌شمارا‌زیارت کند‌ثوابش‌برابر‌است‌با‌ثواب‌هفتاد‌حج بعد‌از حجة‌الاسلام هنگامیکه از زیارت برمیگردد ازگناهانش بیرون آید مانند روزی که ازمادر متولدشده پس اینانرا مژده بده و مژده ده که ایشان از دوستان تواند در بهشتیکه نه چشمی دیده ونه گوشی شنیده ونه بدل بشری خطور کرده وگروهی از مردم‌زائران قبرهای شمارا سرزنش میکنند آنچنانکه زن‌زنا کار را بزنایش سرزنش مینمایند‌اینان بدترین امت مننند شفاعت من باینان نمیرسد‌و برحوض من وارد نمیشوند .

صفوان جمال میگوید چون بامولا و آقایم جعفر بن محمد‌الصادق بغری رسیدیم‌حضرت میخواست برابی‌جعفر منصور وارد شود حضرت بمن فرمود ناقه‌را بخوابان زیرا که این‌حرم جدم امیر‌المؤمنین است سپس من‌ناقه‌را خواباندم حضرت فرود آمد و غسلکرد لباسهایش را عوض نمود پارا برهنه کرد بمن فرمود توهم آنچه‌را که من‌انجام دادم انجام‌ده منهم بهمان هیئت درآمدم بعدطرف ذکوات راگرفت و بمن فرمود قدم‌هایت‌را کوتاه‌بردار، چشمهایت‌را‌بزمین‌بینداز‌زیرا که‌برای تو‌بعدد هرقدمی صدهزار حسنه‌است واز‌تو صدهزار‌گناه برطرف‌میشود صدهزار درجه برایت‌بلند میشود ، صدهزار‌حاجت‌تو برآورده‌میگردد برای تو پاداش‌صدیق وشهید نوشته‌می‌شود .

بعد حضرت رفت ومن‌هم راه‌افتادم با آنجناب ولی‌پا برهنه‌و برما یك سکینه و وقاری‌بود تسبیح وتهلیل وتقدیس خدا میگفتیم تااینکه به‌قبر شریف رسیدیم‌سپس برآن قبر ایستاد بچپ وراستش نگاهی کردباعصایش خطی کشید سپس بمن فرمودجستجو کن جستجو کردم

ناگاه اثر قبررا درمیان آنخط دیدم بعد اشك حضرت جاری شدو فرمود : « انالله وانا الیه راجعون » بعد فرمود :

السلام علیك ایها الوصی البر التقی السلام علیك ایها النبأ العظیم السلام علیك ایها الصدیق الشهید السلام علیك ایها الرضی الزکی السلام علیك یاوصی رسول رب العالمین السلام علیك یا خیرة الله من الخلائق اجمعین اشهد انك حبیب الله وخاصة الله وخالصته السلام علیك یا ولی الله وموضع سره وعیبة علمه وخازن وحیه .

بعدخودش را روی قبر شریف افکند و گفت پدرومادرم فدایت ای امیرالمؤمنین ای نور کامل شهادت میدهم که تو از طرف خدا و رسولش انجام وظیفه کردی ومراعات کردی آنچه حفظ نمودی ، وحفظ نمودی امانتیکه بتوسپرده شد ، حلال خدارا حلال وحرام خدارا حرام دانستی ، احکام خدارا بپاداشتی ، ازحدود خدا تجاوز نکردی ، خدای را ازروی اخلاص پرستش نمودی ، تا آنگاه که ترا یقین حاصل شد درود خدا برتو وائمهٔ بعدازتو .

بعدحضرت بلندشد ودور کعت نمازخواند دربالای سرمبارك بعد فرمود ای صفوان هر کس امیرالمؤمنین را بااین زیارت زیارت کند واین نماز را بخواند برمیگردد بسوی اهلش در حالیکه گناهش آمرزیده و کوشش اوپذیرفته شده و نوشته میشود برای او ثواب هر کس که زیارت کنداورا از فرشتگان مقرب وهمانازیارت میکنند اورادر هر شبی هفتاد قبیله از فرشتگان عرضکردم قبیله چقدر است فرمود صد هزار .

بعد به‌طور قهقری حضرت بیرون شد ومیفرمود یاجداه یاسیداه یا طیّباه یاطاهراه‌خدا آخرین پیمان اززیارت‌تو اینزیارت‌را قرار ندهد وروزی کند به‌سوی تو برگردم وجای در حرمت گیرم وباتو ونیکان از فرزندان‌تو باشم درود خدا برتو وبرفرشتگان‌دورقبرت، عرضکردم ای آقای‌من اجازه میفرمائی خبردهم اصحاب تراازاهل کوفه‌فرمود بلی پولی بمن‌داد که قبررا تعمیر کردم .

وحضرت صادق عليه السلام فرمود هر کس زیارت امیرالمؤمنین را ترك نماید خدای‌تعالی بادنظر نمیکند آیا زیارت نمیکنی کسیرا که فرشتگان و پیامبران زیارت میکنند وهمانا امیرالمؤمنین ازتمام امامان برتراست وبرای‌زائر، مانند پاداش کردار ائمه است و بهمان نسبت کردارشان برتری پیدامیکنند وآن‌حضرت فرمود که‌درهای آسمان هنگام اذن‌دخول برای زیارتکنندهٔ امیرالمؤمنین گشوده می‌شود وفرمودهمانا درظاهر کوفه‌قبری است زیارت‌نمیکندغمگینی مگر اینکه خدای‌تعالی غمش را برطرف‌میکند .

بعضی از اصحاب روایت کرده‌اند که گفت در خدمت حضرت صادق عليه السلام بودم نام امیرالمؤمنین بمیان آمد ابن مارد بحضرت ابیعبدالله عرضکرد چه پاداشی دارد کسی که جدترا زیارت کند فرمود ای پسر مارد هر کسی جد مرا زیارت کند وشناسائی بحقش داشته باشد خداوند بهر قدمیکه میرود برای‌او ثواب یك حج ویك عمرهٔ مقبوله می‌نویسد بخدا سوگند ای پسر مارد طعمهٔ آتش‌نمیشود قدمیکه تغییر کند در زیارت‌امیرالمؤمنین، پیاده باشد یا سواره ای‌پسر مارد حدیث‌را بنویس با آب‌طلا و روایات و اخبار دربن باب

فراوانست .

چهارم دادن حق ذی‌القربی که‌ذریهٔ علویه است زیرا که‌خدای جل جلاله تاکید کرده سفارش دربارهٔایشانرا ودوستی آنان را اجر ومزد ورسالت قرارداده بگفتهٔ خودش که‌فرموده : قل لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی (۱)

ونیز پیامبر فرموده من روز قیامت شفاعت کنندهٔ چهار طایفه هستم مردی که فرزندان مرایاری کند . مردیکه هنگام تنگدستی فرزندانم مالش‌را بآنان ببخشد ، مردیکه‌برای برآوردن نیازمندیهای آنان زمانیکه آنانرا دور کنندوازوطن آواره نمایند کوشش کند مردیکه فرزندان مرا بدل و زبان دوست داشته باشد و نیز حضرت صادق علیه السلام فرموده هرگاه روز قیامت شود منادی فریاد میزند که ایگروه مردمان خاموش باشید که‌همانا محمد صلی الله علیه و آله سخن میگوید .

مردم خاموش میشوند پیامبر حرکت می کند و میفرماید ایگروه مردمان هر کس برای او در پیش من دستی و منتی و نیکی هست باید حرکت کند تا جبران کنم‌میگویند چه دست و چه منت و چه نیکی است برای مابلکه تمام اینها برای خدا ورسولش برتمام مردمان است فرمود هر کس یکی ازفرزندان مرا پناه داده،نیکی باو کرده ،او را ازبرهنگی پوشیده، اورا گرسنه بوده سیر کرده باید حرکت کند تا جبران کنم پس بلندمیشوند مردمی که اینکردار را انجام داده اند پس ندااز پیشگاه خدای جلّ وعلا میرسد

(۱) شوری ۲۲ بگو نمیخواهم از شما برای رسالت مزدی را جز نیکی بفرزندانم

که ای محمد حبیب من پاداش آنانرا بتو واگذار کردم در هر کجای بهشت که میخواهی آنانرا جایده پس آنانرا در وسیله جامیدهد مکانیکه محمد و آل محمد رامی‌بینند

وابن جوزی نقل کرده در کتاب تذکرةالخواص که همانا عبدالله مبارك یکسال مکه میرفت ویکسال درغزوات ومیدانهای جنگ حاضر میشد اینکار پنجاه سال ادامه یافت در بعضی ازسالها برای حج بیرون آمد و پانصد دینار باخود برداشت بکوفه آمد تا شتری بخرد برای سفر حج ناگاه زن علویه‌ای رادید که مرغابی‌مرده‌ای‌را پرهایش را میکند جلو رفت وگفت چرا اینکاررا میکنی؟ گفت ای عبدالله از چیزیکه برای‌تو فائده‌ای‌ندارد مپرس.

عبدالله گفت از سخن آن‌زن چیزی دردلم افتاد و پرسیدم سپس گفت ای عبدالله مرا وادار کردی که پرده از رازم بردارم من زنی علویه هستم وچهاردختر یتیم دارم که پدرشان مرده امروز چهارروز است که غذائی‌نخورده‌ایم، مسلم مردار برای ما حلال است من این مرغابی را برداشتم که پاك کنم وبرای دخترانم ببرم تا بخورند عبدالله گفت باخودم گفتم وای برتو ای‌پسر مبارك این فرصت را از دست مده گفتم دامنت رابگیر سپس تمام پولها رادردامن اوریختم اما او سرش‌را پائین افکنده‌بود متوجه نمیشد.

من بمنزلم بر گشتم خداوندهم میل حج‌را ازدل‌من درآن‌سال کند بعد بر گشتم بوطنم بودم تازمانیکه مردم مکه رفتند و بر گشتند بیرون‌شدم تا همسایه‌ها ویارانم راملاقات کنم بهر کس که گفتم خدا حج ترا قبول کند اومیگفت خدا حج تراهم قبول کند وسعی ترا بپذیرد

مابا تو در فلانجا وفلانمکان باهم بودیم همه این سخن راگفتند شب‌را حیران ومتفکر وسرگردان خوابیدم رسول‌خدارا درخواب دیدم که میفرمود، ای‌عبدالله افسرده‌خاطری‌را ازفرزندان من پناه‌دادی منهم از خدای عزوجل خواستم که فرشته‌ای‌را بصورت‌تو خلق کند تا روز قیامت هرسال ازطرف‌تو حج انجام دهد دلت میخواهد حج کن دلت نمیخواهد نکن .

ونیز ابن‌جوزی خاطرنشان ساخته وگفته‌است که دربلخ‌مردی بود از علویین زن ودخترانی داشت مردعلوی درگذشت زنش گفت بادخترانم ازبیم سرزنش دشمنان بطرف سمرقند رفتم اتفاقاً ورود من درآنجادرشدت وسختی‌سرمابود دخترانم‌را وارد مسجدی کردم‌تا مگر فکری‌درباره‌قوت وغذا کنم .

مردم‌را دیدم که اطراف بزرگی گردآمده‌اندپرسیدم او کیست گفتند داروغهٔ شهراست جلورفتم شرح حالم‌را باوگفتم اوگفت‌دلیل بیاور که‌تو علوی هستی گوش بحرفم نداد از او نـاامید شدم بمسجد برگشتم درمیان‌راه بزرگی‌را دیدم برسکوئی نشسته جمعی دورش را گرفته‌اند گفتم این کیست گفتند اوشهردار است ولی مجوسی است گفتم بسوی او میروم شاید برای‌ما پیش‌او فرج و گشایش باشد .
پیش اوآمدم داستان ملاقاتم را باداروغه گفتم سپس نوکرش را

صدازد بیرون‌آمدبدو گفت برو بخانمت بگولباسهایش‌را بپوشد خادم رفت و ناگاه خانمی بیرون آمد کنیزان اطرافش را گرفته بودند همسرش.بدو گفت بااین زن برو بفلان‌مسجد ودختراتش‌را بخانه‌بیاور

خانم بامن آمد دخترانم‌را برداشت‌سپس آمدیم برای‌ما اطاقی‌جداگانه تعیین کرد ومارا بحمام برد ولباسهای فاخر پوشید غذاهای‌رنگارنگ آورد آنشب‌را بخوشی سپری کردیم .

چون شب به نیمه رسید داروغهٔ مسلمان درخواب‌دید که‌قیامت برپاشده پرچمی برفراز سرمحمد است ناگاه دید کاخی اززمرد سبزاست پرسید این کاخ مال کیست ؟ فرمود برای مرد مسلمان یکتا پرست پیش رسولخدا آمد حضرت از او دوری کرد عرضکرد ای رسول‌خدا چرا ازمن دوری میکنی وحال اینکه من‌مردی‌مسلمانم حضرت‌فرمود دلیل بیاور که تو مسلمانی آنمرد متحیر وسرگردان‌ماند.

رسول‌خدا باوگفت فراموش کردی حرفی‌را که بزن‌علویه گفتی این‌کاخ مال آنمردی استکه اکنون علویه در خانهٔ اوست، از خواب بیدارشد دودستی‌بصورت‌میزد واشك‌میریخت‌غلامانش‌رادرشهرپراکنده کرد وخودش بیرونشد وگردش می‌نمود تاعلویه‌را پیدا کنند باوخبر داده‌شد که درخانهٔ مجوسی‌است آمد و ازاو پرسید خبری‌از زن‌علویه داری گفت آری پیش من‌است گفت ارادهٔ او دارم‌گفت تراراهی‌بسوی او نیست گفت این یکهزاردیناررا بگیر اورا بمن‌بسپار گفت نه‌بخدا اگر صدهزار دینار بدهی ممکن نیست .

چون اصرار زیاد کرد مجوسی گفت همان خوابیکه تودیده‌ای منهم دیده‌ام همان کاخی را که تو دیدی منهم دیده ام تو‌ناز میکنی به اسلامت بخدا سوگند من واهل خانهٔ‌من دیشب نخوابیدیم تا اینکه همه مسلمانشدیم بدست علویه برکت او بما برگشت و من رسول‌خدا رادیدم که بمن فرمود این‌کاخ برای تو و اهلبیت تو است

بواسطهٔ رفتار تو با زن علویه تو از اهل بهشتی شما را خداوند در ازل از مؤمنان آفریده ـ روایات درین معنی فراوانست کتاب را طولانی نمیکنیم .

تمام شد جلد دوم از کتاب ارشادالقلوب دیلمی وآن کتاب در مناقب اهلبیت علیهم السلام است .

* * *

سپاسگزارم پروردگاری را که توفیق ترجمهٔ این کتاب شریف را بمن عنایت فرمود امیدوارم خوانندگان محترم مرا از دعا فراموش نفرمایند .

یازده فروردین ۱۳۵۵ رضائی